توجه فرموده هندوی قلعه دار آنجا در مخالفت کشاده و دروازه قلعه بسته مستعد جنگ شد
ملک کامکار بنا بر ترحم بر احوال بندگان خدا تا در جنگ شد ملک کامکار بنا بر ترحم بر احوال
بندگان خدا تا در جنگ ضایع نشوند بمردم قلعه پیغام داد که احوال سردار تنما ستنابجان و
و راجهای دیگر معلوم همگنانست که بچه انجامید حالا بر جان و مال و زن و فرزند
خود بخشوده و برحمت خسروانه امیدوار بوده خود را زیر سایه مرحمت خسروانه رسانند کفار
سخنان شفقت آثار را در دل خود جا نداده در جنگ و جدال زدند و شهریار نامدار از تمرد
آن جماعه زشت کردار ام بمحاصره نمود و چند شبانروز بغیر از صدای توپ و تفنگ پیامی میان
نبود و هر روز جمعی از دلیران جانبین ره نورد وادی فنا می شدند آخر کار رای صواب نمای
شهریار اقتضای آن نمود که بهادران دشمن شکار بهیئت اجتماعی از اطراف بجنگ در پیوسته
جبراً و قهراً تسخیر قلعه نمایند بنابرین ملک نامدار با غازیان و مجاهدان ملت سید ابرار
سپرها بر کشیده خود را بخندق انداخته از راه ستیز بجا گریز بر آمده و بهادران شیر صولت
پای برشتگان خود نهاده نردبان و کمند بر آن حصار بلند عروج نمودند و به نیروی اقبال
آن شهریار آنچنان قلعه مستحکم و حصار مسدود الابواب را مفتوح کردند بحکم ملک کامکار
ظفر یار دست بقتل عام دراز کردند و بعد از آن دست به نهب و غارت کشاده جمع
دفاین و خزاین و اموال و اسباب اندوخته سالها که در آن قلعه بود ضمیمه خزاین
ملک مؤید گردانیدند و اهل و عیال ستنابجان اسیر گشتند و بفرموده آن شهریار مساجد بجای
معابد کفره بنا یافت و جمیع ولایات ستنابجان وخیم انجام باورنگل و توابع بتصرف ملک
نامدار در آمد و بر امرا تقسیم یافت و مقدمان و رعایا مطیع و فرمانبردار شده به تشریفات سرفراز
گشتند ذکر جنگ و جدال شهریار با اکجارام چند مشهور به کجپتی و غیره راجها و تسخیر تمام مملکت
ملکانه و وقایع دیگر چون ستنابجان انهزام یافته به اکجارام چند پسر راجه کجپتی که فرمانروای
بحر و بر ملکانه بود ملک او دیبه تا اقصای بنگاله در تصرف داشت و کونده ها مستقر او بود و در

حسب فرمایش نواب کامیاب مهر سپهر عظمت و
اجلال و بدر فلک رفعت استقلال و نجم آسمان شوکت و افضال
رفعت و عظمت دستگاه مجدت و نجدت همراه شوکت و جلالت
جایگاه نواب صفدر جنگ مشیر الدوله فخر الملک بهادر دام دولته
الی یوم القیامه

مقاله اول از کتاب حدیقة العالم



تالیف علامه زمانی فهامه الدورانی خلاصه خاندان مصطفوی سلاله دودمان مرتضوی
میر ابوالقاسم بن رضی الدین الموسوی المخاطب بمیر عالم مرحوم

در مطبع سیدی واقع حیدرآباد دکن باهتمام اقل السادات
سید عبد اللطیف الشهیر بسید فا ولد مرحمت پناه حاجی سید محمد علی
شیرازی طبع یافت

قیمت جلد اول هفت روپیه

در عهد فرخ مهد

نواب آصفجاه مظفر الممالک نظام الملک

نظام الدوله میر محبوب علیخان بهادر

فتح جنگ خلد الله ملکه و سلطانه

مقاله اول از کتاب حدیقة العالم

تألیف علامة الزمانی فهامة الدورانی

میر ابو القاسم المخاطب بمیر عالم مرحوم

در مطبع سیدی واقع حیدرآباد دکن

در سنه ۱۳۰۹ هجری طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

نظام ملک سخنوری و انتظام قلمرو معنی‌گستری وقف سالار حمد شاهنشاهی که دبیر حکمت کامله‌اش منشور نظم جهان و نسق احوال ساکنان کشور امکان بنام نامی سلطنت نگاشت و مدبر مصلحت شامله‌اش سررشته حفظ ممالک ایجاد و اصلاح مسالک کون و فساد در کف کفایت پادشاست گذاشت صانعی که جوهر شناسی لطفش بفحوای انی جاعل فی الارض خلیفه تارک معشر بشر را بافسر ابداع نواخت و دست کرامتش بمضمون لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم قامت قابلیت انسان را بخلعت ایجاد مخلع ساخت حکیمی که نور عنایتش چراغ فطرت کاملان را بلمعه نبوت برافروخت تا ظلمت تخالف و تخاصم آرای ناقصه که اختلال مایه انوار وجود است به پرتو اشعه تأیید از ساحت این اختلاف کده منازعت خیز دامن تعلق برچید و معلم حمایتش گوهر استعداد قابلان را آداب جهانداری آموخت تا گرد تعطل و تزاحم آهوی باطله که انتظام برهمزن کارخانه شهود است به نسیم پرچم علم سلطنت و حکمرانی از فضای این جدول خانه کدورت انگیز فرو نشیند نظم خدائی که آورد عالم پدید * جهان را از لطف و کرم آفرید ز جودش وجود همه کائنات ز بودش نمود جماد و نبات ز کتم عدم کرد حیوان پدید ولی تاج لطفش به انسان رسید بشیر یافت زو جوهر عقل را

سپهر بقا و افسر فضل را برافراخت اعلام اقبال و جاه یکی شد بهمبر یکی پادشاه
تخلیش چو شد ملک و دین توامان وهد تاج شاهی به دین پروران جهان تا شود تازه
از عدل شان ز سر عالم پیر گردد جوان زهی مالک الملکی که منشور سعادت سلاطین
معدلت شعار را از دیوان منیع الارکان و لله ملک السموات و الارض
بتوقیع رفیع : و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا هم زیب و زینت داد
و بمودای ان هذا لهو الفضل المبین ابواب حصول مقاصد و مرادات بر روی
خواقین فلک اقتدار گشاد و نهال اقبال روزافزون این فرقه عظیم الشان را که
شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء است باوج سپهر نیلگون رسانید و
روایات ظفرآیات همایون ایشان را بطراز اعزاز و ان جندنا لهم الغالبون مطرز
گردانید طراوت حدیقه شاهی از رشحات سحاب فیض لایزال اوست و رواج
درة التاج پادشاهی از ابر نیسان نوال او هر معنی دلکش که از پس پرده غیب
روی نماید نوشته خامه تقدیر اوست و هر صورت دل فریب که در جلوه گاه
وجود بنظر آید نگاشته کلک تصویر او روابط مجردات عقلیه و مادیات
علویه نظام از پرتو علمش یافته و وسایط ایجاد بسایط و مرکبات سفلیه بر وفق
حکمت بالغه اش انتظام پذیرفته بیت جهان از فیض جود او توانگر تعالی
شانه الله اکبر عادلی که او در سزای انتقامش باد صبا را بعلت پامال گلبرگی
از خار خار رنجوری بر بستر ناتوانی انداخت و باز پرسی مکافاتش کهربا را
بجزای کشاکش برگ کاهی بمرض زردروی مبتلا ساخت عسس مهرش کواکب
را بتهمت شب گردی از فراز بام چار دیوار عناصر بکمند خطوط شعاعی آفتاب
هر روز در چاه خفا حبس فرماید و شحنه عدلش چهره ماه را هر ماه
بسبب دست برد شعاع آفتاب از سیلی ادب کلف زار داغ سیاه

زر دوزی نمایه لطفش که مصور عنایتش جهت کامل نگاهی تماشائیان مستقبل صفحات
ایام ماضیه را بهارستان نقوش آثار بدیعه ساخت و مدبر حمایتش تصویرات
منبع ذهن را از چشم آسیب رطوبت نسیان بر روغن حافظه پرداخت سفینه روزگار
برای نور روشن سواد دیده چشم اعتبار از دست کاتب قدرتش نگارستان نوادر
حکایات است و اشعار دلیل و شمار جهت سر حسابی نظر استیفا نگار از قلم
محرر تقدیرش مقرر ده رقوم عجیبه واقعات نه جلد طبقات سپهر برین از
کتابخانه صنعتش رساله هفت باب اقالیم از نسخه خلقتش مقاله نظم
تعالی الله یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند جواهر بخش
فکرتهای باریک بروز آرنده شبهای تاریک فلک برپا نگهدار و انجم افروز
خرد را بی میانجی حکمت آموز نگهدارنده بالا و پستی گواه بر هستی او جمله هستی
صحرا نوردان دشت توحیدش از نهال قامت هر شجر عصا بدست می آرند و
مسافران اقلیم تنزیهش از هر کوه سنگ نشانی بر راه دارند و هر ذره نحیف
بر طلوع آفتاب جمالش دلیلیست روشن و هر قطره ضعیف از دریای
نوالش تجربیست قطره زن شعر فوا عجبا کیف یعصی الاله ام کیف یجحد
الجاحد و فی کل شیئ له آیة تدل علی انه واحد سبحانه ما اعظم شانه جل جلاله
و تعالی عم نواله و توالی و مبدای نثار اختران خزاین اصناف
درود و صلوات و انتقاد دفاین آلاف تسلیم و تحیات نثار ساحت بارگاه
عرش مدارج کرسی معارج پادشاه عالیجاهیست که هنوز کلک قضا حروف
عالیات شئون صفات را بر لوح قدر نو نوشته منشی عنایت رقم رسالت را طغرای
عالم آرائی او موشح ساخت و خاک امکان با آب وجوب گل نا گشته معمار مشیت
کاخ نبوت را بجهت نشیمن وی پرداخت ستمع نشاه جامعه اش خلوتگاه احدیت

پیش از تجلی اعیان ثابته بر عالم شهود به پرتو اول ما خلق الله نوری تافته و ستان
سرای ناطقه است در چمن وحدت قبل از ظهور بهار کثرت به ترانهٔ انی رسول من
رب العالمین تر زبانی یافته زهی صاحب لوائی که فرمان روای سلطنتش
بمنشور کنت نبیا وآدم بین الماء والطین سر از جیب سرحد ازل کشیده
و حکمرانی ریاستش بحکم ولکن رسول الله خاتم النبیین در کنار کناره
بدآرمیده چشم تامل نگاه در گلگشت حدایق قوانین دین متینش غنچه رسالت را از رنگ
و بوی اعجاز لی نیاز می بیند و نظر تعمق دستگاه در تفرج بساطین احکام
ملت بیضش گل نبوت را بی استعانت ناخن خرق عادت می چیند ضوابط
شریعت غرایش دستور العمل شاهی نشانین و قواعد ملت بیضایش سرمشق
فرمان روائی دارین **نظم** سر سروران تاج آزادگان * سپهدار
خیل فرستادگان * بحکم شریعت طریقت اساس * بنور طریقت
حقیقت شناس * جهان را مطاع و خدا را مطیع * اسیران روز جزا را شفیع
محمد که شمع ازل نور اوست * قلم اولین حرف منشور اوست * خرد تشنه فیض تعلیم
اوست * ترشح کش از چشمه میم اوست * نقود نامحدود واقسام سلام والوف نامعدود
صلوة تحیت واکرام نذر مراقد منور آل کرام و خلفای عظام آن حضرت که اقتضای
آثار نبویرا وجه همت ساخته علم تأسی در میدان خلافت افراختند **نظم** همه مرتضی
همه راضی رفتند * قرب حق را متقاضی رفتند * گشته در قرب حق اند اکنون کم
رضی الله تعالی عنهم اما بعد بر آگاه دلان محفل وجود و حقیقت شناسان کارخانه شهود که
چشم بصیرت را در تماشاگاه سواد آفرینش سرمه تامل کشیده و دماغ ادراک
را از رحیق تحقیق وضع عالم انشاء تعقل بخشیده اند مخفی نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق
جلت عظمته باقتضای حکمت بالغه خود افراد انسانی را باشتراک جنسی و

واتحاد نوعی مختلف الاستعداد خلق فرمود و این نوع الانواع را باصناف موفوره واقسام غیر محصوره منقسم نموده باینجهة میل فطرت هر صنفی گریبان گیر همت وی گردیده کشان کشان بر سر مقتضای فطری خود آرد و اسباب کثرة الانشعاب انتظام جهان بدین وسیله قدم در عرصه اجتماع گذارد و ازینجاست که هر گروهی بر وفق استعداد خود بکاری مفتون و ماصدق کل حزب بما لدیهم فرحون گردیده اند و از جمله اصناف این نوع عالی و انواع این جنس غالی فرقه بتفرد استعداد برطبق ورفع بعضکم فوق بعض درجات بنام دو جماعت افتاده وید اختیار لطف حضرت آفریدگار بفحوای جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا یکی را خلعت رسالت دربرداد و دیگری را تاج سلطنت برسر نهاد نظم خدائی که دارند از وانبیا * بمنشور دین عرصه کبریا * شهان گیتی سیر از کرم بساط جهان از عرب تاعجم * دونام است بر هفت انگشتری * که آن هست شاهی و پیغمبری وچون دایرهٔ نبوت بنقطه اختتام منتهی گردید لاجرم حفظ احکام شریعت خاتم انبیاء کرام علیه و آله وعلیهم صلوة الله الملک العلام علاوه انصرام مصالح دنیوی انام بعهده سلاطین عظام رسید و دبیر تقدیر بار دیگر منصب سلطنت را باضافه حفظ دین محمدی مضاعف نگاشت و مرتبه ریاست بپایه حمایت ملت احمدی علم منزلت دوبالا افراشت ملک و دین توام گشت شمشیر سیاست صاحبان سیف دو دم سررشته تنظیم احکام خالق علاوه تنسیق مهمات خلایق در دست یک فرمان رفت و استقامت امور معاش بنی نوع انسان باصلاح احوال معاد ایشان نسبت همزادی گرفت دست قضا کردن جهانیان را در ربقهٔ منت منقادان قلاده سلطنت محکم تر بست ونقش احسان متنعمان خاتم ریاست بر نگین قلوب عالمیان روشن تر نشست قیام بمراسم حق شناسی این فرقه علیه بحکم عقل بر کافه خلایق لازم گردید

واقدام بر شکرگذاری صاحبان این نعم بهیه که تنها دست نقل بر عاتق ناس بمرتبهٔ
وجوب و تحتم رسیده بنا بر علی هذا در مرآت خاطر فاتر ضعیف عباد الله السید
ابو القاسم بن رضی الدین الموسوی الملقب بمیر عالم که از معتمدان دولت آصفی نژاد
و منتسبان این ریاست خیر و ذی بنیاد است جلوه گر گردید که اگر از بار اخبار
رنگارنگ چمن دولت سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ آصفیه ادام الله ایام دولتهم را که در صحن
بساتین کتب متفرقه چون گل گل شگفته است برشتهٔ تحریر گلدسته بندی و لآلی آبدار
مکارم احوال و معالی آثار این خاندان عالی شان شامخ الارکان را که در اصداف
السنه و افواه منتشر افتاده است در عقد انتساق و سمط انتظام به پیوندی زانجا
که صورت گفت و گو که نقش بر آب است از کلک تصویرت رنگ دوام می گیرد و
ساز زبان خامه که گاهی بر باد دست بناخن تحریرت نغمهٔ بقا می پذیرد و چه عجب که گردن
اخلاصت از گرانباری حقوق نامتناهی این مظاهر الطاف الهی سبکبار
و بر دوش اعتقادت از گرانی ایادی غیر محصور آن ظلال سبحانی سبک
دوشی رو چار گردد و تفسیدگی کام حق شناسی یابد که بدین قطرهٔ ضعیف که
از دریای حسن خدمت ملک آرزو رسد فیض طراوتی برگیرد و افسردگی دماغ
منعم سپاسی شاید که بدین تجرعهٔ خفیفی که از خمخانهٔ صدق عقیدت بدست تمنا
افتد نشئهٔ شگفتگی پذیرد و چون سخن آرزوی سخن می خیزد و بلدهٔ طیبه حیدرآباد دار الملک
دولت آصفی نژاد است مناسب نمود که اولاً احوال سلاطین قطب شاهیه
که بانی مبانی بلدهٔ مذکور بوده در ممالک فسیح المسالک تلنگ مدتهای کوس نیکنامی
بچوگان فرمانروائی ربوده اند و ابتدای دولت ایشان مبدء ظهور رونق هم
ملت اسلام و شروع شیوع انوار دین مبین حضرت خیر الانام علیه و آله
الصلوة والسلام درین سرزمین بهشت آئین است بمناسبت سبق زمانی

طروا آلالباب بعبارات واضح خالی از خلال ایجاز و ملال اطناب رقم پذیر
خانهٔ بیان کردد و دل را دیگار مطلب که چله نشین کمین گاه این مطلب بود بنوید ابن
امید دامن احتجاب دربرکمر همت بست و خامهٔ منتظر الاشاره که بهوار انتظار
چنین بشارت می‌نمود بامید این نوید آستین تقسیم بر ساعد عزیمت شکست و
باوجود قلت فرصت وکثرت اشتغال که تدابیر اصلاح تشتت امور و سد ثغور مفاسد
ملک فتنه خیز دکن علاوه رتق و فتق مهمات مستوعب اوقات است پارهٔ از ساعت
عمر گرانمایه صرف این مطلب کردید الحمدلله و المنه که مصور اندیشه صورت یادگاری بر صفحه
زمانه نقش بسته که چهره نونگاهان نگارخانهٔ عالم از نیرنگیهای عبرتش کردهٔ شکست رنگی
رونما تواند برداشت وکار وان خیال از اقلیم تأمل سرمایه ذکری بدست آوردهٔ
که از تحایف اعتبارش جهت مجاوران کشور استقبال بمصداق ولقد کان فی
قصصهم عبرة لاولی الالباب اصناف ارمغان تواند گذاشت نخلبندی قلم
معنی پسند رنگ گلستان ریخته که دامان نگاه تماشائیان از گلهای رنگارنگش چمن
چمن بهار گردد و غنچهٔ خاطر نظارگیان از تراکم نکهت تماشایش زیارت گاه
شگفتگی صد لاله زار و این تالیف مسرت توام که مسمی است بحدیقة العالم مشتمل است
بر دو مقاله و یک خاتمه مقالهٔ اول دربیان احوال ملوک قطب شاهیه
انار الله برهانهم مقاله دوم در ذکر احوال سلسله علیه آصفیه ادام الله ایام دولتهم
و خاتمه در بیان مجملی از احوال مؤلف مقالهٔ اول در بیان احوال عظمت اشتمال
سلاطین قطبشاهیه رضوان الله علیهم که قریب دو صد سال در مملکت تلنک کوس
سلطنت و فرمانروائی نواخته و علم دین و داد درین سرزمین مینو سواد
افراخته اند منتخب از تاریخ قطب شاهی و غیره تواریخ معتبره و این مقاله مشتمل
است بریک مقدمه و هفت باب مقدمه در بیان نسب شریف شاه غفران پناه

سلطان قلی قطب شاه باب اوّل در بیان احوال ملک مؤید بنا شید آنه سلطان
قلی قطب شاه باب دوم در احوال شاه میجاه جمشید قطب شاه و شاهزاده
سبحان قلی باب سیوم در بیان احوال پادشاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه
باب چهارم در بیان احوال پادشاه گیتی پناه ابوالمظفر سلطان محمد قطبشاه باب پنجم در بیان احوال
پادشاه عدالت پناه سلطان محمد قطبشاه باب ششم در بیان احوال پادشاه دین پناه سلطان عبدالله قطبشاه
باب هفتم در بیان احوال پادشاه مغفور رحمت اله سلطان ابوالحسن قطب شاه
المشهور بتاناشاه. مقدّمه در بیان نسب شریف شاه غفران پناه سلطان قلی
قطب شاه آن عالیجناب بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خلف الصدق امیرزاده
اویس قلی است ابن امیرزاده پیر قلی ابن امیرزاده الوند ابن امیرزاده اسکندر ابن
امیر نامدار قرا یوسف ابن امیر قرا محمد ابن امیر قرا تورمش ابن قرا منصور ابن قرا
بیرم ابن قرا تورمش ابن امیر تره بیک مخفف توره بیک که نسبتش به آغزخان
ابن قراخان از اولاد یافث ابن نوح علیه السلام می پیوندد و بروایت صاحب
تاریخ فرشته از ترکان بهارلوست از قوم میر علی شکر و بعضی آن خسرو والا
تبار را از اولاد میرزا جهان شاه مقتول برادر سکندر ثانی میدانند و بالاتفاق
مولد و منشاء آن ملک معدلت نشان قصبه سعد آباد است از مملکت همدان و بالجمله
پدر بزرگوار آن شهریار امیرزاده اویس قلی ابن امیرزاده پیر قلی بیک است
از بطن خاتون خدیجه نام بنت شاهزاده یوسف و اویس قلی را ملک صالح همدانی
که بسمو نسب و علو حسب از اکابر ایران امتیاز تمام داشت بخویشی خود برگزید و یکی
مخدرات سراپرده عفت خویش مریم خاتون نام را در عقد ازدواجش کشید و از
بطن او فرزندی متولد شد که ملک صالح اورا موسوم بسلطان قلی کرده متوجه
تربیتش گشت سلطان قلی از بدو سن تمیز داعیه ملک گیری و کشور کشائی بخاطر داشت

تا اینکه در ملک تلنک بتائید یزدانی بپایه حکمرانی رسید چنانچه عنقریب منتظم سلک بیان میگردد

باب اول در بیان احوال خسرو مؤید پادشاه غفران پناه سلطان قلی قطبشاه

مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در سبب ورود مسعود آن شهریار از ولایت بملک دکن و ترقی آن جناب بتسبیب مسبب الاسباب بپایه بلند و ذکر وقایعی که پیش از جلوس او بر تخت فرمانروائی ملک تلنک بعرض وقوع آمده موجب ترقیات روزافزون شده و در ذیل این بیان احوال سلطان محمود شاه بهمنی و دیگر سلاطین بهمنیه

ذکر سبب ورود آن ملک معدلت گستر بمحمد آباد بیدر

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون امیر حسن بیگ ابن قره عثمان حاکم دیار بکر از قوم آق قویونلو بر قوم قره قویونلو دست تسلط یافت بنابر افتادگی و قناعت پیر قلی جد امجد سلطان قلی و شفاعت اکابر همدان متعرض احوال پیر قلی و اولادش نشده بلکه ایشان را مشمول عواطف خود گردانید و بعد از امیر حسن بیگ پسرش خلیل سلطان نیز طریقه پدر خود مرعی داشت من بعد چون نوبت سلطنت بامیرزاده یعقوب رسید از روی حزم و احتیاط متفحص احوال امیرزادکان و عامه برایا و سوانح قضایا گردید و چون مهتیان اخبار رشادت سلطان قلی که بسن رشد رسیده بود و داعیه سلطنت که در سر داشت و اتفاق ترکان قره قویونلو با او بسمع جلالش رسانیدند و اهل تنجیم و رمل نیز از بلند طالعی سلطان قلی آگهی دادند ازین جهت یعقوب سلطان درصدد استیصال شده و پدر بزرگوار سلطان قلی بعد اطلاع بر مکنون ضمیرش مشاوره با جمعی از مخصوصان خود نموده روانگی او باتفاق عم بزرگوارش الله قلی بیگ بصوب هندوستان مصمم گردانید آن شاهزاده که پیش ازین از خوف اعدا همراه عم بزرگوار خود بهند تشریف آورده و اوضاع سلاطین هند پسندیده بود و این معنی را فوز عظیم انگاشته تحف و هدایای خسروانه از اسپان و غیره همراه گرفته در صحبت عم بزرگوار خود

طریق سفر ہند پیش گرفت و چون به یزد رسید بخدمت سرا سر برکت عارف معارف الٰہی حضرت شاه نور الدین نعمت اللہ ثانی قدس سره که نسبت ارادت و قرابت بآن حضرت داشت چه صبیه میرزا جہان شاه در عقد ازدواج آن حضرت بود مستعد شده استمداد نمود آن حضرت بشارت استیلا متی و سلطنت قطب شاہی از اقطار ہند وستان و چند عدد اشرفی باو داده فاتحه خوانده و دعای خیر نموده رخصت روانگی ارزانی فرمود او بعد از عبور از دریا عازم دار السلطنت محمد آباد بیدر گشت و ورود از ولایت بدکن بقول صاحب تاریخ فرشته در اواخر عہد سلطان محمد شاه لشکری بہمنی بود و بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاہی در عہد سلطان محمود شاه بہمنی و بالاتفاق رسیدن او بمرتبه امارت و خطاب قطب الملکی و جاگیر یافتن او گولکنڈه را مع مضافات در عہد سلطان محمود بہمنی است و بعد چندی سپه سالار آن حدود گشت و در فرامین او را صاحب السیف و القلم نوشتند پس از آنکه ضعف در سلطنت سلطان محمود بہمنی بقوت راه یافت او نیز در سنه ثمان عشر و تسعمائة متصدی امر سلطنت ملک تلنگ شده خود را موسوم بقطب شاه ساخت چنانکه بعد ازین مشروحاً مرقوم خواہد شد باید دانست که مملکت تلنگ طولانی واقع شده از شمال بجنوب شرقی آن سراسر دریای شور است و شمالی آن اولکه چاندا و قدری ملک ... ڈیسه که بسرکار سیکاکول پیوسته و غربی آن صوبه محمد آباد و بیجاپور و جنوبی آن ملک کرناٹک است که الحال مع بالاگہاٹ و ولایت پایان گہاٹ داخل صوبه حیدر آباد است و در ایام سابق پیش از استیلای سلاطین بہمنیه صوبه مذکور در تصرف راجه ہای تلنگ و پای تخت تلنگانه ورنگل بود و بعد از آنکه تصرف بہمنیه در آمد بعد چندی در اقطاع سلطان قلی که دران زمان مخاطب بقطب الملک بود مقرر گشت و چون سلطنت بہمنیه متزلزل گردید قطب الملک رایت سلطنت برافراخته گولکنڈه را پای تخت خود ساخت گوبند گولکنڈه در ازمنه سابقه بمانگل موسوم بود

ورائچه آنجا دیورای نام داشت در این صوبه بسمت شرقی متصل بدریای شور جنگل و
قلاع کوهی بسیار واقع است و رودها که در صوبجات دکن جاریست همه یک جا شده
بدریای شور می‌پیوندد چنانچه کنک کوداوری برودهای صوبه خجسته بنیاد و بالاکهات
برار باهم یک جا مجتمع شده از سرکار راجبندری گذشته بدریا میرود و بهیمرا و
کشنا و تنکبهدرا یک جا شده از بیجاپور داخل صوبه حیدرآباد گشته و از میان جنگل و
آبادی گذشته نزدیک چهلی پتن بدریا ملحق میگردد و مخفی نماند که سبب ترقی این سپاه
بموجب نوشته صاحب تاریخ فرشته آنکه سلطان قلی چون دید که سلطان محمد شاه
لشکری بهمنی غلامان ترک را بیش معزز و مکرم میدارد خود را در سلک غلامان ترک منسلک ساخت
و بنابر مهارتش در علم حساب و سیاق بخدمت مشرفی محلات حرم عز اختصاص
یافت و خواتین از حسن سلوک و امانت و دیانتش راضی شاکر گشتند و دران ایام
از جانب عمال مملکت تلنک که بالتمام در جاگیر اهل حرم بود عرایض مشعر بکثرت
دزد و قطاع الطریق در پرگنات و تمرد و سرکشی رعایا و تعلل و اهمال در ادای مال
واجبی و استدعای فوج از بارگاه سلطنت جهت دفع باغیان و مفسدان رسید
سلطان محمد شاه خواست که بعضی از امرای کبار با دو سه هزار سوار بدان صوب
نامزد کند سلطان قلی بوساطت بعضی از خواتین حرم بعرض رسانید که اگر این خدمت
باین بنده درگاه مفوض شود باقبال خداوندی بی مدد لشکر دفع باغیان باسهل وجوه
صورت ظهور خواهد گرفت چون یاوری طالع معروض پذیرائی رسید و بعنایات سلطان
بدان خدمت سرفراز شده و برخی از همراهیان خود بدان پرگنات روی توجه
آورد و بحسن تدبیر بعض زمینداران معتبر را از آن خود ساخت و بزور بازوی
اتفاق پرگنات و حوالی آن نیز که در اقطاع امرای دیگر بود از لوث وجود اهل بغی و
فساد مصفا ساخته بشجاعت و مردانگی موصوف و معروف گردید و صاحب تاریخ قطبشاهی

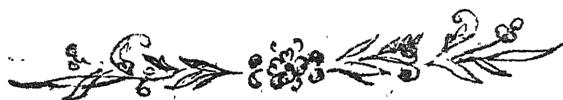
چنان نوشته که سلطان قلی همراه عم خود امراز شرف ملازمت سلطان محمود شاه بهمنی نمود و تحف ایران از نظر گذرانیده به تشریفات خسروانه و تعیین منزل لایق از جانب سلطان معزز و مکرم شد و بعد چندگاه که مهمات حسب دلخواه ساخته گردیده نشسته دران بین از ولایت خبر فوت سلطان یعقوب رسید عمش اراده مراجعت بوطن مالوف نمود از سلطان رخصت خواست سلطان بعجد بسیار او را رخصت داد اما سلطان قلی را بهیچ گونه رخصت نداد نظر برینکه آبا و اجداد وی مدتی مدید دارائی ایران زمین کرده بودند و آثار رشادت بر جبینش هویدا بود او را مشمول عواطف خسروانه گردانیده از مقربان خود ساخت و روز بروز بنابر ظهور کارهای شایسته و مراتب بندگی و فدویت قرب او می افزود

ذکر قصه شکار از موجبات ترقی آن شهریار



روزی سلطان متوجه شکار شد هرچند که امرا و مقربان دیگر حسب الحکم سلطان شکار بسیار افگندند اما آنچنان که پسند خاطر سلطان تواند بود صورت نه بست مگر سلطان قلی هر شکاری که افگند موافق طبع دقت پسند سلطان افتاد بنابرین در آن روز سلطان صد و پنجاه اسپ عراقی و ترکی با زین و لجام زرین و خلعتهای فاخره باو مرحمت فرمود و گلکنده را با توابع مضافات در وجه اخراجاتش مقرر نمود و بخطاب خواص خانی اختصاص بخشید

ذکر واقعهٔ دفع قاصدان بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطب شاهی



روزی سلطان به سیر باغ دلکشا متوجه شد و آن روز را بعیش و عشرت بسر برد چون وقت مغرب بمقر دولت مرجعت نمود و سایر امراء و سپاه بمنازل خود ها رفتند جمعی از امرای حبشی و دکهنی فرصت وقت یافته باراده فاسد مسلح بدربار درآمدند از تائیدات سبحانی سلطان قلی با دو جوان سلحدار بخدمت شهریار حاضر بود بمشاهدهٔ شورش و غوغا و اضطراب سلطان بمدافعه و مقاتله آن مفسدان پرداخت تا اینکه پنج نفر از آن ده تن بقتل رسیدند و باقی ماندگان بضرب پیکان و خدنگ قضا بر مخالفان تنگ کردند و فساد انگیزان شاه برج را که سلطان بر آن برآمده بود احاطه نموده بجان می کوشیدند مقارن این حال حسب فرمان واجب الاذعان سلطان حسن خواجه جهان با جماعت خراسانیان جهت محافظت برج و باره بزور کمند بالای حصار برآمده به پیکان جان ستان هجوم مخالفان را متفرق ساخت و از جانب دیگر سلطان قلی با پنج جوان آن قوم بی باک را بر خاک هلاک انداخت القصه چون

چون شب درین هنگامه بسر آمد و آفتاب طلوع نمود مخالفان راه فرار پیش
گرفتند و جمعی بپاداش خود رسیدند سلطان نظر به دلاوری و جان فشانی سلطان قلی
را که زور بازوی او مفتاح این چنین فتح شد بمنصب بلند سرفراز و بخطاب
ارجمند قطب الملکی ممتاز گردانید و هریک ازان جماعت خراسانیان را که در جنگ
با او رفیق و یار بودند بانواع نوازش شاهانه سرفراز ساخت مخفی نماند که صاحب
تاریخ فرشته درین واقعه جلادت سلطان قلی مذکور نکرده بل واقعه مذکور را
بدین آئین نوشته که در سنه ستة و تسعین و ثمان و مائة دکهنیان و حبشیان
بنا بر حقد و حسد خواستند که غریبان و ترکان را از نظر سلطان بیندازند
هر چند تدبیر کردند سودمند نیامد ازین جهت قاصد قتل او شدند و تمام
اهل قلعه ارک را تا فیلبانان و پرده داران و خدمتکاران با خود متفق ساختند
پس در شب بیست و یکم ذی القعده از سنه مذکور که نسیم اعظم به غیبت
خود عالم را مظلم گردانید قریب هزار کس از سوار و پیاده مسلح
و مکمل ازان کافر نعمتان بیک ناگاه خود را بقلعه ارک که نشیمن
سلطان محمود بود رسانیدند و باندیشه آنکه مبادا غریبان بمدد
سلطان در آیند درها را از درون بسته متوجه قصر پادشاهی
شدند سلطان محمود که دران وقت بساط عیش و نشاط گسترده بود
تا از استماع این غوغا از جای خود برخاست تا بحفظ خود پردازد جمعی
از دکهنیان غدار برهنمونی پرده داران بآنجا رسیدند شیر بیشه شجاعت
عزیز خان ترک با چهار غلام ترک دیگر حسن علی سبزواری و سید میرزای
مشهدی با آنکه اسلحه نداشتند در میان سلطان و ایشان حایل شدند
سلطان درین بین فرصت یافته خود را ببام قصر شاه برج رسانید

و در چهار دیوار حصار بسته غریبان و ترکان را که همنشین او بودند بعد آن دفعه
مفسدان مامور کرد ابند و بحیله یکی را بیرون فرستاده بغریبان پیغام
کرد که بهر نوعی که توانند خود را باینجا رسانیده دفع این مفسدان
نمایند فرهاد خان ترک و قاسم بیگ و شیرخان اردستانی و
محمود خان گیلانی و کشور خان غلام خواجه جهان کاوان با صد
چهار صد غریب و ترک ترکش بند متوجه قلعه شدند چون دروازه ها مسدود
یافتند کمندها بر کنگره شاه برج انداخته بکمال محنت و مشقت هشت کس
ببالای برج بر آمده نفیر کشیدند بعضی دکهنیان و حبشیان بخیال آنکه لشکر
غریب و ترک بالتمام بقلعه در آمدند مضطرب شده رو بگریز نهادند و از
کمال اضطراب خواستند که بیرون روند جوانان سبزواری از سلحداران
بادشاهی نزدیک دروازه رسیده بشمشیر و تیر بدفع ایشان پرداختند
ایشان باز بقلعه در آمدند و خواستند که دروازه به بندند جوانان سبزواری
فرصت نداده جلو ریزا زعقب ایشان در آمدند و فیما بین جنگ عظیمی واقع
شد که ناگاه کشور خان باستماع این خبر در پای شاه برج با صد جوان
مسلح در رسید و مخالفان را بجانب عمارتیکه از آبگینه محل مکلفستند گریزانیدند چون
نصفی از شب گذشت کرده فراش و دیگر شاگرد پیشه که از ابتدا با مخالفان عقد
موافقت بسته بودند درین وقت بنابر اظهار دولتخواهی بتمام مخالفت در آمدند و چپرهای
علفی را آتش زده بروشنی آن مخالفان را از درون خانهای ریگ در آن پنهان
شده بودند بیرون می آوردند و بسنگ و چوب و مشت و لگد بقتل میرسانیدند و درین
اثنا معلوم سلطان شد که اکابر دکن قریب سه صد سوار در بعضی محال قلعه
مسلح و مکمل ایستاده منتظر آنند که چون روز روشن شود بهیئت مجموعی بر دروازه

دروازه حصار آورده کشوده بیرون دوند سلطان جهانگیر خان ترک را که بجهان ایمه معتمد بود بمحافظت دروازهٔ قلعه مامور گردانید و خانجهان ترک را مامور ساخت که با مردم خود بمحافظت شهر و بازار پردازد و اسپان تازی نژاد را از اصطبل خاصه بمردم تقسیم نمود که سوار شده دمار از روزگار مدبران برآرند بعضی از آن مدبران بردست دولتخواهان کشته شدند و برخی خود را در خندق انداختند و بعضی دیگر که مختفی شده بودند بعد دو سه روز بجزای اعمال خود رسیدند القصه چون روز روشن شد سلطان محمود بر تخت نشسته جمع غریبان و ترکان را حکم قتل حرام خواران و کنهی و نهب و غارت اموال و اسباب ایشان فرمود تا شده روز نمونهٔ قیامت برپا بود و کسی را یارای آن نبود که شفیع گردد و التماس عفو کند آخر الامر یکی از فرزندان شاه محب الله پیش سلطان آمده شفاعت کرد تا آتش غضب سلطان فرو نشست و نیز صاحب تاریخ فرشته بسرافراز شدن سلطان قلی همدانی بخطاب قطب الملک در قصهٔ توجه سلطان جهت تنبیه بهادر گیلانی مذکور کرده

ذکر قصه تنبیه بهادر گیلانی بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته

در سنه تسعه و تسعین و ثمان مائه سلطان محمود گجراتی خواجه هاشم تبریزی را که از ملازمانش بود نزد سلطان محمود بهمنی فرستاده پیغام کرد که بهادر گیلانی از امرای سلطانی که کنار دریا و بنادر دکن مثل گوده و غیره در دست تصرف خود دارد بیست و چهار کشتی بنادر گجرات را که پر از اموال و اسباب تجار بود غارت کرده به آن اکتفا ننموده غلام حبشی یعقوب نام را با دو بیست کشتی جنگی بماهیم فرستاده در نهب و غارت باقصی الغایت کوشیده مصدر اعمال شنیعه گشته و من بعد نیز داعیه دارد که لشکر از دریا بر بندر سورت فرستد و در خرابی کوشد و لشکر گجرات از راه خشکی بمستقر آن ستم پیشه فرستادن باندیشه آنکه ولایت

دکن پایمال نشود مشکل ولشکر عظیم از راه دریا نمودن از آن مشکل‌تر حل این مشکل از توجه
سلطانی بسهولت خواهد شد والا ایما فرمایید یا از این دوستان قدیمی بهر نوع علاج
او بظهور رسد سلطان ابتدا اطلاع بر این مضمون بطلسم برآمده بنفس نفیس متوجه دفع
بهادر گردید و قاسم برید را همراه گرفته از امرای دکن مثل یوسف عادل خان
و کمال خان دکهنی و ملک احمد بحری و مشا خان ولد خواجه جهان خان ترک
که در سلک ملازمانش منسلک گشته در احمدنگر بود و فتح الله عماد الملک افواج
طلبیده هرکس بقدر استعداد خود بارسال فوج امداد نمود سلطان نخست
بهادر متمرد فرمان متضمن اینکه سلطان محمود گجراتی مکتوب بجهان مضمون نوشته
باید که کمال خان و صفدر خان گجراتی را با اموال گشتیها بحضور ارسال نماید نوبت
بهادر چون شنید که خدمتگار سلطان فرمان می‌آورد و براه داران خود قتلی نمود
که حامل فرمان را حایل شوند و نگذارند که از خط مرج پیش آید و سخنان لاف
و گزاف بر زبان راند سلطان باستماع این خبر با عساکر کمک متوجه دفع او
شده بکوچ متواتر بقلعه جامکهندی رسید و قطب الملک دکهنی را که طرف دار الملک
تلنگ بود به تسخیرش مأمور کرد جمعی از گیلانیان که از جانب بهادر سرکش داران
قلعه بودند بالای برج برآمده بجنگ پرداختند ناگاه تیری بر سینه قطب الملک اجل گرفته
رسید و بدار البقا شتافت سلطان تابوت او بدار السلطنت روان کرد
سلطان قلی خواص خان همدانی را بخطاب قطب الملک عز امتیاز بخشیده
قصبه کوکنیر و درکی و بعضی مواضع دیگر از ممالک تلنگ باقطاع او مکرمت
نمود در همان روز قلعه مذکور را به امان مسخر ساخته و بمتعلقان یوسف عادل خان سپرده بملکیر
که بهادر متمرد از اندیشه عادل خان در آنجا نشسته بود متوجه شد هنوز افواج سلطانی به آن قلعه
نرسیده بود که بهادر برعکس مقتضای اسم خود کار کرده از انجا به وادی فرار آورد و سلطان آن قلعه را

که بهادر بانی آن بود در مدت سه روز گرفته بصوابدید قاسم برید بمیچ روان شد ضابط
قلعه چون راه فرار مسدود دید بعجز درآمده باستشفاعی میر برید امان طلبید و دو دست
اسپ عراقی و عربی از بابت بهادر مع اسلحه فراوان بدست آمد و اسلحه و اسپان
لشکریان بهادر بنا بر اظهار خلوص ایشان بخدمت سلطان از بابت ایشان تسلیم شد
و جمیع خواهان بهادر که در اردوی سلطان بودند باو اشاره کردند که رجوع بپایگاه
سلطان نماید تا ملک شمس را و تقصیر را بداد و قبول این معنی کرده بخدمت سلطان
خواجه جهان گیلانی را جهت اظهار خلوص بندگی و خواجه نعمت الله را برسالت
فرستاد اتفاقاً بتاریخ بیست و هفتم رجب سنه ۸۹۹ تسع و تسعین و ثمانمائه که خواجه
نعمت الله به آستان بوسی رسید سلطان را پسری متولد شد و موسوم باحمد
گردید قاسم برید میمنت قدوم خواجه نعمت الله را تقریب عفو جرایم بهادر نموده
سلطان از تقصیرات اش درگذشت و فرمود اگر او بخدمت شتابد دو زنجیر فیل
و مال مقرری به دیوانیان رساند قلاع و بلاد منتزعه باز برو مقرر
خواهد گشت خواجه نعمت الله باو نوشت که بزودی متوجه درگاه سلطان شود
تا متمنیات بحصول انجامد آن برگشته بخت آن عنایات سلطانی را حمل بر عجز
و زبونی نموده باز از رجوع و اطاعت برگشت و سخنان بیهوده بر زبان آورد
سلطان این خبر شنیده متوجه قلعه کاهر که بانی آن نیز آن برگشته بخت بود گشت
و بعد تسخیر آن قلعه و تخریب قصبه در استیصال او راسخ قدم گردید در آن
اثنا ملک شمس الدین طارمی که از جانب آن تیره بخت حاکم بندر دابل بود باتفاق
سرداران آنحدود بخدمت سلطان شتافت ازینمعنی پای جلادت بهادر بلغزید
و در گرداب اضطراب افتاده در قلعه پناله که مستحکم ترین قلاع آنحدود بود متحصن گردید
سلطان رو بجانب کولاپور آورد که از آنجا بتماشای دریا دابل رود بهادر وخیم العاقبت

بتصور باطل از آن قلعه بیرون آمد تا تعجیل خود را بکولاپور رساند سر راه بر سلطان
گیرد و مصاف نماید عاقبت کار بصولت سلطان راه فرار پیش گرفت و اکثر لشکریانش
از او جدا شدند بعضی بسلطان پیوستند و برخی بعادل خان و سلطان باستصواب
ملک فخر الملک خواجه جهان حاکم پرینده بعین الملک و مشه خان سرلشکر احمد نظام الملک
جهت سرانجام مهم قلعه و ضبط آن نواحی تا آن برگشته بخت باز بقلعه پناله باز گشت ننماید
پیام فرستاد و خود بکولاپور رسید آن تیره بخت بعد اطلاع برین امور باز رجوع
بدرگاه آورد و بوساطت خواجه نعمت الله تبریزی و خواجه فخر الدین عریضه فرستاد
بدین مضمون که اگر قول نامه بمهر اقدس و سکه برید و اعیان دیگر برسد از سر اطمینان بحضور
رسیده بقیة العمر بر جاده اخلاص و بندگی مستقیم خواهد بود سلطان برای تسکین نایره
فتنه و فساد این مرتبه نیز ملتمس او را قبول نموده قول نامه بمهر اشرف بموجب درخواست او
فرستاد و همراه خواجه نعمت الله حسب التماس او صدر جهان که ملقب بشرف العمل بود و
زین الدین حسن قاضی را نیز جهت مزید اطمینان آن برگشته طالع روان فرمود و چون
رهنمون آن واژگون بخت ادبار بود باز ره نورد طریق ارتداد شد القصه سلطان بعد
شنیدن این خبر خواجه جهان را بخلعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشیده بدفع
او مامور کرد خواجه جهان باتفاق قطب الملک همدانی و امرای دیگر متوجه دفع
او شد و آن ادبار گرفته بفرط غرور و استکبار با دو هزار سوار که اکثر گیلانی
و خراسانی و مازندرانی و عراقی بودند و پانزده هزار پیاده با توپ
و تفنگ بسیار در مقابل درآمد و در اثنای جنگ تیری بر پهلوی او رسید و
زین خان بامشه خان بضرب سنان او را از خانه زین بر زمین انداخته بحکم آنکه پاداش
چنین مرتد قتل است سر پر غرورش از تن جدا گردانیده و اسلحه او بمنطوق من
قتل قتیلا فله سلبه بحکم سلطان بقاتلش رسید و خواجه جهان از پیشگاه سلطان نوبت

دیگر بخلعت خاص و کمر مرصع و اسب تازی یکزنجیر فیل نوازش یافت و لفظ مخدوم
برخطاب او افزوده شد یعنی مخاطب بمخدوم خواجه جهان گشت و بعین الملک کنعانی به بندر
گوه جهت آوردن ملک سعید برادر بهادر مقتول و اموال و جهات او حسب الحکم سلطان
روانه شد و بعد چندی ملک سعید را با اموال و جهات آورده و سعادت ملازمت
حاصل نموده پنجاه زنجیر فیل و سیصد اسپ عربی و جواهر بسیار از اموال بهادر مقتول
از نظر او گذرانیده بخطاب بهادر الملک سرفرازی یافت و اقطاع بهادر مقتول بملک عین الملک
کنعانی بصوابدید ملک برید مفوض گشت سلطان بدابل متوجه شده و تفرج سواحل دریا
کرده و حسب التماس یوسف عادل خان ورود مسعود به بیجاپور نموده و ضیافتش
درکالاباغ قبول فرموده بمستقر دار السلطنت بیدر معاودت فرمود و متعاقب آن ایلچیان
سلطان محمود گجراتی پرداخته اسپان تازی و نقود مضاعف اینکه ایلچیان آورده بودند
و پنج من مروارید بوزن دهلی و پنج زنجیر فیل و یک خنجر مرصع مصحوب ایلچیان برای سلطان
ارسال فرمود و کمال خان و صفدر خان دکنی و بسیار مردم گجرات را که دربند بهادر
بودند با بیست سلسله کشتی که بهادر گرفته بود بنیه ملازمان سلطان محمود گجراتی تفویض
فرمود و سلطان بهمنی در سنه ۹ احدی و تسعمائه ملک قطب الملک همدانی را طرفدار
تمام ملک تلنگ ساخته گلکنده و ورنگل با مضافات بر اقطاع قدیمی او افزود است
محصول اینکه محمد قاسم فرشته درین قضیه بقید قلم آورده اما صاحب تاریخ
قطب شاهی در قضیه مذکور شجاعت و جلادت قطب الملک همدانی را مفتاح
فتح قلعهٔ مج گردانیده و از موجبات ترقی رتبه او شمرده چنانکه نوشته که
هنگام توجه سلطان بقلعهٔ مج والی آن کافری مشهور بود دیوته نایک نام و
پنج هزار و صد هزار پیاده همراه خود داشت چون سلطان بمحاصره پرداخت
هر روز آتش جدال و قتال ملتهب می شد و خرمن حیات اجل رسیدگان

می سوخت تا اینکه روزی پوتا یک پسر پوٹه نایک را که بکمال تهور در میان کفار نام آور
بود قضا کشید و قدر راند با نوهی از سوار و پیاده از قلعه بیرون آمده در مقابل ملک
قطب الملک همدانی پا در میدان مبارزت نهاد هر دو با یکدیگر در آویختند و بعد
از چند دست رد و بدل بضرب شمشیر آبدار آن ملک کامکار از پا در آمد و آن ملک
سرش را از تن جدا کرد و بکشته شدن او که سردار و استظهار لشکر کفار بود رایت
اقتدار کفار نگونسار گشت و پدرش پوٹه نایک از سطوت سپاه اسلام اندیشیده
جمعی از معتبران خود را فرستاده از روی عجز امان طلبید و بشفاعت امرا و خوانین
بقبول اموال و خزاین به سرکار سلطانی پوٹه نایک و دیگر کفار قلعه با زن و فرزند
امان یافتند و روز دیگر بسعادت آستان بوسی سلطان فایز شدند و سلطان ملک
قطب الملک را در جلدوی آن بیان جلادت که کلید این چنین فتح بود بیشتر از پیشتر
مشمول عواطف گردانید و آنچه که از اموال و جهات کفار در آن قلعه بود بدو بخشید

ذکر فتنه و فساد ملک دینار حبشی و دفع آن بنیروی ملک مؤید بتائید ایزدی

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که در ایام تزلزل اساس سلطنت سلطان که اکثر امرا
در اقطاع خود رایت خلاف برافراشتند مجلس رفیع عادل خان معامله دار بیجاپور
و بلکوان عریضه مشعر تمرد و سرکشی ملک دینار حبشی باتفاق ملک خوشقدم ترک
و عزیز الملک و متضمن اینکه جناب سلطان بدفع ایشان توجه فرماید تا آتش فتنه
پیش از اشتعال اطفا یابد به درگاه عالی فرستاد سلطان بعضی از امرا را طلبیده
و عساکر فراهم آورده متوجه دفع مخالفان شده و از آنجانب مخالفان نیز
باستعداد تمام رو بمقابله آوردند سلطان میمنه بمجلس رفیع عادل خان و ملک
فخر الملک و امرای دیگر تعین فرمود و میسره بدیه ممالک ملک قاسم ترک و قدم خان
و جهان گیر خان او برای کمک که بهر طرف حاجت بکمک افتد مقرر کند ملک قطب الملک را

با لشکر خاص بعضه رمود ه خود در قلبگاه با سلاح داران ترک و حبشه اسامی و افغان و دلیران هندوستانی استقرار گرفت و مخالفان نیسه مشتویه صفوف پرداخته بجنگ در پیوستند درخلال این حال ملک فخرالملک صاحب میمنه و ملک برید صاحب میسره بر مخالفان تاخته جمعیت مخالف پریشان ساختند امرای حبشی بمشاهده این حال رد بقلب گاه سپاه ظفر پناه آورده جمعیتی را که در پیش قلبگاه بود متزلزل گردانیدند ملک قطب الملک بمعاینه این تزلزل با خیل خاص برافواج امرای حبوش تاخت و آن چنان نبرد آنکه کارزار نمود که سپاه حبوش پا بفرار آورد و ملک دینار در بند اسیری گرفتار شد من بعد سلطان بشفاعت مجلس رفیع عادل خان و اعیان دیگر قلم عفو بر جرائمش کشید و غنایم بسیار گرفت و ملک قطب الملک را بزر و جواهر و خلعتهای نفیس و اسپان تازی و عراقی و فیلان کوه پیکر زیاده از قیاس مرحمت فرمود و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی او را درین واقعه اسیر الامرای جمیع ممالک تلنگانه ساخت و برجاگیرش قصبهٔ کوتکیر و بعضی از ولایات تلنگ افزود و ذکر قصه تا دیب ملک قاسم برید در بسنگانه که قطب الملک وغیره از حضور مرخص شده بممالک خود با مراجعت نمودند ملک قاسم برید خلو دار السلطنه از امرای ذی شوکت مغتنم انگاشته و باقی اعیان را با خود متفق ساخته بتعجیل تمام خود را بحضور رسانید و متصرف امور وزارت و حکومت گردید بعد استقلال اکثر مقربان بارگاه سلطان را بجبانه برانداخت و باستبداد و تمشیت مهام سلطنت پرداخته سلطان را بی دخل مطلق ساخت و بمکر و حیله در پی استیصال بعضی امرای کبار که با او همداستان نشده بودند و بیقین میدانست که نخواهند شد شد امرای عظام مجلس رفیع عادل خان و دستور ممالک ملک دینار و ملک قطب الملک وغیره بعد آگهی براین معنی به پیغام باهم عقد اتفاق بستند و باجتماع عساکر پرداخته بعزم تنبیه ملک برید از ممالک خود بار دیگر توجه بدار السلطنه

آوردند آن روباه خصلت بعد استماع این خبر توجه شیران بیشه جلادت با تیغ و کفن بخدمت سلطان آمده بصد عجز و زاری از کیفیت اتفاق امرا بر قتل او عرض نمود و استدعای عفو جرایم کرد سلطان فریب خورده بر عجز و زاری او ترحم فرموده بوساطت جمعی از علما و سادات به ملک قطب الملک پیغام داد که از لوازم فتوت و اطاعت آن فرزند سعادت مند که هیچگاه امری که خلاف مرضی ما باشد از آن سعادت مند بظهور نه پیوسته آنکه بپاس خاطر ما از سر تقصیرات ملک برید درگذشته بنوعی سعی در اصلاح فساد ازان مطیع فرمان بظهور رسد که امرا بمقامات خود باز گردند ملک قطب الملک در خلوت پیغام سلطان بگوش تمکنان رسانید امرا در مقام اطاعت سلطان آمده مصالحت بدینگونه قرار دادند که برید دست از حکومت برداشته بجانب اوسه و قندهار که جاگیر اوست بشتابد و ملک قطب الملک و امرای دیگر بدیار خود مراجعت کنند و هر سال بدیار شهریار حاضر شده بجهاد کفار بیجانگر مبادرت نماید و برین قول عهود و مواثیق بمیان آمد و چون بحسن سعی قطب الملک این چنین مصالحت بوقوع پیوست و دشمنی ها بدوستی ها مبدل گشت سلطان در مقام نوازش در آمده مملکت تقدیر نگهداشت هشت هزار اسپ بر ولایت جاگیرش افزود و باقی امرا به تشریفات معمولی مخلع ساخته رخصت انصراف ارزانی فرموده دیگر توجه بلک کامکار جهت امداد سلطان منکام نهضت بعزم جهاد با کفار بیجانگر چون سلطان در اواسط شهور ثمان و تسع مائة بموجب قرارداد امرای کبار با امرائیکه پای تخت بودند بعزم جهاد کفار بیجانگر نهضت فرموده موضع اوگی را مضرب خیام ساخت ملک قطب الملک باستماع این خبر با سه هزار و ده هزار پیاده و سی سلسله فیل بمعسکر سلطان پیوست و امرای دیگر مثل مجلس رفیع عادل خان و فتح الله عماد الملک و دستور ممالک ملک دینار و سلطان احمد نظام الملک بحری

نیز با لشکر و سپاه بسیار ملحق گشتند و عواطف شاهی شامل حال آن امرا شد سلطان
بعد اجتماع امرا بصوابدید قطب الملک همدانی عین الملک را با جمعی از امرا از راه کلبرگه
پیشتر روان فرمود تا بولایت بیجانگر در آمده فتح باب قتل و غارت نمایند و متعاقب
سلطان نیز به بیجانگر آمده ظاهر قلعه رایچور را مضرب خیام نصرت فرجام ساخت
و فرمود تا مردان دلاور بمحاصره قلعه پرداختند مشرکان هراسان شده
بذریعه زر بسیار و جواهر بی شمار و قبول نمودن باج و خراج مستامن گشته تفویض
قلعه نمودند سلطان حکومت قلعه رایچور و مدکل با توابع و مضافات که بدست
تصرف اولیای دولت آمده بود بمجلس رفیع مرحمت فرمود و امرا را از پیشگاه
حضور خلعتهای مکرمت شان بممالک ایشان رخصت انصراف ارزانی گشت **ذکر قصه**

استخلاص سلطان از دست تسلط قاسم برید در سنه تسع

و تسع مائة چون مسند عالی ملک قاسم برید شنید که سلطان با همراهیان مخصوص بجانب
بیدر معاودت فرمود و لشکر افزود و حضور نیست فرصت وقت غنیمت
دانسته با لشکر بسیار باتفاق امرا که با او یار بودند متوجه دار السلطنت بیدر
گردید و در نهم ذیحجه سنه مذکور بظاهر بلده رسیده بمحاصره پرداخت و نائره جدال و قتال
ملتهب ساخت چون باب الفتح مسدود دید و مدت محاصره بطول انجامید
مستحفظان قلعه را بمواعید فریفته تا ابواب قلعه گشوده آن روباه خصلت را با سپاه
اندرون قلعه در آوردند بعد ورود در قلعه بر سر جا بجهان که خیر خواه سلطان و
بدخواه او بود تاخته او را بقتل رسانید و بر مسند وزارت و حکومت متمکن گشته
سلطان را از امور سلطنت بی دخل مطلق گردانید مجلس رفیع بشنیدن این خبر نالایم
بار دیگر بارسال رسل و رسایل در باب استخلاص شهریار و دفع آن متمرد غدار
امرای کبار مثل سلطان احمد بحری و فتح الله عماد الملک و دستور ممالک و ملک نائب قطب الملک

را متفق ساخته و لشکر بسیار فراهم آورده و چون امرا قطب الملک [?] دار السلطنت رسیدند آن
ستمدیده با عساکر خود و سلطان اخواهی نخواهی همراه گرفته از شهر بیرون آمده و بمصاف
آورده در اول حمله که سپاه ملک برید با سلحداران سلطانی و باقی امرا به هیئت
اجتماعی بر لشکر امرا و خوانین نامدار حمله آوردند و تزلزل در بنای ثبات ایشان انداختند
عرق جلادت و شجاعت قطب الملک بمشاهده جرأت سپاه مقابل بحرکت آمده
با جمعی از دلاوران معرکه نبرد برقلب سپاه ملک برید زد و حیدرخان سرنوبت
و جمعی کثیر از بهادران لشکر برید را برخاک هلاک انداخت از کشته شدن حیدرخان
پشت استظهار قاسم برید شکست خورد را مرد میدان قطب الملک و مجلس رفیع و دیگر
امرای عالیشان نه انسته فرار را موجب سلامتی خود پنداشته بجانب احمد آباد و قندهار
بگریخت بعد از آن امرا نزد سلطان حاضر شده اظهار خلوص بندگی نمودند و سبب توجه
خود ها بدار السلطنت که استخلاص سلطان و دفع شر برید بود معروض داشتند
و سلطان را بر سریر سلطنت متمکن گردانیده و مشمول عواطف خسروانه شده بدیار
خود ها مراجعت نمودند

ذکر قصه توجه سلطان بتادیب عادل خان

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده در آخر سنه ۹۱۰ نهصد و ده هجری بسببی از اسباب
بر خاطر همایون سلطان گرد کدورت و ملال از جانب مجلس رفیع عادل خان نشست
و چون با مدادِ امرا چنانکه پیش ازین مذکور شد بر سریر سلطنت متمکن گشته برای تنبیه
و تادیب او برخاست مراد صاحب تاریخ قطب شاهی از سبب وحشت سلطان محمود
رواج مذهب اثنا عشریست چه درینوقت عادل خان با علان مذهب امامیه
پرداخته خطبه بنام نامی ائمه اثنا عشر علیهم صلوة الله الملک الاکبر قرین ساخته
نام اصحاب را بر انداخته بود و این معنی بر خاطر ملک برید که در سنت تعصب داشت بسی
گران آمده سلطان محمود را بر آن داشت که با مداد امرا عادل خان را بر اندازد چنانچه بعد ازین

بتفصیل زبان زد کلک وقایع رقم خواهد گردید القصه سلطان محمود لعبوابه امیر برید
از قطب الملک و ملک فتح الله عماد الملک استعانت نمود و بهر یک ازین دو امیر
نامه مشتمل بر مراتب امداد درین مهم نوشت عماد الملک از هراس عادل خان در اعانت
تساهل ورزید و قطب الملک بپاس حقوق خداوندی با سپاه کینه خواه خود را بمجد
سلطان رسانید شهر را از رسیدن ملک نامدار قوی دل کشته عنان عزیمت بصوب
بیجاپور معطوف گردانید مجلس رفیع صلاح کار در آن دید که بوساطت قطب الملک
اصلاح این فساد نماید بنا برین مراسلات محبت سمات مشتمل بر معاذیر دلپذیر
مصحوب رسولان شیرین زبان بملک قطب الملک فرستاد و از راه مروت امرای
دیگر را با خود متفق ساخته شفیع عفو جرایم مجلس رفیع گشت سلطان از سر تقصیرات او
درگذشته بمستقر سلطنت محمد آباد بیدر مراجعت نمود و امرا را رخصت معاودت بمحالات
ایشان ارزانی فرمود محمد قاسم فرشته قصه توجه سلطان جهت تادیب عادل خان
بدینگونه ترقیم نموده که در سنه عشر و تسعمائة امیر برید میر ملک قاسم برید بعد فوت
پدر خود بر مسند وزارت و حکومت بجای پدر بنشست و همچون پدر خود سلطان را
در امور پادشاهی بی دخل مطلق ساخت مجلس رفیع عادل خان فرصت یافته
متوجه کلبرگه شده و با احمد عین الملک مصاف نموده و دستور دینار را کشته اقطاع
او را متصرف گشت و در بیجاپور اعلان مذهب اثنا عشری نمود بنا برین اهالی دکن
سنی مذهب ازو گرفته خاطر گشتند و سلطان بتکلیف امیر برید بملک قطب الملک همدانی
و فتح الله عماد الملک و خداوند خان نوشت که درینوقت عادل خان پا از جاده
اطاعت بیرون نهاده اعلام مخالفت مذهب اهل سنت و جماعت برافراشته
باید که بمجرد وصول فرمان سعادت نشان متوجه درگاه شوند و در حاشیه هر یک
از آن فرامین القلم جلی بخط نستعلیق این بیت نوشت بیت با اسباب شوکت چنانک

غره شد؛ که خورشید در چشم او ذره شد. ملک قطب الملک با جمعی از امرای تلنگ بی توقف
متوجه دار السلطنت گردید و عماد الملک و خداوند خان تساهل ورزیده به معذرت پیش
آمدند سلطان و امیر برید مضطر شده کس نزد ملک احمد فرستادند و طلب اعانت نمودند
ملک احمد و خواجه جهان دکنی با جمعیت فراوان بجانب بیدر روان شدند و به سلطان
پیوستند عادل خان صلاح جنگ ندیده ساغر و حسن آباد وغیره اماکن بفخر الملک
ترک سپرده و پسر خود اسمعیل را که شیرخواره بود همراه کمال خان نوبت دکهنی و دیگر
امرای معتمد معه فیل و خزانه به بیجاپور فرستاد تا بقلعه در آمده بضبط مملکت کوشند و
خود با پنجهزار سوار جریده کارآمدنی متوجه برار شد سلطان و امیر برید و ملک احمد
نظام الملک بحری و قطب الملک تعاقب او نمودند تا اینکه بکاویل که مقر فتح الله عماد الملک
بود رسیدند عماد الملک صاحب خرد صلاح وقت در حمایت عادل خان ندیده او را
اشاره کرد که عازم برهانپور شود تا من بعد بحسن تدبیر رفع این فتنه بعمل آید عادل خان
حسب الایمای او به برهانپور رفت و عماد الملک بملک احمد و قطب الملک پیغام
داد که امیر برید که عقلا او را روباه دکن می خوانند می خواهد که عادل خان را به بهانه
از میان برداشته متصرف اقطاع بیجاپور شود و خردمندان بهتر می دانند
که چون او قوی گردد و سلطان در دست او باشد نتیجه اش بجز اضرار دیگران چه خواهد بود
صلاح در آنست که شما با بممالک خود مراجعت نمائید تا من سلطان را برگردانم آن هردو
به فریب عماد الملک بی رخصت سلطان فی الفور کوچ کردند و راه ممالک خویش
پیش گرفتند و علی الصباح عماد الملک عریضه نوشت که صلاح دولت در آنست
که سلطان بمستقر سلطنت مراجعت فرماید و از سر عادل خان درگذرد سلطان
قبول این امر نمود و باغوای امیر برید خواست که بر بیجاپور لشکر کشد تصرف اسمعیل
عادل خان برآورد و درین اثنا عادل خان به مراجعت ملک احمد و قطب الملک

آگهی یافته بسرعت تمام از برهان پور خود را بعماد الملک رسانید سرزده باتفاق هم متوجه لشکر سلطان شدند امیر برید چون تاب مقاومت در خود ندید جریده شده احمال و اثقال را گذاشته و سلامتی را غنیمت انگاشته در رکاب سلطان خود را به بید رسانید و عادل خان و عماد الملک اردوی سلطان را تاراج کرده بمستقر خویش شتافتند و بعد ازین اینکه بمعرض وقوع آمد از وفات یوسف عادل خان در سنه ۹۱۴ اربعه عشر و تسعمائه و فوت فتح الله عماد الملک و خواجه جهان دکهنی در ... در سنه ۹۱۶ ست عشر و تسعمائه باجل طبیعی و عروج اولیای شان بر معارج فرمان روائی و نواختن امراکوس سلطنت در ممالک خود و عاید شدن بهن بپادشاهی سلطان محمود شاه بهمنی صاحب تاریخ فرشته بقید قلم آورده ذکر

کیفیت احوال سلطان محمود بهمنی

ملخص سخن در بیان این کیفیت بموجب نوشته محمد قاسم فرشته آنکه او پست فطرت و خفیف العقل و عیش دوست و فراغت طلب بود و بنا بر خفت عقل بتلبیس دشمنان دوست نما بلا تامل مصدر اموری که موجب تزلزل اساس سلطنت باشد می شد آخر الامر امیر برید اورا آن چنان مقید کرد که دیگر مجال فرار نیافت چنانکه قبل ازان فرار نموده پیش ملک برید آمده بود و به تنگی معاش گرفتار شد و قطب الملک همدانی که بقطب شاه موسوم گشته نظر بر سوابق حقوق در هر ماه تحفه مبلغ پنجهزار هون ما دام الحیات برای او می فرستاد و سلطان محمود در بیست و چهارم ماه ذی حجه سنه ۹۲۴ اربعه و عشرین و تسعمائه در ایام بی اختیاری بعلت بیماری پهلو بر بستر ناتوانی گذاشته رخت سفر ازین رباط دو در بربست و مدت سلطنتش با وجود ضعف و تزلزل سی و هفت سال و بیست روز بود و این بیت از وست بیت

در بحر غم فتاده ام و امواج بیحد است ⁂ تا چند دست و پا زنم یا علی مدد

ذکر احوال

احمد شاه بهمنی بعد فوت سلطان محمود امیر برید خلعت صدق او احمد شاه
بهمنی را بر تخت پادشاهی نشانید و چون او نیز بپدر خود عیش دوست و فراغت
طلب بود و بشراب و شاهد آنچنان مشغول که لحظه او را هوشیاری دست نمی داد
بنابرین امیر برید خانه مشتمل بر عمارات شاهانه و آب روان و درختان موزون
دلکش جهت سکونتش مقرر کرده تاج مرصع بهمنیه و طنبور و بساط و صراحی
و قدح سلطان محمود که همه مرصع بود باو بگذاشت و هر روز اسباب عیش
بقدر لابد برای او مهیا میکرد و موکلان بر او گماشته نمی گذاشت که ازان عشرتخانه
که فی الحقیقه همچون دنیا در حق مومنان زندان بود پا بیرون نهد و بعد دو سال
و یک ماه در سنه سبع و عشرین و تسعمایه بزهر یا باجل طبیعی درگذشت ذکر
علاء الدین شاه بهمنی بعد رحلت احمد شاه امیر برید برای صلاح دولت
خویش پسر او علاء الدین شاه بهمنی را بسلطنت نامزد کرد و او برخلاف جد و پدر خود
مرد خردمند و شجاع بود و رشید و صالح اوضاع هرگز پیرامون شراب نگشته
و بنا بر هوشمندی در صدد استخلاص خود گشته بفروتنی و مدارا در آمده مثل
امیر برید روباه خصلت را فریب داده خود را که مقید قید او بود مطلق ساخت
و می خواست که بحسن تدبیر استیصال آن دشمن خانگی نماید و هر چند در تدبیر
قصوری نکرد اما تقدیر مساعد تدبیر نشد و باز چندی در زندان شده خفه گشته
از قید هستی بیرون آمد **ذکر ولی الله شاه بهمنی** بعد از رحلت علاء الدین شاه بهمنی
امیر برید خطبه بنام ولی الله ابن سلطان محمود بهمنی خواند و او را موسوم بسلطان کرد
بعد چندی که جهت استخلاص خود در ظاهر باخلاص با امیر برید پیش آمد و در باطن
بدفع او ساعی گشت برید مکنون ضمیرش بقرائن یا خبر رهنمایان دریافته او را در حرم
خود مقید نمود و بعد چندی میلی بمنکوحه سلطان ولی الله پیدا کرده او را مسموم ساخت

ذکر کلیم الله شاه بهمنی بعد از ان برادر کوچک او کلیم الله که خسرو زاده والاشان
بود بر سریر سلطنت نشانیده او را بجز نام پادشاهی چیزی دیگر نصیب نشد و چون
در سنه ۹۳۲ اثنی و ثلاثین و تسعمائه که بابر پادشاه از کابل بهندوستان آمده دبدبه
سلطنتش عالمگیر گشت و سلاطین دیگر مثل اسمعیل عادل شاه و برهان نظام الملک
و سلطان قلی قطب الملک عرایض اخلاص مرسل درگاه او گردانیدند او نیز
عریضه مشتمل بر مکنونات ضمیر خود ارسال نمود از نا مساعدت تقدیر این مضمر بدون
حصول ثمر مظهر گشت آخر الامر سلامتی در فرار دیده در سنه ۹۳۴ اربعه و ثلاثین
و تسعمائه بجانب بیجاپور گریخت چون خالوی او اسمعیل عادل شاه قصد گرفتن او
کرد باده هزار سوار به احمدنگر فرار نمود و برهان نظام الملک اگر چه در اوایل
دقیقه از تعظیم و تکریم او فرو گذاشت نکرده هر گاه سلطان کلیم الله در محفل او آمده
می نشست او دست بسته پیش روی او می استاد انجام کار بگفته شاه طاهر
از تعظیم گدائی باز آمده او را در مجلس خود نمی طلبید تا اینکه سلطان کلیم الله در همان
سنوات بزهر یا باجل طبیعی در احمدنگر فوت شد و تابوتش به بیدر بردند بعد سلطان
کلیم الله هیچکس از خاندان سلاطین بهمنیه بنام هم موسوم بسلطان نگردید و دولت
ایشان منقرض گشت و سلاطین دکن پنج طایفه شدند عادل شاهیه و نظام شاهیه
و قطب شاهیه و عماد شاهیه و برید شاهیه و احوال سلطنت هر یک در کتب تواریخ مذکور است

فصل دوم از باب اول در بیان جلوس آن شهریار کامگار که
اول ملوک قطب شاهیه است بر سریر فرمانروائی ملک تلنگ و موجب ترویج او
مذهب اثنا عشری القصه یا ذکر سبب ترویج دو پادشاه دیگر برهان نظام شاه و یوسف عادل شاه
آن مذهب را در عهد سلطنت خود با ذکر احوال آن شهریار ذو الاقبال بر سبیل اجمال و تعمیر قلعه
محمدنگر گولکنده و ذکر جلوس آورده اند که چون اختلال کلی در سلطنت بهمنیه راه یافت و امرای اطراف

در همان جمع و اسم پادشاهی و خسروی بخود منسوب کرد چنانکه ملک نظام الملک سلطان احمد بحری
در ولایت جنیر و دولت آباد علم استقلال افراخته و احمدنگر را بنا کرده مستقر سریر سلطنت خود ساخت
و خطبه و سکه بنام خود زیب و زینت داده و در مملکت بیجاپور و مرج و کوکن و توابع آن اسمعیل عادلخان
که بوفور لشکر و سپاه از دیگر امرای بهمنیه ممتاز بود بیجاپور را دار السلطنت خود کردانید و استقلال
خود باوج اعتلا رسانید و عماد الملک در برار نوبت شاهی زده ایلچپور را مقر حکومت کرده
برید ممالک خزاین و دفاین سلاطین بهمنیه را متصرف شده فرمانروائی نمود و بعد
زوال حکومت بهمنیه اسم شاهی و رسم صاحب کلاهی اشکار کردانید سلطان قلی اگرچه خیال
ملک و حشم نداشت چراکه بر مملکت مفوضه سلطان محمود بهمنی که بنامش مقرر بود قناعت
نموده و بپاس سوابق حقوق خداوندی و رعایت مراتب وفاداری هیچگونه
متعرض دیگر ممالک سلطانی نگشته بود بنابر دلاوری و مردانگی ذاتی و حسن تدبیر و تحریم
آسایش بر نفس خود و نظر بر آسایش خلق الله و حمایت ضعفا و غربا و صیانت دین داران
از تعدی ظالمان و شر کافران بتکلیف صلاح اندیشان متصدی امر سلطنت شد و خود
را قطب شاه موسوم ساخت و قلعه مبارک گولکنده را بنا نموده مستقر سلطنت
کردانید و جهاد با کفار و تسخیر بلاد شان چنانکه بعد ازین بشرح و بسط منتظم
سلک تحریر خواهد شد پیش نهاد همت خود کرده و نیز چون مکرات و مرات از
جانب عادل خان و سلطان احمد بحری ملک مؤید را بجلوس و اظهار مراسم
سلطنت اشعاری شده بود بنابرین بر تخت فرمانروائی جلوس فرموده رسوم
و آئین سلطنت ظاهر ساخت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی طلوع آن نیر اقبال بر
فلک سلطنت بعد غروب کوکب حیات سلطان محمود بهمنی است و بقول صاحب تاریخ
فرشته در ایام حیات او که ستاره سلطنتش قریب افول شده بود در سنه ثمان و عشر
و تسعمائه بهر صورت او با وجود مملکت مختصر چنانکه باید و شاید رواج و رونق پادشاهی کشید و بخلاف

ملوک دیگر مثل عادل شاه و غیره سلاطین دکن بطریق پادشاهان ولایت پنج وقت
نوبت نواخت و خویشان و قوم خود را بمناصب ارجمند مخصوص ساخت و بحسب کدام
فراخور همت او خدمتی و فهمی فرمود و نظر بحقوق تربیت و سوابق انعام سلطان محمود
بهمنی پیوسته تحف و هدایای لایق و ماه بماه نقود و اقمشه جهت او به بیدر مرسل می داشت
و بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی که او را مرشدزاده خود می دانست
در خطبه نام او را مقدم بر نام خود گردانید و بتدریج مردم نام اصحاب ثلاث از خطبه
ساقط ساخت و چون برهان شاه بدلالت شاه طاهر در احمدنگر منابر الخطبه
مذهب اثنا عشری مزین کرده باستظهار او در غایت اطمینان از جهت ایفای
نذر شرعی که کرده بود شعایر مذهب جعفری برطار رواج داد و شرح این قصه
بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته آنکه چون شاهزاده عبدالقادر برادر اعیانی
شهزاده حسین به تب محرق گرفتار شد برهان شاه که فرط محبت با او داشت
مضطرب گشته قاسم بیگ حکیم و دیگر حکمای یونانی و هندی را طلبیده فرمود
در معالجه این فرزند دلبند که جانم وابسته اوست مساعی جمیله مبذول دارید
اگر دانید که پاره از جگرم جهت تداوی در کار است پهلویم شگافید و جگرم
برآورده در علاج او صرف نمائید هرچند حکما در علاج مرض می کوشیدند اثری براو
مترتب نشد روز بروز زیاده شده کار بجائی رسید که برهان شاه از غایت
اضطرار بگفته بهامنه و عجایز نذر و صدقات به بتخانها فرستاده از کافر
و مسلمان هیچکس نماند که دریوزه دعای خیر نکرد و شاه طاهر که همیشه در فکر ترویج
مذهب اثنی عشری بود درین وقت فرصت یافته معروض داشت که در شفای شاهزاده
چیزی بخاطرم رسیده لیک در اظهار آن صد هزار خطر می بینم برهان نظام شاه که در حصول شفای
فرزند باقصی الغایت می کوشید از شنیدن این خبر دست در دامن شاه طاهر مستحکم ساخته گفت آنچه بر تو

خاطر قدسی مآثر است بمعرض بیان آوری تا من در آن باب حسب الامکان جد و جهد بجا آرم و
نگذارم که گزندی بذات قدسی صفات تو رسد شاه طاهر گفت از بیگانه اندیشه ندارم از آن می‌ترسم
که موافق مرضی مبارک نیامده من معاتب بل معاقب گردم برهان شاه بیش از بیش مشتاق
شنیدن شفای فرزند شده مبالغه و ابرام از حد برد شاه طاهر جرأت نموده بار اول
همین قدر گفت عهد و نذر کنید که اگر شهزاده عبدالقادر امشب شفا یابد مبلغ کرامند
در راه حضرات ائمه معصومین یا باولاد ایشان که عبارت از سادات است وصل گردانند
برهان شاه گفت دوازده امام کیستند شاه طاهر بیان نمود اول ایشان حضرت علی مرتضی
است داماد و ابن عم حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة و السلام و شوهر فاطمه زهرا دیگر
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین فرزندان حضرت بی بی فاطمه علیها الصلوة و السلام همچنین
باقی ائمه اثنی عشر علیهم السلام را یک بیک بنام و صفت خاطرنشان کرد برهان شاه گفت من
حرف دوازده امام از والده خود در ایام طفلی شنیده بودم بعد از آن این سخن بگوشم
نرسیده بود مگر الحال که تو گفتی هرگاه ما به نجف نیاز فرستاده نذرها کرده باشیم
چه شود که بنام فرزندان مرتضی علی و بی بی فاطمه لوازم نذر بجا آوریم شاه طاهر
چون او را ملایم دید گفت مقصود محض نذر نام ایشان نیست مدعای من چیزی دیگر است
اگر پادشاه با من عهد کنند که اگر معروضات من موافق طبع همایون نباشد مرا بجان امان داده
مع فرزندان رخصت که ارزانی فرمایند هر آینه مکنون خاطر خود عرض خواهم نمود برهان شاه
قبول این معنی نموده لوازم عهد و پیمان بجا آورد و بمصحف اقدس و بصیغه والله بالله قسم یاد کرده
فرمود که ترا آزار جانی نرسانم و نپسندم که دیگری تشویش دهد نظم بدارنده آسمان و زمین
کزو پایه دارد همان و همین * خدائی که هر کو آگاه نیست * خرد را بدان هیچگون راه نیست *
که از ما نبینی بجز لطف و مهر * اگر از روش باز ماند سپهر چون خاطر شاه طاهر از عهود شهریار
از دغدغه پرداخت زبان بدعای دوام دولتش گشاده گفت امشب که شب جمعه است پادشاه

نذر کند که اگر حضرت باری تعالی ببرکت قرب و منزلت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
و دوازده امام در همین شب شهزاده عبدالقادر را شفا بخشد خطبه بنام ائمه اثنی عشر خواند و
در ترویج مذهب ایشان بکوشد برهان شاه که اصلا گمان شفای فرزند نداشت و از حیات او
مطلق مأیوس شده بود از شنیدن این خوشوقت گردید در ساعت بآن نهج که مذکور شد
دست بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجا آورد شاه طاهر بمنزل خود رفته در آن شب
بکمال خضوع و خشوع بعبادت الهی مشغول شد برهان شاه دران شب نزدیک پلنگ عبدالقادر
نشسته هرچند سعی نمود که لحاف بالای او اندازد که تصرف هوا نشود از حدت حرارت
و تلواسه دست و پا زده دور می انداخت برهان شاه گفت چنان معلوم میشود که عبدالقادر
همین امشب مهمان ماست آزار کشیده و لحاف از بالای پلنگ بزیر اندازد تا نسیم دنیا برا او دمی
ساعتی خوش حال باشد و قریب سحر همچنان نشسته ملول و محزون بوده سر بکنار پلنگ عبدالقادر
نهاده بخواب رفت دران اثنا دید که شخصی نورانی از مقابل می آید و در هر طرف او پیش
کس اند برهان شاه پیش رفته بروی سلام کرد شخصی گفت این بزرگ را می شناسی که کیست
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است و آنها که در یمین و یسار اند دوازده امام هستند
درین اثنا حضرت رسالت پناه متوجه شده فرمود ای برهان خدای تعالی ببرکت
علی و فرزندانش عبدالقادر را شفا بخشید باید که از گفته فرزندم طاهر تجاوز ننمائی
برهان شاه از کمال انبساط و خوش حالی از خواب برخاسته دید که لحاف بالای
عبدالقادر است از والده عبدالقادر و دایه او که بیدار بودند پرسید که این لحاف
براو شما پوشانیدید گفتند ما نپوشانیدیم همین لحظه لحاف خود بخود در حرکت آمده
بالای عبدالقادر پوشیده شد از مشاهده آن حال بر ما خوف و دهشت
بنوعی غالب گشت که قوت حرف زدن نماند برهان شاه دست زیر لحاف
کرده دید اثر تپ نمانده و بخلاف شبهای گذشته بخواب شیرین رفته لوازم

نظر الهی بجا آورده بهدران وقت یکی از خدمتکاران حضور را بطلب شاه طاهر فرستاد
آن شخص رفته حلقه بر در زد شاه طاهر که دستار از سر برداشته و جبین عجز و شکستگی
بدرگاه سلطان بی نیاز گذاشته شفای عبد القادر مسئلت می نمود از آمدن خدمتگار
حضور مضطرب گشت که مبادا پادشاه از گفته او آزرده شده قاصد قتل گردیده باشد
یا عبد القادر را اجل مقدر رسیده و آن نذر بر خود مبارک نداشته باشد مقارن
این حال یکی دیگر آمد خوف و هراس بیشتر گشت خواست که از دیوار عقب خانه
فرود آمده فرار نماید که ناگاه هفت هشت کس متعاقب یکدیگر بطلب آمدند
شاه طاهر رضا بقضا داده لوازم وصیت بجا آورده و اهل بیت را وداع کرده
بخدمت شهریار شتافت چون خبر قدوم او مسموع برهان شاه گردید بخلاف
عادت تا در دوازده استقبال کرده دستش گرفته بر بالین عبد القادر برده گفت
آنچه لوازم مذهب اثنی عشری است تلقین کن تا بآن تکلم نمایم شاه طاهر
دران باب مضایقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال باز نماید انگاه
این خاکسار آنچه داند بعرض رساند برهان شاه گفت این صبر ندارم نخست
آن مذهب اختیار میکنم بعد از ان آنچه دیده ام بیان مینمایم شاه طاهر
گفت باخلاصی که مرا در خدمت پادشاه هست تا بر حقیقت حال اطلاع نیابم
محال است که از لوازم آن مذهب معروض دارم برهان شاه قصه خواب
و حکایت لحاف بتمام باز گفت شاه طاهر باطمینان خاطر اسامی دوازده امام
و مناقب ایشان یک بیک مذکور ساخت گفت ارکان و قواعد این مذهب
و ملت تولا به اهل بیت و تبرا از اعدای ایشان هست برهان شاه دران سحر
فیض از جام سرشار محبت اهل بیت نوشیده بدین بیت مترنم گشت
بیت چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی ه آن شب قدر که این تازه

برادر زاده وشاهزاده حسین وعبدالقادر و والده ایشان بی بی آمنه و
دیگر فرزندان از ذکور و اناث وسایر حرم از آن شربت اعتقاد بهره ور و حلاوت یافته
گشته لوای محبت اهل بیت پیغمبر برافراشتند و چون آفتاب خاور بانیغ و تبر از مشرق هدایت
سر برآورد برهان شاه خواست که خطبهٔ اثنی عشری خواند و نام صحابه کرام ساقط کرداند شاه طاهر از
عجلت و شتاب مانع آمده گفت صلاح دولت در آن نیست که حضرت فی الفور این سر را فاش
کنند اول علمای چهار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقم همگی اتفاق نموده یکی از این
چهار مذهب اختیار نمائید تا من آن مذهب را اختیار و از مذهب دیگر احتراز کنم برهان شاه
بگفتهٔ شاه طاهر عمل نمود و ملا پیر محمد استاد و افضل خان نائبه و ملا داود دهلوی و دیگر علمای چهار
مذهب که در احمدنگر مجتمع گشته بودند هر روز درون قلعه در عمارتیکه مدرس شاه طاهر بود
حاضر گشته با یکدیگر بحث می نمودند و هر یک از روی جد و جهد بر حقیت مذهب خود براهین
اقامت کرده دلایل دیگران ضعیف می ساختند و اکثر اوقات برهان شاه در آن مجلس
حاضر گشته از انکه با کثر علوم آشنا بود در صدد تمیز می شد و بعد از انکه شش ماه اوقات
ارباب علم و مسایل برین منوال گذشت برهان شاه بشاه طاهر گفت عجب صحبتی مشاهده
می شود هرگاه حقیت یکی از مذهب و ترجیح آن بر دیگری تشخیص نشود و هر کدام دعوی
صحت ملت خود نماید من چگونه یکی از ان اختیار کنم اگر مذهب دیگر باشد بگو تا حق و
بطلان او نیز بخاطر آورم شاه طاهر گفت یک مذهب دیگر است که اثنی عشری
میگویند اگر حکم شود کیفیت این نیز بخاطر آوریم برهان شاه بدان اشارت کرد یکی از
علمای آن طایفه را که شیخ احمد نجفی میگفتند بعد از تجسس بسیار پیدا کردند و با علمای
چهار مذهب معارض شد شاه طاهر در تقویت او می کوشید و ایشان چون دانستند
که شاه طاهر شیعه است همگی اتفاق نموده خصمانه پیش آمدند اما اکثر اوقات ملزم
گشته از مجلس بر می خاستند رفته رفته کار بجایی رسید که شاه طاهر صحیحین و بسیاری

از کتب اهل سنّت در میان آورده مبحث خلافت ابوبکر و حکایت طلبیدن دوات
و قلم و غصب باغ فدک و امثال ذالک مذکور ساخت برهان شاه چون دید که جمیع علمای
شاه طاهر ملزم شدند حکایت بیماری عبدالقادر و در خواب دیدن پیغمبر علیه الصلوة
والسّلام را و قصه لحاف بتفصیل باز گفت پس اکثر علمای مجلس و مقربان و غلامان
هندی و ترک و حبشی و امیران و منصبداران و سلحداران و شاگرد پیشه حتی چارپاداران
و فیلبانان قریب سه هزار کس مذهب شیعه در آن روز اختیار کردند و نام اصحاب
ثلثه از خطبه انداخته باسامی سامی حضرات ائمه معصومین اکتفا نموده درین مذهب راسخ
شدند اما ملّا پیر محمّد استاد و بعضی علما از مشاهدهٔ آن اطوار آشفته از مجلس بیرون رفتند و غوغا
و شور عجیب در ساکنان احمدنگر افتاد بسیاری از امرای کبار و منصبداران متعصّب
وقت شب بمنزل ملا پیر محمد رفته گفتند مصرع ای باد صبا این همه آوردهٔ تست
این سید را که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه از علوم غریبه ماهر بود زبان
مردم معارض به بست و گفت اکنون درین باب مصلحت چیست بعضی گفتند بهجوم آورده
شاه طاهر را باید کشت ملّا پیر محمد گفت تا برهان شاه در قید حیاتست این معنی صورت
نخواهد بست اولی آنکه اوّل برهان شاه را از سلطنت معزول ساخته شاهزاده
عبدالقادر را بادشاهی برداریم آنگاه شاه طاهر را جهت عبرت به سیاست
غیر مکرر بقتل رسانیم القصه بهجوم خلایق دکن بوقوع آمده ده هزار سوار و پیاده
همراه ملا پیر محمد محاذی دروازهٔ قلعه نزدیک کالاچبوتره حاضر شد و بقصد محاصره
صفها آراستند و خانه شاه طاهر را با فرزندان بوکلان سپرده فتنه عظیم قایم
ساختند برهان شاه بر آن حالت اواقف گشته بفرمود که دروازه قلعه مسدود
سازند و مردم بر برج باره بر آمده به توپ و تفنگ دفع نمایند چون غوغا از حد
گذشت بشاه طاهر از روی اضطراب گفت عاقبت این امر چون خواهد شد.

شاه طاهر که در علم رمل شاگرد ملا شمس الدین محمد خضری بود قرعه انداخته حکم کرد که
دروازه قلعه کشاده سوار شوند که همین ساعت قرین فتح و ظفر گشته اعدا متفرق
خواهند گشت برهان شاه بی توقف مسلح گشته با چهار صد سوار و یک هزار پیاده
و پنج فیل معه چتر و علم همراه شاه طاهر از قلعه بیرون آمد و شاه طاهر آیه سیهزم الجمع
بر مشت خاک خوانده بجانب اعدا انداخت و جمعی از نسقچیان را فرستاد که نزدیک افواج
مخالفان رفته بآواز بلند بگویند که هر که دولت خواه باشد در ظل چتر فلک آسا
حاضر شود و هر که حرام خوار هست بملا پیر محمد گرویده منتظر قهر و سیاست پادشاهی
باشد چون نسقچیان بفرموده عمل نمودند در لحظه امرا و سران سپاه امان خواسته برکاب
ظفر انتساب پیوستند و ملا پیر محمد با شش نفر از سپاه بجانب منزل خود شتافت و برهان شاه
ملک احمد تبریزی را که از معتمدان درگاه بود و خواجگی محمود را که از احفاد میرزا جهان شاه
بود با سپاهی از مردم معتمد بر سر ملا پیر محمد نامزد کرد تا او را گرفته آوردند برهان شاه
حکم بقتل او فرمود شاه طاهر حقوق قدیم را منظور داشته شفاعت کرد برهان شاه
اگرچه از سر خون او درگذشت اما در یکی از قلاع محبوس ساخت و بعد از چهار سال بالتماس
شاه طاهر از ان بند نجات داده بمنزل سابق بر مسند قرب و عزت متمکن ساخت و در جائیکه
خواب دیدن دست ارادت بشاه داده بود عمارتی عالی بنا کرد و در موضعیکه مدرس
شاه طاهر بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی از گچ و سنگ بنا نمود در اوایل پادشاهی
مرتضی نظام شاه بسرکاری قاضی بیگ طهرانی باتمام رسید و جامع این حکایات
محمد قاسم فرشته می گوید که خواب دیدن برهان شاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم را شبیه است بخواب غازانخان پادشاه ایران و شیعه شدن او و چه اتفاق
مورخین ایران و توران است که غازانخان بعد از انکه مسلمان شده دو مرتبه حضرت
رسالت پناه علیه افضل الصلوة را بخواب دید و در هر دو مرتبه حضرت امیرالمومنین

یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام همراه آن مسند نشین بارگاه
نبوت بعد حضرت خاتم الانبیا تعریف عترت طاهره کرده گفت که نسبت با اهل بیت من
طریق اخلاص سلوک داری و پیروی ایشان کرده سادات را گرامی داری ازین
سبب غازان خان محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام
در صفحه خاطر نقش فرموده نقبا و سادات کربلا و نجف را گرامی داشت و شیعه
مذهبان را مقرب درگاه ساخته بخدمات و مناصب مناسب سرفراز فرمود
و در بعضی از تواریخ بنظر آمده که غازان خان اکثر اوقات بر زبان می آورد
که من منکر اصحاب نیستم و بزرگی ایشان اعتراف دارم اما چون رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم در تاسیس قواعد محبت و اخلاص نسبت بجناب ولایت انتساب
و یازده فرزند او سفارش کرده است آنچه لوازم اخلاص و خدمتکاریست با ایشان
بیشتر بجا می آورم و غازان خان از کمال محبت که با اهل بیت داشت در حین فوت
برادر خود الجایتو سلطان را که بسلطان محمد خدابنده شهرت دارد بمحبت اهل
بیت وصیت فرمود آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذهب شیعه
اختیار کرد و نام دوازده امام در خطبه و سکه ثبت نموده نام باقی صحابه را
از خطبه ساقط ساخت بعد ذکر این روایا محمد قاسم فرشته در دریای حیرت
غوطه خورده می گوید اگر مذهب امامیه حق است احوال دیگر مذاهب چون خواهد بود
و اگر مذهب دیگر حق است سفارش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم در ترویج آن مذهب چه معنی دارد اللهم افتح بیننا و بین قومنا
بالحق و انت خیر الفاتحین القصه در سنه ۹۴۴ اربع و اربعین و تسعمائة
برهان نظام شاه بدلالت و ارشاد شاه طاهر محبت اهل بیت اختیار نموده نام اصحاب
ثلاث از خطبه بینداخت و چون نشان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و

وآله وسلم روز محشر سبز خواهد بود چنانکه شیخ سعدی شیرازی میفرماید بیت
هر که در سایه آن سرو سهی قد باشد ٭ جاش زیر علم سبز محمد باشد ٭ برهنمونی شاه طاهر
چتر و رایات خود سبز گردانید چون در مقام ترویج مذهب جعفری بود و وظایف اهل
سنت موقوف نموده بشیعه مذهبان داد و چهار دیواری در مقابل احمدنگر از گچ و
سنگ مدرسه مانند ساخته آنرا لنگر دوازده امام نام کرد و قصبه چوره و سیوره
راسته پور و چند قریه دیگر وقف آن کرده هر روزه دو وقت آش پخته بمؤمنان میداد
و شاه طاهر همگی همت بر رفعت خانه نظام شاه گماشته در صدد آن شد که محبان خاندان
رسالت را از اطراف و اکناف در آن دولت خانه جمع آورد پس از خزانه
پادشاهی زر بعراق و خراسان و فارس و گجرات و اکثر فرستاده
طالب قدوم مردم صاحب کمال شد و در عهد سلطنت ابوالمظفر مرتضی
نظام شاه ابن حسین نظام شاه ابن برهان نظام شاه رواج مذهب اثنی عشری بکمال
رسیده سادات و محبان اهل بیت بیش از پیش معزز و مکرم گشتند و
چندین قریه و قصبه اضافه وقف علما و سادات و مستحقین شد و صاحب
تاریخ قطب شاهی از کتاب مرغوب القلوب نقل میکند که صدر جهان از
زبان آن ملک موید حکایت می نماید که سلطان محمود شاه بهمنی را با ارباب
تهور و مردانگی محبت بسیار بود و در تربیت آن جماعت کوشش میفرمود چون
در چند جا شجاعت ما را مشاهده نمود قابلیت ما را بخلعت امارت آراسته
چند پرگنه از ولایت تلنگانه بما داد و رخصت انصراف ارزانی داشت
و ما جوانان بهادر و دلاور را هر کجا که دیده یا شنیده بودیم قول داده آورده و آن
قدر انعام و اکرام در باره آن جماعت مبذول داشتیم که اکثر جوانان چالاک
و متهوران بی باک که در خدمت امرای سلطان بودند از استماع آوازه آن نوازشها بخدمت

ما رجوع کردند و چون هر مرتبه که امرای دکن بهر بهانه آهنگ جدال و قتال می‌نمودند
بتوفیق ملک علام بر حکم رعایت حقوق نمک و سوابق انعام سلطان عالی مقام مدد
و اعانت خدمتش بر ذمه همت لازم دانسته بر معاندان که در نهایت قدرت و
قوت بودند ظفر می‌یافتیم جناب سلطانی را نهایت محبت نسبت باینجانب دست
داده دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم مهمل و معطل نمی‌گذاشت تا آنکه احوال سلطنت
آن پادشاه بواسطهٔ اهمال و اغفال به پریشانی انجامید و ملک قاسم برید
خدمتش را بگوشهٔ عزلت نشانید و امرای سلطانی ممالک را در میان یکدیگر
منقسم ساختند درین وقت مکرر از جانب نظام الملک سلطان احمد بحری و
اسمعیل عادل خان و علاء الدین عماد الملک مکاتیب بهجت اسالیب میرسید که از
ممالک سلطان آنچه بولایت ایشان سمت قربتی داشته باشد آن برادر امر
فرمایند تا گماشتگان متصرف گردند و اگر احیاناً از جانب سلطان کسی بمقام
مزاحمت درآید ما خود کمال امداد نموده نخواهیم گذاشت که برخلاف مرضی اشرف
بوقوع پیوندد و من خود اندیشه میکردم که مملکت سلطان را بی رضای او قابض
و متصرف گشتن بنهایت نمک بحرامی است عاقبت رای صواب نمای ما
بر آن قرار یافت که این ولایت که تو داری سرحد مملکت تلنگانه و ولایت کفار
است بهمین برکات که سلطان برضا و رغبت بتو داده قانع شوی و شروع
در تسخیر ولایت کفار نمائی که اگر پادشاه حقیقی جل جلاله خواسته باشد که ترا مملکت
و سلطنت دهد در غزا و جهاد کافران مظفر و منصور خواهد ساخت بنابرین اصلا
بهیچ امرای دیگر دخل در مملکت موروثی سلطان نکردم و شروع در جهاد کفار
نموده بتسخیر ممالک آنها پرداختم الحال قریب بشصت سال باشد که شب و روز
با کافران غزا نموده بتوفیق و تائید او سبحانه از سرحد ورنگل تا بندر مچهلی پتن

دراج بندری قریب شصت هفتاد قلعه وحصار رفیع مستحکم مثل قلعه کوبل کنده
ودیورکنده و بانکل وغیره بضرب شمشیر آبدار بتصرف اولیای دولت ابد
پیوند درآوردم واین فتوحات عظمی ازیمن وبرکت آنست که روزی که ابتدای تسخیر
ممالک کفار نمودم باخود نذر شرعی کردم که اگر حق جل علا مارا الخلعت تو تی الملک
من تشاء مخلع گرداند خطبه دوازده امام علیهم الصلوة والسلام در تمام
قلمرو خود اجرا نموده مذهب حق وصی خیر البشر وایمه اثنی عشر علیهم الصلوة والسلام
با در این مملکت که هرگز بوئی از گلشن اسلام بمشام مردم این ملک نرسیده رواج دهم
در وقوع این حال پیش از ترویج شاه اسمعیل صفوی است مذهب جعفری را در مملکت
ایران تاکسی را بخاطر نرسد که من تقلید آن شاه غفران پناه کرده ام بلکه در عهد
سلطنت سلطان یعقوب صفحه خاطر را بمهر ایمه اثنی عشر علیهم السلام مسکوک گردانیدم
و مذهب آبا واجداد عظام ما مذهب سدید شیعه است و بعد از این فهمود که
اینک عمر قریب بصد سال رسیده الحمدلله که اکثر اوقات بغزا و جهاد با کفار
مصروف گشته و اگر در عنفوان جوانی اقدام بر معاصی شده باشد بتوفیق الله سبحانه
از جمیع ذنوب توبه نصوح واقع شده اکنون مکنون ضمیر آنست که بقیه عمر بطاعت و
عبادت وتلاوت قرآن مجید وصحبت سادات وعلمای سعید مصروف گشته از
صواب شهد المحرم نمانم وچنانکه این شاه دین پناه جهت ایفای نذر شرعی
ترویج مذهب اثنی عشری در ملک تلنگ نمود همچنین یوسف عادل شاه در ولایت
بیجاپور بحکم آنکه ایفای نذر خود کند رواج مذهب جعفری داد ذکر سبب
ترویج یوسف عادل شاه مذهب جعفری را شرح این قصه چنانکه
صاحب تاریخ فرشته بقید قلم وقایع رقم آورده آنکه یوسف عادل شاه در سنه ثمان
وتسعمائه مجلس عظیم ترتیب داده مرزا جهانگیر و حیدر بیگ وغیره امرای شیعه مذهب

و همچنین سید احمد هروی صدر و دیگر علمای این مذهب را طلبیده فرمود وقتیکه من اراده
کردم که بمرکز اصلی خویش یعنی مملکت روم مراجعت نمایم ناگاه حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام
مرا در عالم رویا مامور گردانید که بصوب هندوستان متوجه شوم و مژده سلطنت بمن
رسانید با خدا عهد کردم که اگر این رویا صادق باشد و دولت ریاست نصیب من گردد
در ترویج مذهب ائمه اثنا عشره کوشیده روشن منابر را بالقاب همایون ایشان
مزین گردانم و همچنین وقتیکه تمراج و بهادر گیلانی آشوب و غوغا در مملکت
انداخته نزدیک بود که زمام پادشاهی از قبضه اقتدار من بیرون برند آنرا از
اثر عدم ایفا عهد دانسته مجددا با واقف ضمایر و اسرار جل شانه عهد کردم که بعد
از فراغ خاطر از آن مهمات در ترویج مذهب شیعه بکوشم اکنون درینباب چه
مصلحت می بینید و چه میگوئید حضار مجلس زبان بدعا و ثنای دوام دولت ابد پیوند
گشاده بعضی تجویز کردند و برخی شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته معروض داشتند که بنای
سلطنت تازگی وقوع یافته و سلطان محمود وارث ملک هنوز در میان است و
اکثر امرای آن حضرت مثل ملک احمد و عماد الملک و ملک برید و غیره مردم از عرب
و ترک و حبشی و دکهنی سنی مذهب اند احتمال کلی دارد که فتنه عظیم رو نماید و از
صلاحیت اصلاح بیرون شود یوسف ملک و ملت سبب حبیب تامل و تفکر فرموده
گفت من درین باب با خدا عهد کردم و او سبحانه مرا باین دولت رسانیده هرگاه من
بعهد وفا کنم یقین که او نگهدار من خواهد بود و اتفاقا در همان آوان از ولایت خبر رسید
که شاه اسمعیل صفوی خطبه مذهب اثنا عشری خوانده آن مذهب را رواج تمام داد یوسف
عادل شاه که مرید آن خاندان بود از شنیدن این خبر بیشتر از پیشتر ساعی گشته روز جمعه ماه ذیحجه
سال مذکور در مسجد جامع قلعه ارک بیجاپور خود حاضر شده و نقیب خان که از سادات عظیم الشان بود
حسب الحکم بالای منبر شده نخست در اذان که شعار آن مذهب است در کلمه اشهد ان لا اله الا الله

اشهد ان علیا ولی الله افزود انگاه خطبه بنام نامی ایمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خواندن نام باقی صحابه را از خطبه بفگند و نخستین پادشاهی است که در هند وستان خطبهٔ اثنی عشر خواند و مذهب شیعه رواج داد با وجود این حال از غایت ضبط و هوشیاری جهالِ شیعه را یارای آن نبود که صراحتًہ یا کنایۃً سخنی که موجب فتنه و فساد باشد بر زبان رانند از ین سبب تعصب از میان فریقین مرتفع شد و علمای فریقین با هم آمیخته شکر آمیخته بساط منازعت در نوردیدند و در مساجد هر یک بطبق آئین خود عبادت معبود حقیقی کرده زبان بمذمت نمی کشود و اکابر دین و مشایخ سجاده نشین از مشاهده این نظام و انتظام انگشت تعجب بدندان گرفته این معنی را حمل بر اعجاز خسرو عدالت پناه می نمودند و از اخلاف او ابراهیم عادل شاه ابن اسمعیل عادل شاه ابن یوسف عادل شاه بر خلاف کیش جد و پدر ترویج مذهب حنفی نمود و رواج پوشیدن تاج سرخ دوازده ترک که در ان عصر از شعار سپاهِ شیعه بود و در عهدِ اسمٰعیل عادل شاه تقلید و متابعت سپاه ایران جنود غریب سپاه پر باالتمام تاج پوش بودند موقوف کرد چنانکه دفتر فارسی را بر خلاف ازمنه سابق برطرف کرده هندوی ساخت و برهمنه رجوع کرده ایشان را در جهاتِ دولت خانه صاحب دخل گردانید و از امرای غریب غیر از اسد خانِ لاری و خوشکلای اقارومی و شجاعت خان کرد و همه را از امارت معزول ساخت و با سد خان نیز فرمان داد که لشکر دکنی نگاهداشته شعار شیعه دور گرداند اسد خان از جمله یک هزار غریب چهار صد مردم انتخابی نگاهداشته باقی ششصد نفر را برطرف نمود اما تغیر شعار مذهب شیعه نا کرده همچنان در لشکر و اقطاع او در اذان کلمه علی ولی الله می گفتند و دست کشاده نماز می کردند ابراهیم عادل شاه بجز تغافل چاره نداشته

اغماض عین می نمود آورده اند که خلف صدق او سلطان علی عادل شاه که بجودت ذهن وجودت فهم وشوخی طبع اتصاف داشت چون بسن شعور رسید روزی بپدرش ابراهیم عادل شاه شکر وسپاس بجا می آورد که معبود حقیقی مرا توفیق داده که از مذهب جد و پدر برگشته دین حق یعنی مذهب امام اعظم اختیار کردم و شعار رافضی بر طرف ساخته اثری از آن نگذاشتم شاهزاده علی که در آن مجلس حاضر بود بعرض رسانید که چون ترک دین آبا شیوه پسندیده است می باید که همه فرزندان چنین کنند ابراهیم عادل شاه در غضب شده پرسید که چه مذهب داری گفت حالا خود دین پادشاه دارم بعد ازین را خدای سبحانه اعلم است ابراهیم عادل شاه چون ازین جواب فهمید که شاهزاده علی شیعه است او این را حمل بر تربیت خواجه عنایت اسد شیرازی نموده وی را معاتب کردانید بعد از چند روز بفتوای علمای هند بقتلش مبادرت نمود و ملا فتح اسد شیرازی را معلمی شاهزاده باز داشت قضارا او نیز شیعه مذهب بود و از ملاحظه روزگار خود را حنفی مذهب باز می نمود بنابران شاهزاده او را از جان عزیز داشته در تعظیم و تکریم او از حد زیاده می کوشید اتفاقاً در آن ایام از امرا و مقربان برهان نظام شاه بحضیض هزبان کشته چنان قرار دادند که ابراهیم عادل شاه را بدستیاری چاشنی گیر مسموم ساخته برادر او علی ابن اسمعیل را بپادشاهی بردارند و خطبه بطور شیعه خوانده نام اصحاب ثلاث راندکور رسانند چاشنی گیر که سنی متعصب بود در اواخر از موافقت ندامت کشیده کیفیت حال بحضور عدالت پناه معروض داشت چون معلوم آن عدالت پناه شد که ابتدا خوان سالار نیز در آن امر شریک بود همه را بسزا رسانید و هر چند بیگناهی برادر او ظاهر بود لیکن بنابر استیلای وهم او را از خود جدا ساخته در زمانیکه عدالت پناه تفسیح قلعه پناله

میرفت

میرفت علی ابن اسمٰعیل بامال خطیر گریخته متوجه بندر گوده شد بنابرین ابراهیم عادل شاه از فرزند خود که با برهان نظام شاه در مذهب موافقت داشت و در عنفوان جوانی بود بغایت متوهم گشته او را معه اخوندش بقلعه مرج فرستاد و سکندرخان تهانه دار آن حصار نوشت که در محافظت شاهزاده تقصیر نکند و از اختلاط باروا فضی مانع آید و نگذارد که در مجلس او سخنی از مذهب شیعه کسی مذکور سازد و اتفاقاً تهانه دار و دانا واو کامل خان دکهنی که خواهرزاده اسمٰعیل عادل شاه بودند هر دو مذهب شیعه داشتند بنا بران کمر خدمت و عبودیت شاهزاده بر میان جان بسته در استرضای خاطرش کوشیدند و چون ابراهیم شاه صاحب فراش شد و خبر مرض موتش انتشار یافت شاهزاده گاهی در اوقات صلوه خود بالای منبر برآمده بانگ نماز بطریق شیعه می گفت و گاه کامل خان را امام مقرر میکرد ندید که باین معنی قیام نماید ابراهیم عادل شاه از استماع این خبر وحشت اثر در حین بیماری اراده نمود که فرزند کوچک خود طهماسپ را ولیعهد سازد اما چون مفهوم گشت که او هم بعد چاشتی برادر بزرگ در مذهب تشیع بکمال تعصب دارد بغایت اندوهگین گشته او را نیز مقید گردانید و در قلعه بلگوان محبوس ساخته مهمات سلطنت را بتقدیر تا در بیچون تفویض فرمود چون بتقدیر اله سبحانه نوبت سلطنت بعلی عادل شاه رسید فرامین واجب النفاذ بنام خطبای ممالک محروسه شرف صدور یافت که خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر بخوانند و موذنان در مساجد و معابد لفظ اشهد ان علیا ولی الله داخل اذان سازند ازین واسطه صیت منقبت ائمه معصومین و دعای دوام دولت خسرو عدالت آئین بسر منابر بلند گشت و غنچه تمنای موالیان اهل بیت بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفت و مذهب جعفری در تمام مملکت بیجاپور شیوع یافت و شاه عدالت پناه جماعه تبرائیان را وظایف مقرر کرده حکم فرمود چنانکه در مساجد بعد اذان تبرائیان باواز بلند بکار خود مشغول می گشتند و هرگاه پادشاه سوار می شد یا بار عام می داد چهل تبرائی پیش او بکار خود

قیام می‌نمودند و با وجود این چون آن پادشاه اسم با مسمی و نهایت عادل بود بمقتضای
اینکه گفته‌اند که عدل حصاریست که بآتش سوخته نگردد و بمنجنیق حوادث خراب نشود از یمن بخت
سلطانی نرسید بل ممالک محروسه معمور و آبادان گشته حاصل آن بسمت تزاید پذیرفت مخفی
نماند که از سلاطین دکن ملک مؤید و برهان شاه و یوسف عادل شاه اگرچه در ترویج مذهب
اثنی عشری مساعی هستند اما ملک مؤید ابا عن جد شیعه مذهب و تمام اخلاف او نیز بهمین
مذهب مستقیم بودند بخلاف برهان نظام شاه که او برهنمونی شاه طاهر علیه الرحمه و یوسف
عادل شاه که بدلالت خواجه عماد الدین محمود اختیار مذهب تشیع نمودند و نیز از اخلاف
یوسف عادل شاه ابراهیم عادل شاه تخلف از طریق جد و پدر خود نمود بالجمله چون یوسف
عادل شاه بترویج مذهب جعفری کرد امرای او دو فرقه شدند بعضی مثل دریاخان و
فخر الملک ترک و مقصود خان و جمشید خان کرد و جوهر خان و شهباز خان و بلال خان حبشی
و شجاعت خان و شرزه خان و انکس خان دکهنی بمقتضای الناس علی دین ملوکهم
مذهب آن شاه معدلت گستر برگزیدند و برخی مثل محمد عین الملک و اژدر خان گیلانی
و آقا محمد ترک و محمد سیستانی و دلاور خان حبشی خلاف ورزیدند و خواستند که ترک
رفاقت آن شاه نمایند شاه عادل بمضمون لکم دینکم ولی دین تسلی بخش خاطر شان شد
و نگذاشت که رفاقت بگذارند و امرای سلطان محمود بهمنی مثل امیر برید و غیره
که تعصب در مذهب تسنن داشتند ازین معامله نهایت رنجش بهم رسانیده در فتنه انگیزیها ساعی
گشتند و آخر الامر سلطان محمود بهمنی را جهت تادیب او متوجه ساختند سلطان از قطب الملک و عماد الملک
و خداوندخان حبشی استعانت نمود قطب الملک اگرچه هم مذهب آن شاه عادل بود اما بنا بر
اقتضای وقت باعانت سلطان رو آورد و عماد الملک و خداوندخان بمعذرت پیش آمدند و اعراض
از اعانت سلطان نمودند من بعد آنچه که بمعرض وقوع آمد پیش ازین در قصه توجه سلطان محمود بهمنی
جهت تادیب یوسف عادل شاه منتظم سلک بیان گشت القصه عادل شاه جهة اطفای نایره فساد بسپر خود
ن

خود اسمعیل نوشت که در بیجاپور خطبه چهار یار بخواند و بعد رفع فساد چون اهل بیجاپور رشد
باز خطبه اثنی عشری خواند و سید احمد هروی را با تحف و هدایای هند مع عریضه مشتمل بر تهنیت
و مبارکبادی و مبنی از اخلاص و خواندن خطبه اثنی عشری روانه درگاه شاه اسمعیل
صفوی کرد و بعدل و داد معموری ملک پرداخت **ذکر مجملی از احوال ملک
کامکار و تعمیر گولکنده و شهر آن** او پادشاه شجاع بود
و صاحب فهم و فراست در محاربات بمقتضای صلاح وقت عمل می‌نمود و گاهی گوی
فتح و نصرت بچوگان جلادت از میدان مبارزت می‌ربود و گاهی بحدیث **الحرب خدعة**
عمل می‌فرمود و گاهی بمنطوق **الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین**
جاده سلامت می‌پیمود و چادر فریب بر روی دشمن کشیده پس اگر او را غافل می‌یافت
باز بر سرش می‌تاخت و بکبر او بجز انکسار خود می‌پرداخت و لاحظ خود مغتنم می‌انگاشت و
نهزمیت دشمن محول بوقت دیگر می‌داشت القصه وی در ایام سلطنت خود جهت
اعلای اعلام اسلام بجهاد کفار پرداخت و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی قریب
شصت یا هفتاد قلعه مستحکم مثل گولکنده و دیورکنده و غیره که بیان تسخیر بعض از آن
در فصل سیوم بتفصیل زبان قلم وقایع رقم گردیده مسخر ساخت و دست جود
و کرم بانعام خاص و عام گشود و تالیف قلوب کافه انام خاصه مردان دلاور بوفور
بخشش نمود و ازین جهت مردم از اطراف خصوصاً مردان شجاعت پیشه رو بدرگاه
او آوردند و ولایتش آبادان گشت و چون بیشتر پیش نهاد همت عالی او جهاد
با کفار بیجانگر بود و فیما بین محل اجلال آن شهریار و مملکت آن کفار خالی از مسافتی نبود
رای صواب نمایش رهنمون آن شد که بعد تعمیر گولکنده شهری بنا کرده شود تا اهل لشکر
ظفر اثر پس از مراجعت در آن شهر فرخنده اثر فارغ البال و آسوده حال باشند
بنابرین بعد فراغ از تعمیر قلعه و حصار شهر و تا طراحان ثانی آثار درون حصار مذکور قصور رفیع و

و بناهای منیع ساختند و در یک ضلع دولتخانه مسجد جامع طرح انداختند و در جنب آن
حمامی ترتیب دادند و در آن حمام دلاکان مع لنگها متعین شدند تا مردم آسایش یابند و
بالجمله در اندک زمان شهری مطبوع خوش سواد بتوجه آن شهریار صورت تعمیر یافت
و از جهت خوش سوادی ممتاز از سایر بلاد گشت الحمد لله علی النعمة

فصل سیوم از باب اول در ذکر وقایعی که بعد از جلوس آن شهریار بر سریر فرمان روایی تا انتقال
او از این جهان فانی بعالم جاودانی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی بوقوع
پیوست ذکر تسخیر قلعه راچکنده چون آن ملک نامدار بعد فراغ از تعمیر قلعه و حصار شهر
گولکنده عزم غزا با کفار راچکنده نمود و بصلاح و دید امرا و اتفاق سرداران روی توجه بجانب
آن قلعه آورده بمحاصره اش پرداخت بعد جنگ و جدال و بشهادت رسیدن جمعی از غازیان
اسلام و کشته شدن بسیاری از کافران وخیم انجام بعنوه و قهر تسخیر آن قلعه نموده
و سنکی نایک والی آن قلعه را با کفار دیگر که رفقای او بودند اسیر کرده با فتح نامه مصحوب
مستحفظان و رسولان روانه محمدنگر کرد و مردم قصبات و اطراف که قریب آن قلعه بودند
در سلک رعایا منسلک گردیدند و اظهار اطاعت نمودند ذکر تسخیر قلعه دیورکنده
بعد چندی از معاودت بمستقر سریر سلطنت باجتماع فشون پرداخته بتسخیر قلعه دیورکنده
که بر قله کوهی بود و بمزید استحکام از قلاع دیگر امتیاز تمام داشت متوجه شد و امر بمحاصره فرمود
بعد امتداد ایام محاصره و وقوع جدال و قتال فیما بین مجاهدان جلادت پیشه و کفار
نابکار ضلالت اندیشه حسب فرمان واجب الاذعان غازیان اسلام جبراً و قهراً
تسخیر آن قلعه نمودند و بمنازل و معابد عبده اوثان و اصنام آتش زدند و از
اموال و اسباب آنچه نگاه داشتنی بود نگاه داشتند و مابقی را سوختند و بجای بتخانها
مساجد بنا کردند و موذنان تعیین نمودند و تمام رایان و چودهریان و گردنکشان
آن نواح با تحف و هدایا باستان بوسی مشرف گشته باطاعت درآمدند و باج گذاری

قبول نمودند و شهرها که فتح و نصرت یار او بود بدار السلطنت معاودت فرمودند
ذکر محاربهٔ شاه معدلت گستر با راجه بیجانگر چون منهیان اخبار خبر فتح قلعه دیوکنده
و استیصال کاشتکان کشن رای که حکومت تلنگانه و بیجانگر بل اکثر اقطار در دست
تصرف او بود و بکثرت حشمت و وفور سپاه از سایر رایان و راجه‌ها امتیاز
تمام داشت برای مذکور رسانیدند عرق حمیت جاهلیت او بحرکت آمد با سی هزار سوار و
یک لک پیاده بعزم تسخیر و تخریب ولایات ملک مدار از جای خود حرکت نمود و فوجی
از راجپوتان را با جمعیت بسیار جهت غارت نمودن بعضی اماکن که واقع در سرحد بود پیشتر فرستاد
آنها تا آن اماکن رسیده دست تعدی دراز کردند ملک نامدار از استماع این خبر وحشت اثر
با پنج هزار سوار و سی هزار پیاده بصوب قلعه پانگل توجه نمود سپاه و مقدمه لشکر کشن رای
از دبدبه نزدیک رسیدن لشکر اسلام گریز بر ستیز برگزیدند و مجاهدان لشکر اسلام از عقب
آن مخذولان شتافته هر کرا یافتند ببئس المهاد فرستادند آن کافران که بوفور لشکر و
خزانه مغرور بودند بعزم تدارک پیش آمده بجنگ در پیوستند و از طلوع آفتاب تا غروب
آتش جنگ و قتال مشتعل بود و بسبب تواتر حمله‌های کافران نزدیک بود که حامیان
اسلام مغلوب گردند ملک کامکار مسئلت فیروزی از بارگاه الهی بصد عجز و زاری
نموده با هزار و پانصد سوار که بجهت کمک معتبر کرده بود بر قلب سپاه کشن رای زده
جمع کثیر را از پا درآورد و آن مدبر بمشاهده این حال دست از اسباب شوکت و حشمت
برداشته راه فرار پیش گرفت و هر جوقی از هر طرفی بدر رفتند و اسیر بسیار و
غنیمت بی شمار بدست اسلامیان آمد ذکر تسخیر قلعه پانگل ملک کامکار بعد انهزام
کفار امرا و سپاه خود را بخلعت‌های فاخره نواخته به تسخیر قلعه پانگل که در پیرامونش کثرت
اشجار آن چنان بود که گذر باد در آنجا دشوار می‌نمود توجه فرموده بمحاصره آن
پرداخت کشن رای چون شنید که کار بر محصوران تنگ شده و عنقریب حصار

مسخر اولیای ملک کامگار خواهد شد سه صد سوار و هزار پیاده بنیزه گذار جهت شبخون
بر اردوی آن ملک فرستاد کفار در شب تار خود را بر لشکر نصرت اثر زدند و از
جانب دیگر اهل قلعه بیرون آمده لشکر اسلام را در میان گرفتند مجاهدان دین دست
به تیر و کمان برده و رایت پیکار برافراخته در اندک زمان اکثر آن ملاعین را نابود
ساختند و بعضی را اسیر کردند و بقیة السیف خود را بکشن رای رسانیده کیفیت حال
تقریر نمودند بامداد آن ملک کامگار غنایم را تسلیم امرا و سپاه کرده بعضی اسیران را
کسه پاست کردنی بود بپای فیلان کردانید و در تضییق محصوران قلعه بغایت
کوشید القصه تا دو ماه فیما بین جنگ و جدال بود چون محصوران را کار بجان و کارد
باستخوان رسید حاکم آن حصار که نسبی از اقوام کشن رای بود از روی تضرع کس فرستاده
بجان امان طلبید و مفاتیح حصار بگماشتگان دولت تسلیم نمود ملک کامگار آن قلعه
را مع مضافات بیکی از معتمدان تفویض فرموده ذکر توجه ملک نامدار به تسخیر قلعه کهنپوره
شهریار کامگار بعد الفراغ خاطر از تسخیر قلعه بانکل روی توجه به تسخیر قلعه کهنپوره که مابین
بانکل و کوملکنده واقع است آورده نخست کس نزد والی قلعه فرستاده پیغام
کرد که بر جان خود رحم آورده و زن و فرزند اهل قلعه را باسیری نداده از قلعه
بیرون آئی و قلعه را تسلیم اولیای دولت نمائی آن بدکیش که بضبط استحکام قلعه
مغرور بود چرا که آن قلعه بر جبل واقع شده و از دو جانب آن دو دره عظیم و
در میانه راهی بعرض یک گز و بر سر دو دروازه محاذی آن دو دره دو برج
بود که بغیر آن جای توپ کشیدن نداشت جواب بصدای توپ و تفنگ داد و از
شنیدن این جواب نایره قهر و غضب ملک کامگار مشتعل شد و بجانب آن
قلعه حرکت نمود و چون بظاهر قلعه مذکور نزول موکب اجلال واقع شد و بجانب
آن قلعه امر بمحاصره جدال و قتال فرمود و تا دو ماه آتش قتال ملتهب بود و هر روز

جمعی از دلیران جانبین کشته می شدند آخر الامر حسب فرمان واجب الاذعان توپچیان
توپهای صاعقه کردار را در برابر آن دو برج نصب کرده سر دادند و با خاک سیاه برابر کردند
و غازیان از اطراف حمله آوردند و درین بین جمعی از مجاهدان از جانبی که صعود از انجانب
اصلا متصور نبود بالا برآمده تکبیر گفتند اهالی قلعه بمشاهده این حال سراسیمه شده امان طلبیدند
بالجمله درآن روز بسیاری از مشرکان لعین بقتل رسیدند و زن و فرزند و مال و منال
کفار بدست غازیان نصرت شعار درآمد و بعد از ان بامر ملک کامکار مساجد بجای بتخانها
تعمیر یافت و قلعه یکی از معتمدان دولت مفوض گشت ذکر تسخیر قلعه کوملکنده و
مراجعت بصوب دار السلطنت شهریار نامدار بعد فراغ از فتح قلعه کهنپوره متوجه
تسخیر قلعه کوملکنده شده بمحاصره پرداخت و چون مدت محاصره امتداد کشید و خلق بسیار
از جانبین بقتل رسید روزی بفرموده ملک غازیان اسلام بر کفار حمله آوردند و تا دروازه
رفته با کافران دست و گریبان شده از رخنه ها که در حصار افتاده بود خود ها را بدرون
قلعه رسانیدند مقدمان و نایک واریان کلید قلعه و خزاین بملازمان ملک سپرده طالب
امان گردیدند و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد ملک کامکار مقدمان
آن ولایت را بتشریفات خسروانه مخلع گردانیده عنان عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت
برتافت و بتعمیر بعضی مواضع که از آسیب حوادث خراب شده بود پرداخت ذکر محاربه
ملک کامکار با قوام الملک ترک آورده اند که قوام الملک ترک یکی از امرای
سلطان محمود بهمنی بود بعد از رحلت سلطان قلعه ولکنده و ملنکور و بعضی پرگنات
آن حدود را بتغلب متصرف شده پنج هزار سوار و ده هزار پیاده فراهم آورده در هنگام
توجه ملک کامکار بجنگ کفار و تسخیر قلاع فرصت وقت غنیمت شناخته بعضی بتخریب
ممالک محروسه پرداخته بود ملک کامکار بعد مراجعت بمستقر سریر سلطنت که رسولان
دانا نزد او فرستاده اعلام داد که بموجب کریمه انما المؤمنون اخوة مناسب حال

حال امرای اسلام نیست که در مقام تعرض ممالک یکدیگر درآیند با وجود آنکه از قدیم الایام
مبانی محبت و وداد فیما بین مستحکم لایق نبود که در غیبت روابط دوستی و اتحاد در گسسته
بممالک محروسه درآمده انواع خسارت به اهالی رسانند گذشت آنچه گذشت اکنون مرجو و ملتمس
از آن امارت پناه آنکه در تشیید مبانی دوستی کوشند تا من بعد عنادی در میدان
فساد نتازد چون قوام الملک بوفور سپاه و لشکر و حصانت حصار و کثرت اسباب سلطنت
بغایت مغرور بود سخنان مصلحت آمیز نشنید و مستعد ستیز گردید ملک کامکار بنابر
ضرورت دفع ضرر همت بر استیصال او گماشته با اجتماع عساکر نصرت مآثر پرداخته
بعزم رزم روبصوب ولکیندل آورد قوام الملک یک منزل باستقبال شتافته در برابر
لشکر ظفر مآثر فرود آمد روز دیگر فریقین بعد تسویه صفوف بجنگ در پیوستند و از صبح تا
نصف النهار آتش کارزار در التهاب آوردند آخر الامر ملک نامدار باد و هنر اسپ
خونخوار خود را بر سپاه مخالف زده بمساعدت بخت مظفر و منصور برگشت قوام الملک
برگشته بخت بسوی حصار خود برگشت ملک نامدار امر بمحاصره فرمود قوام الملک از
استماع این خبر هراسان شده و دل از ملک و مال برداشته از حصار فرار نموده
التجا بعماد الملک والی برار برد و سپاه نصرت پناه بقلعه درآمده بضبط اموال و خزاین
پرداختند و اکثر سپاه او از غریب و حبشی و دکهنی حلقه عبودیت در گوش کشیدند
و ملک نامدار حکومت قلعه ولکیندل و ملنکور بمعتمد کاردان حواله نموده بمستقر
سریر سلطنت معاودت فرمود ذکر محاربه با عماد الملک چون قوام الملک
که التجا بعماد الملک والی برار برده بود تحف و هدایای شاهانه از درو گوهر بخدمتش گذرانیده
عجز و تذلل بغایت اظهار نموده و اعیان دولت بدرم و دینار فریفته درخواست
امداد و اعانت نمود عماد الملک جهت اعانت او ره نورد طریق مخالفت و منازعت
با ملک کامکار گردید شهریار از استماع این خبر رسولی نزد عماد الملک فرستاده

پیغام کرد که چون قوام الملک اعلام فتنه و فساد برافراشته همواره حوالی ممالک محروسه را
تاخت نموده اذیت باهل اسلام میرسانید لهذا بکرات رسولان فرستاده او را از آن
افعال شنیعه منع نمودیم اما چون هیچگونه فائده بر آن مترتب نگشت تنبیه و دفعش لازم
دانسته سزای اعمالش چنانکه مشهور آفاق است در کنارش گذاشتیم اکنون مسموع میشود
که پناه بآن سلطنت پناه برده طالب اعانت گشته است چشم داشت از آن سلطنت پناه
آنکه آن مخذول را در مملکت خود جا ندهند تا در مصادقت مفتوح و راه فتنه و فساد
مسدود باشد دیگر مشهود ضمیر انور آنکه ولایت هفت شهر را که خالصه سلطان محمود مغفور
بوده داخل ولایت برار بوده درین ایام متصرف آن مستبلط شده اند و بنا بر قرب جوار و اثبات
بعضی حقوق بر ذمه سلطان مغفور ما بآن ولایت اولی و احق میباید که بپاس اخلاص و
رعایت حقوق آن ولایت تسلیم گماشتگان ما شود عماد الملک در جواب سخنان ناصواب
بر زبان آورده در منازعت بر روی خود باز کرد القصه هر دو ملک بتهیه اسباب
جنگ پرداخته باستقبال همدیگر شتافتند و در ظاهر قلعه رامگیر با هم مقابل شده صفوف
لشکر آراسته بجنگ در پیوستند اما چون سپاه عماد الملک بسیار بود هر لحظه جوقیکه
شکسته می شد جوق دیگر بمدد میرسید و نایره محاربه از صبح تا قریب عصر مشتعل گردید و
بسبب وفور لشکر والی برار نزدیک بآن رسیده بود که هزیمت بلشکر ملک کامگار راه
یابد بمشاهده این حال ملک کامگار بنفس نفیس خود از یک طرف قلبگاه بر لشکر عماد الملک
حمله آورده و کشته امرا و بهادران لشکر مخالف را علف تیغ بیدریغ ساخت امرای
آن شهریار که در میمنه و میسره بودند بمعاینه آثار فتح بر لشکر دشمن تاختند تا اینکه
عماد الملک و لشکریانش راه وادی فرار پیش گرفتند و بعضی از دلاوران لشکر منصور تعاقب
نموده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از سپاه نصرت پناه دست بتاراج برآورده
اموال و اسباب لشکر دشمن غارت نمودند و ملک مؤید بعد فراغ ازین مهم ولایت

هفت شهر را متصرف شده بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود امرا و خوانین
و لشکریانی که در جنگ آثار تهور و مردانگی از ایشان بظهور پیوسته بود فراخور هر یک
بخلعتها و نوازشها نواخته رخصت انصراف بمحالات ارزانی نمود ذکر تسخیر

قلعه و تلکنده و محاربه ملک کامگار با شتابخان راجه کهم مٹه

چون شهریار مظفر معاودت نمود و سپاه را رخصت فرمود امرائیکه در دار السلطنت
جهت مهمات ولایات توقف ورزیده بودند بعرض رسانیدند که شتابخان راجه کهم مٹه
کافر بی باک است در ایام غیبت موکب همایون فرصت غنیمت دانسته حوالی
و اطراف سرحد ممالک محروسه را تاخت نموده خرابیها رسانیده است و بآن
اکتفا نکرده اکنون در مقام کارسازی جنگ است ملک کامگار چون برین کیفیت
آگهی یافت در ساعت باحضار امرا و سپاه حکم فرمود در اندک زمان سپاه کینه خواه
فراهم آورده در ساعت سعد بعزم استیصال راجه مذکور که قوی پنجه بود و چند قلعه
مستحکم مثل کهم مٹه و ورنگل و تلکنده در قبضه تصرف داشت و همیشه دوازده
هزار تفنگچی قدر انداز از ملازمانش بودند روی توجه آورد و نخست تسخیر قلعه تلکنده را
پیش نهاد همت عالی گردانیده ظاهر آن قلعه را مخیم سپاه نصرت پناه ساخته
امر بمحاصره فرمود بعد وقوع جدال و قتال امتداد مدت محاصره رای قلعه
کشایش اقتضای آن نمود که سپاه کینه خواه بهیئت اجتماعی حمله آورده هر که
که ممکن باشد بالای قلعه برآید و بر طبق این فرمان داده خود بدولت و اقبال و این
مردانگی بمیان زده و دست تائید ایزدی برسر کشیده رو بقلعه نهاد امرا و سپاه
بمشاهده این حال از اطراف و جوانب خود را بپای حصار رسانیدند هرچند اهل
حصار در میدان ممانعت بپای جسارت پیش آمدند اما بجز خذلان اثری بر آن مترتب
نیافتند و شیران بیشه نبرد و بالای برج و باره برآمده کشتندی القتل

راسانیدند و از قتلِ بقیة السیف بموجب فرمان ترحم نشان ملک مؤید دست
باز داشتند و غنایم موفور و اصلِ خزانهٔ عامره گردانیدند و شتابخان از استماع
خبر تسخیر قلعهٔ مذکور با لشکر فراوان بعزم رزم روی توجه بجانب لشکر ظفر اثر آورد
و شهریار عزم آن نابکار شنیده بدفع او متوجه شده قریب به لشکر دشمن نزول
اجلال فرمود و بعد ترتیب آلاتِ جنگ و تسویهٔ صفوف از جانبین دلیران
هر دو لشکر قدم در میدان مبارزت نهادند و از دستِ دوازده هزار
تفنگچی قدر انداز که باشارهٔ شتابخان در کمینگاه بودند بسیاری از لشکریان
اسلام شهید و مجروح گردیدند ملک نامدار بمشاهدهٔ این حال جلادت را کار فرموده
با دو هزار سوار خونخوار بر قلبِ دشمن زد و بتائید کردگار آنچنان کارزار نمود
که تزلزل در بنای ثبات لشکر دشمن راه یافت و شتابخان مخذول بناچاری
چارهٔ بقای خود در فرار دیده دست بردار از ملکت و مال و ننگ و ناموس
گشت و غازیانِ نصرت شعار تعاقب نموده بسیاری از ان بخت برگشتگان را
بقتل رسانیدند و سایر اموال و اسباب دولت و حشمت آن مدبر بالشکریانش
بحضور شهریار آوردند ملک کامکار بمراسم شکر آفریدگار پرداخته مجموع غنایم
بر غازیانِ لشکر اسلام قسمت نمود و فتحنامها در اطراف و اکناف روان فرمود

ذکر توجه شهریار نوبتِ دوم بعزم رزم شتابخان ناهنجار

آورده اند که چون شتابخان از جنگاه گریخته خود را بقلعهٔ کهمط رسانید
براجهای ذو شوکت که لشکر بسیار داشتند و کثیری از قلاع و حصار در
قبضهٔ اختیار شان بود پیغام داد که این صاحبِ قوت و شوکت که بفرطِ شجاعت
و تائید رب العزت از سایر فرمانروایان این بلاد امتیاز تمام دارد اگر چندی
مهلت یابد و سلسلهٔ اتحاد و اتفاق در بابِ استیصالِ این صاحبِ اقبال از جوانب

استحکام نیافته بعنقریب متصرف تمام قلاع و حصارهای این ملک خواهد شد انگاه تدبیر
کسی پیش نخواهد رفت اکنون در مادهٔ صلح و جنگ و رد و قبول سخنان صلاح اندیشان
اختیار دارند راجها را ازین پیغام عرق حمیت بحرکت آمده با لشکر عظیم متوجه کهم مٹه و ورنگل
شدند و شایستخان تخت نصیب که شکسته فیلان و شکسته رکیب از معرکه فرار نموده بود بامداد
راجها قوی دل گشته با لشکر بسیار و فیلان اژدها کردار و پیادگان تفنگچی و
تیرکمان دار رو بمیدان جدال و قتال ملک کامکار آوردند و چون منهیان اخبار بسمع
اجلال آن شهریار رسانیدند که کفار با استعداد تمام عازم جنگ شده اند آن ملک
نامدار رایت فتح و نصرت بجانب دیار کفار بقصد جهاد برافراخت و بعد طی مراحل
ساحت کهم مٹه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت شایستخان بعد از آگهی برین حال
با راجهای قوی پنجه و لشکر عظیم باستقبال شتافت چون تقارب عسکرین دست
داد از جانبین تسویهٔ صفوف پرداخته باستعمال آلات حرب نایرهٔ جدال و قتال مشتعل
ساختند و دلیران هر دو سپاه داد مردانگی دادند انجام کار خسرو نامدار از
از یمین و یسار حملهٔ کوه شکوه بر سپاه کفار آورده رایت غرور شان را نگونسار ساخت
و تفرقه در لشکر ایشان انداخت راجها از معرکه شتافته راه گریز پیش گرفتند
و مجاهدان در رکاب خسرو زمان تعاقب کافران نموده اکابر کفار را اسیر کردند
و اموال بسیار و اسباب بیحد و شمار بدست آوردند و شایستخان اعراض از مال
و عیال و قلاع نموده پناه براجه چندر دیو که از اعاظم راجهای مملکت تلنگانه بود
برد و اکثر قلاع که در قبضهٔ تصرف داشت با بعضی از قلاع دیگر مثل قلعهٔ اینکیر
واندورکنده و نیالاکنڈپلی تحت تصرف اولیای دولت قاهره در آمد ملک نامدار
فتحنامها باطراف و جوانب فرستاد ذکر تسخیر قلعهٔ کهم مٹه خسرو نامدار بعد حصول فتح
و ظفر بر شایستخان به تسخیر قلعهٔ کهم مٹ که نهایت متین و مستحکم بود و تسخیرش خالی از صعوبت نبود

توجه فرمود هندوی قلعه دار آنجا در مخالفت کشاده دروازهٔ قلعه بسته مستعد جنگ شد ملک کامکار بنا بر ترحم بر احوال بندگان خدا تا درجنگ شد ملک کامکار بنا بر ترحم بر احوال بندگان خدا تا در جنگ ضایع نشوند بمردم قلعه پیغام داد که احوال سردار تهماسپ شتنابجان و وراجهای دیگر معلوم همگنانست که بجه انجامید حالا بر جان و مال و زن و فرزند خود بخشوده و بمرحمت خسروانه امید وار بوده خود را زیر سایه مرحمت خسروانه رسانند کفار سخنان شفقت آثار را در دل خود جا نداده در جنگ و جدال زدند و شهریار نامدار از تمرد آن جماعه زشت کردار امر بمحاصره نمود و چند شبانروز بغیر از صدای توپ و تفنگ پیاپی میان نبود و هر روز جمعی از دلیران جانبین ره نورد وادی فنا می شدند آخر کار رای صواب نمای شهریار اقتضای آن نمود که بهادران دشمن شکار بهیئت اجتماعی از اطراف بجنگ در پیوسته جبراً و قهراً تسخیر قلعه نمایند بنا برین ملک نامدار با غازیان و مجاهدان ملت سپید اپراه سپرها بر کشیده خود را بخندق انداخته از راه ستیزه بخاکریز بر آمده و بهادران شیر صولت پای برکشتگان خود نهاده نردبان و کمند بر آن حصار بلند عروج نمودند و به نیروی اقبال آن شهریار اینچنان قلعه مستحکم وحصار مسدود الابواب را مفتوح کردند بحکم ملک کامکار ظفر یار دست بقتل عام دراز کردند و بعد ازان دست به نهب و غارت کشاده جمیع دفاین و خزاین و اموال و اسباب اندوخته سالها که درآن قلعه بود ضمیمهٔ خزاین ملک مؤید کردانیدند و اهل وعیال شتنابجان اسیر شدند و بفرمودهٔ آن شهریار مساجد بجای معابد کفره بنا یافت و جمیع ولایات شتنابجان و خیم انجام با ورنگل و توابع بتصرف ملک نامدار درآمد و برامراتقسیم یافت و مقدمان و رعایا مطیع و فرمانبردار شده به تشریفات سرفراز گشتند ذکر جنگ و جدال شهریار با اکجار امچند مشهور به کجیتی و غیره راجها و تسخیر تمام مملکت ملکانه و وقایع دیگر چون شتنابجان انهزام یافته به اکجی رام چندر پسر راجه کجیتی که فرمانروای بحر و بر ملکانه بود و ملک او ویسه تا اقصای بنگاله در تصرف داشت و کونڈپلی مستقرش بود و در

میدان نام آوری بکثرت لشکر و وفور خزاین و سایر اسباب سلطنت از جمیع رایان کوی پیشی می ربود و پناه برده با جبرای خود بعجبه و زاری تمام معروض نمود و از قوت و شوکت ملک نامدار او را تخویف کرد که اگر در استقبال اهمال رود دهد در اندک زمان عیال و اطفال و مملکت رامی‌ظطم و دیگر رایان پامال حوادث گشته بتصرف آن ملک صاحب اقبال خواهد درآمد کجاراجه رامجیندر را ازین سخنان ترحم براحوال او و اندیشه عظیم از ملک کامکار بدل راه یافت بنابرین در مقام استعداد جنگ با ملک مؤید شده امر باحضار امرا سپاه نمود امرای کفار از اطراف و جوانب رو بدرگاهش نهاده فوج فوج و جوق جوق متعاقب یکدیگر میرسیدند تا قریب سه لک پیاده و سی هزار سوار نیزه گذار فراهم شدند انگاه رامجیندر روشتا بجانچ دیاور دهری چیندر و دیگر رایان و راجهای عمده بر قصد دفع ملک نامدار همسوگند گشته علم شقاوت برافراشتند ملک کامکار از استماع این خبر امرا و خوانین را از محال و پرگنه های خود طلبیده در باب جهاد آن کفار مشاوره فرمود همه بالاتفاق بعرض رسانیدند که انچه رای خداوند اقتضا نماید عین صواب است و ما بندگان فرمانبرداریم و جان نثار ملک نامدار از همراتفاق امرا مطمئن خاطر شد بمنطوق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله با پنج هزار سوار تیغ زن بجانب لشکر رامجیندر متوجه گردید و بعد طی مراحل و منازل تقارب موکب اقبال در کنار ندی ملنکیخور با مخالفان رشته حال دست داد و آن روز و شب بپاس و حراست بسر آمد روز دیگر بعد طلوع آفتاب راجه رامجیندر با رایان و راجهای دیگر به ترتیب صفوف پرداخته بدین و تیره که خود با ده هزار سوار و صد هزار پیاده و سی صد زنجیر فیل در قلب قرار گرفت و جانب میمنه ویدادر برادرزادهٔ خود را با ده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر فیل در جانب میسره هرچیندر و شتابجان و راجهای دیگر را با ده هزار سوار و صد هزار پیاده و دویست زنجیر فیل تعین کرد و بر پشت هر فیل تختی تعبیه نموده چند ناوک انداز بر آن نشانده و با نکاریان تفنگچیان

در پهلوی فیلان ایستاده کرده آهنگ میدان نمود و از جانب دیگر نایک کانکا بمیمنه لشکر ظفر اثر
شاهزاده حیدر خان که در شجاعت رستم زمان بود با هزار و پانصد سوار رسید و [illegible]
بخان عالیشان فتح خان بهادر با پانصد سوار استحکام بخشید و خود بدولت و اقبال و از دشمن شکار در
قلبگاه رایت فتح آیت بر افراشت بعد از آن بموجب عادت پسندیده خود روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده
فتح و نصرت خواسته متوجه معرکه کارزار گردید و چون لشکرها در آن جا بهم پیوستند دلیران اسلام حمله
بر کافران آورده دمار از روزگار ایشان بر آوردند و بیجاپور را شاهزاده حیدر خان از پا در آورده
راجه چیندر به جهت اسیری گرفتار گشت و دیگران راه گریز برگزیدند و اسباب سلطنت آنچه بود و چیزهای
دیگر بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد چهار صد هزار هون نقد با جواهر مرصع آلات و اسباب طلا و نقره
واصل خزانه عامره گردید و غنیمت فراوان از اسباب این چنین فتح نمایان نصیب مجاهدان شد و تمام
مملکت او در قبضه اقتدار ملک نامدار در آمد و قریب یک هزار بتخانه منهدم گشته بجای آن مساجد
تعمیر یافت و ملک دریا نوال شاهزاده حیدر خان را مشمول عنایات نموده بپایه بلند رسانید و
فتح خان را بعطای طبل و علم سرفرازی بخشید بعد از آن متوجه قلعه کوندلی شده اسباب و ذخیره آنجا بتصرف
در آورده بخورشید خان سپرده جمعی از دلیران معتمد و نایک واطیان و احشام را با او گذاشته
بعزم تنبیه زمره از کفار بصوب راجبندری و ایلور متوجه شد و بعد وصول بآن حدود غازیان
اسلام بکوه و هامون و نشیب و فراز آن ولایت در آمده جمع کثیر را بقتل رسانیده
و تخریب بتخانها و مساکن نموده و در ولایت ایلور خلق بسیار را کشته و اسیر کرده
با غنیمت فراوان مظفر و منصور بمعسکر نصرت اثر پیوستند آورده اند که چون موکب
اجلال بکنار ندی گنگ متصل براجبندری رسید بمسامع اقبال رسانیدند که فوجی از
کفار در بیشه بکمین نشسته اراده شبخون دارد شهریار بمجرد استماع این خبر فتح خان و رستم خان
با دو هزار سوار جهت دفع آن کفار فرستاد کفار خبردار گشته مسلح و مکمل باستقبال
شتافتند مجاهدان اسلام از اطراف بر آن گمراهان تاختند قریب دو هزار کس را از پا در آوردند

و باقی ماندگان را که پیش گرفتند مجاهدان منصور زن و فرزند و اهل و عیال آنها را
اسیر و دستگیر نموده بغنایم موفور و اموال نامحصور بدرگاه شهریار رسیدند

ذکر مصالحت وسناديو با ملک کامکار

چون وسناديو مشهور بگجپتی که از اقصای بنگاله تا سرحد تلنگانه در تصرف داشت خبر
گرفتاری اچیندر و شکست لشکر کفار شنید در باب صلح و جنگ با ملک نامدار از ارکان دولت
خود مشورت نمود همه همداستان شده و مشغولی بصلح نمودند وسناديو که مرد عاقل و فرزانه
بود سخنان دولتخواهان صواب اندیش را بسمع رضا اصغا نموده رسولان با تحف لایق ارسال
کرده پیغام داد که قبل ازین اگر تقصیری ازین بنده بمعرض ظهور رسیده باشد آنرا بذیل
عفو شاهانه پوشیده ولایت اینجانب آب گنگ را از تصرف بنده بیرون نیاورند و
ولایت آنجانب گنگ متعلق بشهریار باشد که بعد ازین ازین بنده سرپیچی بظهور نخواهد پیوست
رسولان بعد از وصول بدرگاه شهریار و استسعاد باستان بوسی تحف و هدایا گذرانیده
عجز و زاری پیغام وسناديو بعرض رسانیدند شهریار نامدار فرمود تا قولنامه نوشتند
مشروط بآنکه ندی گنگ درمیان ولایت اوڈیسه و تلنگ سرحد باشد و من بعد غازیان
متعرض ولایت او نشوند و آن نوشته را بسکه همایون قرین ساخته رسولان را با قولنامه
و تشریفات خسروانه رخصت انصراف ارزانی فرمود و ایلور با مضافات تحت تصرف
گماشتگان دولت روزافزون درآمد و شهریار نامدار ضبط و نسق آن بمعتمدان
تفویض نموده علم مراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت برافراشت

ذکر جهاد شهریار با کفار بیجانگر و تسخیر بلم کونده و کوندبیر و آنچه که درین بین بوقوع پیوست

چون بعد معاودت شهریار منهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که کشن رای راجه بیجانگر
در هنگام غیبت موکب همایون بحدود ممالک محروسه درآمده بمردم آنجا مضرتها
رسانیده و بعضی سرحدها را تاخته و غارت نموده درینولا از استماع خبر مراجعت

شهریار بولایت خویش بازگشته بهت ملک نامدار از استماع این خبر بهم برآمدن فی الفور عزم
تنبیه آن مفسده نمود بموجب عرض دولتخواهان صلاح اندیش نخست علم اقتدار
بصوب قلعه کوندبیر افراشت چون در حوالی قلعهٔ مذکور رسید و بتهیهٔ اسباب
قلعه گیری پرداخت درین حال بعرض رسانیدند که کفر ساکنان بلم کنڈه
و ونیکنڈه که هر یک از ین دو قلعه بفاصله دو کاواز کوندبیر واقع است هر
شب هنگام غفلت حوالی معسکر ظفر اثر درآمده هنگامه آرا می شوند و بقتل و غارت
مترددان مبادرت می نمایند بشنیدن این خبر رای قلعه کشای ملک موید مقتضی
آن شد که اول تسخیر این دو قلعه پرداخته من بعد عزم تسخیر کوندبیر نماید پس باقتضای این
رای بصوب قلعه بلم کنڈه متوجه شده ظاهر آنحصار را مخیم لشکر ظفر اثر گردانید و دلیران
اسلام از اطراف و جوانب حسب الحکم حمله آوردند هرچند اهل حصار در مقام مدافعت
اظهار شجاعت نمودند اما چون چهرهٔ مقصود در آئینهٔ ظهور ندیدند پای ثبات شان از جا
در رفت و مجاهدان از اطراف بالای برج دباره برآمدن آن حصار را مفتوح ساختند
و هر کرا یافتند پیکرش را از بار سر سبک نمودند چون نوبت قتل از حد گذشت
فریاد و زاری زن و مرد بفلک لاجورد رسید دریای ترحم شهریار بتموج در آمده بر
بقیة السیف بخشایش فرمود و غنیمتی که از آن قلعه بدست آمده بود بالتمام بدلیران
اسلام مرحمت نمود و حکومت آن قلعه بسهیل خان که بشجاعت معروف بود بوفاداری
موصوف عنایت فرموده بجانب قلعه کونڈپلی بسبب آنکه جمعی از نابکاریان راه مخالفت
شاهزاده حیدر خان والی آن قلعه پیش گرفته هنگامه آرا شده بودند متوجه شد تا
بدفع مفسد آن خاطر از جانب آن قلعه جمع نموده عزم تسخیر قلعه کوندبیر فرماید درین اثنا
واقعهٔ دیگر رو نمود و بیانش آنکه چون خبر توجه شهریار بعزم تسخیر قلعه کوندبیر بکشن رای
والی بیجانگر رسید خواهرزادهٔ خود را با پنجاه هزار پیاده و پنجهزار سوار بامداد اهالی کوندبیر

فرستاد چون آن جماعت بولایت کوندبیر رسیدند و شنیدند که ملک کامکار بجانب کوندپلی
نهضت فرموده بهت غیبت آن شهریار را غنیمت دانسته بر سر قلعه بلم کنده آمده بجنگ درپیوستند
سهیل خان کس پیش سردار کفار فرستاده مهلت سه روز نموده و همان ساعت کس دیگر بخدمت
ملک کامکار ارسال کرده شرح کیفیت حال معروض داشت کفره از سهیل خان فریب
خورده فارغ البال بعیش و عشرت پرداختند شهریار بمجرد اطلاع بر آن کیفیت بسیچو بلای ناگهان
بر سر سپاه بیجانگر رسید و دمار از روزگار ایشان برآورد و چون سردار لشکر بیجانگر تاب مقاومت
ندید گریز بر ستیز برگزیده خیمه و خرگاه را گذاشته تا سرحد توقف نورزید غنیمت بسیار از زر و
جواهر و اسپ و فیل با خزانه که کشن رای بر شصت زنجیر فیل بار نموده جهت اطمینان ساکنان
قلعه کوندبیر و بلم کونده فرستاده بود بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و بعد ازین ملک
نامدار بصوب قلعه کوندبیر نهضت فرموده ظاهر آن حصار را مضرب خیام لشکر ظفر فرجام ساخت
و دلیران امر بتسخیر آن قلعه نموده و مدت چند شبانروز آتش پیکار و کین از بالا و پایین
فروزان بود آخر الامر شهریار خود متوجه تسخیر گشته رو بدیوار حصار آورد و دلیران و بهادران
بمشاهده این حال متوجه کارزار شده بیک حمله قلعه پایین را فتح کردند کفار بجانب قلعه بالا که بر قله
کوه بود شتافتند مجاهدان روی ستیز به تسخیر آن قلعه کردند و شکوه آورده از اطراف آتش پیکار
برافروختند جمعی را که راه بر سپاه بسته بودند مغلوب و منهزم ساختند سردار کفار چون تاب
مقاومت با سپاه نصرت پناه در خود نیافت دست بدامن استغاثه زده کلید حصار بخدمت
شهریار آورده طالب امان گردید ملک نامدار از جرائم اهل حصار درگذشته فرمود که
عساکر نصرت مآثر متعرض نفوس ساکنان حصار نشوند و اموال ایشان را بالتمام بحوزه
تصرف درآوردند و چون خبر تسخیر قلعه کوندبیر با توابع و لواحق بکشن رای رسید اندیشه کرد
که اگر بزودی در مقام تدارک درنیاید عنقریب سپاه نصرت دستگاه متوجه بیجانگر خواهند شد
و این مملکت نیز از دست تصرف او خواهد رفت بنابرین خویش خود سیوراج را که کافر

مشهور بود با صد هزار پیاده و هشت هزار سوار با استعداد تمام بطرف کوندبیر روان کرد
ملک نامدار از استماع این خبر با نواب دولت مشورت فرموده دولت خواهان مطابق رای
ملک صلاح در آن دیدند که قلعه را خالی نموده یک دو منزل بطرف کونڈپلی توجه فرمایند بنابر
آن ذوقه قلعه را بر لشکریان تقسیم نموده درو وازها سوخت اکثر بروج و عمارات تخریب کرده با لشکر و
سپاه از قلعه نهضت نموده در کنار ندی گنگ نزول اجلال فرمود و کفار این حرکت را احتمال
بر ترس و بیم نموده احمال و اثقال خود را در قلعه کوندبیر گذاشته از روی نخوت و غرور بسرعت تمام
بعزم رزم لشکر اسلام متوجه گشتند شهریار از استماع خبر توجه کفار دلیران و سرداران سپاه را
با لطاف شاهانه امیدوار ساخته با پنجهزار سوار که در آن وقت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند
رو بجانب کفار آورده و بعد تلاقی فریقین دلیران جانبین بجنگ در پیوستند و از اول روز
تا نصف النهار آتش کارزار در التهاب بود و بعد از آن شهریار ثبات کفار در میدان ستیز
مشاهده نموده با دو هزار سوار خونخوار بر سپاه کفار حمله آورده تفرقه در جمعیت اشرار انداخت
و مخالفان رو بوادی فرار نهادند و مجاهدان لشکر ظفر اثر از عقب تاخته جمعی را بقتل رسانیدند
و جمعی دیگر که خود را بقلعه کوندبیر رسانیده بودند از حسام خون آشام غازیان جانی بسلامت بدر بردند
دلیران اسلام قلعه را مرکزوار در میان گرفته کار بر ایشان تنگ ساختند سپاه کفره چون خود
را گرفتار بلا دیدند و استعداد مدافعت نداشتند لا علاج دست در دامن عجز و استیمان
زده در پناه امان گریختند و باج گذاری قبول نمودند یعنی اگر شهریار قلعه را بما بازگذارد
هر سال سه لک هون بخزانه عامره واصل می نمائیم و دو لک هون نقد با تحف و هدایای وافر
فرستاده عوض یک لک هون که موجود نبود دو سه راجهای عمده را گرو گذاشته در مقام
فرمانبرداری در آمدند چون این خبر فتح به نایکوارات قلعه کونڈپلی که از مدت دو سه ماه شاهزاده
رستم نشان ایشان را محاصره نموده بود رسید از ترس و بیم کس بخدمت شاهزاده
فرستاده امان طلبیدند شاهزاده قلم عفو بر جرایم ایشان کشیده به تشریفات شاهانه

سرفراز گردانید. خصت انصراف ارزانی فرمود و نایکواڑیان بعد حصول امان با تیغ و کفن رو بدرگاه آورده و مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان دولت نمودند شاهزاده عریضه مشتمل بر فتح قلعه و استدعای عفو جرم نایکواڑیان بخدمت شهریار فرستاده شهریار بنابر التماس شاهزاده از گناه نایکواڑیان گذشته قلعه کوندپلی را با توابع بشاهزاده مرحمت فرموده و چنان امر شد که نایکواڑیان با خیلخانه متوجه قلعه کهنپوره شوند و مبادله ایشان جمعی دیگر از نایکواڑیان معتمد بمحافظت قلعه کوندپلی مقرر گردند و هر یک از امرا و قبا دران را که جان سپاری نموده بودند بمزید الطاف خسروانه سرفراز گردانیده بجمعیت خاطر عنان عزیمت بجانب دار السلطنت گولکنده منعطف گردانید

ذکر مجادلات شهریار با اسمعیل عادل شاه و آنچه که در اثنای این معرض وقوع آمد

چون به نیروی اقبال جمیع قلاع و بقاع ولایت کوندپیر مفتوح گشت بعضی از سپاه بیجانگر که از معرکه رزم گریخته خود را به کشن رای رسانیده بودند او را از شوکت و صولت ملک مؤید و انهزام مخالفان قوی پنجه ترسانیدند خیرخواهان آنچه بعرض رسانیدند که سپاه ما را نظر برین که دو مرتبه شکست یافته و خوف و رعب بر ایشان غالب گشته است تاب مقاومت نیست صلاح دولت در آنست که تحف و هدایای لایق بخدمت عادل شاه فرستاده باظهار اطاعت و فرمانبرداری نموده مبلغ کلی رسم باج و خراج قبول کرده در خواست امداد نمائیم شاید بدین تدبیر مابین پادشاهان اسلام نزاع قایم گردد و مملکت از استیلای لشکر ملک کامکار محفوظ ماند کشن رای این را بموجب صلاح دید دولتخواهان پیغام استعانت نمود بدین روش که جناب سلطانی یعنی عادل شاه جهت ما بندگان در حدود تلنگانه نزول اجلال فرموده انچنان کنند که دست تصرف سپاه ملک نامدار از ولایت کوندبیر کوتاه کرده ما بندگان مبلغ ده لک هون نقل بخزانه عامره برسانیم چون بحدود تلنگانه نزول فرمایند رسولان پنجاه هزار هون اداء نمایند عادل شاه که همواره مترصد

این نوع فتوحات بود قبول اعداد نموده حقوق اسلام را بر طاق نسیان نهاده
بمعاونت ارباب شقاوت متوجه ولایت تلنگ گردید و چون بحوالی قلعه کوملکنده
رسید جعفر بیگ که از بنی اعمام ملک خجسته فرجام بود و حکومت آن قلعه از جانب ملک
مؤید بدو تعلق داشت حقیقت حال بعرض خسرو همایون فال رسانیده در استحکام
برج و باره اهتمام تمام بجا آورد و ساکنان آنجا را بعنایات ملک کامگار
امیدوار ساخته بضبط و حراست چنانکه باید پرداخت و سپاه عادل شاه
که زیاده از بیست هزار سوار و پیاده بودند قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و از
طرفین داد مردی و مردانگی میدادند ملک نامدار از استماع این خبر آشفته و
خشمناک شده از اعیان و ارکان دولت درباب مبارزت با عادل شاه
استشاره نمود دولتخواهان صلاح اندیش صلاح در جنگ ندیده بعرض رسانیدند
که سپاه نصرت پناه از مدت دو سال محنتها کشیده و اسپ و فیل لاغر شده
معهذا اکثر لشکریان جهت حراست باطراف ولایت مقرر گشته اند اکنون مصلحت
در آنست که با خصم قوی اظهار موافقت و دوستی باید نمود تا از کین و عناد
درگذرد آنگاه سپاه متفرق را فراهم آورده استعداد جنگ بهم رسانیده
قدم در معرکه مقاومت باید نهاد این مصلحت پسند خاطر ملک مؤید نیامده
فرمود که ما در جمیع امور تکیه بر کرم کریم کارساز نموده ایم فتح و نصرت از دست
داد سبحانه در اکثر معارک مخوفه ما را فتح و نصرت کرامت فرموده درین ولا
که عادل شاه بی سابقه عداوت نظر بر محبت حطام دنیوی امداد کفار منظور داشته
اضرار اهل اسلام روا میدارد و بیشتر از یک ماه شد که قلعه کوملکنده را
محاصره نموده کار بر محصوران تنگ ساخته است غیرت و فتوت کی روا میدارد
که بملاحظه کثرت سپاه دشمن روی از معرکه رزم تافته خود را در ورطه عار و زبونی

بنابرین امرا و ارکان دولت بار بجرات عرض نمودند که حزم و احتیاط نظر بقوت دشمن
مقتضی دولت آنست که اگر چشم زخمی بدولت و اقبال رسد و اساس سلطنت
و مملکت بدست دشمن در آید اولی و انسب آنکه تا چندی روی از محاربه تافته
چنانکه رای بیجانگر از عادلشاه استمداد جسته ما نیز بعالیحضرت برهان نظام الملک
طرح دوستی افکنده استعانت از پادشاه عالیجاه نمائیم و بعد از آن کما ینبغی
از دشمن انتقام کشیم ملک نامدار درین نوبت سخنان دولتخواهان بگوش رضا نشنید
و با جمعیت سه هزار کس بعزم جنگ از شهر بیرون خرامید و جهت تسلی خاطر مخصوصان
آگهی داد که عنقریب رایت نصرت آیت پرتو وصول آن دیار خواهد انداخت باید که
دل تنگ نشوند و نظر بر افضال الهی منتظر رهائی باشند بعد از قطع مسافت چون
موکب اجلال بحوالی کهنپوره رسید ملک نامدار بعادلشاه نامه بدین مضمون نوشت
که در مذهب مروت و کیش فتوت روا نیست که سلاطین اسلام جهت امداد منکران
لعین ابواب کین بر روی یکدیگر گشایند اکنون از پادشاه عالیجاه استدعا است
که از جنگ و جدل که باغوای رای بیجانگر اختیار فرموده اند اعراض نموده دست از
محاصره قلعه کوتکنده باز دارند و در مقام خونریزی اهل اسلام که از جانبین کشته شوند
در نیایند تا موجب رضای خدا و خوشنودی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدا باشد
مصحوب رسولان نزد عادلشاه فرستاد و چون نامه بآن پادشاه عالیجاه رسید از
فرط غروری که بوفور لشکر داشت لب بجواب ناصواب گشوده رسولان را باز گردانید
و چندی از امرای خود را بمحاصره کوتکنده گذاشته متعاقب رسولان باستقبال ملک نامدار
شتافت و چون قاصد بپایه سریر رسیده صورت جواب و کیفیت استقبال معروض داشت
ملک مؤید بیاس و بیداری افاضل و علما را طلبیده فرمود که علمای دین مبین چه فتوی
می دهند درین باب هرگاه پادشاهی که خود را مسلمان داند جهت امداد کفار کمر کین

بر سلاطین اسلام بسته در تخریب بلاد و قتل عباد سعی نماید آیا با او محاربه نمودن و در دفع او
کوشیدن بحکم شرع شریف جایز و مستحسن است یا نی علما و فضلا حسب شرع رسانیدند که مقابله با چنین
کس مانند غزا و جهاد است ملک موید بعد از تحصیل این فتوی به ترتیب صفوف پرداخته میمنه را
بوجود عین الملک و جمعی از امرا و اعیان مضبوط نموده و میسره را بفتح خان و بعضی از دلیران
استحکام بخشید و شاهزاده سکندر و توان سپهدار خان را با فوجی از بهادران در قلبگاه مقرر
داشته خود با جمعی از دلاوران جهت کمک در یک جانب لشکر مقام ساخته متوجه جنگ شد
از انجانب اسمعیل عادل شاه نیز به ترتیب سپاه پرداخته با استعداد تمام بمعرکه رزم آورد
و چون دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند نائره حرب از صبح تا شام مشتعل گشت و بعد غروب
آفتاب سپاه هر دو لشکر دست از جنگ باز داشته بمحافظت و حراست قیام نمودند و همچنین تا
سه روز از صبح تا شام آتش حرب ملتهب می شد و چون شب میرسید بمعالجه مجروحان و حراست
لشکر می پرداختند روز سیوم عادل شاه دست حیله در دامن تدبیر زده و سه هزار سوار
در شب تار از لشکر خود جدا نموده بدار السلطنت کولکنده فرستاد تا دست بردی نمایند شاید
بدین تدبیر تفرقه در جمعیت خاطر ملک نامدار راه یابد و شاه بمقصود در آغوش امید در آید روز چهارم
که آفتاب طلوع کرد سپاه هر دو پادشاه در برابر یکدیگر صف آراستند اما چون در روز گذشته
بسیاری از امرا و سپاه عادل شاه مجروح و مقتول شده بودند درین روز بنا بر
ترس بدستور سابق دلیری و پیش دستی نمی نمودند در خلال این حال منهیان بمسامع جلال
رسانیدند که عادل شاه سه هزار سوار بجانب دار السلطنت جهت قتل و غارت فرستاده
ملک کامکار از استماع این خبر بنه و بنگاه را بقلعه کهنپور روانه ساخته خود با جمعی از
بهادران و دلاوران آزموده کار تعاقب آن سپاه نمود و در شب دوم بر آن سپاه
شبیخون زده منهزم گردانید چون این خبر بعادل شاه رسید از دلاوری و مردانگی
ملک کامکار دست تحیر بدندان تفکر گزید و بعزم محاصره قلعه مذکور مراجعت نمود و پیشتر

ازبیشتر تسخیر آن قلعه ساعی گشت و ملک مؤید بعد از انکه سپاه عادل شاه را که بجانب
کولکنده روان شده بودند هزیمت داد طریق قزاقی پیش گرفت و گاه و بیگاه هنگام
فرصت در میان شب آثار جلادت ظاهر می ساخت تا اینکه شبی بعزم شبخون
بیلغار بسر لشکر خصم رسید و بعد ازانکه دو پاس از شب گذشت بر آن غفلت زدگان
زد و تا قریب صبح هنگامه آرا گشت و چون آفتاب طلوع کرد دست از قتال باز داشته
متوجه کهنپوره شد چون عادل شاه اکثر سپاه را کشته و خسته دید امرا را طلبید
مخاطب و معاتب نمود که آن شیر ستیزنده با دو هزار سوار دمار از لشکر ما بر آورده
و بکرات و مرات ضرب دست خود ظاهر ساخته و بالفعل اکثر سپاه را خسته
و مجروح گردانیده بیرون رفته است شما با این لشکر بسیار و استعداد کارزار
چگونه نام مردی می برید وازجنگ اعراض مینمائید امرا معروض داشتند که بعد ازین
ما تا جان در بدن داریم با سپاه خصم جنگ نموده دقیقه از جانفشانی فرو گذاشت نخواهیم کرد
و مجموع متفق شده فی الفور متوجه رزم ملک کامگار شدند چون این خبر بملک مؤید رسید عنان
بگردان عزیمت را بجانب دشمنان برتافته کارزار پسندانه نمود و لشکر دشمن را پریشان
گردانیده بجانب کهنپوره روان شد باز دشمنان از اطراف حمله آوردند القصه
سپاه جانبین جنگ کنان تا بحوالی کهنپوره رسیدند ملک نامدار چون مشاهده نمود که از لشکر
عادل شاه لحظه به لحظه مدد میرسد و توقف موجب ازدیاد قوت شان میگردد
دفع آن جماعت را اهم دانسته با بهادران نصرت شعار بر آن قوم یکبار حمله آورده
بسیاری از نامداران سپاه خصم را بر خاک هلاک انداخت و همدرین اثنا مردی مجهول
ازعقب درختان زقوم بیرون آمده شمشیری از روی دستگی بر آن شهسوار باز انداخت
اتفاقا بر روی مبارکش آمده مجروح گردانید بعد ازانکه دانست که زخم بکار زده قضا را
نموده خبر بعادل شاه رسانید بمجرد شنیدن حکم بقتل او نمود آخر الامر بشفاعت بعضی مردم

ازنزا

آتش زنند در گذشته دستش قطع کرد با وجود این حال امرای عادل شاه را تاب مقاومت
نمانده رو بوادی فرار آوردند و کیفیت حال بعرض عادل شاه رسانیدند عادل شاه
منفعل گشته زیاده بر سابق در جنگ و جدال ساعی گردید و فرمود قصری که در قلعه محاذی
لشکر واقع شده از انجا کمانداران و تفنگچیان گاه و بیگاه تیر و تفنگ می‌اندازند در
برابر آن توپ صاعقه آشوب نصب کرده آن قصر را منهدم سازند جعفر بیگ را چون
این خبر رسید گفت توپی را در برابر دهن توپ عادل شاهی نهاده آتش دهید
توپچیان بموجب گفت وی عمل نموده توپ عادل شاهی را شکستند القصه بمقتضای
قضا یازده ماه میان سپاه این دو پادشاه هر روز و شب نائره جدال و
قتال ملتهب بود و ملک نامدار در عرصهٔ و سه ماه چهل و پنج جنگ با لشکر عادل شاه
کرد و در جمیع آن محاربات بفتح و ظفر اختصاص یافت و جعفر بیگ با معدودی
کار آزموده گاه و بیگاه از قلعه بیرون آمده خلقی را مجروح و مقتول گردانیده
مراجعت می‌نمود و در این یازده ماه جمع کثیر از لشکر عادل شاه تلف گردید و آثار
ضعف و انکسار در لشکر او پدید آمد چنانکه عادل شاه مکرر می‌فرمود که اگر حق تعالی
مرا و را یعنی ملک نامدار را بر طرف گرداند باری مرا مرگی دهد که پیش از این نمی‌توانیم
و از این غم و غصه مزاج آن شاه عالیجاه از جادهٔ اعتدال منحرف شده مرض
صعب رو نمود و از این جهان بگذشت امرا و خوانین ملو خان پسر بزرگ آن مغفور را که
در لشکر حاضر بود بپادشاهی برداشته بوساطت علما و سادات محاربه را بمصالحه
مبدل ساخته بجناح استعجال بجانب بیجاپور شتافتند و ملک نامدار رایت
مراجعت بمستقر سریر سلطنت برافراشت و بهادران شیر صولت جعفر بیگ و
نگاهداران قلعه گولکنده را بنوعی نوازش فرمود که محسود صغار و کبار گشتند و
امرا و سپاهی که از مدتی بآسودگی آشنا نشده بودند بتشریفات فاخره نواخته

رخصت انصراف بمحالات ارزانی فرمود اینست آنچکه صاحب تاریخ قطبشاهیه
درباب محاربه این دو پادشاه بقید قلم آورده اما محمد قاسم فرشته در بیان
احوال اسمعیل عادلشاه چنان نوشته که چون شاه عدالت پناه سیوم برهان نظام شاه
فتح یافت جمعی از اکابر میان اسمعیل عادلشاه و برهان نظامشاه لوازم صلح بمیان
آوردند و این دو پادشاه در سرحد بایکدیگر ملاقات نموده چنان قرار دادند که شاه
عادلشاه ممالک قطبشاه در تصرف شود و برهان نظامشاه مملکت برار بتصرف خود در
آورد و بنابرین اسمعیل عادلشاه در سنه ۹۴۰ اربعین و تسعمائه باحضار امرا فرمان داده امیر
بریدرا از خود ساخته باتفاق او با لشکر جلادت آیین متوجه تسخیر ولایت تلنگ گردید
و نخست قلعه کوملکنده را مرکز دار در میان گرفت فرمانده آن دیار سلطان قلی قطبشاه
مراعات حزم کرده بمیدان مقابله و مقاتله نشتافت و از کوملکنده که دار حکومت
او بود حرکت نموده اکثر لشکر خودرا به پیاده های بسیار بمدد اهالی قلعه نامزد فرمود
و میان اسدخان که از امرای عادلشاهی بود و سپاه تلنگ چند دفعه جنگ صف
واقع شده در جمیع معارک فتح و نصرت نصیب اسدخان گردید و بسیاری از ولایت
تلنگ بضبط درآمده رعایا و زمینداران آن ولایت مطیع و منقاد گشتند و قلعه
کوملکنده نیز قحط و با شیوع یافته نزدیک بود که بامان پیش آمده حصاررا
تسلیم نمایند که ناگاه بحکم قادر بیچون ذات خجسته صفات پادشاه جمجاه از آب و
هوای آن دیار سوء مزاج بهم رسانید و مواد فاسد حصن حصین بدن را احاطه نمود
و اعتدال چار عنصر برهم خورده صاحب تاج و تخت سر ببالین ضعف و ناتوانی نهاده
بسرعت تمام اسدخان و امیر بریدرا که بنهب و غارت ممالک تلنگ قیام
می نمودند طلبیده فرمود آب و هوای این حدود با من موافقت ندارد میخواهم
که شمایانرا برای تسخیر قلاع و بلاد تلنگ نگهداشته خود بشهر حسن آباد گلبرگه روم

و بعد چندی … جهت … بنابر ایشان قبول این معنی نمودند و … که روز دیگر …
در پالکی نشسته روانه کردند و فات صبح آن روز که چهارشنبه … ماه صفر سنه احدی و سبعین
و تسعمایه بود و چهار … ابهال و تیپ محمد قلی بجوار رحمت ایزدی پیوست و اسد خان …
مخفی داشته جسد … در پالکی نهاده و برقع بر آن انداخته بدان جانب
که یکی از اهل حرم به بیجاپور میرود هنگام شب روانه قصبه کوکی گردانیدند و در جوار … بزرگوار … مدفون
ساختند و چون دو روز برین گذشت اسد خان میر بدو سایر مردم معتمد آن … دولت خانه را
طلبیده از آن قصه … داد و ادمینکه شاهزاده ابراهیم سلطنت برادر بزرگ ملو خان …
بسیاری از امرا … با و زبان داشتند اسد خان در محافظت … صلاح دولت …
تعیین پادشاه دید … بهر یک از ایشان پیغام داد که چون جهت جلوس ساعت خوب نیست
بحسن آباد کلبرگه رفته و از روح مخدوم سید محمد گیسو دراز همت خواسته بر تخت موروث جلوس واقع
خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند از پای قلعه کوکی کنده کوچ کرده … و شاهزاده را
به تدبیر و حکمت بحسن آباد رسانید و با آنکه پادشاهی شاهزاده ابراهیم راغب تر … بود لیکن
چون ملو خان پسر بزرگ ولیعهد عدالت پناه بود در شهر حسن آباد آن شاهزاده … را
بر چهار بالش سلطنت متمکن ساخته شاهزاده ابراهیم را در قلعه … محبوس گردانید تا اینجا تاریخ
فرشته است والله اعلم بحقیقت حال

بیان ولادت با سعادت شاهزاده ابراهیم قطبشاه

صاحب تاریخ قطبشاهی نوشته که ملک کامکار در ماه شوال سنه ست و ثلثین و تسعمایه در …
… سلطنت فرزند ارجمند اقبال متولد شد که ملک محمد او را بتجویز اهل نجوم موسوم به ابراهیم کرده
جشن عظیم ترتیب نموده کافه خلایق و عامه برایا را فراخور رتبه بخلعتها و انعامات سرفراز و مسرور گردانید

ذکر محاربه شهریار با ملک قاسم برید

آورده اند که در ایامیکه شهریار را با عادلشاه نزاع افتاد ملک قاسم برید فرصت غنیمت دانسته
بکنات لشکر فرستاده ولایت ویرکنات مملکت تلنگانه را قتل و غارت نمود و شهریار در آن

بهکام فرصت نیافتند بعد فراغ خاطر از منازعت عادلشاه امرا و سپاه را رخصت
انصراف بمحالات خود ها ارزانی فرموده چند گاهی در دار السلطنت با معدودی از مقربان درگاه جشن
کذرانید امکان نیاراده باز خواست جرأت ملک قاسم برید فرمان قضا توامان با مرا و خوانین مشتمل بر
بر طلب با لشکر و استعداد فرستاد بعد اجتماع عساکر رایت نصرت آیت بعزم رزم و کشورستانی
برافراخته متوجه شهر بیدر گردید ملک قاسم برید از استماع این خبر سپاه متفرق را فراهم آورده بعزم
پیکار از دار السلطنت بیدر بیرون آمده باستقبال ملک نامدار شتافت و در ظاهر بلده بیدر تلاقی عسکرین
دست داد از وقوف در رسیده شب بحراست بسر بردند روز دیگر بعد تسویه صفوف از جانبین رو
بیکدیگر آورده دلاوران هر دو جانب بجنگ درپیوستند و درین روز شاهزاده حیدرخان از جانب
میمنه با فوجی از بهادران بر لشکر خصم تاخته زین خان را که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود از پا
درآورده و بهادران لشکر فیروزی جمعی کثیر از مخالفان را مجروح و مقتول ساختند بعد ازان
سپاه هر دو لشکر دست از رزم باز داشته بآرامگاه خویش شتافتند و شب را بحراست بسر بردند
روز دیگر سپاه هر دو پادشاه رو بمیدان مبارزت نهاده داد جنگ و جدال میدادند و از هیچ جانب
آثار فتح و ظفر بظهور نمی رسید درین اثنا خان شجاعت نشان فتحی خان از جانب میسره با فوجی از سپاه
کینه خواه بر لشکر مخالف زد و بسیاری از آن بخت برگشتگان را برخاک هلاک انداخت و از جانب میمنه
شاهزاده حیدرخان با بهادران نامدار بر سپاه خصم تاخته از نائره تیغ و سنان آتش در خرمن
حیات آن قوم زد و از جانبین حمله های متواتر نموده یکدیگر را بعقب می نشانیدند آخر الامر
شاهزاده آنچنان حمله بر دشمنان آورده که آثار عجز و انکسار در لشکر خصم ظاهر شد و سپاه
لشکر شهریار حسب فرمان واجب الاذعان یکبار حمله آورده لشکر خصم را متفرق
و پریشان ساختند ملک قاسم برید بمشاهده این حال پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند
سپاه لشکر نصرت اثر تعاقب نموده خلق بسیار را بقتل رسانیدند و اسباب سلطنت
ملک برید را بدست درآورده از نظر ملک نامدار گذرانیدند شهریار ازان غنایم کثیر

یک صد و پنجاه زنجیر فیل که تعلق بپادشاهان بیدار داشت گرفته مابقی را بر سپاه نصرت پناه تقسیم فرموده
از قتل و تاراج دیهها و پرگنات نمود چون قوت و شوکت ملک نامدار و ضعف و عجز ملک برید
بر همگنان ظاهر شد چودهریان و مقدمان ولایت کچویل و ایلور وغیره رجوع بپای رکاب
شهریار آوردند شهریار قول و دلداری داده همه شان را بضبط نظم و نسق پرگنات مخصوص

ذکر محاصرهٔ قلعهٔ کوهیر

چون شهریار ملک برید ظفر یافت بتسخیر قلعهٔ کوهیر متوجه شد بمحاصرهٔ آن پرداخت و بر ساکنان
قلعه کار دشوار ساخت ملک برید از استماع این خبر متردد و متفکر شد و با ارکان دولت
در باب صلح و جنگ با ملک کامکار مشاوره نمود به صوابدید عین الملک کنعانی باب خزانه
کشوده هشت هزار سوار خنجرگذار آهن پوش فراهم آورده با فیلان کوه پیکر و استعداد لشکر
بقصد ممانعت ملک کشورگیر بصوب قلعهٔ کوهیر شتافت و ازانجانب ملک نامدار نصفی از سپاه
را جهت محاصره گذاشته و نصف دیگر را همراه رکاب گرفته باستصواب ملک برید متوجه گشت
بعد تلاقی عسکرین بهادران طرفین بر یکدیگر حمله آورده بجنگ درپیوستند **بیت** چنین بود
احوال شان تا سه ماه * بجنگ و جدل مشتغل هر دو شاه . چون ایام جدال و قتال ممتد شد و آثار
ضعف در لشکر ملک برید ظاهر گشت ملک برید ملازمان و معتبران شهریار را بزر و سیم
فراوان مستمال گردانید تا همگنان همداستان شده بعرض رسانیدند که مدت محاربه و محاصره
بطول انجامید و مردم لشکر مشقت و محنت بسیار کشیده اند و موسم برشکال که نزول و ارتحال
دران دشوار می شود نزدیک رسید ملک برید بتفویض پرگنات و محال قلعهٔ کوهیر راضی شده
عذرخواه عفو جرایم سابقه است صلاح وقت در آنست که بالفعل ترک محاربه نموده ازین محال
معاودت فرمایند و بعد انقضای ایام برشکال و آسودگی لشکر عطف عنان عزیمت
بتسخیر ممالک او نمایند شهریار سخن صلاح اندیشان بپسندید و امرا ازین بشارت ملک برید
را آگاه گردانیده پیغام دادند که بالفعل بلطایف الحیل مرضی شهریار بمراجعت آورده ایم

اولی و انسب آنکه پیشتر علم مراجعت برافرازند آن شهریار نیز بدار السلطنت معاودت

فرمایند بندگان ملک از این خبر مسرور گشته کلید قلعه کوتیر بتسلیم گماشتگان ملک

کشورگیر نموده بجانب بیدر مراجعت فرمود و آنگاه شهریار علم معاودت بجانب

مستقر سریر سلطنت برافراشت و امرا و بهادران را به تشریفات سرفراز ساخته

رخصت انصراف بمحالات تیولی ارزانی داشت و خود بدار السلطنت ورود مسعود نمود

ذکر تسخیر قلعه کهنکنده بطرز غریب

آورده اند که ملک کامگار بعد معاودت بمستقر سریر سلطنت چندی بعیش و کامرانی

بسر برده بعزم جهاد کفار باحضار سپاه فرمان داد و بعد اجتماع لشکر ظفر اثر برای تنبیه

راجه پهری چند والی قلعه کهنکنده که در هنگام منازعت شهریار با اسمعیل عادل شاه

هنگامه آرا شده خرابی بسیار بممالک محروسه رسانیده بود روی توجه آورد و چون بحوالی

کهنکنده رسید کس پیش آن کافر شقاوت شعار فرستاده او را تخویف و تحذیر فرمود

آن شقی بنا بر آنکه پیرامون حصارش بود آماده پیکار گشت ملک نامدار اطراف

برج و باره آن حصار را مقسم نمود و ایشان اتلک و سنبه پیش بردند روز دوم مقدم

حصار با سوار و پیاده بسیار از قلعه بیرون آمده بجنگ بهادران در پیوست و محاربه عظیم

صورت وقوع یافت ملک نامدار شمشیر جهاد از نیام انتقام کشیده بحمله صف شکاف فوج لشکر

کفار را شکسته نهایت جلادت و دلاوری بظهور رسانید و مجاهدان بمشاهده این حال

یکبار بر آن مدبران تاخته بضرب تیغ دمار از روزگار ایشان برآوردند برادر راجه پهریچند

گرفتار گردید و پیاده بسیار از جانب کفار کشته شدند آخر الامر راجه مذکور

رخت هزیمت بر بالای قلعه کشیده متحصن گشت و آن قلعه چون بر کوه بلند از

یک پاره سنگ بود و هر طرف که صعود از آن متصور می شد بگچ و سنگ استوار ساخته یک طرفش

باز گشیده دروازه نصب نموده بودند کفار بنظر استحکام آن حصار آماده رزم و پیکار

کنند و لیس ان اسلام از جوانب سپهها پیش برده اسباب قلعه کشائی از توپ و منجنیق و غیره
مهیا ساخته بکار زار مشغول گردیدند و راجه هری چند هر روز از قلعه بیرون می تاخت جمعی را
بکشتن داده باز می گشت و غازیان هم هر روز بپای قلعه شتافته کوششهای مردانه می نمودند
جمعی از جا بجای بهشت و دوزخ می شتافتند چون تسخیر آن حصار بنا بر استحکام در حیز تاخیر افتاد
و محاصره بطول انجامید و هر روز چشم زخم بغازیان میرسید رای عقده کشای ملک شاه اقتضای
آن نمود که رسولی سخندان نزد کفار فرستاده مضمون الحرب خدعة عمل نماید لهذا پیغام داد که چون
سابق برین از شما همواره تقصیرات بظهور پیوسته و خرابیها بممالک محروسه رسیده بنا برین بر
ذمت همت واجب ساخته ایم که بدون تسخیر حصار دست از محاصره و مجادله باز نداشته
آتش تاراج و غارت در حوالی و حواشی زده نگذاریم که غله و ذخیره و سایر مایحتاج
قلعه بشما رسد و انشاء الله تعالی بعد فتح صغیر و کبیر را بقتل درآورده آتش در منازل خواهیم زد
اگر مقدم شما از گناهان سابق پشیمان گشته شرط و عهد نماید که من بعد تعرض بممالک
محروسه نرساند و هر سال مبلغی برسم باج گذاری بخزانه عامره برساند سپاه نصرت
پناه را از مجادله و محاصره باز داشته روانه مستقر سریر سلطنت می شویم کفار برای اینکه
آذوقه و دارو و سایر مایحتاج قلعه داری رو بکمی نهاده بود طوعاً و رغبةً قبول نمودند
چون فرستادگان تحف و هدایا گذرانیده بعز بساط بوسی مشرف شدند همه
آنها را به تشریفات شاهانه سرفراز ساخته اظهار بشاشت و ابتهاج فرمود و برای
راجه هری چند تشریفات فاخره فرستاده فرمانی بدین مضمون نوشت که چون باب
نزاع و جدال مسدود گشته است و در صلاح و صلح مفتوح گردیده اگر شما اظهار
یکانگی و موافقت می نمائید و در مقام اطاعت هستید اراده ما آنست که با یک دو
نفر بالای قلعه که بکمال متانت و استحکام از سایر قلاع امتیاز دارد آمده نظاره
صنع کردگار نمائیم و چون بنفس همایون بتماشای قلعه برآئیم لشکر منصور از میان قصبه که

که تحت قلعه واقع است گذشته به جانب دار السلطنت مراجعت نماید فرستادگان چون
این پیغام شهریار به کفار رسانیدند راجه هری چند اراده فاسد نموده جمیع دلاوران کفار
را مسلح و مکمل ساخته به آن گمراهان قرار داد که هرگاه شهریار با یک دو خواص
به درون قلعه درآید از اطراف و جوانب پیش رفته اطرافش را بگیرند چون به آن حضرت نزدیک
رسند دست به تیغ و خنجر برده کار آن شهریار را بسازند پس کس به خدمت ملک کامکار
فرستاده عرضه داشت نمود که چون بندگان مشمول عواطف شهریاریم و به دل و جان مطیع
فرمان بردار اگر با دو سه نفر جهت تماشای قلعه تشریف ارزانی فرمایند از اینجانب هیچ
مانعی نیست بل باعث سرفرازی و موجب اطمینان خاطر است شهریار از استماع این بشارت
بغایت خوشنود گشته مجاهدان را طلبید و با ایشان مقرر فرمود که چون به نفس نفیس به دروازه
قلعه برسم تیغ آتش بار به نیروی حیدر کرار از نیام انتقام برآورده با سه چهار بهادر غازی
که همراه خواهند بود آتش حرب و قتال مشتعل ساخته تا رسیدن سپاه دروازهٔ قلعه را
نگاه خواهم داشت باید که شما بملاحظهٔ فلان علامت جلو ریز خود را به ما رسانید شاید که تقدیر
موافق تدبیر افتد و صفت مردی و تهور تا روز قیام بر صفحهٔ روزگار باقی ماند آنگاه ملک
مؤید از سپاه رزم جو چهار جوان بهادر صفدر برگزیده ایشان را بر دوش محل داران مسلح
و مکمل ساخته با خود همراه گرفت و چون در آن تنگنای جای سوار نبود دست از اسپ باز
داشته به آن بهادران قدم در دروازه قلعه گذاشته پای مردی افشرده با همراهیان
چون شیر غران و ببر دمان در میان بدبران افتاده تا از خود خبردار شوند جمعی از نگهبانان
دروازه را در خاک و خون غلطانیدند و کفار نظر به اینکه با ملک مؤید بیش از چهار نفر نیستند
یکبار حمله آوردند چنانکه به یک مرتبه قریب دو سه هزار تیر و تفنگ و سنگ به جانب
آن حضرت روانه می‌شد و حقه‌های آتشبازی حواله میگشت ملک مؤید با آن چهار جوان
بمقام مدافعه درآمده مجموع آنها را از خویش دفع میفرمود والحاصل در آن روز ملک مؤید

نفس نفیس کوششی نمود که جلادت سپهر بی مهر را انگشت تعجب بدندان ماند و چرخ
سرگردان را پای حیرت بگل فرو رفت و قریب بدو سه ساعت نجومی باتفاق دلیران بهادران
همراهی با ده هزار کافر خونخوار کارزار نمود و داد مردانگی میداد و امداد در اثنای محاربه
علامت مظفری ظاهر ساخت عساکر برویت آن علامت فوج فوج و جوق جوق متعاقب
هم رسیده و بضرب شمشیر آبدار کفار را از پیش دروازه میان حصار برده
بحرب و قتال پرداختند تا آنکه فریاد الامان از ایشان و کافران برخاست ملک مؤید
راجه هری چند را در قفس آهن محبوس ساخته بقتل عام اشاره فرمود غازیان شروع در
قتل نموده احدی را از صغیر و کبیر نگذاشتند که جان بسلامت برد و غنایم موفور بتصرف
اولیای دولت درآمد و چون نوای فتح افزای و نصرک الله نصرا عزیزا
بگوش همایون رسید علم مراجعت بجانب دار السلطنت برافراشت و صیت این فتح در بسیط زمین رفت

ذکر جهاد با کفار ولایت کوندبیر و تسخیر آن حصار

بعد چندی که لشکر ظفر اثر از مشقت سفر آسوده گی یافت عزم جهاد کفار ولایت کوندبیر
و تسخیر آن حصار مصمم نموده باحضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد و چون سپاه و سران سپاه
بدرگاه حاضر شدند پیشخانه بیرون زده بکوچ متواتر حوالی قلعه کوندبیر را مرکز اعلام نصرت
فرجام گردانید غازیان حسب الامر آنحصار را هاله کردار درمیان گرفتند و آتش جنگ
برافروختند و بعضی از امرا به نهب و غارت قصبات سرحد بیجانگر نامزد شدند و غنایم
بسیار بدست آورده مراجعت بحضور نمودند و چون ایام محاصره امتداد یافت و ضعف
بر کفار مستولی گشت والی قلعه تحفه چند کس نزد مقربان درگاه فرستاده بزر و جواهر
تطمیع نمود و پیغام داد که بهر تدبیر و حیله که دانند خسرو نامدار را از سر تسخیر قلعه باز دارند
اکثر امرا و ارکان دولت همداستان شده بعرض رسانیدند که تمام محلات و
پرگنات مملکت کفار تاراج گشته و والی قلعه نادم شده متقبل باج و خراج میگردد

اگر قلم عفو بر جرایم آن مجرمان کشیده شود از مراحم خسروانه بعید نخواهد بود شهریار بمشاهدهٔ اتفاق امرا در باب شفاعت ارباب خذلان زهر خند نموده کلمات غضب سلطانی در حق آن مخذولان بر زبان آورده فرمود تا توپچیان توپها را در برابر حصار منصوب ساخته بضرب آن توپها در اساس قلعه رخنه انداختند و شهریار سوار شده بهادران فرمود تا جبراً و قهراً قلعه را مفتوح سازند دلیران از هر سو رو بقلعه آورده و بر بالای کشتگان پا نهاده خود را بدروازهٔ و برج و باره حصار رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند و بعواطف شاهی امان یافتند و بعد تسخیر در محل مرتفع برجی رفیع برسم یادگار بحکم شهریار تعمیر یافت و آن حصار بیکی از معتمدان مفوض گشت و ملک کامکار چودهریان آن ولایت را قول داده استمالت نموده بدار السلطنت مراجعت فرمود

ذکر توجه ملک کشورگیر بعزم تسخیر اتکیر و قدوم شاه طاهر علیه الرحمه برای مصالحه با مفاتیح قلعه بیدر کاور روانگی لشکر ظفر اثر جهت امداد برهان نظام شاه

چون ابراهیم عادل شاه بعد از آنکه در چشم برادر بزرگ خود میل کشید و بسعی اسد خان بر سریر سلطنت متمکن گشت هنگام اشتغال ملک مؤید بمحاصرهٔ و تسخیر قلعه کوندبیر فرصت غنیمت دانسته باتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد ممالک محروسه را تاخت و تاراج نموده بود و تدارک در آن وقت مناسب نبود لهذا شهریار بعد حصول فراغت از تعب سفر و مهمات دیگر جهت مکافات رایت عزیمت بصوب اتکیر که در تصرف گماشتگان عادل شاه بود برافراشت و چون بحوالی آن دیار رسید سپاه منصور بر سر ولایت کاکی و بر کنه مادکی و کورولی که سابقاً تعلق بآن خسرو کامکار داشت و در هنگام محاربهٔ شهریار با رامچند رو سنتاجان اسمعیل عادل شاه به تغلب

متصرف گشته بود نامزد فرمود و بعد تمتع آن اماکن از دست تصرف امرای عادلشاهی
قلعه اینگیر را محاصره فرمود و در ایام محاصره رسولی پیش برید ممالک فرستاده پیغام داد
که انشاء الله تعالی بعد تسخیر قلعه اینگیر نزول اجلال در مملکت بیدر خواهد شد اما اگر جنگ
و جدال باشند والا قلعه میدک و کولاس را به اولیای دولت ما بازگذارند ملک قاسم برید
از راه خردمندی و دانائی رسولان با تحف و هدایا بخدمت برهان نظام شاه فرستاده
التماس نمود که بهر تدبیر که مناسب دانند ملک مؤید را از سر منازعت باز آرند و چون در آن
میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه جهت قلعه سولاپور منازعت بود و نظام شاه
می خواست که ملک مؤید را با خود متفق سازد لهذا شاه طاهر علیه الرحمه را روانه کرد تا اول
به بیدر رفته خاطرنشین برید ممالک نماید که احق تعلق میدک ملک مؤید هست چرا که در وسط
مملکت ملک مؤید واقع است و در زمان سلطان محمود بهمنی تعلق بآن ملک داشت باید که آن قلعه
مع مضافات بگماشتگان ملک مؤید تسلیم باید کرد تا کدورت بصفا مبدل گردد و بعد از آن
نزد ملک مؤید رفته اساس اتحاد و وداد را مستحکم ساخته ملک مؤید را برسر امداد ما
آورد شاه طاهر علیه الرحمه همچنان کرد یعنی نخست به بیدر آمده ملک قاسم برید را راضی
به تسلیم قلع مذکور مع مضافات نمود و کلید قلعه مذکور را با تحف و هدایا و نامه اتحاد
مشتمل بر معاذیر گرفته آنگاه جانب دارالسلطنت گولکنده روان شد چون در آن وقت
ملک مؤید مشغول محاصره اینگیر بود گماشتگان شهریار شاه طاهر را در منزل
لائق فرود آورده خدمات پسندیده بتقدیم رسانیدند و حقیقت حال بخدمت
شاه معروض داشتند شهریار بنابر صلاح وقت در رسیدن هنگام برشکال
ترک محاصره اینگیر نموده مراجعت بدارالسلطنت نمود شاه طاهر بملازمت معزز گشته
و بتعظیم و تکریم و الطاف شاه اختصاص یافته تحف و هدایای قاسم برید را مع
اتحاد نامه و کلید قلعه میدک نظر انور گذرانیده پیغام برهان نظام شاه بعرض رسانید

شهریار بعضی سرداران نامدار را با پنج هزار سوار مسلح و مکمل جهت امداد و اعانت همراه شاه طاهر نمود و هنگام رخصت شاه طاهر را مبلغ پنج هزار هون نقد با تحایف دیگر کرامت نموده رخصت انصراف ارزانی داشت محمد قاسم فرشته در احوال سلطان قلی قطبشاه چنان نوشته که او در ایام پادشاهی خود با سلاطین دکن سلوک برادرانه می نمود دیگر در آن ایام که سلطان بهادر گجراتی حسب الالتماس عماد الملک براری داخل مملکت دکن شد و خرابی بسیار بولایت نظام شاه رسانید خلاف مروت کرده ایلچی نزد او فرستاد و اظهار یکجهتی کرده میخواست که با او دم از اتحاد زند بنابران چون معامله سلطان بهادر فروغ شد اسمعیل عادل شاه بتجویز برهان نظام شاه داعیه نمود که برخی از ممالک او را مسخر سازد و قطبشاه هرچند سعی نمود که با برهان نظام شاه ساخته آتش آن فتنه را با آب تدبیر فرو نشاند موثر نشد تا آنکه اسمعیل عادل شاه در سنه ۹۴۱ احدی و اربعین و تسعمائه بر قلعه کلیان که در سرحد واقع است لشکر برده محاصره کرد و قطبشاه چون طاقت مقاومت او نداشت از مرکز خود حرکت نموده برخی از سوار و پیاده بدان حدود فرستاد که گاه بیگاه بر مردم اردوی عادل شاه مزاحمت رسانیده ایشان را تهنگ آرند قضارا دران ایام اسمعیل عادل شاه باختتام رسید و از دار پر ملال برحمت ذو الجلال پیوست و قطب شاه بی میانجی عمر و زید از ان خرخشه خلاص شده جمعی از اعیان درگاه را نزد نظام شاه فرستاد و بمساعی جمیله شاه طاهر میان آن دو پادشاه زنگ کدورت بصفا مبدل گشته لوازم اتحاد و وداد مسلوک گردید

ذکر واقعهٔ شهادت آن شهریار و بیان سنین عمر شریف و مدت سلطنت و عدد اولاد او

آن شاه غفران پناه باتفاق مورخان باشاره پسر بزرگ او جمشید قطب الملک ثواب اندوز درجه شهادت شد و بیان این واقعه بموجب نوشته صاحب تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه با جل طبیعی از دار دنیا زود تر بجوار رحمت حق نمی شتافت پسر بزرگ او جمشید که در آرزوی پادشاهی ریش سفید کرده بود تنگ آمده یکی از

از غلامان ترک را بوعدهٔ بسیار فریفته از خود ساخته اشاره نمود که عین فرصت را بقتل آورد
قضارا سلطان قلی قطبشاه روزی از روزهای شهور سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه در کنار آب نشسته بود
جواهر از صندوقها برآورده تفرج می نمود که ناگاه آن غلام ترک نمکحرام شمشیر بلامانی کهان از
عقب در آمده بضرب خنجر آن بادشاه را شهید ساخت و از بیم جان خویش نزد جمشید که بحضار آن
مجلس بود گریخت جمشید از آنکه سرفاش نگردد قاتل را فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانید
و صاحب تاریخ قطبشاهی کیفیت این واقعه بدین آئین ترقیم نموده که در روز پنجشنبه اواخر جمادی الاول
سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه بمسجد صفا یعنی مسجد جامع محمد نگر که بنا کرده آن شهریار بود رفت و بخاطر
مبارکش خطور کرد که یک طاق مسجد را مشبک نموده دروازهٔ آنرا از بیرون مسجد قرار دهند تا
از آن راه بمسجد در آمده باداء نماز قیام می نموده باشد و این اراده بجهت حفظ نفس و رعایت
حزم دوربینی بود چه از بسیاری از سلاطین را در حین اداء نماز شهید و زخمدار نموده اند و نیز
بواسطهٔ زخمی که بر روی مبارک رسیده بود نمی خواست که بیگانه را نظر بر آن افتد بنا بر ان
شهریار نامدار در آن روز در مسجد نشسته معماران را طلبیده امر فرمود که بنهج خوب ترتیب دهند
و آن جماعت در ساعت اسباب و ادوات عمارت بمسجد در آوردند در آن حین آن حضرت
باراده اینکه از مسجد بیرون آید برخاست اتفاقاً زر و مالی که سکه موشح با سامی حضرات ائمه
اثنی عشر در آن بود و همواره متبرکاً با خود می داشت بی سببی از دست مبارک آن شهریار
بر زمین افتاد این معنی را تفال نیکو ندانسته معماران را فرمود که آن روز دست بکار نکرده
چند روز دیگر تاخیر نمایند و خاطر مبارک آن ملک نامدار آزرده گشته از مسجد بیرون آمد و
بنوعی کلفت ناک بود که اکثر امرا و مقربان که همراه بودند بر آشفتگی خاطر مبارک اطلاع
یافتند و در روز جمعه خود بمسجد تشریف نیاورده جمشید خان را که محبوس بود با شاهزاده
قطب الدین به نیابت خود بمسجد فرستاد تا آنکه در روز دوشنبه دوم جمادی الثانی سنه ۹۵۰
خمسین و تسعمائه بوقت عصر که جمیع مقربان و مخصوصان در منازل خود بودند و آن

حضرت مشغول نماز بود و هیچیک از خدمتگاران حاضر نبود و میر محمود همدانی که سفاک بی باک بود و تهانه داری گلکنده و نیابت در زمان غیبت از جانب ملک موئد تعلق باو داشت باغوای جمشید خان از خدا و ندخود منحرف گشته و حقوق نمکخواری را بر طاق نسیان گذاشته بیست و سه زخم بر تن شهریار زده بدرجهٔ شهادت رسانید و فی الفور بخدمت شاهزادهٔ جمشید قطب الملک که در قلعه بحکم ملک مغفور محبوس بود شتافته بندازپای آن شاهزاده برداشته باتفاق جمعی از اهل فتنه بمنزل ملک زادهٔ قطب الدین که باسم ولیعهدی موسوم بود رفته میل در چشم آن شاهزاده مظلوم کشید و ملک مغفور را علما و سادات و مشایخ دیگر فیض اثر که از جملهٔ محدثات آن شهریار بود مدفون ساختند سنین عمر شیرنفش قریب به نود رسیده بود و ایام حکمرانی شصت سال منجملهٔ آن شانزده سال به نیابت سلطان محمود شاه بهمنی علم جاه و جلال برافراشت و بعد از وفات سلطان مذکور چهل و چهار سال بدارائی و فرمان فرمائی بلاد تلنگانه اشتغال داشت و در اواخر ایام سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته و بساط معدلت گسترده پرتو التفات بر تعمیر عمارات روح افزا و طرح باغات دلگشا و آبادی ولایات و استمالت رعیت و سپاه افگنده بود و اکثر اوقات می فرمود الحمد لله که عمر عزیز در غزای کفار و دفع اشرار مصروف گشت اکنون مرکوز ضمیر آنست که بقیهٔ عمر در طاعت و عبادت بسر شود و در انجام کار بدرجهٔ شهادت فائز گردیم و آن شهریار را بقول صاحب تاریخ قطبشاهی شش پسر و چهار دختر بود و اول از اولاد ذکور حیدر خان است که در زمان حیات آن پادشاه عالم فانی را وداع نموده بسرای جاودانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین که منظور نظر الطاف آن خسرو نامدار بود و چنانچه رقم ولیعهدی برا و کشیده میخواست که سر خلافت را بوجود باجود وش زینت داده کافه رعیت و سپاه را محکوم حکم او گرداند چون نوبت سلطنت بجمشید قطب الملک رسید هر دو چشم آن شاهزاده را میل کشیده

بعد از چند روز باجل طبیعی درگذشت سوم یار قلی جمشید خان که بغایت قهار و سفاک و تندخو
بود چهارم عبدالکریم که در زمان حیات آن شهریار گریخته پیش مسند رفیع رفته فساد بسیار میکرد
تا آنکه کشته شد پنجم دولت خان که معروف بدیوانه ملک زاده بود و در زمان دولت حضرت
ابراهیم قطبشاه باجل طبیعی درگذشت ششم شاهزاده عالمیان ابراهیم قطبشاه انار الله
برهانه و چون جمشید خان توجه شهریار را نسبت بملک قطب الدین بیشتر از خود بلکه از سایر اولاد
امجادش می دید از راه حسد بمکر و غدر درصدد استیصال آن نهال سلطنت شد شهریار بر
این معنی آگهی یافته از جمشید خان آزرده گشته بنابر حزم و احتیاط بند بر پایش نهاده در قلعه
گولکنده محبوس ساخت ازین رهگذر عداوت منجر بآن شد که رقم پذیر خامهٔ بیان گردید

باب دویم در احوال شاه جمجاه جمشید قطبشاه و شاهزاده سبحانقلی مشتمل بر فصل

فصل اول در جلوس آن شاه جمجاه بر سریر سلطنت و ذکر وقایعی که در عهد سلطنت آن فرمان فرما بمعرض ظهور رسید

چون آن شاه جمجاه اکبر الاولاد ملک غفران پناه بود بعد رحلت آن شهریار کامکار بر سریر جهانبانی
نشست امرا و خوانین طوعاً و کرهاً مطیع و فرمان بردار شدند و سلاطین دکن نامهای مشتمل بر
تهنیت و تعزیت بخدمتش فرستادند آن پادشاه در مقام پرورش و استمالت سپاهی
درآمده همگنان را مطمئن خاطر گردانید و در ترویج مذهب اثنی عشری باقصی الغایت کوشید
و صاحب تاریخ فرشته می نویسد که برهان نظام شاه جهت عزاپرسی و تهنیت جلوس شاه طاهر
علیه الرحمه را فرستاد و چون بشانزده کروهی دار السلطنت گولکنده ورود شاه طاهر
دست داد شاه جمجاه بتقریب شکار ماهی باستقبال شتافته و باعزاز و اکرام تمام
ملاقات نموده در سکاسن خاصه سوار ساخته باحترام تمام بشهر درآورد و شاه طاهر
بعد از تقدیم مراسم رسمی و ادای رسوم عرفی کلماتیکه بکار اهل دنیا آید بمیان آورده
از شاه جمجاه در باب موافقت و یکجهتی برهان نظام شاه عهد و سوگند گرفته رخصت انصراف

حاصل کرده باحمدنگر مراجعت نمود

ذکر رفتن شاهزاده ابوالمظفر ابراهیم قطبشاه بجانب بیدر و توجه ملک برید بعزم تسخیر قلعه محمدنگر

چون شاه جمجاه از قصد دفع ملک زاده قطب الدین فارغ البال گردید دفع برادر کهتر
ابوالمظفر ابراهیم قطبشاه مطمح نظر همت خود ساخت و فرامین بمضمون طلب مصحوب
رسولان نزد آن شاهزاده که در قلعهٔ دیورکنده بود فرستاد شاهزاده بعد
رسیدن رسولان با جمعی از مخلصان دولتخواه طریق مشاوره مسلوک داشته
بصوابدید جمشید خان و سید جی و دلاور خان با معدودی از خدمتگاران قدیمی.
از قلعهٔ دیورکنده بیرون آمده بجانب بیدر توجه فرمود و بعد نزول اجلال در حوالی
بیدر برید ممالک فرزندان و امرا را باستقبال فرستاده بشهر درآورد و منزل
لایق جهت نزول تعیین فرمود و ملک برید بعد چندی از ورود مسعود شاهزاده ارادهٔ
تسخیر ممالک تلنگانه نموده متوجه دار السلطنت محمدنگر گردید و شاه جمجاه بنابر مفارقت
اکثر امرا و سپاه ملک غفران پناه بعلت درشت گوئی و تندخوئی در قلعه گولکنده
متحصن شد و سپاه ملک برید مرکز وار آن حصار را درمیان گرفته نائرهٔ جدال و
قتال مشتعل ساخت و هر روز از جانبین آتش قتال ملتهب می شد چون این خبر باطراف منتشر
گشت شاه طاهر علیه الرحمه بعرض برهان نظام شاه رسانید که برید ممالک در پردهٔ
داعیهٔ سلطنت مملکت دکن بالانفراد دارد و درینولا بهانهٔ ایداء شاهزاده ابراهیم
قطبشاه بمحاصره گولکنده پرداخته است و ارادهٔ آن دارد که بعد از تسخیر مملکت
تلنگانه بدفع دیگران پردازد اگر در دفع او مساهله رود لا محال شوکت و اقتدارش
مضاعف گشته قدم در عرصهٔ عناد و فساد خواهد نهاد مصرع علاج واقعه
پیش از وقوع باید کرد برهان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندیده بعد از جمع
عساکر بقصد امداد و اعانت شاه جمجاه متوجه دار السلطنت گولکنده گشت و چون

در حوالی قلعه کوهیر نزول اجلال فرمود تسخیر آن قلعه پیش نهاد همت عالی خود کرد اینده مفتوح ساخت از استماع این خبر برید ممالک زبردستخان جهان فی الفور ترک محاصره نموده بجانب بیجاپور گریختند و دانشمای او قصد شاهزاده و جمع دراسپ و فیل که همراه شاهزاده بود نمودند شاهزاده چون برین حال آگهی یافت با جمعی از خدمتکاران قدیم متوجه بیجانگر که در آن ایام در قبضه تصرف رام راج بود گشت و سیدجی سلحدار که در شجاعت نظیری نداشت و ریحان حمید خان حبشی و کاناجی بهمن و چند اشخاص دیگر از خواص همراه رکاب شدند و چون از رود کیه میان بلاد اسلام و کفر فاصل بود عبور نمودند نایبان راماکه سر کرده جمعی از دزدان بود دیا جسته از سوار و پیاده راه بر آن شاهزاده گرفته مانع رفتن شد و در ساعت کس بخدمت شاه جهجاه فرستاده از کیفیت حال آگهی داد شاه جهجاه بغایت خوشحال شده فی الفور دو سر اسپ نامی و یک سلسله فیل مست با پنج هزار هون و تشریفات فاخره مصحوب بعضی از اعیان دولت نزد نایبان راما فرستاده او را بوعده و وعید تحریص و تخویف نمود سیدجی و حمید خان از استماع این خبر وحشت اثر متردد گشته دست بدامن تدبیر زده کس پیش رام راج فرستاده اعلام احوال نمودند رام راج بمجرد دریافت کیفیت حال فرمانی بنام نایبان راما نوشت که اگر شاهزاده را روانه اینجانب نمودی فبها و الا سر از تن جدا خواهم کرد و آمدن لشکر را آماده باش چون نایبان راما تاب مقاومت با راجه بیجانگر نداشت فی الحال شاهزاده را مع متابعان رخصت نموده بطرف بیجانگر روان ساخت بعد نزول اجلال شاهزاده در حوالی بیجانگر رام راج که در زمان سابق منسلک در سلک ملازمان شاه غفران و مرهون احسان او بود از مقدم شریف شاهزاده خبر یافته جمیع اکابر و مقربان و خویشان و فرزندان خود را باستقبال فرستاده تا اینکه شاهزاده را بتعظیم تمام بشهر در آوردند بعد از ملاقات شاهزاده را با خود بر تخت نشانید رعایت

صاحبزادگی بواجبی نمود آورده اند که شاه غفران پناه در عهد سلطنت خود رام راج
که از راجه زاده های معظم بیجانگر بود و مرد دلاور مشمول عواطف خسروانه کردانیده میسر شدتی
را باو تفویض نموده تا آنکه بعد از سه سال سپاهی از عادل شاه بعزم دست برد آن نواح
در آمدند رام راج بعلت قلت سپاه و کثرت لشکر عادل شاه تاب مقاومت نیاورده
میسر را گذاشته و بخدمت شاه غفران پناه شتافته کیفیت حال عرض نمود شاه غفران پناه
او را بی اختیار او را حمل بر جبن نموده حکم به اخراج او فرمود رام راج متوجه بیجانگر گشته
بخدمت کشن رای پیوست رای مذکور چون می دانست که او از خاندان صحیح است آثار
رشد و قابلیت از سیمای او ظاهر در مقام تربیتش در آمده دختر خود باو منسوب کرد
بعد مدتی که کشن رای رخت حیات ازین جهان بربست و بجز یک پسر کوچک او را از اولاد
ذکور کسی دیگر نبود بنابرین رام راج امور سلطنت را از پیش خود تمشیت نموده جمیع سرداران
و سپاه را به بذل درهم و دینار مسرور گردانیده مطیع و فرمان بردار خود ساخت
و بعد چندی آن پسر را نیز از میان برداشته اسم و رسم سلطنت بر خود نهاده و روز
بروز علم اقبالش ارتفاع یافت تا اینکه جمیع گردنکشان حلقهٔ اطاعت در گوش
جان کشیده باو رجوع نمودند **ذکر واقعهٔ غریبه** که در بلدهٔ بیجانگر شاهزاده
ابراهیم را دست داد آورده اند که عین الملک کنعانی که از امرای عاظم عادل شاهی
بود بسببی از اسباب ازان دولتخانه رو گردان شده با چهار هزار سوار و سایر
اسباب شوکت و حشمت نزد رای بیجانگر آمد رای مذکور نظر بر شجاعت و حشمت او
تعظیمش بغایت مرعی میداشت و او را برادر میخواند روزی حسب اتفاق عین الملک
از مجلس راجه برخاسته با شوکت و حشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده
با سیدی و حمید خان و دو سه از خدمتکاران سواره از مقابل می آمد چون راه
تنگ بود نزد اهل دکن برگشتن و راه دادن نهایت عیب و عار است لهذا

شاهزاده با ده دلاور همراهی خود را دفعتهً بر فوج عین الملک زد و هجوم برق صفت ا
شکافته بیرون رفت و خود را پیش رام راج رسانید عین الملک بمشاهدهٔ این حال از تاب
آشفته گشته بقصد انتقام در همان مقام بایستاد که چون شاهزاده از پیش راجه برگردد بقدم
حرب و قتال استقبال نماید و در تلافی کوشد منهیان این خبر بسمع راجه رام راج رسانیدند
راجه بر شجاعت و غیرت آن شهریار آفرین گفته کس نزد عین الملک فرستاد و پیغام داد
که بمقتضای آدمیت لازم چنان بود که عزت و احترام شاهزاده مرعی داشته راه دهند
نشد آنچه شد اکنون مناسب چنین است که دست از معارضه باز داشته بمنزل خود مراجعت نماید
عین الملک سخن رام راج را بسمع قبول نشنیده همانجا ایستاده انتظار مراجعت شاهزاده
می کشید درین اثنا سید جی این معنی را بخدمت شاهزاده معروض داشت از استماع
آن شعلهٔ غضب شاهزاده افروخته شد و بعزم دفع عین الملک از مجلس برخاست
و بی توقف بجانب او روان گردید امرا و اعیان دولت بمشاهدهٔ این حال
از غایت تهور و دلیری شاهزاده استعجاب نمودند و بملایمت و الحاح تمام شاهزاده را
از رفتن مانع آمدند آنگاه رام راج یکی از مقربان خود را پیش عین الملک فرستاده پیغام
داد که ترا چه بخاطر رسیده است این شاهزاده ولی نعمت زادهٔ من است و من مدتی
بخدمتگاری والد ماجدش قیام نموده ام کاری مکن که دریای غضب من بتلاطم آید
و بفرمایم تا اهل بازار بضرب چوب و سنگ ترا از شهر بیرون کنند چون این پیغام
عتاب آمیز بعین الملک رسید از قصد فاسد خود باز آمده بمنزل خود بازگشت **ذکر واقعه
دیگر** صاحب تاریخ فرشته آورده که چون آن شاهزاده از ترس سیاست برادر به بیجانگر
رفت رام راج در تعظیم او کوشیده اقطاع یکی از امرای حبشی را که عنبر خان نام داشت
انتزاع نموده بوی داد و چنانکه رسم دکن است که بر سر چنین مقدمات نزاع می شود برآشفته
عنبر خان مستعد جنگ شده روزی که ابراهیم قطبشاه بدیوانخانه رام راج میرفت سر راه بر

گرفت و گفت با او جنگ میکنم هرکه غالب آید جاگیر از و باشد ابراهیم قطبشاه گفت با دشمنان
اختیار ملک خود ندارند از هرکه می‌خواهند می‌ستانند و به هرکه می‌خواهند میدهند بر سر آن
نزاع جستن معنی ندارد عنبرخان که معقول نفهمید گوش به آن نکرده سخنان رکیک بر زبان
راند بیچاره گی که ابراهیم قطبشاه از اسپ فرو آمده بنوعیکه شایع در دکن است یکتگی نمود
شمشیری بر کتف عنبرخان زده او را بقتل رسانید برادر عنبرخان جهت انتقام برادر خواست
که با قطب شاهی یکجنگی نماید یکی از غریبان کرد که ملازم قدیم قطبشاه بود و در فن
شمشیربازی وقوفی تمام داشت مقابله اختیار کرد و او نیز غالب آمده آن حبشی را
کشت قطبشاه بیرق عنبرخان که باصطلاح دکنیان سیکو بند کبود رنگ بود متصرف
شده بمنزل خود شتافت و آن شاهزاده مدت هفت سال در آن شهر بسر برد

ذکر ملاقات شاه جمجاه با برهان نظام شاه

چون شاه جمجاه بعد توجه ملک برید به بیجاپور و شاهزاده ابراهیم قطب شاه به بیجانگر
از تنگنای محاصره برآمد بر سبیل استقبال با تحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان
روآورد و برهان نظام شاه از استماع این خبر جمیع شاهزادها و امرا و خوانین را باستقبال فرستاد
و بعد قدوم ان معدن سپهر سلطنت برهان نظام شاه شرایط التعظیم و تکریم بجا آورده
لوازم طوی و جشن تقدیم رسانیده خواست که چتر و آفتاب‌گیر که مخصوص پادشاهانست
جهت آن خسرو جمجاه آورده بخطاب مستطاب قطب شاهی مخاطب گرداند شاه جمجاه بنابر
علو همت و جوهر مردانگی و شجاعت قبول نفرموده جواب داد نظم مرا نیست با چتر شاهی
نیاز ؛ خطابی نخواهم بعجز و نیاز ؛ که شاهان ملک دکن با لتمام ؛ گرفتند از ان چتر شاهی نام
که آرزوی مردی و مردانگی ؛ همان در شمشیر و فرزانگی ؛ ربودند گوی از سپهر دو رنگ
ز میدان مردی بچوگان جنگ ؛ چو من ضرب دست شجاعت نشان ؛ نمایم بگیرم خطاب و کلاه
همین آنکه گیتم چتر شاهی قبول ؛ که گیرم ز دشمن بعون رسول - برهان نظام شاه را که پادشاه

شجاع و غیور مزاج بود مثال این سخنان غیرت و شجاعت شاه جیجاه پسند طبع همایون آمده نهایت
تفقد و مهربانی در مراسم تکریم و تعظیم بجا آورد

ذکر محاربهٔ شاه جیجاه و برهان نظام شاه و عماد الملک باتفاق هم با عادل شاه و برید ممالک

چون در آن ایام میانهٔ برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه غبار نزاع مرتفع بود و بر سر
تسخیر قلعهٔ سولاپور از جانبین جنگهای عظیم بوقوع می‌آمد و برهان نظام شاه عماد الملک والی
برار را بامداد خویش طلبیده بود مقارن وصول موکب شاه جیجاه ملک عماد الملک نیز رسید این
هر سه پادشاه باتفاق هم جانب سولاپور توجه نموده ساحت آن قلعه را محل نزول اجلال فرمودند
و عساکر حسب الامر بمحاصرهٔ آن پرداخته از اطراف و جوانب بجنگ در پیوستند ابراهیم
عادل شاه باستصواب امرا باتفاق برید ممالک عنان از صوب مقابله تافته با لشکر
بسیار بجانب پرینده که در تصرف گماشتگان نظام شاه بود متوجه شد بعد وصول بآن
موضع سپاه حسب فرمان واجب الاذعان محاصره نموده نائرهٔ جدال و قتال
برافروختند برهان نظام شاه بشنیدن این خبر دست از محاصرهٔ قلعهٔ سولاپور باز داشته
باتفاق شاه جیجاه و عماد الملک بجانب پرینده علم اقتدار برافراشت و از آن جانب
ابراهیم عادل شاه نیز از سر محاصرهٔ پرینده درگذشته باتفاق برید ممالک باستقبال
شتافت و بعد تلاقی فئتین در موضع خاصپوری آتش جدال و قتال ملتهب شد و از
طلوع آفتاب تا غروب بازار محاربه گرم بود و غالب از مغلوب متمیز نمی‌شد آخر الامر
بضرب دست شجاعت شاه جیجاه که خود را درمیان اردو و بنگاه خصم انداخت و
واز دو جانب بهادران نیز اقتدا نموده آن بیکباره بر سپاه خصم تاخته جمیع صفوف را
متفرق ساختند شکست در لشکر مخالف افتاد عادل شاه اسباب سلطنت را گذاشته
رو بوادی فرار نهاد و برید ممالک از عادل شاه جدا شده بجانب بیدر راهی گشت و شاه
جیجاه با جمعی از دلیران تا دروازهٔ قلعهٔ بیدر تعاقب کرد و بضرب تیغ آبدار جمعی کثیر را کشته

و زخمی و اسیر نموده و اسباب سلطنت ملک برید را بدست آورده عنان عزیمت بصوب دار السلطنت
گولکنده معطوف ساخت اما آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی منتظم سلک بیان نموده
اما محمد قاسم فرشته قصه توجه شاه جمجاه بتسخیر ممالک ابراهیم عادل شاه که از وقایع سنه
خمسین و تسعمائه است چنان نوشته که برهان نظام شاه انار الله برهانه چون پادشاهی بود غیور
از امر استرداد و استخلاص پرگنات سولاپور استراحت و آرام خود حرام ساخت و بنا بر
ارتفاع غبار کلفت و آزردگی در ان سنوات میان عماد شاه و عادل شاه فرصت
مغتنم انگاشته شاه جمجاه و امراء را بلطایف الحیل بموافقت خود راغب کرده بنده
باتفاق مستعلی برید و خواجه جهان با سپاه مستعد رزم و پیکار متوجه سرحد عادل شاه شده در
استخلاص پرگنات سولاپور ساعی گشت و بسیاری از ولایت را خراب و ویران گردانید
چند دفعه لشکر عدالت پناه را که بمدافعه قیام نمود شکست داد شاه جمجاه نیز بتحریک و
اشاره نظام شاه لشکر بر ولایت ابراهیم عادل شاه کشید و در پرگنه کاکنی قلعه در نهایت
استحکام بنا نموده تا ولایت گلبرگه متصرف شده بمحاصره قلعهٔ اکتبه که در حوالی
بلده ساغر واقعست پرداخت و همچنین امراء بتحریک نظام شاه برادر خود ونکتادری
را با لشکران سنگ جهت تسخیر قلعه رایچور نامزد کرد ابراهیم عادل شاه از حدوث فتنهای
عظیم بسبب تفکر برده اسدخان لاری را از بلگوان طلبیده کنکاج خواست و بدلالت او چنانچه
ونیم را که مابه النزاع بود به برهان نظام شاه بازگذاشته بساط منازعت درنوردید و با
امراء بتواضع پیش آمده تحف و هدایای نفیسه مصحوب ایلچیان سخندان فرستاده استدعای
مصالحت نمود و امراء نظر بر ینکه مملکت کرناتک تصفیه از وجود مفسدان نیافته بود و رایان اطراف
با او در مقام منازعت بودند ره نورد طریق مصالحت شد ابراهیم عادل شاه بعد اطمینان
خاطر از جانب نظام شاه و امراء بمدافعه جمشید قطب شاه پرداخت و اسد خان لاری
با خلاصه سپاه خود بمقابله لشکر قطب شاه نامزد کرد قطب شاه مضطرب گشته ایلچی نزد

نزد برهان نظام شاه فرستاده پیغام کرد که من بر قول شما اعتماد کرده مرتکب این سفر شدم
تعجب از اخلاق آن سلطنت پناه است که با این خلوص کنکاش نا کرده باحمدنگر تشریف
می برند برهان نظام شاه جواب داد که بنابر اقتضای وقت مصالحت با عادل شاه بعمل آمد
باید که در محافظت قلعه کاکنی بکوشند که بعد از برشگال از آن جانب رسیده تسخیر
بلا حسب دلخواه بعمل خواهد آمد و گلبرگه و اتکیه بنابر آن از آن طرف تا کنار آب بهیمه تعلق
بشما خواهد داشت شولاپور و نلدرگ از این طرف تا کنار آن آب در تصرف ما خواهد بود شاه
جمجاه با آنکه می دانست که برهان نظام شاه پادشاه محیل است سخن او را از راه رفته در حفظ قلعه کاکنی
و تسخیر قلعه اتکیه ابنیه جازم گردید و اسد خان نخست قلعه کاکنی را محاصره کرد در مدت شش ماه
بجبر و قهر مسخر ساخته مردم درونی را بقتل عام نمود و آن قلعه را از بیخ و بنیاد کنده اثری از آن نگذاشت
آنگاه حسب فرمان عادل شاه بتعجیل تمام متوجه اتکیه شد قطبشاه صلاح در مقابله ندانسته از اتکیه
برخاسته راه ولایت خویش پیش گرفت اسد خان تعاقب نموده دو مرتبه افواج قطبشاهی
را که در مقام معارضه شده بودند منهزم گردانید و نوبت سیوم در حوالی کوکنده حربی در
غایت شدت بمیان آمد و حسب اتفاق قطبشاه و اسد خان مقابل هم شده بی آنکه
یکدیگر را بشناسند باستعمال آلات حرب پرداختند و یازده ضرب شمشیر فیمابین دو بدل
شد قضا را زخمی منکر بر چهره مبارک قطبشاه آمد و بینی و یک طرف رو تا بگوشه لب
بنوعی مقطوع گشت که مدت العمر در خوردن و آشامیدن محنت و مشقت بسیار می کشید و
هرگز بحضور مردم طعام نمی خورد گویند هنگامی که قطب شاه عازم این سفر شد ملا محمود گیلانی
رمال را که یکی از ملازمان بود طلبید و از انجام سفر پرسید او قرعه انداخته گفت سواری سلطان
خوب نمی نماید صلاح در آنست که موقوف دارند چون از تفصیل نیکی و بدی مبالغه در استفسار
فرمود بناچاری عرض نمود که درین سفر اگر چه در ابتدا کارهای شاه موافق آرزوی
بندگان خواهد بود و لیکن در آخر غلبه خصم را بوده اموال و اسباب تاراج خواهد رفت

و آینهٔ بر حسینی حضرت خواهد رسید قطبشاه ازین سخن بر آشفته حکم کرد که بینی ملا محمود را بریده
از قلمرو اخراج کنند و در آن شهر چون دید که سخنش راست شد از کردهٔ خود ندامت کشیده یکی
از معتمدان انجو بر سر استاده او را طلبید ملا جواب داد که خود بر حسینی دیگر بهم نرسانیده ام انشاء الله
تعالی وقتیکه بهم رسد بقدم ساخته بملازمت مشرف خواهم شد و شاه جهجاه بعد ازین واقعه
با عادل شاه صلح کرده بسیاری از ولایت کهتی را مفتوح گردانید و قصبه پنج پٹه و نیم که
ماده النزاع میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه بود چنان است که در هنگام خروج امرای
دکن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هر کدام ولایتی را مخدوم خواجه جهان دکنی یازده پٹه را که عبارت
از یازده پرگنه باشد تصرف خود در آورد و برادر او زین خان ٹهانه وار قلعه سولاپور بدار السلطنت بیدر
چندان تدو و تدبیر کرد که فرمان از جانب سلطان محمود بدست آورد که قلعه سولاپور و همه مملکت
خواجه اقطاع او باشد احمد نظام شاه حمایت کرده نوعی نمود که خواجه جهان پنج پٹه و نیم را خود
بگیرد و پنج پٹه و نیم برادر خود دهد وقتیکه کمال خان خود را در سلک امرای عادل شاه منسلک گردانید
سولاپور را مسخر کرده پنج پٹه و نیم را متصرف شد لیکن آن قلعه و پرگنات مذکوره که سه لک هون حاصل
داشت ماده نزاع گشت چنانچه میان عادل شاه و نظام شاه اکثر اوقات بخشونت و منازعت گذشت

ذکر محاربهٔ دوم شاه جهجاه با برید ممالک و بیان بعضی از سوانح که مقارن آنحال دست داد

صاحب تاریخ قطب شاهی چنان بمعرض بیان آورده که چون برید ممالک برای العین
مشاهده کرد که شاه جهجاه با دو هزار سوار چنین ضرب دستی نمود بخود اندیشید اگر قوت و
شوکت بیشتر شود لا محاله انتزاع ملک از دست خصم برو آسان خواهد بود بنا برین باراده
محاربه هشت هزار سوار خونخوار و پیاده و تفنگچی بسیار بهم رسانیده متوجه گولکنده گشته
بجلکوره یک کاروی از دار السلطنت رسید و منهیان این خبر بمسامع اقبال شاه رسانیدند
شاه جهجاه نظر برینکه جمیع امرا و خوانین بمحال و پرگنات خود ها رخصت گشته بودند دار السلطنت را
بجمعی از معتمدان سپرده با سیصد سلحدار حاضر الوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت فرمود

و به ایلغار تا حوض کتهپانه که نزدیک قلعه بیدر واقع است عنان گیران باز گشت آنگاه سپاه
کینه خواه را بتاراج و غارت و ثاقب خصم رخصت فرموده علم اقتدار بر نوعی برافراشت که از بیم
شمشیر خون فشانش اهالی قصبه بیدر رو از ره بابستند کیفیت حال به برید ممالک اعلام نمودند
ملک برید بغایت متعجب گشته صلاح در معاودت دید و بجانب بیدر مراجعت نمود و بحسب
اتفاق تلاقی عسکرین با همایون سپاه و تکاپور دست داد پادشاه تنها و یکتا و از کثرت سپاه مخالف هیچ
اندیشه بخود راه نداده بصوابدید عین الملک که رستم زمان بود عازم جنگ شده با سیصد سوار
بر لشکر مخالف زد درین اثنا یک کفش از پای گیتی کشای او بیفتاد و خود بنفس همایون از باره
کوه پیکر پایین آمده کفش را پا کرده سوار گشت آنگاه بر سپاه بدخواه که از اطراف و
جوانب دایره شده بودند حمله آورده و صفوف لشکر مخالف را شکافته جمعی کثیر را بر خاک
هلاک انداخت و بسیاری را مجروح ساخت ملک برید بمشاهده آن ضرب دست دست
از محاربه باز داشته و هر دو پادشاه بجانب مستقر سریر سلطنت خود بازگشتند

ذکر محاربه ثانی شاه جمشید با برید ممالک و تعمیر قلعه گردون اساس کولاس

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون بنای دولت جمشیدی فی الجمله استحکام یافت و خاطر
همایون از مهم سرحدها و انتقام ملک برید فارغ گردید فرخ مبارک یک چندی بعیش و
طرب گرایید روزی از ایام شاه بر تخت شاهی نشسته با امرا از هر دری سخن می فرمود
تا اینکه بر زبان مبارک آورد که الحمد لله بعد ازین تایید سبحانی از ضرب تیغ خون ریز ما گرد فرار
و خال عار بر رخسار ناموس ملک برید و سپاهش ظاهر گردید و چتر آفتاب گیر پادشاهان
بهمنی را بضرب شمشیر از وی گرفتیم اکنون از مهمات مساعی اقبال میرسد که جهت تلافی درصدد
فراهم آوردن سپاه و اسباب محاربه است و نیز در هنگام واقعه هایله شاه
غفران پناه از برادرم میرزا ابراهیم تقریب قلعه میدک با چهل زنجیر فیل و شصت هزار
هون گرفته است همت کشورگشائی مقتضی آنست که پیش دستی نموده رو بجانب دارالسلطنت

بیدر آورده بنزای و بدیهیم امرا عرض نمودند که این رای جهان آرای عالی عین صلاح است
و محض صواب اکنون بهر طرف که موکب همایون توجه فرماید ما بندگان در جان سپاری
مستعد و سرگرم ایم شاه جهجاه از همین گفتگوی امرا مطمئن و خوشنود گشته در ساعت نیک با لشکر ظفر
اثر متوجه شهر بیدر شده و اید وصول موکب اجلال بکولاس سپاه ظفر پناه را بولایت و
پرکنات مملکت ملک برید ایلغار فرمود لشکریان دست تاراج دراز کرده با غنیمت فراوان
بلشکر ظفر اثر پیوستند ملک برید از استماع این خبر وحشت اثر با هشت هزار سوار
و پیاده هیتار برید بکنار بیدر آورده و چون بموضع ناراین کهیتره و حسن آباد رسید شاه جهجاه
این خبر شنید در باب صلح و جنگ با مقربان مشورت فرمود جگدیو راو نایکواری که
صاحب رای بود سبقت کرده بعرض رسانید که اگر امر شاهی شرف صدور یابد این
بندهٔ دولتخواه در اندک فرصت بالای این کوه باشکوه که متصل بقصبهٔ کولاس است قلعه
کولاس است قلعه مستحکم بنا نهد و انگاه از جانب شهریار ذخیره و اسباب قلعداری
و دو سه سردار جهت ضبط قلعه تقرر یابد بعد از آن تنبیه ملک برید چنانکه باید بعمل آید شاه
جهجاه بر رای او آفرین فرمود و جمیع اعیان دولت و مقربان حضرت نیز تحسین نمودند
و شاه جهجاه او را بتشریفات خسروانه نواخته و دو سه امیر نامدار را با سپاه بسیار
جهت تعمیر قلعه نزد او گذاشته خود با جمعی بعزم رزم بابرید ممالک متوجه گشت و در
حوالی قصبهٔ ناراین کهیتره قریب بشام تلاقی عسکرین روی داد و تمام آن شب تهیهٔ اسباب
جنگ و حراست لشکر بسر شد بامدادان بعد ترتیب صفوف دلاوران جانبین بجنگ
در پیوستند چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ رو با طفائی آورد شاه جهجاه
با جمعی از دلاوران جان نثار اولاً خود را بر میمنهٔ لشکر خصم زده ثانیاً بر میسره و ثالثاً بر
قلبگاه تاخت و درهر نوبت اگرچه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و زخمی گردانید
اما چون خصم نهایت کوشش و اهتمام در مدافعه بظهور رسانید ازین جهت مهم قتل

قتل و فیصل نشده بعد غروب آفتاب سپاه هردو جانب رو از محاربه تافته بمقام خویش قرار گرفته بلوازم طلایه و پاسبانی داختند تا اینکه مدت توقف هردو لشکر در مقابل هم بطول کشید و سپاه هردو لشکر از امتداد منازعت ملول گشتند درین اثنا بشیر عین الملک از سرداران معتبر ملک برید که بوفور دلاوری از سایرا امتیاز بود بسببی از اسباب خایف و هراسان شده با سپاه خود به لشکر ظفر اثر پیوست و فتور عظیم در لشکر ملک برید راه یافت بنابرین چند روز دست از جنگ و جدال باز داشت در خلال این حال عریضه جکدیو را متضمن اینکه قلعه کولاس با برج و باره و خندق خاطرخواه پادشاه جمجاه صورت تعمیر یافت رسید خسرو جمشید فرجهت تماشای قلعهٔ مذکور با جمعی از خواص رایات عزیمت برافراشت و بشیر عین الملک را با جمعی از سرداران در لشکر ظفر اثر گذاشت و در باب محافظت و هشیاری تاکید بلیغ فرمود و بعد ملاحظه آن قلعه جکدیو را و بنا بر حسن خدمت مورد عنایات شاهانه گشت و ملک برید چون معلوم کرد که شاه جمجاه متوجه تماشای قلعه است فرصت غنیمت دانسته بعزم کارزار رو بلشکر ظفر اثر آورد و در آن وقت بشیر عین الملک که سرداری لشکر بعهدهٔ اهتمامش بود بر بالای پشته مرتفع با جمعی از مقربان خود نشسته بشرب اشتغال داشت هرچند دولتخواهان عرض نمودند که توقف درینجا صلاح نیست اما چون بپیمانهٔ ... و پرکشته بود دست از پیمانهٔ شراب باز نداشته چندان توقف نمود که سپاه مخالف از اطراف و جوانب سر کرده او را درمیان گرفته بقتل رسانیدند و بقیه سپاه دست از اسباب و اموال باز داشته بجانب کولاس فرار نمودند شاه جمجاه بعد اطلاع برین کیفیت بعزم انتقام لشکر پراکنده را جمع نموده متوجه میدان رزم شد و چون برید ممالک پیش از وقوع این معنی را بفراست دانسته بود بعد فتح بلاتوقف شبا شب کوچ بر کوچ خود را بدار السلطنت بیدر رسانید شاه جمجاه ولایت کولاس و ناراین کهیره و حسن آباد از تصرف ملک برید بیرون آورده بکماشتگان دولت سپرد و قلعه را مشحون بذخایر و آلات قلعداری نموده

سرداری آن ولایت را بجگدیورا و مقرر فرموده وجمعی از امرا و سپاه را جهت محافظت ولایت وسرحد گذاشته روانه دار السلطنت گولکنده گردید -

ذکر توجه پادشاه جمجاه بعزم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر قلعه میدک واوسه وبعضی از ولایات ملک برید

چون شاه جمجاه بنا بر اتحاد و یکجهتی حقیقت این واقعه را بخدمت برهان نظام شاه نوشته استدعای قدوم نمود تا باتفاق هم ولایت برید ممالک از دست تصرف او انتزاع نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه منترقب این چنین واقعات بود در ساعت جهت تسخیر اوسه واودگیر با سپاه فراوان توجه فرمود شاه جمجاه را اعلام نمود که باتفاق عماد الملک عنان عزیمت بتسخیر ولایت ملک برید معطوف کرده ایم از لوازم اتحاد آنکه آن شاه دشمن شکار با ساز و سپاه قلعه گیری و کشورکشائی متوجه این صوب شوند و پرگناتیکه متصل بولایت آن سلطنت پناه است از تصرف ملک برید بیرون آورند شاه جمجاه ازین پیغام قوی دل گشته با ساز تمام بملاقات برهان نظام شاه در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعهٔ اوسه را محاصره کرده بودند شتافت و بعد ملاقات درباب تسخیر ولایت ملک برید باهم مشورت فرمود چنان قرار دادند که پادشاه جمجاه خود انتزاع قلعهٔ میدک از دست ملک برید نماید و قلعهٔ اوسه را برهان نظام شاه تسخیر فرماید بنابرین پادشاه جمجاه متوجه قلعهٔ میدک شده بعد محاصره و وقوع جنگهای عظیم جبراً و قهراً مفتوح ساخت و از اموال و غنایم که بدست اولیای دولت درآمد آنچه لیاقت خزانهٔ عامره داشت تحویل مستحفظان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافت و از آن طرف برهان نظام شاه و عماد الملک قلعهٔ اوسه واودگیر را مسخر ساختند

ذکر محاربه پادشاه جمجاه با ملک برید و اخلاص خان و دیگر امرای عادل شاه

چون ملک برید خبر فتح این سه قلعه شنید و در خود قوت مقاومت ندید لاعلاج التجا
با براهیم عادل شاه برده و تحف و هدایای بیکران مصحوب رسولان سخندان ارسال
داشته استمداد نمود عادل شاه اخلاص خان حبشی را با پنج هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار
بمدداو فرستاد ملک برید بعد وصول لشکر مددگار کارسازی کارزار نموده متوجه
قلعه کولاس گردید پادشاه جمجاه از استماع این خبر بعزم رزم از دارالسلطنه
بیرون آمده کوچ بر کوچ بنابر این که همیشه دولت اجلال فرموده و تلاقی فئتین در منزل
دست داد شاه جمجاه میمنه را به سیف خان عین الملک و میسره را بجگدیوراو سپرده و خود
در قلبگاه علم شجاعت برافراشت و از جانب ملک برید میمنه را باخلاص خان حبشی و میسره
را ببرادر خود خان جهان حواله نموده خود در قلبگاه قرار گرفت آنگاه هر دو لشکر بجنگ در
پیوستند و بازار کارزار گرم ساختند شهریار دشمن شکار از خیمه گی سپاه عادل شاه
و ملک برید بهم برآمده بمقتضای شیوه مردی و لشکرشکنی با فوجی از دلیران بر صف لشکر
دشمن زده به نیروی ظفر و اقبال پادشاه جمجاه و قوت بازوی دلیران لشکر ملک برید اخلاص خان
درهم شکسته اعلام استکبار و غرور شان نگونسار گشت بمشاهده این حال عین الملک
و جگدیوراو با فوجی از دلاوران حمله آورده صفوف لشکر خصم را درهم شکستند ملک
برید و اخلاص خان چون حال برین منوال دیدند شکسته رکیب و گسسته عنان قدم بوادی
فرار نهادند و تمام اموال و اسباب دولت اعدا بدست دولتخواهان درآمد
پادشاه جمجاه بعنان فتح و ظفر بصوب مستقر سریر سلطنت توجه فرمود و بعد وصول
بدارالسلطنه امرا و سپاه را به تشریفات و انعامات نواخته بمحالات و پرگنات رخصت انصراف ارزانی فرمود

ذکر توجه پادشاه جمجاه بقصد امداد برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه و مستخلص ساختن ملک قاسم برید از قید عادل شاه

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که ملک برید چون دید که عماد الملک امرای بهار بجهتی و دستیاری برهان نظام شاه

مینماید بنابر عهد و تمکین با برهان نظام شاه داشت خواست که باستظهار موافقت عادل شاه کند بنابر آن تحف و هدایا
فرستاده چندان در یکجهتی مبالغه کرد که بمعسکر عادل شاه ملحق شده بملاقات فایز گردید و اولی عادل شاه
در اعزاز و اکرام مبالغه فرمود تا آنکه باستحکام استمداد امداد او و نفرستادن اخلاص خان چنانچه پیش ازین قلمی
شد بعمل آورد پادشاه بیجاه و برهان نظام شاه از کیفیت موافقت نمودن او با عادل شاه اعلام نموده مکتوبی
بدین مضمون نوشت که چون برید ممالک پیوسته در تحریک فتنه و فساد ساعی گشته غبار شر و فتنه می انگیزد درین
وقت میان آن سلطنت پناه و عادل شاه مبانی دوستی و یکجهتی استحکام دارد باید که مکتوبی بعادل شاه
نوشته نوعی نماید که رفع اختلال و افساد آن سر دفتر اهل بغی و عناد بعمل آید برهان نظام شاه بعادل شاه
کتابتی مشتمل بر اثبات خطایای ملک برید و اظهار اینکه رفع آن ماده فساد موجب امنیت بلاد و بهبودی عباد
است نوشت عادل شاه بصوابدید دولتخواهان چنان قرار داد که برهان نظام شاه ولایت قندهار را از
دست تصرف ملک برید انتزاع نموده متصرف شود و عادل شاه از ولایت بیجانگر هر قدر که تواند بحیطه
تسخیر درآورد بنابرین برهان نظام شاه متوجه قندهار گشته بمحاصره آن پرداخته در اندک مدت مفتوح گردانید
و برید ممالک قلعه بیدر را از ذخایر و آلات قلعداری مملو ساخته و بمستحفظان کاردان سپرده
بخدمت عادل شاه شتافت عادل شاه او را مقید کرده و سپاه خویش فراهم آورده موافق قرار داد علم اقتدار
بصوب بیجانگر برافراشت و بعون ایزدی بسیاری از محلات ولایت کفار و قلاع مستحکم آن دیار را مفتوح
ساخت نظام شاه از استماع خبر استعلای علم دولت و اقبال عادل شاه اندیشیده در مقام قتال درآمد
و در سنه ۹۵۴ اربع و خمسین و تسعمائه با لشکر گران متوجه تسخیر قلعه سولاپور شده بمحاصره آن پرداخت عادل شاه
از استماع این خبر عنان عزیمت از تسخیر ولایت کفار تافته متوجه رزم نظام شاه شد و چون رامراج آنوقت بصیت شجاعت پادشاه
بیجاه در میان سلاطین دکن ملبند گشته بود هر دو پادشاه بارسال تحف و هدایا استعانت از پادشاه بیجاه نمودند
پادشاه بیجاه با سپاه نصرت پناه بصوب قلعه سولاپور رو آورده در منزلی که مابین دو لشکر آن دو پادشاه
بود نزول اجلال فرموده هیچ یک را از وصول موکب همایون اعلام ننمود اما هر یک از آن دو پادشاه از استماع
خبر وصول آن خطه اعداد خود در خفیه رسولان فرستاده مستدعی امداد و معاونت گشتند و ملک برید نیز اظهار عجز و اخلاص و یکجهتی

عذرِ تقصیرات خود نموده پیغام داد که ملتمس از مکارمِ اخلاقِ شهریار فریادرس آنکه انجخاص شود
بتوجهِ عالی از قید و حبس رهائی یابد که من بعد ره نوردِ طریقِ اطاعت و فرمانبرداری خواهد
شاهِ جمجاه را بر زاری و گرفتاری او رحم آمده رسولِ عادلشاه را طلبیده فرمود که جناب
ابراهیم شاه دم از اتحاد و یگانگیِ ما میزند و در هنگامِ محاربه با اعدا چشمداشت امداد
دارد و حال آنکه بر عهود و پیمانِ آنشاه اصلا وثوق و اعتماد نیست چه ملک بریدکه هنجینه
دم از موافقت و دوستیِ آنعدالت پناه زده در معرکهٔ مصافی که ایشان را با برهان نظام
شاه دست داده بود شعارِ اخلاص و جان سپاری مرعید داشته با سپاه خویش بنوعی
در جنگ و جدال سعی و کوشش بجا آورد که برهان نظام شاه بمقامِ عناد در آمده اکثر
محالات و پرگناتِ او را انتزاع نموده اراده داشت که شجرهٔ دولتش را بواسطهٔ
دوستی و یگانگی که بآن سلطنت پناه دارد بر کند بنابرین آن بیچاره پناه بدرگاه آن
عدالت پناه آورده امیدواریِ تمام بامداد داشت و چون احراز شرفِ ملاقات
نمود بر خلافِ توقع بمعرضِ ظهور رسید که محبوس گردید و لشکر و بنگاهِ او تاراج گشت نظر برین
چگونه بر قول و عهد ایشان اعتماد توان نمود اگر چنانچه آن سلطنت پناه را میل بامدادِ
اعانتِ ما هست باید که ملک برید را از حبس نجات داده و به تشریفات نواخته نزدیکِ ما
روانه سازند و دیگر آنکه اسپ موسوم به صباح الخیر و دو زنجیر فیل نامی را نیز ارسال داشته عهود
را بایمان موکد سازند تا بخاطر جمع و عزمِ درست در دفعِ اعادی کمر بر میانِ جان بسته
و جان کمروار بر میان بسته جد و جهدِ بلیغ بجا آوریم رسولِ عادلشاه چون استماعِ
این سخنان نمود بخدمتِ عادلشاه شتافته مشروحاً بعرض رسانید و از جانبِ دیگر
برهان نظام شاه تحف و هدایا مصحوبِ رسولانِ سخندان فرستاده مکتوبی
بمضمونِ بیانِ مراتبِ دوستی و اتحادِ قدیم و درخواست تجدیدِ مراسمِ اتحاد
و تشئیدِ مبانیِ وداد و طلبِ امداد نوشت چون رسولان تحف و هدایا و مکتوب از نظرِ انور گذرانیدند

جاسوسان صورت حال با اهتمام بعرض عادلشاه رسانیدند عادلشاه باندیشهٔ آنکه شاه جمجاه
که اعانت او از آیات فتح و نصرتست مبادا که رعایت جانب نظام شاه نماید صلاح در
قبول پیغام دانسته ملک برید را از حبس بیرون آورده و در تلافی مافات کوشیده اسپ
صباح الخیر و زنجیر فیل مطلوب را بمصحوب رسولان فرستاده بزبان محبت پیغام داد که چون
خاطر آن برادر مایل باستخلاص ملک برید بود بپاس خاطر او را از حبس برآورده با تحف
مطلوب بخدمت شریف ارسال داشته شد اکنون بفحوای **الکریم اذا وعد**
وفا در مادهٔ امداد خود را معاف نخواهند داشت شاه جمجاه لعبد استخلاص
ملک برید از قید و رسیدن تحف و هدایا که منظور نظر انور بود بنابر صلاح
وقت عنان از امداد هر دو پادشاه تافته و بهیچکدام از آن دو پادشاه ملاقات
ناکرده پای در رکاب دولت درآورده ملک برید را موکب همایون قرین گردانید
بصوب دار السلطنت گولکنده راهی شد و چون حوالی شهر بیدر مرکز اعلام ظفر
انجام گردید ملک برید را از کرده های سابق یاد آمده خاطر به دغدغه گشت بل اکثر بیرا
مظنهٔ غضب و سخط شد اما آن پادشاه جمجاه بمقتضای اینکه از بدان نیک نیاید
وهم از نیکان بد برخلاف مظنهٔ ارباب مظنه اصناف مراحم خسروانه نسبت به ملک برید
و مقربان او بظهور آورده اسباب و لوازم پادشاهی و جمیع مایحتاج خسروی با
تشریفات شاهانه و تاج و کمر مرصع بملک برید مکرمت نموده و مقربان او را بخلعتهای
شاهانه مشرف و سرفراز گردانیده رخصت انصراف بدار السلطنت شهر بیدر ارزانی
فرموده و ملک برید ضیافت شاهانه ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و از جواهر
نفیسه و امتعهٔ غریبه و اسپ و فیل و آنچه دست تمکنش بدان میرسید از نظر اشرف
گذرانید و شاه جمجاه بنابر علو همت بر سپاه و لشکریان خود تقسیم نموده سالماً و غانماً
بدار السلطنت گولکنده مراجعت فرمود. **قصهٔ غریب در باب گرفتاری**

امیر برید و رہائی او بموجب نوشتۂ محمد قاسم فرشتہ در سنہ ست وثلاثین وتسعمایہ کہ میانِ اسمٰعیل عادلشاہ و امیر برید منازعت بمیان آمدہ بود و فرزندان امیر برید در شہر بیدر محصور گشتہ بودند امیر برید کہ در قلعۂ اودگیر از استماع این خبر وحشت اثر سراسیمہ گشتہ با جمعیت خویش از آن قلعہ بیرون آمدہ و راہِ دو سہ روز در یکروز طی کردہ بمنزلِ عماد الملک رفت و گفت چون من دستِ توسل بدامنِ تو زدہ ام وظیفۂ حمایت آنکہ بہر عنوان کہ باشد میانِ بندہ و عدالت پناہ ابوابِ محبت مفتوح داری و حرفِ صلح درمیان آوردہ فرزندانِ مرا از ضیقِ محاصرہ برآری عماد الملک گفت این امری آنکہ حصارِ بیدر تسلیم نمائی صورت پذیر نخواہد شد امیر برید را قبولِ این معنی دشوار نمودہ بمعسکرِ خود کہ در یک فرسنگی اردوی عماد الملک بود رفتہ بعیش و عشرت مشغول شدہ و مردم او از سوار و پیادہ و وضیع و شریف چون از تعبِ راہ و یلغار ماندہ و کوفتہ بودند ہر کدام باستراحت و آسایش مشغول شدہ بغیر از معدودِ چند بپاسبانی قیام ننمودند و آنہا نیز بمقتضای **الناس علی دینِ ملوکہم** بفراغت و عشرت پرداختند قضارا در آنروز چون وصولِ امیر برید بسمعِ اقدسِ عدالت پناہ رسید درہمان شبِ ظلمت سرشت کہ زنگی سیاہ چہرہ تیرگی از و استعارت نمودی و آوازِ تند و شدید از وحشت راہِ سامعہ گم کردی اسدخان را با دو ہزار سوارِ غریب تاج پوش بغیر از امرای نامدار مانندِ خوش کلای آقای رومی و خورشید خانِ سیستانی و بہادر خانِ اوزبک حکم فرمود کہ شبیخون بر دایرۂ امیر برید برند و بقدرِ امکان در کشتن و بستن و تاراج کردن سعی و کوشش نمایند اسدخان زمین خدمت بوسیدہ بہانۂ چسپانیدنِ مورچل مستعد گشتہ سوار شد و چون از اردو بیرون رفت بیک ناگاہ راہِ مضربِ خیامِ امیر برید پیش گرفتہ تیزتر از بادِ سریع رفتار بحوالی لشکرگاہ رسید و احدی بلوازمِ تیقظ و ہشیاری قیام نمی نمودند و آوازِ تنفسی بگوش

نمی‌رسید اسدخان مردم را از دست اندازی مانع آمده جاسوسی چند فرستاد که حقیقت حال بتحقیق آورند جاسوسان خبر رسانیدند که تا دربار امیر برید رفتیم و جماعتی قلیل که در آنجا حاضر بودند همه را مست و لایعقل و بیهوش یافتیم اینک چند دستار و شمشیر بصدق قول خود آورده ایم اسدخان افواج را در کنار لشکرگاه خصم ایستاده کرده گفت اصلاً نفیر و برغو نکشند و نامه ننوازند و خود با بیست و پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاه پیادهٔ جرار متوجه دربار امیر برید شده دید که سبوهای شراب هر طرف افتاده حریفان پاسدار حق هوشیاری و پاسبانی بجا آورده هر یک بوضع غیر مکرر بخیر افتاده اند و نفران ایشان نیز به سنت صاحبان عمل کرده بنگ و بوزه را اضافهٔ شراب کرده از نشهٔ آن بخواب مرگ رفته اند اسدخان کشتن آن جماعت در حال بیخبری بعید از فتوت دانسته جمعی از پیاده‌ها بر سر ایشان گماشته که هر که در مقام معارضه آید تنش از بار سر سبک سازند و خود با جمعی دیگر بدرون سراپردهٔ امیر برید رفت دید که در شیشه خانه بالای چارپائی که بزبان و اصطلاح مردم دکن پلنگ گویند مست و مدهوش بخواب رفته و مطربان و لولیان بعضی قی کرده و بعضی سر از پا نشناخته هر یک بوضع دیگر افتاده اند اسدخان فرمود تا پلنگ امیر برید را بر داشته متوجه بیرون شدند و بدون آنکه شبخون بر لشکر او زنند بسرعت تمام راهی شدند و چون در نیمهٔ راه امیر برید از خواب مستی هوشیار شده خود را بآن حال بوالعجب دید خیال لشکر جن کرده طرفه فریادی بر داشت اسدخان پیش رفته تسلی داد که این لشکر جن نیست من اسدخان ام و قصه را بالتمام مشروحاً گفته سرزنش کرد که در جوار لشکر دشمن قوی بودن و در چنین سن و سال مرتکب شرب شدن از لوازم عقل و شرائط حزم بغایت بعید است امیر برید منفعل گشته سکوت ورزید اسدخان او را بالعفو و لطف خداوندگار امیدوار ساخته وقت سحر بخدمت شهریار رسانید و این تحفهٔ نفیس از نظر اقدس گذرانید شهریار شگفتگیها فرموده از چگونگی گرفتاری پرسید گفت میپرس از قضا و قدر است و دیگر هیچ به گفت شاه عدالت پناه او را به اسدخان سپرده

فرمود که فردا وقتِ بارِ عام حاضر سازد اسد خان روزِ دیگر حسب الحکم هنگام بارِ عام دستها
بر پشت بسته بنظرِ همایونش درآورد و بموجب فرمان دو ساعت نجومی سر و پا برهنه روبرو
آنحضرت در آفتابِ گرم که از آتشِ دوزخ خبر میداد ایستاده کردند. و بنابر آنکه زیاده از حد
اعمالِ قبیحه و افعالِ ناپسندیده در یکمدت از وی بظهور رسیده بود قهرمانِ قهرِ شهریار بقتل
او اشارت فرمود چون جلادِ غضب از کمین گاهِ سیاست با شمشیرِ برهنه برآمد و مرگ
ناگهان رو به او آورد مضطرب گشته زبان بتضرع و زاری کشاده گفت از زمانِ
نوابِ غفران پناه تا آوانِ خسروِ گیتی ستان که از من بی ادبی و جسارت تمام واقع
شده بر وجوبِ قتلِ خود گواهی میدهم اما بمحضِ تفضلِ سلطانی امیدوارم که بجان
امان یابم تا قلعهٔ بیدر با خزاین و دفاین تسلیم ملازمانِ درگاه نمایم شهریار ترحم بر
بیچارگی او فرموده بحکم العفو زکوة الظفر جانبخشش روا داشت و آن پیرِ خرد مند
جهاندیده یکی از مقربانِ خود را نزدِ فرزندان فرستاده از کیفیتِ حال آگهی داد.
فرزندان در جواب گفتند تو پیر شده نزدیک بمرگ رسیدهٔ برای حیات چند روزِ
معدود چنین قلعه را از دست دادن دور از جوانمردی و عاقبت اندیشی است و مقصودِ
شان ورین سخن دفع الوقت بود بنابرین متعاقب آنشخص یکی از معتمدانِ خود را
جهته دریافت اوضاع نزدِ پدر فرستاده گفتند که اگر بدونِ تسلیم قلعه رهائی ممکن
نباشد باید که متکفلِ تسلیم قلعه شده بگذاری که گزندی باو رسد آن مردِ معتمد نزد امیر برید
رفته از آنچه که فرزندان گفته بودند بخفیه اشعار نمود امیر برید باطناً مطمئن الخاطر شده به
حسبِ ظاهر از فرزندان شکایت نمود باز مجدداً حکم بقتلِ او شد تا اینکه فیلِ مست را
حاضر ساختند که زیرِ دست و پایِ او اندازند و خاطر از دغدغهٔ او پرداخته
بجبر و قهر قلعه را مفتوح سازند امیر برید بعجز و زاری درآمده التماس نمود
که مرا بچنین حال مقابلِ فلان برج که نشیمنِ فرزندانِ نست برده ایستاده کنند

تا من خود با ایشان سخن گفته بهم سازی نمایم چون چنین کردند و فرزندان دست پدر را برکتف بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه را التسلیم میکنیم که اسدخان آمده بیرون فلان دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس متعرض زنان و فرزندان ما نشود و زنان و خواجه سرایان بمقام تفتیش درنیایند و ازین پوشش که در بر بود معاف باشد شهریار این ملتمس را قرین اجابت گردانید امیر علی برید آلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر و نقود احمر آنقدر که بر داشتن آن ممکن بود بمستورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیئت مجموعی از حصار بیرون آمدند و باتفاق اعوان و انصار راه قلعه اودگیر پیش گرفتند و احدی از مردم عادلشاهی متعرض احوال شان نشد و اسدخان تحت تحصار در آمده بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهریار نیز در همان روز بجانب قلعه خرامید و شاهزاده‌ها با جمیع ارکان دولت از دروازهٔ قلعه تا دارالامارت پیاده در جلو رفتند و آنحضرت قدم بر مسند سلاطین بهمنیه گذاشته چند کرت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد و شاهزاده طوخان و ابراهیم خان را با اسدخان نزد عمادشاه فرستاده التماس حضور موفور السرور نمود بعد از ساعتی از عقب آنها شاهزاده عبدالله و علی را نیز برای طلب عمادشاه مرسول داشت عمادشاه ملتمس را مبذول داشته همراه شاهزاده‌ها چون بحوالی آنمقام سپهر احتشام رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فایض الجودش زیب و زینت دیگر داد و سایر ذخایر و کنوز قلعه از انواع لالی و جواهر و ظروف طلا و نقره و عنبر چها و انگشتریهای مرصع و چینیهای فغفوری و دوازده لک هون نقد و دیگر چیزها از اقمشه و امتعه که بقیهٔ علی برید بود از روی اتحاد و یکجهتی منظر اشرف عمادشاه در آورده آنمقدار را از آنها که لایق بحال باشند پیشکش وی فرموده و باقی جواهر را از ملاحظه بدنامی که جواهر سلاطین بهمنیه بالتمام بخزانهٔ عادلشاه منتقل شده است هر آینه در همان مجلس در حضور عمادالملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار هون قیمت کرده بعض از آن

بعد فتح رایچور برای برہان نظام شاہ فرستاد و بعضی دیگر بشاہزادہ ہا و اسدخان قسمت نمودہ خود غیر از یک عنبرچہ برنداشت آنگاہ نقود را بخاطر آوردہ نخست بسنت سنیۂ پدر خود یوسف عمل کردہ پنجاہ ہزار ہون بہ سید علی عقیل کہ بزیور فضل و صلاح آراستگی داشت و در اردوی ہمایون بود تحویل کردہ مقرر فرمود کہ بہ نجف اشرف و کربلای معلی و مشہد حضرت امام علی ابن موسی رضا علیہ التحیۃ والثنا بردہ بمستحقین آنجا بدہد و پنجاہ ہزار ہون بوساطت سید احمد ہروی صدر بہ ضعفا و مساکین ممالک محروسہ و اہل علم و استحقاق کہ ملازم اردوی ظفر قرین بودند مکرمت نمود آنگاہ مولانا شہیدی شاعر قمی را کہ از جہت شعر و سخن کمال تقرب بہم رسانیدہ بود فرمود کہ بخزانہ رفتہ آن قدر زر سرخ کہ تواند بردارد و چون مولانا از رنج سفر فی الجملہ ضعف و ناتوانی داشت بعرض رسانید روزیکہ از خطۂ گجرات متوجہ این درگاہ شدم دوچندان این قوت داشتم چہ باشد بعد چندی کہ آن توانائی عود نماید بخدمت روح پرور سرفراز گردم سلطان لب بہ تبسم شیرین کردہ فرمود نشنیدۂ مصرع آفتہاست در تاخیر و طالب را زیان دارد باید کہ دو دفعہ بخزانہ رفتہ در آنچہ کہ از دست تو برآید تقصیر نکنی و فرصت غنیمت دانی مولانا حسب الحکم کہ عین مقصود بود سر عبودیت بر زمین نہادہ شگفتہ و خندان از مجلس برخاست و دو کرت بخزانہ شتافتہ ہمیانہای بیست و پنجہزار ہون طلا بیرون آورد چون خازن اینخبر را بسمع ہمایون رسانید فرمود مولانا راست میگفت کہ من قوت ندارم نزاکت این کلام بر ارباب ادراک واضح و روشن است چہ ہم جانب خوش طبعی منظور داشت و ہم جانب ہمت من بعد بحضار مجلس گفت داعیہ دارم کہ از مجلس برنخیزم تا جمیع نقود صرف نکنم پس اسدخان را فرمود کہ برای ہریک از شاہزادہ ہا یک لک ہون جدا کردہ تتمہ را بر لشکریان بنوعی تقسیم نماید کہ احدی از صغیر و کبیر محروم نماند و در آنمجلس کہ دریای بخشش سلطانی بموج آمدہ بود حسب التماس عماد شاہ گناہ

امیر برید بخشیده در سلک امرای خویش منتظم گردانید و اسدخان ضامن شده ولایت کلیان واوده گیر و جمیع پرگنات قدیم خارج از دار السلطنت بیدر را اقطاع یافت مشروط با آنکه با سه هزار سوار ملازم رکاب گشته در سفر رایچور خدمات پسندیده بتقدیم رساند و بعد که مهم ضبط و حراست بیدر مصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالیات بجانب قلعهٔ رایچور و مدگل برافراشت و بعد تسخیر مجلس جشن و طوی ترتیب نموده درین جشن اکثری از اسیران کفار را بسفارش اسدخان رهائی بخشید روزی در المجلس اسدخان را رخصت جلوس نزدیک خویش داده در پیالهٔ خاصه سه کرت می خوشگوار عنایت فرمود در همان پیاله را بدست وی داده گفت چون ما ساقی تو شدیم تو نیز ساقی ما شده درهمین پیاله شراب بماده اسدخان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر برید نیز داخل مجلس شده هم پیاله گردید آنحضرت بزبان مبارک آورد که مضمون را بعهم کلبهم نظهور انجامید عماد الملک که طالب علم بود آنرا افهمید و هر دو تخت نشین شگفتگی و خندهٔ بسیار کردند امیر برید اگرچه معنیش نفهمید لیک از خندهٔ ایشان منفعل گردید آنحضرت در مقام رفع انفعال او شده بمکالمهٔ شریف نوازش فرموده نوید داد که انشاء الله تعالی به بیجاپور رفته دار السلطنت بیدر بتو ارزانی خواهیم داشت امیر برید شگفته و خندان گشته آداب تسلیمات بجا آورد و این بیت بخواند

بیت

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

آنحضرت باستماع این بیت از و استعجاب نموده فرمود ما را باین گیاه ضعیف این گمان نبود القصه بعد ورود مسعود بدار الخلافت بیجاپور بایفای وعده قیام فرمود باین شرط که قلعهٔ کلیان و قندهار پیشکش نماید و بعد از ان شهر بیدر را بوی عطا کرده رخصت انصراف بدار الصوب ارزانی داشت

فصل دوم از باب دوم در بیان واقعهٔ هایلهٔ شاه جمجاه و ذکر مدت سلطنت و شمهٔ از فضایل و کمالات آنشاه عالی بارگاه

آورده اند که خاطر همایون بعد از فراغ مهمات امور سلطنت

مایل بعیش و طرب گشت و بعد از چندی بعلت آنکه پیاله اخیر شراب عشرت دنیا دُرد درد و
الم دارد عارضهٔ بیماری پیرامون حال گردید و قریب دو سال امتداد کشید روز بروز بدن
مبارک میکاست و قوی بتحلیل میرفت و از صعوبت بیماری کج خلق شده باندک گناه امر
بقتل یا حبس مردم میکرد بنابرآن جمعی متفق شده خواستند که یکی از برادران او را که شاهزاده
حیدرخان و ابراهیم شاه باشد بر سریر سلطنت نشانند لیکن این اراده در ایام حیات
آنشاه از حیز قوه بفعل نیامد و حیدرخان بزودی رخت سفر ازین رباط دو در بست
و ابراهیم شاه بیجانگر راهی شد آخر الامر آن بیماری منجر به تپ دق گشت و بقول صاحب
تاریخ قطب شاهی بیماری آنشاه جمجاه قرحه بود بر پشت که اعراض از ذکر نامش اولاست
بهر صورت معالجهٔ احدی سودمند نشد تا آنکه در سنه سبعه و خمسین و تسعماه برحمت الهی
پیوست و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گشت و مدت سلطنت او هفت سال و
کسری گفته اند و آن پادشاه جمجاه بفضایل و کمالات موصوف بود و از پادشاهان زمان
ممتاز و گاهی اشعار آبدار در سلک نظم میکشید این اشعار از طبع زاد آن شاه است
من القصاید ای بتو ختم ملک زیبائی کار عشق از تو یافت بالائی کاکل و چین
زلف و خال لبت هر یکی در کمال رعنائی در ره عشق هر که پا بنهاد آخر او سر
کشید بر سودائی شده شرمنده از رخت خورشید مهر زرین سپهر مینائی چشم شوخ
تو دل ربود از من عقل و هوش و دگر شکیبائی جمله شاهان نشسته در کویت منتظر تا تو
رخ برآرائی آفتاب از رخ تو شرمنده ابر گرده است پرده آرائی من بدیوانگی
شدم مشهور تو بخوبی و عالم آرائی تو همان آفتاب بی همتا من همان
عاشق تماشائی چند گردم بگرد کویت من نظری کن به بی سر و پائی چند باشم ز
دست تو خانمان شهره بودن چنین شیدائی نظری کن بحال من ورنه داد خواهم
زدن بدانائی پیش شاهی که در جهان هرگز کس بدو خود نکرده همتائی شاه هر دو سرا

علی ولی بندهٔ اوست چرخ خضرائی من غلام توام شها از جان کار من زان گرفته
بالائی آن شهی تو که خضر از دل و جان میکند بر در تو سقائی خاکپای ترا من
مسکین سرمه سازم بعین بینائی **من الغزلیات** بی لب لعل بتان
باده حرامست مرا لب میگون بنما چو سر جام است مرا با سر زلف تو سودای سیاهی دارم
اینچه سودا است که با زلف چو شام است مرا بر سر کاکل تو مرغ دلم بند شده است خال تو دانهٔ
آن زلف چو دام است مرا هر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سر کوی بلای تو مقام
است مرا ترک این کار نخواهم من بیدل کردن من که جمشیدم و این کار تمام است مرا .
کوکب بخت نحست اینکه برون میآید این نه اشکست که از دیده روانست مرا **و له** اشکم از دیده
ببینید که چون میآید قاصدی هست که از شهر جنون میآید چند در عشق بتان شهره شوی
ای جمشید گر کند غیر تو اینکار زبون میآید له **نور مرقده** آن پریروی ببینید
چسان میآید دل ز من برده کنون از پی جان میآید جان بسودای تو دادیم که سودی
ببریم اینچه سودا است که دایم بزبان میآید زان سبب آرزوی سوختن
شمعم شد که چو من شعلهٔ آتش بزبان میآید چو ببینند بتان از سر نازم گویند
عاشق دل شده جمشید جهان میآید **و له** ای برخ نور دهِ دیدهٔ صاحب نظران خون شد از
محنت هجرت دل خونین جگران عمرها رفت که رفتی و براه تو هنوز همچنان چشم ترم ماند بحیرت نگران
زندگی بی تو حرامست نخواهم عمر گر چنین میگذرد باقی عمر گذران همچنان مهر تو در سینهٔ ما هست که بود
ما بر آنیم که بودیم تو هم باش بر آن خبر از درد ندارند بتان ای جمشید آه ازین بیخبران آه ازین بیخبران
و له سربلندی من از بالای رعنای تو شد این پریشانیم از زلف سمن سای تو شد **و له**
سرو روان خویش را کردم درون دیده جا تا پرورش یابد دگر آن سرو از آب چشم ما **و له**
نور مرقده بار جفای جز تو نگاری نمیکشم غیر از جفا و جور تو باری نمیکشم

فصل سیوم از باب دوم در ذکر جلوس شاهزاده سبحان قلی بر سریر سلطنت

وبعضی از سوانح که در آن آوان روداد چون امرا و وزرا بعد از وفات شاه جمجاه رضوان پناه از ادای مراسم تعزیت و شرایط مصیبت فارغ شدند شاهزاده سبحان قلی خلف اصدق رضوان پناه را بر سریر سلطنت نشانیدند و جدهٔ او بلقیس زمان بصوابدید بعضی از امرا جهت تمشیت امور سلطنت سیف خان عین الملک را که پیشتر بسببی از اسباب از پادشاه جمجاه رنجیده بجانب احمدنگر رفته بود طلبیده منصب وکالت و مشیری باو تفویض نمود که تا رسیدن شاهزاده بسن رشد و تمیز او بسرانجام مهام سلطنت پردازد و چون این رای خلاف رای جگدیو راو بود چه او اراده داشت که شاهزاده دولت قلی را که ولد اصلبی ملک عفران پناه است و بسن رشد و تمیز رسیده به سلطنت بردارد تا مهام سلطنت کما ینبغی تمشیت پذیرد و بحر نجان وجگیت راو که رکن السلطنت جمشیدی بودند با او در این باب همداستان نشده بمقام عناد و خلاف درآمدند جگدیو راو خایف گشته با خیل و سپاه خویش از دار السلطنت بجانب قلعهٔ بهونگیر که شاهزاده دولت قلی در آنجا محبوس بود شتافته ضابط قلعه و نایکواریان و سایر حشم را از آن خود ساخته شاهزاده را از قید خلاص گردانید و سیفخان بعد استقلال در خدمت وکالت و پیشوائی عازم مدافعهٔ شاهزاده دولت قلی و جگدیو راو گشت شاهزاده دولت قلی و جگدیو راو چون برین حال اطلاع یافتند رسولان با تحف و هدایا بخدمت تفال خان که رکن رکین سلطنت عماد الملک بود فرستاده استعانت نمودند تفال خان با لشکر فراوان بقصد اعانت حرکت نموده در ظاهر قریهٔ سنکرم تلاقی عسکرین دست داده محاربهٔ عظیم میان آمد آخر الامر سیفخان عین الملک با جمعی از بهادران خود را بر قلب سپاه عماد الملک زده اکثری از دلیران و سرداران لشکر خصم را بقتل آورده هزیمت داد و شاهزاده دولت قلی و تفالخان و جگدیو راو چون تمام لشکر را گریزان دیدند رو به انهزام آورده پشت بمعرکهٔ کارزار دادند عین الملک تعاقب تفالخان کرده و جمیع اسباب حشمت و شوکت بدست آورده تعاقب شاهزاده و جگدیو راو نمود چون ایشان بقلعه رسیده متحصن گشتند بمحاصره پرداخته و از اطراف سپاهیش برده جنگ در پیوست و مدت یکماه بازار کارزار گرم بود و هر روز جگدیو راو با جمعی از دلیران بیرون قلعه آمده ضرب دست خود می نمود اکثر

بهادران لشکرِ خصم را مقتول و مجروح میساخت بنابرین عین الملک صلاح در مصالحت دانسته استمالت نامه بجگدیوراو فرستاد چون او بصلح راضی نشد در تضییق اهلِ حصار کوشیده از اطراف و جوانب کار بر ایشان تنگ ساخت نایکواڑیان و سایر احشام قلعه از امتدادِ محاصره و قلتِ آذوقه تنگ آمده بجان طالبِ امان گشتند شاهزاده و جگدیوراو بمشاهدهٔ اینحال لاعلاج گشته تسلیم کلیدِ قلعه نموده بمصالحه و درخواستِ امان از قلعه بیرون آمدند عین الملک بعد انتزاعِ قلعه و تصرف در اسبابِ سلطنتِ شان شاهزاده را در همان قلعه مقید کرد و جگدیوراو را همراهِ خویش بگلکنده آورده محبوس ساخت و موکلان بر وی بگماشت ۰

نظم نهادند بندِ گرانش بپای ٭ بر او تنگ کردند از کینه جای ٭ همی بود در بند گنجینه زار همی جست یاری زپروردگار ٭ چو زین حال بگذشت یکچند گاه ٭ خداوند دادش ز دشمن پناه

یعنی شاهزادهٔ خلایق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سریرِ سلطنت نشاند و جگدیوراو را از قید نجات بخشیده بپایهٔ ترقی رساند چنانکه عنقریب در بابِ سیوم مذکور خواهد شد انشاالله تعالی

بابِ سیوم در احوالِ پادشاهِ خلایق پناه ابراهیم قطب شاه مشتمل بر ۳ فصل **فصلِ اوّل** در بیان اسبِ توجهِ آنحضرت از بیجانگر بصوب گولکنده مستقر سریرِ سلطنت تا جلوس بر سریرِ شاهی و در ذیلِ آن ذکرِ بعضی وقایعِ دیگر ذکرِ سبب توجه صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون سیفخان عین الملک بر تفالخان ظفر یافت و شاهزاده دولت قلی و جگدیوراو را مقید ساخت دودِ غرور و پندار بکاخِ دماغش راه یافته از راه رفت و تمشیتِ جمیع امورِ سلطنت از پیشِ خویش گرفته تمامِ اعیان و ارکانِ دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار گردانید بنابرین همه دولتخواهان رنجیده خاطر شدند و اکثری همداستان گشته عرایض بخدمتِ آن شهریارِ معدلت شعار که در بیجانگر بی مهریِ برادرِ خود جمشید قطبشاه تشریف برده اقامت ورزیده بود بسبیلِ تواتر فرستادند مضمونِ عرایض اینکه سیف خانِ عین الملک جگدیوراو را مقید و امرا را بیدخلِ مطلق ساخته تمشیتِ مهامِ سلطنت از پیشِ خود میکند و تمامِ ارکان

دولت از تحکمات او تنگ آمده واکثر امرا السلطنت شاهزاده سبحان قلی که بسبب صغر سن
بسرانجام مهمات سلطنت نمیتوانند پرداخت راضی نیستند وچشم امید شان بر شاهراه فرزند
اعلام دولت ودین است وچون عرایض دولتخواهان از نظر انور گذشت شیر بیشه شجاعت
سید جی وخان اعظم حمید خان که بهیچوجه بخت ودولت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند
نیز در باب عزیمت ملکانه سخنان دولتخواهی معروضداشتند شهریار معروضات فدویان
صلاح اندیش بسمع رضا اصغا نموده بتهیه اسباب سفر پرداخته رامراج را از تصمیم عزیمت
ولایت خویش آگهی فرمود رامراج بنا بر خلوص محبت نخست ازین عزیمت که خالی از خطر نبود ممانعت
نمود چون اقبال شهریار مانع از پذیرائی ملتمس او شد بناچاری رخصت داده خواست که برادر
خود وینکتادری را با ده هزار سوار وهشت هزار پیاده جهت مدد همراه رکاب سعادت روانه
سازد اما شهریار جوان بخت بصوابدید دولتخواهان مثل سید جی وحمید خان استعانت
از خدای عز وجل نموده بمدد کفار راضی نگشته در ساعت نیک بعزم تسخیر مملکت موروثی
نهضت فرمود وبعد از آنکه موکب اجلال بسرحد رسید وصیت این خبر بهجت اثر باطراف
شهر گردید هر روز جمعی از امرا واعیان دولت قطبشاهی بشرف آستان بوسی معزز
میگشتند چنانچه در اندک فرصت سه هزار سوار خونخوار وپنجهزار پیاده جرار در موکب اجلال
مجتمع شدند درین اثنا ضابط قلعه گولکنده ونایکواریان عرایض مضمون استدعای توجه
موکب اقبال وادای شرایط عبودیت خود باقصی الغایت وتسلیم کلید قلعه بدست اولیای
دولت بعد وصول رایات ظفر آیات بدرگاه آن بادشاه شیر صولت فرستادند شهریار
ملتمس فدویان دولتخواه را بعز اجابت رسانیده متوجه قلعه مذکور شد وچون آن
سرزمین بضیا طلعت مهر سپهر کشورکشائی روشنی پذیرفت هر روز جوق جوق مردم
از لشکر قطبشاهی بشرف آستان بوسی رسیده بتشریفات بادشاهانه سرفراز میگشتند و
بمناصب فراخور حال فایز میگردیدند ولیوماً فیوماً جمعیت لشکر ظفر اثر متزاید بشد سیف خان

عین الملک را از استماعِ این خبرِ دود تکبر که بکاخِ دماغ راه یافته بود متبدل بخبط شده
بر هنمونی ادبار دار السلطنت را بجمعی از دولتخواهان مثلِ بحر بخان و جکپتراو و حاجی خان
سرنوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند همچو خداوندخان
حبشی و علم خان و سنجرخان و قتولخان و تاجخان بعزمِ رزمِ پادشاه دشمن شکن موضع
گهنپوره رسیده و جگدیو راو که بحکمِ عین الملک در قلعه گولکنده محبوس بود خالی بودن
دار السلطنت از وجودِ سردارِ با اقتدار مغتنم انگاشته اکثر نایکواریان و احشام
قلعه مبارک را ببذل درم و دینار از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که هنگامِ فرصت
باظهار دولتخواهی شهریارِ جوان بخت دستبردی با نمادی نمایند در اثنای این حال پادشاه
بلند اقبال بصوابدید دولتخواهان پیاده از پیاده های گولکنده بجانب دار السلطنت فرستاده
قولنامه باسمِ جماعت نایکواریان و احشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که برآوردنِ جگدیوراو
از قید موجبِ نوازشِ پادشاهی و باعثِ رفاه و ترقیِ خود بدانند چون فرمانِ واجب الاذعان
بنایکواریان رسید یکی از آنمیان که خویشی بنایکواریانِ قلعه گولکنده داشت بامیدوارِی
عنایات شاهانه فی الفور اکثر نایکواریان و احشامِ قلعه را یکدل و همزبان گردانید آنگاه همگنان
مسلح و مکمل گشته بتخت محبسِ جگدیوراو شتافته او را از قید برآوردند بعد از آن بمنزلِ
جکپتراو که دولتخواهِ شاهزاده سبحان قلی و عین الملک بود رفته و او را گرفته بجایِ جگدیوراو محبوس
کردند من بعد بمنزلِ بحر بخان و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیدند
و سرهای ایشان را بر سرِ نیزه ها کرده گردِ شهر گردانیدند آنگاه شاهزاده سبحان قلی را مقید نموده
تمامِ خزانه و اسبابِ سلطنت را بضبط درآورده در ساعت عرضه داشت متضمنِ کیفیتِ حال
با سرهای سردارانِ مقتول مصحوبِ امین خانِ دبیر بدرگاهِ پادشاهِ کشورگیر فرستاده استدعای
مقدمِ همایون بدار السلطنت نمودند امین خان بعد احراز شرفِ بساطبوسی و عرضِ کیفیتِ حال
مشمولِ عواطفِ خسروانه گشت و پادشاهِ کشورگشا در ساعتِ فرخنده با موکبِ اقبال بجانبِ دار السلطنت

نهضت

نهضت فرمود و جمعیت عین الملک از اشتهار این خبر و تفرقه آورده هر روز گروه گروه از لشکرش
فایز بسعادت آستان بوسی میشدند بنابرین عین الملک مضطر گشته عرضداشتی بپایهٔ سریر ملک
کشور گیر فرستاده استدعای قولنامه نمود تا باستیفای عفو تقصیر شرف اندوز شود و چون در جواب
چنان فرمان صدور یافت که ان شاء الله تعالی بعد نزول موکب اجلال در مستقر سلطنت
طلب حضور نموده خواهد شد خایف و هراسان شده با پنجهزار سوار و چند سردار اکثر
اثاث سلطنت قطبشاهی برداشته از راه کولاس از سرحد ممالک محروسه بدر رفت
و بادشاه کشورکشا با حشمت و شوکت عظیم نزدیک دار السلطنت بیک منزل رسیده رایات
ظفر آیات برافراشت و اعیان و اشراف دار السلطنت برسم استقبال بیرون شتافته
و جگدیو راو و نایکواریان کلید قلعه همراه گرفته بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز
گردیدند و هر یک بانواع عنایات و تشریفات خسروانه فراخور حال سرفراز گشتند و قدر جگدیو راو
از جهت نیکو خدمتی و دولتخواهی بپایهٔ اعتلا رسید صاحب تاریخ فرشته قصهٔ توجه شهریار
معدلت شعار از شهر بیجانگر بدین آیین ترقیم نموده که مصطفی خان اردستانی و
صلابتخان و اکثری از ارکان دولت باتفاق هم قرار دادند که ابراهیم قطبشاه را از بیجانگر طلبیده
پادشاه سازند دکنیان واقف شده در استحکام خویش و هشیاری کوشیدند مصطفی خان
و صلابتخان که بر ارادهٔ خود راسخ و جازم بودند برامراج عریضه نوشته استدعای روانهٔ
ابراهیم قطبشاه بجانب گولکنده نمودند رامراج ملتمس شان قبول نموده شهریار را
رخصت ساخت و بعد وصول موکب اقبال بسرحد تلنگ مصطفی خان پیشتر از همه کس
بملازمت شتافته خلعت میرجملگی یافت و از سوداگران هند دو لک هون قرض گرفته
بسامان امور سلطنت پرداخت و چون خبر میرجملگی مصطفی خان به گولکنده رسید همه
کس خوشحال گشته راغب پادشاهی ابراهیم قطبشاه شدند و صلابت خان با
دو سه هزار سوار که اکثر غریب بودند در روز بدلاوری و ضرب دست از گولکنده

برآمده متوجه سرحد گشت و از دنبال او مردم دیگر نیز ترک رفاقت جمشید قطبشاه کرده
آستان بوس او میشدند تا آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشتند آنگاه متوجه دارالسلطنت
شده بحوالی آن نزول اجلال فرمود و همه مردم بر جان و مال امان خواسته باستسلام عتبهٔ
علیه شرف اندوز گشتند

ذکر جلوس شاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه بر سریر سلطنت و منسلک گشتن عفیفهٔ زمان همشیرهٔ آن شهریار در سلک ازدواج مصطفی خان و تقریر ملاقات با حسین نظام شاه

پادشاه کشورگشا چون بدولت و اقبال داخل قلعهٔ مبارک
گولکنده در روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب سنه خمس وستین وتسعمایه بر سریر
سلطنت جلوس فرموده امرا و خوانین و فقرا و شعرا را بالمناصب و انعامات خسروانه
سرفراز و مسرور القلب گردانیده بقول محمد قاسم فرشته در یکماه روز دوازده هزار هون
طلا بفقرا و ارباب استحقاق داد و آن شاه گیتی ستان نشان کبود بابت غضنفر خان
را که در بیجانگر به نیروی بازوی شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصهٔ پادشاهی
ساخت و همشیرهٔ عفیفهٔ خود را بحبالهٔ نکاح مصطفی خان آورد و او را صاحب اختیار سلطنت نمود
و امرا و سپاه را بالطاف خسروانه مستمال ساخته آنچنان بسیاست و حراست پرداخت
که ولایت تلنگ که پر از دزد و حرامی بود تجار و غیره بقافله و رفیق روز و شب آمد و شد
میکردند از دغدغهٔ دزد و قطاع الطریق ایمن بودند و با حسین نظام شاه یکجهت و یکدل
گشته تقرر فرمود که باتفاق قلعهٔ گلبرگه و ایتگیر در حوزهٔ تصرف آورد گلبرگه متعلق
بحسین نظام شاه باشد و ایتگیر متعلق باولیای دولت او تفصیل قصهٔ تقریر ملاقات
بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطب شاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر شاه معدلت گستر
بسلاطین دکن رسید جمله سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقف سلطنت ارسال داشته
تهنیت جلوس ادا نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت باین خاندان عالیشان داشت

سبقت نموده یکی از اکابر مقربان را برسم رسالت با تحف و هدایای شاهانه جهت تهنیت
جلوس و تمهید قواعد اتحاد فرستاده از راه یکجهتی استدعا نمود که از ملازمان درگاه
خردمندی امین کاردانی برای تشیید مبانی مصادقت و مخالصت روانه فرمایند چون رسول
نظام شاه بشرف بساط بوسی رسید بشمول عنایات شاهی گشته ملتمس نظام شاه بعرض
رسانید شاه معدلت گستر قبول نموده خان اعظم رکن السلطنت مصطفی خان را با تحف
و هدایای موفور مصحوب رسول بخدمت حسین نظام شاه روان فرمود و بحسن تقریر آن رکن السلطنة
صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحکام یافته چنان مقرر
شد که ملاقات در ظاهر گلبرگه صورت ظهور گیرد من بعد باتفاق به تسخیر قلعهٔ گلبرگه و بیدر متوجه
شوند بعد مفتوح شدن این دو قلعه حصار بیدر با توابع متعلق بگماشتگان دولت قطبشاهی
و گلبرگه با مضافات در تصرف اولیای دولت نظام شاهی باشد بعد ازین قرار داد حسین
نظام شاه وزیر با تدبیر قاسم بیگ شیرازی را با تحف و هدایای کثیر بجانب دار السلطنت
گولکنده ارسال فرمود مشار الیه بعد احراز سعادت ملازمت تحف و هدایا و مکاتیب
گذرانیده پیغام و کیفیت حال زبانی نیز معروض گردانید القصه از جانبین قواعد مخالصت
و مصادقت بایمان مشید گشته چنان تقرر یافت که هنگام ملاقات آن دو صاحب افسر کلماتیکه
در انتظام مهمات امور مملکت و استحکام اساس دولت مفید باشد بالمشافهه نیز مذکور
گردد

ذکر ملاقات نمودن آن هر دو پادشاه عالیجاه در ظاهر حصار گلبرگه و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن رامراج با لشکر فراوان جهت اعانت عادلشاه حسب استمداد او و بیان بعضی وقایع دیگر

آورده اند که آن دو شهریار حسب القرار در سنه خمس و ستین و تسعمایه
بظاهر گلبرگه نزول اجلال فرموده بملاقات همدیگر مبتهج و مسرور گشتند و تجدید استحکام مبانی
اتحاد نموده بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند و تا دو ماه از صبح تا شام آتش پیکار رورا

کارزار افروختند و افراختند انجام کار چون اهل حصار از امتداد ایام محاصره و قلت
آذوقه بتنگ آمدند از احوال عجز و زبونی و اضطرار خویش ابراهیم عادلشاه را اعلام نمودند
عادلشاه مستغرق بحر تحیر و تفکر گشته التجا برامراج برده تحف و هدایای موفور او را فریفته
بر سر امداد خود آورد آن کافر بیدادگر بطمع مال بسیار با سپاه بیشمار و فیلان کوه پیکر بعزم امداد
از مستقر خود حرکت نموده نزدیک گلبرگه رسیده بنابر رابطه محبت که با شاه معدلت گستر
ابراهیم قطب شاه داشت کتابتی بخدمت آنحضرت فرستاد مضمونش آنکه بر ضمیر منیر آنشاه
کشورگیر روشن است که میان نظام شاه و عادلشاه جهت تسخیر بعضی ممالک و قلاع اند
سالهای دراز جنگ و جدل است که بانقطاع نمیانجامد اکنون که نظام شاه بامداد و
اعانت آنحضرت میخواهد که تسخیر قلعه گلبرگه نموده خود متصرف شود و فیمابین آنسلطنت پناه
و عادلشاه خصومت انداخته انواع خلل و فساد بمعرض وقوع آرد امداد او که منجر
بفساد است بعید از صلاح و از رای صواب نمای آنجناب پس بدیع و عجیب مینماید
الحال نظر بر اتحاد و یکجهتی فیمابین مترقب چنانست که بسخنان ارباب غرض که شایان
شان آنسلطنت پناه نیست التفات نفرمایند و طریق یگانگی مسلوک داشته بسعادت و
اقبال بدینجانب توجه فرمایند که اخلاص منزل بعزم ملاقات آنسلطنت پناه طی مسافت بسیار
نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعد ملاقات آنچه که صلاح جانبین در آن باشد بظهور
رسد و بهمین مضمون مکاتیب محبت اسالیب از جانب عادلشاه نیز رسید شهریار صلاح
اندیش از وزرا و امرای دولتخواه درخواست کنگاج نموده بصوابدید فدویان دولتخواه
در صدد موافقت با عادلشاه و رامراج گشته رسولان را طلبیده و بانعامات خسروانه
نواخته جواب دلخواه داد درین اثنا بمسامع اقبال رسید که ملتمراج برادر رامراج و
دو سه سردار جاهل شاه با لشکر بسیار باتفاق هم متوجه تخریب ممالک محروسه شده
دست تطاول دراز کرده اند شهریار از استماع این خبر وحشت اثر یکی از مقربان

خود را بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داد که خلوص اینجانب چنانکه هست معلوم آنجناب است
و شاید هنگامه آرائی مخالفان بسمع اشرف رسیده باشد اگر در ملاقات ظاهری با مخالفان
تساهل رود محتمل که حادثه روی دهد که تدارک آن متعذر گردد و در پرده ملاقات ظاهری با دشمنان
امداد دوستان نیز منظور در این باب چه صلاح بسفیر ما نماید حسین نظام شاه با دولتخواهان درخواست
کنکاش نموده تجویز ملاقات که مشتمل بر صلاح جانبین بود فرمود بنابرین شاه خلایق پناه بعزم
ملاقات متوجه رودخانه کشنا گشته و از آنجانب عادلشاه و رامراج باستقبال شتافته در سنگم
کشنا و بهیما اتفاق ملاقات هر سه فرمانروا شد و از هر دری سخن در پیوستند تا اینکه نوبت
حدیث فتنه نظام شاه رسید شاه خلایق پناه بزلال نصایح و کلمات صلاح آتش فتنه را
انطفا نموده نوعی نمود که هر یک از آن فرمانفرمایان بمستقر ایالت خویش روان شدند و صاحب
تاریخ فرشته بقید قلم آورده که هنگام محاصره قلعه گلبرگه که چون ابراهیم قطبشاه
دید که کار بر محصوران تنگ گشته نزدیک بآن رسیده که قلعه مفتوح گردد از قوت و شوکت
برهان نظام شاه اندیشید که مبادا قوت او زیاده شود و غرور او بیفزاید خیمه و خوابگاه
و دیگر اسباب سنگین را گذاشته نیم شب کوچ کرده کوچ بر کوچ خود را بگولکنده رسانید
حسین نظام شاه چون تنها از عهده ملک گیری نتوانست بیرون آمد او نیز ترک محاصره
نموده باحمدنگر شتافت **فصل دوم از باب سوم** در بیان وقایعی که در عهد
سلطنت آن شاه خلایق پناه صورت وقوع یافت **ذکر استمداد رامراج
از آن صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او
و اطفا یافتن آن بتائید آن شهریار** هنگامی که رامراج جهت اعانت
عادلشاه بجانب گلبرگه آمد برادران او ملیتمراج و گوبندراج که در قلعه ادونی اقامت
داشتند غیبت او را مغتنم انگاشته باتفاق جمعی از فتنه انگیزان خودسر هنگامه آرا
شده چند قلعه و بعضی از ولایت بیجانگر بتغلب در قبضه تصرف آوردند رامراج بعد فراغ

از مهم امداد چون به بیجانگر رسید بمشاهدهٔ فتنهٔ خانگی متفکر گشته نخست باستمالت برادران بنصایح و مواعظ و سخنان خاطرداری و دلجوئی پرداخت بعد از آنکه برادران او بغرور لشکر موفور و استحکام اماکن خود ها گوش بسخن آن برادر مشفق نکردند و بیشتر از پیشتر ره نورد طریق مخالفت گشتند بصوابدید ارکان دولت التجا بشهریار دشمن شکار بردوز رسل و رسایل با تحف و هدایا فرستاده التماس امداد کرد شهریار نظر بر تلافی خدمات پسندیده که در ایام سابق از و بظهور رسیده بود قبولخان سه نوبت و ظهیر الملک و حمید خان و دیگر امرا را با شش هزار سوار و ده هزار پیاده باستعداد تمام جهت امداد بصوب بیجانگر نامزد فرمود چون سرداران اسلام به بیجانگر رسیدند رامراج بعد ملاقات هر یک را بخلعتهای فاخره خوشنود ساخته و سدراج تیما و نورخان و یحیی خان را با لشکر گران با ساز جنگ بجانب قلعهٔ ادونی جهت رفع فتنهٔ فساد انگیزان فرستاد چون برادران رامراج تاب مقابله در خود ندیدند قلعه را ملجا و ماوای خود ساخته و آذوقه و اسباب قلعه داری معمور نموده عازم پیکار گشتند مجاهدان اسلام چون بدان قلعه رسیدند از اطراف مرکز وار در میان گرفته بجنگ در پیوستند و تا شش ماه آتش جدال و قتال ملتهب بود و روز بروز ضعف و زبونی بحال محصوران راه مییافت چون بنهایت تنگ آمدند و دیدند که عنقریب قلعه مفتوح میگردد کس پیش رامراج فرستاده و عذر تقصیر خواسته اظهار اطاعت نمودند رامراج از راه شفقت از سر تقصیرات در گذشته سرداران اسلام را پیغام ترک محاصره داد سرداران با سپاه نصرت پناه از آنجا برخاسته پیش رامراج آمده با نواع تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند گشته و ایلچی راجه همراه گرفته با تحف و پیشکش بسیار بسعادت عتبه بوسی شهریار احراز شرف نمودند و بعواطف خسروانه و مناصب ارجمند عز امتیاز یافتند **ذکر قصهٔ مخالفت و تمرد جگدیو راو** جگدیو راو که بواسطهٔ دولتخواهی که هنگام

شهریار مستقر بر سریر سلطنت از او بعرض ظهور رسیده بود مورد عنایات شاهی گشت
در نام اختیار مملکت و سپاه و رعیت در قبضهٔ اقتدار اوش در آمد دست تطاول دراز
کرده کافهٔ خلق را از جور و ستم خونبار نالان گردانید و از غایت شقاوت ارادهٔ فاسد
در حق شهریار بخاطر خود راه داده میخواست که شاهزاده دولت قلی را که در قلعهٔ بهونگیر
محبوس بود بر سریر سلطنت نشاند و رای راو بهنی را که محیل و مکار و فتنه انگیز بود
مشار الیه و معتمد علیه خود گردانید و امرای شهریار را در امور کلی و جزئی بیدخل مطلق
ساخت و در مقام استیصال امرای نامدار مثل مصطفی خان و حمید خان در آمد بنا برین جمیع
اعیان و ارکان بهم داستان شده از راه دولتخواهی بخدمت شهریار بعرض رسانیدند
که جگدیو راو بفرط رعونت از جا در رفته بدون اطلاع حضرت تمشیت مهمات ملکی
و مالی از پیش خود میکند و رای راو را آنچنان مختار و صاحب اختیار گردانیده
است که جمیع ممالک محروسه را پرفتنه ساخته انتظام امور مملکت مطابق هوای خود
میکند و تحکمات بیموقع مینماید و معهذا ارادهٔ فاسد دارد و میخواهد که شاهزاده دولت قلی
را بر سریر سلطنت متمکن گرداند اگر از جانب شهریار در دفع او مساهله رود همانا آتش فتنه
مشتعل خواهد شد آنچنانکه اطفاء آن نهایت دشوار خواهد گشت چرا که جگدیو راو بسبب
عنایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد و با نایکواریان اکثر قلاع بتقریب
خویشی و تمهید دوستی عقد موافقت بسته منتظر فرصت وقت است چون این
معروضات بسمع شهریار رسید نظر بر مراتب دولتخواهی که سابقاً ازو بظهور رسیده
آتش غضب را بزلال اغماض اطفا نموده بذیل مرحمت قبایح افعال او و تبایع او پوشیده اتفاقاً
مقارن این آنکه برادر جگدیو راو بتحریک او بیرخصت حضور بولایت و جاگیر خود رفت
ازینجهت دریای غضب شهریار بتموج آمده رای راو و بعضی از انصار جگدیو راو
را غریق ورطهٔ هلاک گردانید از استماع این خبر جگدیو راو خایف و هراسان گشته به

با دو ست هزار سوار و فیلانِ کوه پیکر و سایرِ اسبابِ حشمت و شوکت از عقبِ برادرِ خویش
بجانبِ ویلکندل قرار نموده و از آنجا دست بتاراجِ اطرافِ ممالکِ محروسه دراز کرده راهِ
ولایت برار پیش گرفت عماد الملک والیِ آنجا نظر بر دلاوری و کثرتِ جمعیت و اثاثهٔ کثیرش
بمقامِ تعظیم و تکریم درآمده او را پیشِ خود نگاهداشت و اقطاعِ لایق در وجه اخراجاتش
مقرر نموده و ده هزار سوارِ مسلح و مکمل بسپه سالاریِ جگدیوراو بجانبِ برهانپور که در آن آن وا
با والیِ آنجا نزاع داشت نامزد کرد جگدیوراو با لشکرِ عماد شاهی بسرحدِ ولایتِ برهانپور رسیده
تمامِ آن ملک را تاخت و تاراج نموده والیِ برهانپور را که گجرات و مرات با لشکرِ عظیم مقابله
شده بود منهزم ساخته غنایمِ موفور و اثاثهٔ سلطنتِ او بقبضهٔ تصرف در آورده اکثر رایها
و گردن کشانِ آنحدود را گوشمال داده مطیع و منقادِ خود گردانیده اعلامِ حشمت و شوکت
برافراشت و موازیِ پنجهزار سوارِ جرّار از عرب و حبشی و دکنی و افغان در ظلِّ رایتِ خود
فراهم آورد و از غایتِ غرور و نخوت هیچیک از والیانِ برهانپور و برار را بنظر در نمی آورد
و یوماً فیوماً از اقتدارش می افزود تا بحدیکه والیِ برار را اندیشهٔ آن شد که مبادا
مملکتِ برار از دستِ تصرفِ خود انتزاع نماید بنابرین باو پیغام داد که اقتدارات بامدد
تا بجائی رسیده که بودنت درین مملکت موجبِ تخلل در ارکانِ دولتِ ما گشته صلاح در آنست
که ازین مملکت بیرون شوی جگدیوراو نظر بر اینکه حصنی نداشت که بپناهِ تجملاتِ خویش نموده
از عهدهٔ مجادله با عماد الملک بر آید بناچاری از آنمملکت بیرون آمده بعزمِ بیجانگر خود را
بسرحدِ ویلکندل رسانید و بر سرِ ولایت که در اثنای راه گذر میکرد آتشِ تاراج بر آن
میزد **ذکر فرستادنِ شهریار مصطفی خان وغیره امرا و سپاهِ
نصرت پناه را جهتِ دفعِ فتنه و فسادِ جگدیوراو** چون منهیان
بمسامعِ اجلال رسانیدند که جگدیوراو با جمعیتِ پنجهزار سوار و سیصد زنجیر فیل باستعداد
تمام از راهِ ویلکندل عازمِ بیجانگر است شهریار بنابر حزم و احتیاط مصطفی خان

و محا

و مجاهد خان عین الملک و دیگر سرداران را با پنجهزار سوار بمدافعهٔ او نامزد فرمود بعد تلاقی فئتین
در حوالی کهمهمت مصطفی خان بنابر مصلحت بجگدیو راو پیغام داد که پاس حقوق
نمک را بر طاق نسیان گذاشتن و جادهٔ گمراهی پیمودن بس قبیح و مذموم است
باید که بعذر تقصیرات پیش آئی تا جاگیر بدستور قدیم بر تو تقریر یابد جگدیو راو از فرط
نخوت و غرور این پیغام را کالم یسمع انگاشته رو بمحاربه آورد بنابرین مصطفی خان
و غیره سرداران اسلام بدفع او برخاستند از یکطرف حمید خان و از جانب دیگر
مجاهدان عین الملک بر لشکر او تاختند و مجاهدان برادر جگدیو راو انکس راو را که
سرکردهٔ سپاه مخالف بود بضرب تیغ آبدار از پا درآورده سرش از تن جدا ساخته
بر سر نیزه کرده بفرمود تا غازیان اسلام ندای فتح باداء کلمهٔ طیبه داده کوس بشارت
کوفتند از اطراف بیکدفعه بر لشکر جگدیو راو ریختند و تزلزل در بنای ثبات شان انداختند
و اکثری از اعیان آن لشکر را مثل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ عبد الرحمن
و شیخ ابراهیم و مقدم خان را بعالم جاودان روان ساختند و جمعی کثیر را اسیر
و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر جگدیو راو پشت بمعرکه داده رو بفرار آورد هر چند
خواست که لشکر خود را برگرداند میسر نشد و غنیمت بسیار با دویست زنجیر فیل و یک
فیل نامی که باعتبار ضخامت جثه و خوبی رفتار در تمام مملکت دکن معروف بود
بدست غازیان اسلام درآمد و جگدیو راو با معدودی چند گریخته بجانب بیجانگر
رفت و سرداران اسلام بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته اموال و افیال از
نظر انور گذرانیدند بجز افیال همه غنایم بحکم شهریار بر غازیان تقسیم یافت و امرا مناصب
ارجمند و الطاف خسروی سرفراز گشتند و مصطفی خان به تشریفات شاهانه و کمر مرصع
و اسپ با زین اختصاص یافته علم اعتلا برافراخت ذکر موافقت شهریار

معدلت گستر با علی عادلشاه و رامراج هنگام توجه شان

باحمدنگر چون ابراهیم عادلشاه در سنگم بهنورا دکشنا یعنی موضع التقاء دو رودخه
سنگم بزبان هندی موضع التقای دو رود را گویند با پادشاه خلایق پناه ملاقات نموده
و عهد و میثاق مستحکم ساخته به بیجاپور معاودت فرمود بعد حسین‌شاه بعلت شرب مدام
و اختلاط با زهره جبینان کل اندام نظام مزاج عناصر او از هم گسیخته امراض متعدد
متضاد هیچو ناصور مقعد و بواسیر و زلق امعاء و تپ مطبقه و دوران سر عارض ذات انجناب
گشت و معالجه حکمای هند که معتمد علیه بودند سودمند نشد ازینجهت بهم برآمده بعضی را گردن زد
و برخی را زیر دست و پای فیل انداخت و کار بجائی رسید که حکمای قلمرو او جلاء وطن کردند
و ادویه فروشان ترک پیشه خود نموده دروازهای دکاکین بستند و زمان ابتلاء او بامراض
قریب دو سال امتداد کشید و در سنه خمسین و ستین و تسعمایه از ساغر دور شربت کل نفس
ذائقة الموت نوشید بعد از آنکه خلف صدق او علیعادلشاه بر سریر شاهی نشست
و غبار نزاع فیمابین او و حسین نظام مرتفع گشت بصوابدید دولتخواهان بارسال تحف
و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خود با معدودی از مخصوصان متوجه بیجانگر شده رابطه
با رامراج مستحکم ساخته باتفاق او عازم احمدنگر شد و رامراج باظهار یکجهتی شهریار
را بموافقت خود خواند شهریار رعایت جانب قوی ملحوظ داشته برامراج و علیعادلشاه
ملحق گشت و هر سه فرمان روا باتفاق هم بصوب احمدنگر نهضت فرمودند و ولایت نظامشاه
بعبور این لشکر از پرینده تا جنیر و از احمدنگر تا دولت آباد ویران مطلق گشت و کفار بیجانگر
ناموس و عرض بسیاری از مسلمانان برده خاک در کاسه عیش متوطنان بیختند
و مساجد را ویران کرده بتعظیم مصحف شریف بجا نیاوردند و حسین نظام‌شاه چون
تاب مقاومت در خود نیافت تختگاه خود قلعه احمدنگر را بذخیره و آذوقه و مردان کار
آزموده استحکام داده و مادر خود بی بی آمنه خاتون را در آنجا گذاشته خود با لشکر
و سپاه متوجه قلعه دولت آباد یا جنیر علی اختلاف قولین شد و هر سه فرمانروا بمحاصره

حصارِ احمدنگر پرداختند و کفارِ بیجانگر در هدمِ عماراتِ بلده تقصیر ناکرده انواعِ فساد بظهور رسانیدند و در مساجد فرود آمده و اسپان بسته سقفها را هرچه چوبین بود کندند و سوختند شهریار بخفیه بحسین نظام شاه و بی بی آمنه خاتون پیغام داد که زنهار مشوش نشوید و موافقتِ اینجانب بحسبِ ظاهر با عادلشاه و رامراج بنا بر صلاحِ دولتِ جانبین است و انشاء الله تعالی بزلالِ حسنِ تدبیر انطفاءِ آتشِ این فتنه بعمل خواهد آمد و بقولِ صاحبِ تاریخِ قطبشاهی مقربان و مخصوصانِ رامراج را بانعام و اکرام فریفته بر سرِ آن آورد که رامراج را بهر نوع بمعاودت راضی گردانند چنانکه مقربانِ او بعرض رسانیدند که ایامِ محاصره ممتد گشته موسمِ برشکال نزدیک رسیده است و درین موسم معاودت بسببِ طغیانِ رودهای بزرگ که فیمابین حایل است مشکل و توقف از جهتِ نارسیدنِ غله و آذوقه و جمیع مایحتاج در ایامِ برشکال از آن مشکلتر غرض امثالِ این سخنان چندان بمعرضِ بیان آوردند که رامراج بمراجعت راضی شد علی عادلشاه از استماعِ این خبر فی الفور ملاقات با رامراج کرده خاطرنشین نمود که اکحال کار بر اهلِ قلعه تنگ شده نزدیک بآن رسیده که مفتوح گردد اگر رایِ اعظم یکماهِ دیگر استقامت را کار فرموده کوچ نفرمایند قلعه اندکی را با توابعش پیشکش خواهم نمود و رسانیدنِ آذوقه و جمیع مایحتاج بذمهٔ اینجانب است که از ولایتِ خود طلب خواهم کرد و نخواهم گذاشت که در لشکر تنگی واقع شود رامراج بیشتر از بیشتر در بابِ جنگ و پیکار و تضییقِ اهلِ حصار ساعی گردید و شهریار مخفی غله و جمیع مایحتاجِ قلعه داری تقلعگیان میرسانید و خاطرداری میکرد که محصورین شکسته خاطر نشوند با وصفِ این اهلِ قلعه مضطرب گشته ملکهٔ جهان بی بی آمنه خاتون از رویِ عجز و بیچارگی کس بخدمتِ شهریار فرستاده التماسِ نجاتِ مسلمانان از شرِ محاصرانِ بدگردار نمود ازین پیغام عرقِ غیرتِ اسلام بحرکت آمده دریایِ ترحم بجوش بنابرین مصطفی خان را نزد رامراج فرستاده پیغام داد که هنگامِ برشکال بر سر رسیده و از ولایت رسد و خزانه

نرسیده و تمام سپاه پریشان حال گشته و همواره خونها بناحق ریخته میشود و در پیولاخیان
مسموع میگردد که نظام شاه از پادشاه برهانپور و گجرات استمداد نموده است و آن دو مهر
بجهت امداد او از جای خود حرکت نموده اند و اگر زیاده ازین توقف شود باعث پریشانی
شاه و سپاه خواهد شد دیگر آنکه تا دلّه قلعه و ولایتیکه عادلشاه قبول نموده قلعهٔ مصطفی نگر معروف
بکوندپلی با مضافات تسلیم گماشتگان ای اعظم میهایم رامراج بعدِ استماع این پیغام از نوید
قلعهٔ کوندپلی و نیز بپاس خاطرِ شهریار عزم مراجعت مصمم نمود و چون عادلشاه حال برینمنوال دید
لاعلاج با رامراج در مراجعت متفق گردید و محمد قاسم فرشته در بیانِ این واقعه نوشته که چون
قلعهٔ احمد نگر مشرفِ فتح شد ابراهیم قطبشاه بسنتِ سنیهٔ خویش عمل کرده خیمه و خوابگاه و غیره اسباب
سنگین را گذاشته نیم شب از پای قلعهٔ احمد نگر برخاست و بسرعتِ برق و باد روانهٔ گولکنده
گردیده خلل در اندیشهٔ عادلشاه و رامراج انداخت و علی عادلشاه بدلایل و براهین بدی محاصرهٔ
احمد نگر و خوبیِ محاصرهٔ قلعهٔ سولاپور خاطرنشینِ رامراج گردانید و بهر عنوان محاصران از آنجا
برخاسته کوچ کردند و محصوران همین توجه شهریار حیاتِ تازه یافتند و چون علی عادلشاه و
رامراج بیخبشش منزل باراده محاصرهٔ قلعهٔ سولاپور رفتند کشورخان قوّتِ بازوی کفار
بیجانگر مشاهده کرده بعدالت پناه عرض نمود که محاصرهٔ قلعهٔ مذکور درینوقت مناسب نیست چه اگر مفتوح
گردد بالیقین رامراج در آن طمع کرده ما را دخل نخواهد داد بلکه طمع در ممالکِ دیگر خواهد کرد و فتنهٔ
عظیم برپا خواهد شد صلاح در نیست که فسخِ این عزیمت نمائیم و بامدادِ او در نلدرک قلعه بغایت
استحکام بنا کنیم تا باستظهارِ آن بمرور و تدریج قلعهٔ سولاپور را مسخر سازیم علیعادلشاه
این رای را مستصوب شمرده بهر نوع رامراج را بجانب نلدرک برد و در جائیکه قدیم الایام
فرمانروایانِ پیشین قلعه ساخته بودند و فی الجمله آثار و علاماتِ آن ظاهر بود بتجویزِ رام راج
طرح قلعه افگندند و در موسمِ برشکال دیوار از گچ و سنگ بلند ساخته و آنرا موسوم بشاه درک
گردانیده هر سه فرمانروا یکدیگر را وداع کردند که تا فرد فرمودنِ شهریار چند نفر از دلیران

کارزار بعزم محاربه به تفال خان و نصرت یافتن سپاه آن خسرو
نامدار بر لشکر برار در مجلسی که آن سه فرمان روا وداع یکدیگر نموده هر یک بمقام خود
مراجعت میفرمودند منهیان بسمع رامراج رسانیدند که از جانب عماد شاه تفال خان که سردار
شجاع نامدار است مملکت تلنگانه را از وجود شهریار خالی یافته با چهار هزار سوار از ولایت برار
بآن دیار شتافته آتش بیداد بر افروخته است رامراج شهریار را از این حادثه آگهی داد و گفت که
اگر حضرت را احتیاج باعانت و مدد باشد لشکر جلادت اثر حاضر است بهر جانب که اشاره شود
فرستاده آید شهریار بر زبان آورد که صد نفر از بهادران خنجر جهت گوشمال مغرور بتایید
ایزدی کافیست خاطر رای اعظم از این امر مطمئن باشد رامراج از این سخن دلاوری استعجاب
نمود شهریار چون تفرس دریافت که این سخن در خاطر او بنوعی دیگر خطور کرده در همان مجلس
دستور خان ترکمان را که در بهادری معروف و ممتاز بود بحضور طلبیده فرمود تا
صد جوان از دلیران کارآزموده انتخاب نموده بجناح استعجال متوجه تنبیه تفال خان در
حدود کوکل با لشکر برار مقابل شده بجنگ درپیوست و اکثر اعیان و سران لشکر مخالف
را کشته و خسته کرده علمدار را از پا درآورد تفال خان چون دید که بهادران فیل مست
را از پیش ربوده بقلب درآمده شیرازه جمعیت فوج را پریشان ساختند و لشکر پیش
رو بفرار آورده و خود نیز زخمی شده بود راه هزیمت پیش گرفت دستور خان و سایر
بهادران تعاقب نموده جمعی کثیر را قتل و اسیر کردند و یازده تن از امرا و خوانین
نامدار و دیگر اکابرین و اعیان را بربقه اسیری درآورده مجموع فیل خانه و بارگاه
و خیمه عمادشاهی و نشان ماهی مراتب عمادشاهی الغرض سایر اثاثه سلطنت عمادشاهی
را متصرف شده بآستان بوسی رسیدند شهریار آن غنایم را بر بهادران تقسیم
نموده و هر یک را فراخور حال بعنایات خسروانه نواخته رامراج را از این فتح الهی
داد و او را تعجب پیش از پیش رو داد **ذکر تقرر قرابت فیما بین شهریار**

و حسین نظام شاه و بیان بعضی وقایع دیگر چون نظام الملک شاه دید که اتفاق علی عادلشاه با رام راج موجب خلل عظیم در مبانی سلطنت او گشته چنانکه در سنه ۹۶۶ ست و ستین و تسعمائه باتفاق هم قلعه کلیان را از دست تصرف گماشتگان او بتغلب انتزاع نمودند و بعد از آن تخریب مملکت کردند بنوعیکه اگر تائید باطنی شهریار او نمیبود زمام سلطنت از دست او میرفت چنانکه پیش در قصه محاصره احمدنگر مشروحاً بقید قلم آمد خواست که اساس سلطنت بذریعه مودت با شهریار مستحکم سازد بنابرین بصوابدید دولتخواهان مثل قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر علیه الرحمه مولانا عنایت الله را که مرد فاضل و کامل و در آنوقت رکن السلطنة و وکیل مطلق بود با تحف خسروانه بخدمت شهریار فرستاده مکتوبی نوشت بدین مضمون آنچه که از امداد و اعانت آن برادر یجان برابر معلوم خاص و عام گشته حاجت بتکرار و تذکار ندارد چون از جانب عادلشاه بکمال جور و ستم به سکان این ولایت رسیده و تمام مملکت اسلام پایمال ظلم کفار گردیده است معهذا قلعه کلیان را انتزاع نموده انواع قبایح بظهور رسانیده و میرسانند ملتمس آنکه محبت و مصادقت را بمصاهرت و مواصلت اینجانب موکد سازند تا سال آینده در ظاهر قلعه کلیان انشاالله تعالی باهم ملاقات نموده بعد از انقضای ایام جشن و طوی متوجه تسخیر قلعه کلیان گشته بشرایط مکافات و انتقام خصم بپردازیم چون مولانا احراز شرف ملازمت نموده بحصول جواب باصواب کامیاب گشت رسول دانا با مکتوبی بمضمون رضا و اجابت همراه گرفته روانه احمدنگر شد بعد از آن هر دو بادشاه باجتماع عساکر و ترتیب ما یحتاج میزبانی و تهیه اسباب کشورستانی پرداخته وحسب القرار در ساعت نیک متوجه ظاهر قلعه کلیان گشته به ملاقات همدیگر مسرت اندوز شدند و مدت یکماه در اردوی آن دو بادشاه بساط مجلس سور و سرور گسترده محفل انبساط گرم بود و بعد از آن سادات و علما از هر دو جانب در ساعت سعد

بلقیسِ مهدِ عصمت یعنی بی بی جمال بنتِ حسین نظام شاه را در حقدِ ازدواجِ سلیمانِ سریرِ سلطنت یعنی ابراهیم قطبشاه در آورده و جمیع امرا و خوانین مراسم تهنیت و مبارکباد تقدیم رسانیدند آنگاه حسین نظام شاه مهدِ علیا را با اسبابِ تجمل و حشمت با جمعی از امرا و خوانین دولت بجانب اردوی شهریار روانه فرمود و شاه از آنجانب شهریار نیز امرا و ارکان دولت را باستقبال فرستاده و تحفه تا رسیدن او در سلطنت بدولتخانهٔ همایون رسید مجدداً اسبابِ جشن ترتیب یافت و لوازم تهنیت و مبارکباد بمیان آمده و بامدادان پادشاه سلیمان جاه بر مسندِ سروری نشسته دستِ دریا نوال امرا و خوانین را خلعتهای فاخره مرحمت نمود و مقربانِ بارگاهِ نظام شاه را که مصحوبِ مهدِ زرنگار آمده بودند بمزیدِ لطف احسان بنواخت چنانچه قریب سه لک هون از نقد و جنس بایشان مرحمت شد و محمد قاسم فرشته در بیانِ این وصلت چنان بقلم آورده که چون رامراج و عادلشاه از احمدنگر برگشتند ابراهیم قطبشاه بارِ دیگر با حسین نظام شاه ابوابِ خصوصیت مفتوح ساخته دخترِ او مسماةِ بی بی جمال را خواستگاری نمود حسین نظام شاه باین شرط که با وی همراه گشته قلعهٔ کلیان را از تصرفِ عادلشاه بیرون آورد قبول کرد پس در سنهٔ ۹۷۱ احدی و سبعین و تسعه مایه حسین نظام شاه از احمدنگر و ابراهیم قطبشاه از گلکنڈه روان شده در ظاهرِ قلعهٔ کلیان ملاقات نمودند و اول مراسمِ جشن و طوی بجا آورده عقدِ مواصلت بستند آنگاه ابوابِ مصادقت مفتوح ساخته متوجهِ تسخیرِ قلعهٔ کلیان پرداختند و هر دو پادشاهِ عالیجاه قلعهٔ مذکور را مرکزوار در میان گرفتند و بعدِ تمادیِ ایام کار بر محصوران تنگ ساختند اهلِ قلعه خبرِ مواصلت مذکور و محاصرهٔ قلعه بسمعِ علی عادلشاه رسانیدند عدالت پناه باستصوابِ خیراندیشان با رامراج و والیِ برار و امیر برید عقدِ موافقت بسته ایشان را بر سرِ امدادِ خود آورد و باتفاقِ هم متوجهِ دفعِ مزاحمت شدند و ونکٹ پتی برادرِ رامراج و جگدیو راو و عین الملکِ کنعانی و غیرهم با پانزده هزار سوار متوجهِ ولایت

تلنگ گشتند شهریار و نظام شاه از استماع این اخبار صلاح دولت جانبین در مراجعت بصوب مستقر سریر سلطنت خود دانسته معاودت فرمودند کیفیت واقعه بعد مراجعت

روداد چون لشکر بیجاپور و بیجانگر وقت مراجعت شهریار مرور گاه لشکر منصور بود. مرتضی خان نظام شاهی با دو سه هزار سوار در رکاب ظفر انتساب شهریار رسید و شهریار بعضی از سرداران را مثل شیر خان حسن و عزیخان و دولتخان را با دیگر سرداران در عقب لشکر ظفر اثر جهت مدافعهٔ دشمن نگاهداشت امرای نامدار بممانعت و محاربت می پرداختند و آثار اقتدار بظهور رسانیدند درین اثنا دو سه روز پیاپی باران انچنان بارید که آثار طوفان بر سطح زمین عیان گردید و کسی را مجال حرکت نماند بعد تسکین باران چون لشکر ظفر اثر کوچ کرد مخالفان در دنبال شدند و مجاهدان قطبشاهی بدفع ایشان پرداختند و بعضی از آنان از لشکر فیروزی فوج عزیخان سرنوبت و شیخ محمد بدست سپاه خصم گرفتار گشتند القصه شهریار جنگ کنان بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود علی عادلشاه و رامراج در تاڑپلی که شانزده کروه از دار السلطنت است فرود آمده جگدیوراو و عین الملک کنعانی را با لشکر بسیار جهت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه نامزد کردند شهریار از استماع اینخبر جهت دفع چند امیر را تعیین فرموده بعد تلاقی عسکرین در نزدیکی ولایت تیرکل آتش جدال و قتال برافروختند و چند شبانروز فیمابین جنگ بود آخر الامر جگدیوراو و ونکٹ راج کس پیش رامراج فرستاده از حقیقت حال آگهی دادند رامراج سدی تیماراجه مرتضی نگر را با پنجهزار سوار و پیاده بولایت مصطفی نگر و بندر و جو تیماراج خواهرزادهٔ خود را با بست هزار سوار و پیاده بولایت اندرکنده جهت مشتعل ساختن آتش نهب و غارت فرستاد و مجاهدان لشکر ظفر اثر را بیشتر اوقات در پیچواڑه و باغ ابراهیم شاهی با سپاه خصم محاربات دست میداد و رامراج و عادلشاه و ملک برید در تاڑپلی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع ولایت تلنگانه را پر آشوب ساخته در صدد استیصال این بیزوال شدند و مدت

چهار ماه علی الاتصال نائرهٔ جدال مشتعل بود جگدیو راو که پیشتر ازین احوالش مرقوم گردید درینوقت بواسطهٔ دولت خواهی رامراج بادیهٔ پیمای حرام خواری گشته نایکواڑیان قلعهٔ کونکنده و کهنپوره و پانگل و دیگر قلاع را بتطمیع زر و عنایات راامراج بفرا لفیت و بکمان طریق عصیان پیش گرفته تمام قلاع را بمتعلقان رامراج سپردند و کهنپور را و نایکواڑی قلعهٔ اندرکنده نیز سالک مسالک ضلالت و کفران نعمت شد و سدی تیمادر مصطفی نگر و ستانجان و ویدیادر از راجمندری بولایت ویلور در آمده قلعه را محاصره نمود آتش بیداد و خرابی در آن هر دو مملکت افروختند چون تعدی کفره از حد گذشت و خللِ عظیم در مملکت راه یافت شهریار را عرق غیرت شاهی بحرکت آمده خواست که بعزم محاربه از دار السلطنت بیرون آمده بمدافعهٔ دشمنان پردازد اما دولتخواهان عجز از این امر نشده معروض داشتند که جناب سلطانی یکی از مقربان درگاه را جهت اصلاح رخصت فرمایند که با دشمنان ملاقی شده آب باشی حسن تدبیر غبار فتنه فرو نشانند از حسن اتفاقات در اثنای اینحال از جانب ملک برید رسولی بدرگاه رسیده بعرض رسانید که از از استیلای کفار عادلشاه و اینجانب بغایت ملدر گشته عزم مراجعت نموده ایم و رامراج را نیز بمصالحت راضی گردانیده ایم اگر مصطفی خان را که رکن رکین آن دولت است بدینجانب برسم رسالت فرستاده شود که بزلال گفتار گرد کدورت از خاطر شسته دشمنی را بدوستی مبدل سازد هر آینه بصواب اقرب خواهد بود درای صواب نمای ملک برید پسند خاطر انور آمده مصطفی خان را با تحف لایق روانه ساخته فرمود که با جگدیو راو که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه لشکر رامراج گردد خان مشارالیه حسب الامر نخست نزد جگدیو راو رفته به بیان معقول خاطر نشین آنکافر نمود که هر مهمیکه عاقبتش پشیمانی و بدنامی باشد اجتناب از آن نزد خردمندان واجب و متحتم و ظاهر است که مخالفت با ولی نعمت در دنیا موجب داغداری به بدنامی و در

آخرت باعث گرفتاری عقوبت دانسته خجالت بختیان گفت که چلبی او از کردار زشت
خویش نادم گشته بمقام عذرخواهی و تلافی درآمده و بواسطهٔ مصلحت وقت اول
نزد عادلشاه رفته معاهده و پیمان دولتخواهی درمیان آورده محبت را انجمن کلفت پاک ساخته
عرض نمود که منازعت میان پادشاهان اسلام از طرفین بیداری لبس اجتهاد و بدنامی تا
اکنون ملتمس آنکه بجهت تلافی را امراج را بر سر مصالحت آورده تا هر دو مراجعت فرمایند
علی عادلشاه قواعد عهد و پیمان را بالغلاظ ایمان موکد ساخته و دیگر روز با رامراج ملاقات
نموده مصطفی خان را در آن مجلس طلب فرموده مصالحت بر آن قرار داد که قلعهٔ کهنپوره
و پانگل که از قدیم الایام داخل ولایت بیجانگر بود و بتصرف گماشتگان رامراج
متعلق باشد و دیگر قلاع تلنگانه را متعرض نشده بدستور قدیم رابطهٔ صحبت فیمابین برقرار
داشته در سوانح امور ممد و معاون یکدیگر باشند بعد از تقریر مصالحت رامراج لشکرها
را که باطراف فرستاده بود طلبیده متوجه بیجانگر گشت و علی عادلشاه و ملک برید بمستقر
دولت خود مراجعت نمودند اینست آنچه صاحب تاریخ قطبشاهی در وقایعیکه بعد از
مراجعت از محاصرهٔ قلعهٔ کلیان روداده بقید قلم آورده و صاحب تاریخ فرشته چنان
منتظم سلک بیان نموده که چون هر دو پادشاه عالیجاه از استماع خبر توجه
عادلشاه باتفاق فرمانروایان دیگر دست از محاصرهٔ قلعهٔ کلیان باز داشتند
شهریار بگولکنده مراجعت نموده و نظام شاه باحمدنگر شتافت و عادلشاه و رامراج
تا احمدنگر تعاقب او از دست ندادند و بار دیگر تخریب ولایت نظام شاه کرده چون
برگشتند قریب ششماه در سرحد مملکت قطبشاه در قصبهٔ اترکی نزول نموده بملک
تلنگ مزاحمت و تشویش بسیار رسانیدند و انجام کار بحسن تدبیر شهریار اعنی
ابراهیم قطبشاه مصالحت بمیان آمد و تفصیل قصهٔ تعاقب آنکه چون هر دو پادشاه
باتفاق یکدیگر بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیان مشغول گشتند و نزدیک شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه

عادل شاه و رام راج و برهان عماد الملک که جانشین پدر شده بود از کشتن جهانگیر خان از نظام شاه رنجش داشت و علی برید با لشکر فراوان متوجه آن حدود شدند حسین نظام شاه ترک محاصره کرده احمال و اثقال و اهل و عیال را با شاهزاده مرتضی خان و داماد خود جمال الدین انجو بجانب قلعه اوسه روانه ساخت و خود با هفتصد ارابه توپ و ضرب زن که عبارت از توپ میانه باشد و پانصد زنجیر فیل برفاقت قطبشاه استقبال ایشان کرده بفاصله شش کروه فرود آمده روز دیگر بهمراهی قطبشاه مستعد قتال گشته متوجه اردوی رام راج گردید قضا را در آن روز با آنکه موسم برشکال نبود بیک ناگاه ابری بهم رسیده چنان باران بارید که صحرا پر از آب گشت چنانکه مردم و دواب زبون حال شدند و لشکریان اسلحه افگندند ارابه ها بگل فرو رفت حسین نظام شاه آن روز صلاح در جنگ ندیده با لشکر خود و چهل توپ بزرگ معاودت فرمود مرتضی خان برادر شاه ابوالقاسم انجو که از نوکران عادلشاه بود بهمراهی امرای برکی بدانجا رسیده تمام ارابه را که در گل افتاده بود متصرف شد و بی توقف تا دایره قطبشاه رفته حمله نمود قطبشاه با جمعی از مخصوص گریخته عقب لشکرگاه نظام شاه بایستاد و مصطفی خان اردستانی که میر جمله او بود با جمعیت خویش دمامه نواخته چندان پابرجای داشت که نظام شاه بمدد رسید و اردوی قطبشاه بسلامت ماند حسین نظام شاه ارکان دولت خود را حاضر ساخته گفت که من با استظهار توپخانه میخواستم که مواجهت رام راج نمایم و قطبشاه را بمحاذات عادلشاه مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای عادلشاه است جنگ ناکرده گریخت و توپخانه بدست غنیم افتاد قتال چگونه صورت خواهد بست ایشان عرض نمودند که جنگ درین وقت صلاح نیست الحال المستقر دولت باید شتافت و وقت دیگر تلافی باید نمود چون بطریق روز سابق مرتضی خان انجو و امرای برکی و بسیاری از سران سپاه مخالفان بحوالی اردو رسیدند نظام شاه و قطبشاه بهانه جنگ سوار شده ناگاه بجانب سریر سلطنت روان گشتند و دشمنان بعد از غارت اردو تعاقب نمودند بحدیکه لشکر پریشان گشته زیاده از هزار سوار با نظام شاه نماند

لیک او همچنان با خیر و علم بکمال ثابتی و وقار میرفت و پنج شش هزار سوار خصم که از چهار جهت آن میرفتند
یارای آن نداشتند که حمله آورند گویند آنحضرت بنماز بسیار مقید بوده در آنروز چون وقت نماز
ظهر شد اراده نمود که فرود آمده نماز گذارد ارکان دولت گفتند درینوقت بایما و اشاره نماز باید گذارد
آنشهریار از فرط تهور قبول ننمود و گفت خدا نکناد که من باین وضع فریضه ادا نمایم فرود آمده
در غایت اطمینان و وقار بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اضعاف مضاعف بودند دور
ایستاده پیش نیامدند و نظام شاه از نماز فارغ شده چون کمر خود را زرکار دید گفت در مذهب
شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد پس کمر گشوده باز باعاده نماز
پرداخت و چون فارغ شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب گفتند هرگاه در چنین وقت نسبت بهم
بعد ازین نیز کاری نخواهیم ساخت پس همگی عنان کشیدند و کس نزد ایشان فرستاده عرض
نمودند که شجاعت و مردانگی آن پادشاه مسلم است ما از تعاقب برای آن ایستادیم که گزندی
بذات اشرف نرسد حسین نظام شاه باوسه رسیده شهزاده مرتضی را همراه گرفته قطبشاه را
وداع نموده باحمدنگر شتافت چون شنید که عادلشاه و رامراج و عماد الملک و برید کوچ
بکوچ متوجه آنصوب اند قلعه بذخیره و مردم جنگی و آلات آتشبازی مضبوط کرده بجانب جُنیر
روان شد و خصمان کلهم اجمعین باحمدنگر رسیده کفار بیجانگر و اوباش لشکر منازل و مساجد
ویران ساختند و نسبت بمستورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها کرده آنچه از دست
برآمد تقصیر نکردند عادلشاه از شنیدن اینخبر اندوهگین گشته چون قدرت بر منع نداشت برامراج
گفت محاصره این قلعه که مستحکم از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دنبال
نظامشاه شتابیم امراج راضی گشته عماد الملک و علی برید را رخصت معاودت داد و باتفاق عادلشاه
کوچ کرده بجانب جُنیر روان شد حسین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دوازده امرا
مانند حسین رستمخان دکنی و ادهم خان حبشی و ساباجی کولی وغیره نامزد نموده که پیش و پس لشکر
مخالف تاخته و غارت کرده نگذارند که غله و رسد و دیگر اسباب معیشت بایشان برسد

خود با احمال و اثقال از خیبر بجانب تل بندے که در کوهستان واقع شده روانه گردید رستم خان در نواحی
قصبه کانور بنجا افغان رسید و بحسب فرموده بالغ وصول غله و آذوقه شد درین اثنا روزی
از روزهای کوچ که عادلشاه بشکار مشغول بود و خالو بی او همراه افواج بیجاپوری طی
مسافت می نمود رستم خان تیز جلدی نموده تعاقب قرار داده بر افواج عادلشاه که اضعاف
مضاعف بودند حمله کرده خالو بی عادلشاه را بقتل رسانید و خود نیز با دو هزار کس کشته گردید
و چون موسم برشکال هم نزدیک رسیده بود بقیة السیف سپاه نظام شاه پریشان و
بدحال رو بوادی انهزام نهادند لیکن راهراج در کنار دریای سین و اطراف آن
فرود آمده راهراج و عادلشاه در رفتن بجانب مملکت خویش متردد و متفکر گشتند.
درین اثنا در شمال احمدنگر باران بارید و وقت شب سیل عظیم آمده سعید سبب
وفیل و گاو بیشمار و بیست امرا و قریب بیست و چهار هزار سوار غریق بحر فنا گردیدند
بدین معنی لشکون خوب ناگرفته مراجعت نموده در مملکت قطب شاه هنگامه آرا شدند
چنانچه پیش ازین مرقوم شده راهراج طمع در مملکت عادلشاه و قطب شاه نموده بهانه
غله و اسباب رحل اقامت انداخته و چند پرگنه از او گرفته به بیجانگر رفت **ذکر مستحکم
ساختن بنای قلعه دارالسلطنت گولکنده** چون جناب سلطانی از منازعت
امراج فارغ البال گردید خان عظیم الشان مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب
اعدای ذیشوکت بسیار اند و هر سال جهت مصالح مملکت از مستقر سریر سلطنت نهضت
واقع میشود و بنای دارالسلطنت چنانکه باید استحکام ندارد صلاح در آنست که حصار مستحکم
از سنگ و گچ ساخته شود شهریار این عرضه داشت را بالعز پذیرائی رسانیده فرمود تا مهندسان
صاحب هنر و معماران دانشور و عمله چابکدست در اندک فرصت حصار متین و استوار
و اندرونش اسواق و دکاکین و منازل و مساکن و اطرافش بساتین بسیار تیار ساختند
و امرا و خوانین هر یک فراخور حال منازل و قصرها ترتیب دادند و در میان شهر و محلهای

بغایتِ حصانت واقع شده است و استحکامیِ آن حصار موجبِ استحکامیِ سلطنتِ آن شهریار شد
و پناهِ عام شد. **ذکرِ توجهِ مصطفی خان بحکمِ شهریار به قلعۀ اندرکنده** چون بسمعِ اجلال
رسید که هنگامِ هنگامه آرائیِ رامراج در ولایتِ تلنگانه کیسیراو ناگوارمیِ قلعۀ اندرکنده
ره نوردِ طریقِ ضلالت گشته فضایل مآب مولانا محمد مومن استاد را که از جانبِ شهریار
ضابطِ قلعۀ مذکور و مضافاتِ آن بود مقید ساخته متصرفِ آن قلعه معه مضافات شده
است غضبِ سلطانی بحرکت آمد فرمود که پیشخانۀ همایون بدان صوب بیرون زنند
مصطفی خان در آنوقت معروضداشت که لایقِ جنابِ عالی نیست که خود جهتِ این مهم بنفسِ اقدس
توجه فرمایند اگر فرمانِ واجب الاذعان شرفِ صدور یابد بندۀ درگاه بدین خدمت قیام نموده
بعونِ الهی و اقبالِ شاهی تسخیرِ قلعه نموده بلاد را از لوثِ وجودِ کفارِ بدکردار پاک سازد۔
شهریار نظر بر شجاعت و اصابتِ رایِ خانِ مشارالیه را بخلعتِ خاص اختصاص بخشیده
با جمعی از سرداران و جمعیتِ ده هزار سوار و بیست هزار پیاده جهتِ تسخیرِ قلعۀ مذکور
و تنبیهِ متمردان نامزد فرمود چون خانِ عالیشان پایِ قلعه رسید بمحاصره پرداخته حکم بقطعِ اشجار
اطراف نموده و النک و سیبه پیش برده در عرصۀ دو ماه بجبر و قهر آن قلعه را مفتوح ساخت
و مشرکان را قتلِ عام نمود و زن و فرزندِ آن مدبران را اسیر گردانید و کیسیراو بدستِ
یکی از لشکریان گرفتارِ بندِ اسیری گشته بحکمِ خانِ رفیع المکان بقتل رسید و غنایمِ بسیار بدستِ
غازیانِ اسلام درآمد و خانِ موصوف مولانا محمد مومن استاد را از بند رهائی داده با فتحنامۀ
قلعه و تحف و غنایم که لایقِ ارسال بود روانۀ حضور گردانید و یکی از معتمدان را بحفاظت
و مرمتِ آن حصار که اکثر جا بضربِ توپهایِ صاعقه کردار درهم شکسته بود مقرر نموده بتسخیر
بعضی قلاع و بقاعِ دیگر که در دستِ متغلبان بود و تصفیۀ محالات و پرگناتِ تلنگانه از
وجودِ مفسدان متوجه گشت بعدِ تسخیرِ جمیعِ اماکن که قابلِ تسخیر بود هر جا که متمردی و دزد
و حرامی دید او را بسیاست رسانید و رعایا را به تشریف و قول و دلداری مسرور القلب

و بعواطف شاهی امیدوار گردانید و بفتح و نصرت با غنایم موفور باتفاق امرا و سپاه منصور بقرابیا
بوسی مشرف و بعواطف خسروی معزز گشته بمنصب پیشوائی و وکالت مطلق بلند پایه گردید ذکر

فتنه و فساد سارو راو نایکواڑی دار السلطنت گولکنڈه چون خان

مصطفوی نشان بعد تمکن بر مسند وکالت و تشدید راه دخل ارباب ضلالت بر اراده فاسد
سارو نایکواڑی قلعه دار السلطنت و سایر نایکواڑیان قلاع مملکت تلنگانه فی الجمله آگهی یافت
که در خفیه بفریب جگدیو راو چنان مقرر کرده اند که بهنگام فرصت سر از حلقهٔ اطاعت پیچیده
قلاع را بتصرف رام راج داده از تسلط پادشاه اسلام و استیلای اسلامیان فارغ البال گردند
همت بر دفع سارو و اتباعش گماشته میخواست که بهر گونه بهانه دفع نماید تا فسادی بظهور نرسد
سارو این قصد مصطفی خان را از بی التفاتی او دریافت مجموع نایکواڑیان قلاع تلنگانه را با خود ساخته
مقرر نمود که بهنگام بیرون رفتن شهریار از دار السلطنت بعزم صید و شکار تمام خزانه و اثاث
سلطنت بتصرف گرفته و دروازهٔ قلعه بسته سر از اطاعت خواهیم پیچید باید که شما در قلاع و بقاع خود
هشیار و خبر دار باشید و بمجرد استماع خبر مخالفت نایب و عمال را مقید و مقتول گردانید
قلاع را استحکام تمام داده محافظت نمائید تا آنگاه که از جانب رام راج مددی برسد قلاع تسلیم
کرده شود و بنا برین قرار داد وقت سه پهر شب که حسب فرمان واجب الاذعان دروازه
دار السلطنت کشاده امرا و خوانین و سایر لشکر و حشم و نقاره چی در بیرون شهر مجتمع
گردیدند و دمامهٔ شاهی نواخته منتظر موکب همایون بودند که در رکاب ظفر انتساب متوجه شکار
شوند سارو راو و احشام قلعه بگمان آنکه شهر از شهریار خالیست بمقام حرام خوری درآمده
شعار نفاق و خلاف ظاهر ساختند و محافظان قلعه و خزانه و دولتخانه که ازین حال آگهی یافتند
فی الفور دو نفر از ایشان بالای برج قلعه برآمده فریاد و فغان برکشیدند که نایکواڑیان حرام خوار
گشته در مقام مخالفت پادشاه درآمده اند و از بیم جان خود را بزیر انداختند شهریار کامکار آن
وقت جهت عزم سواری بهجو بجهت خود بیدار بود از استماع این خبر اصلا تغیر بخود راه نداده فرمود

تا لشکر نامدار که در حصار در آمدند و مصطفی خان بر خداع کفار وقوف یافته با دو سه هزار مرد دلاور و غلامان خاصه مسلح و مکمل بدربار حاضر گشته آهنگ تسخیر قلعه نمود سارو راو و جماعت نایکواڑیان چون معلوم کردند که شهریار در مستقر دولت است و دلیران اسلام از اطراف هجوم آورده تسخیر قلعه خواهند کرد از کرده خود نادم گشته صغار و کبار بر بالای برجی که مشرف بر دولتخانه بود انگشت زنهار بر داشته مضمون ربنا ظلمنا انفسنا بر زبان آوردند و از روی عجز معروض داشتند که موجب این تقصیر ستم مصطفی خان است که بر نایکواڑیان نموده هر چند خواستیم که بعرض رسانیم اما بسبب ممانعت او بمسامع اقبال نرسید و چون کار در استخوان آمد این جرم از ما صادر گردید اگر دفع شر خان نشار او نموده او را با بندگان سپارند بدل و جان مطیع و منقادیم و الا بداغ کفران نعمت و حرام نمکی داغدار خواهیم شد شهریار از استماع معروضات تحقیقات (؟) سرکش مصطفی خان را طلبیده کیفیت معروضات مفسدان را تقریر نموده پرسید که درینباب رای صواب نمای چیست خان مصطفوی نشان بعرض رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتعال آتش فتنه است بنده را که بصدق و اخلاص جان نثار و خیرخواه دولت فی الحال مقید ساخته بدست مشرکان باید داد تا آتش فتنه اطفا یابد و خللی در ارکان دولت راه نیابد شهریار را چون بر خلوص و وفاداری آن زبده خاندان مصطفوی اعتماد کلی بود فرمود که اهانت ذریت رسول اکرم موجب سخط الهی است بعونه سبحانه مشرکان را در شکنجه سیاست خواهیم کشید آنچنانکه موجب عبرت عالمیان گردد آنگاه محلداری را پیش سارو راو و دیگر نایکواڑیان فرستاده پیغام داد که اگر مقصود شما قید یا قتل مصطفی خان است ممکن و میسر است و محلدار گفت که تو از پیش خود بان مفسدان بگو که فرزند پیغمبر را بی تقصیر باتهام جرم بقتل آوردن قهر خدا را بحرکت آوردن است و من نقد شما بیچه روی روبروی پادشاه خواهید آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتماد بر جماعت نایکواڑیان خواهد

و باین کردار زشت جملهٔ نایکواڑیان بی اعتبار خواهند شد صلاح در نیست که از سرکشی باز آیند چه فی الحال پست هزار کس از بهادران اسلام بر درگاه مجتمع اند و دفع شما بسیار سهل و آسان بیارو واتباعش ازین پیغام عنان از سرکشی تافته متوجه خدمت شهریار گشتند و از سیاست سلطانی راه دار البوار پیش گرفتند

ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نایب و بعضی از سرداران دیگر را جهت تسخیر قلاع و بلاد راجمندری و ایلور و بیان وقوع محاربات و مظفر شدن سپاه اسلام

چون دیدیادر و شتابخان چنانچه قبل ازین مرقوم گردید بر سر قلعه ویلور آمده آتش غارت در آن ولایت زده قلعهٔ مذکور را محاصره نمودند انجاخان تهانه دار ویلور بکمال مردی آنقلعه را از شر اعدا نگهداشته از کیفیت محاصره و استیلای کفار شهریار را اعلام نمود شهریار دو هزار پیاده از تفنگچی و بانکاری بدانصوب روانه فرمود تا بصلاح دلاورخان بر سمت آمد کفار قلعهٔ نردول را که تا راجمندری چهار کروه راه است باستحکام تمام بسازند که مانع آمدن کفار بدیار اسلام باشند دلاورخان بنردول رفته بنای قلعه از سنگ و گچ باستحکام تمام نموده بعرض رسانید که اگر از حضور دو سه امرا جهت امداد این بندهٔ درگاه روانه شوند قلعهٔ راجمندری را باقبال شهریاری از دست کفار انتزاع نموده آنولایت را در حیز تسخیر خواهم آورد شهریار بعد استماع این عرضداشت رفعت خان لاری را بخطاب ملک نایب مشرف ساخته و آدم خان و ملک شیرین و تاجخان و عزیز الملک که سرداران باشوکت بودند با ده هزار سوار روانهٔ آنصوب نمود سرداران اسلام چون بحوالی قلعهٔ نردول رسیدند دیدیادر و شتابخان و راجهاو میدرای ولایت قاسم کوٹ که جهت امداد آن دو سرگردهٔ کفار آمده بودند با جمعیت دو هزار سوار و یک لک پیاده و دو هزار تفنگچی و بانکاری مستعد جدال گشته باستقبال شتافتند و بعد تلاقی عسکرین در موضع بارایلی کار بجدال و قتال انجامید و راجه اورکنڈه که کافر مشهور بود با فوجی از دلیران بر میسرهٔ لشکر اسلام تاخته آثار اقتدار ظاهر ساخت ملک نایب چیره دستی کفار مشاهده

نموده بر قلب کفار حمله آورده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت و راجه اورگنڈه بضرب شمشیر
اسلامیان بدالبوار رسید و کفار منهزم گشته و دیدیا دروشتا نجان افغان و خیزان خود را
براجمندری رسانیدند و غنیمت بسیار بدست مجاهدان درآمد و سرداران اسلام خبر فتح
بدرگاه والا فرستاده متعاقب کفار بر سر قلعه ویلی سرکه تا راجمندری دو کروه راه است
رفته برضای ملک نایب متوجه تسخیر آن حصار گشته آتش قتال برافروختند و قهراً و جبراً
علم اقتدار را بر بروج آن حصار برافراختند و بسیاری از کفره را بالقتل رسانیده غنایم
بسیار بدست آورده خبر این فتح نیز بحضور نوشتند آنگاه بنه و بنگاه در قلعه ویلی سر گذاشته بعزم
تسخیر قلعه تاپاک که نرسنگراو با سوار و پیاده بسیار در آن قلعه بود توجه فرموده آن حصار را در مرکز دایره
در میان گرفتند و بنا بر عمق خندق تا یکماه تسخیرش میسر نشده سپاه منصور را بجز افروختن آتش
پیکار کار دیگر نبود روزی نرسنگه راو با دو سه هزار سوار و ده هزار پیاده در وقتیکه لشکر منصور
متفرق گشته در اطراف و جوانب بجنگ مشغول بود از حصار بیرون آمده جنگ عظیم نمود آخر الامر
خود اسیر گشت و اکثر کفار طعمهٔ نهنگ شمشیر گردیدند و بقیة السیف بصد محنت خود را بآن حصار
رسانیدند سرداران اسلام مشروحاً حقیقت حال عرضداشت نموده اسیران را روانهٔ درگاه
عالی گردانیدند شهریار فرمود تا آنها را بر دراز گوشها سوار نموده با بندهای گران بدار السلطنة
درآوردند و بجهت امرای اسلام فراخور حال تشریفات خسروانه با اسپ و زین ارسال
نمودند و حکم جهان مطاع بآن امرا چنان شرف صدور یافت که چون هنگام برشکال نزدیک
رسیده ولایات کفار را بآتش قهر سوخته و ترک محاصره نموده با سپاه نصرت پناه در
دیلی سر مقام سازند تا بعد برشکال بدانچه امر همایون شود عمل نمایند سرداران اسلام
امتثال امر نموده بعد از برشکال بار دیگر متوجه حصار تاپاک گشته بزور بازوی
شجاعت آنچنان حصار استوار را جبراً و قهراً مفتوح ساختند و اکثر ولایات و
پرگنات راجمندری بقبضهٔ تصرف درآورده و بتخانه ها را کنده بجای آن تعمیر مساجد

کردند و چون شهریار را کیفیت این فتح از عریضهٔ ملک نایب معلوم گردید شکر الهی بجا آورده زر نقد و فیل و اسب و غلام بسیار بفقرا و اهل استحقاق بکرمت فرمود و چون در آن ایام همگی همت صاحب تخت و تاج متوجه استیصال سر دفتر ارباب ضلال رامراج مصروف بود تسخیر راجمندری و قاسم کوته در حیز تاخیر انداخته فرمان همایون باسم ملک نایب شرف نفاذ یافت که قلاع و ولایاتیکه مسخر گشته به سرداران و نایکواڑیان معتمد سپرده باتفاق امراء و خوانین متوجه درگاه باید شد ملک نایب و دیگر سرداران حسب الحکم قلاع را بمردان کاردان تفویض نموده احراز شرف حضور نموده بنوازش بیکران سرفراز گشتند

ذکر موافقت شهریار معدلت گستر با سلاطین دیگر جهت استیصال سر دفتر ارباب ضلال رامراج راجهٔ بیجانگر

چون رامراج بنابر کثرت اسباب حشمت و شوکت و وفور خزانه و دولت و وسعت مملکت که تا اقصای ملیبار بود و دوازده کرور هون سالیانه ارتفاع داشت دود نخوت و غرور بدماغ پیچیده خیال سلطنت تمام مملکت دکن بخاطرش راه یافت سلاطین دکن از حرکات ناپسندیدهٔ او رنجیدند و باهم عقد موافقت بسته در صدد استیصال او گشتند تفصیل این اجمال بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته آنکه دفعهٔ اول که علی عادلشاه بنابر راه یافتن فتور بارکان دولت از ستیزهٔ حسین نظام شاه برای قلعهٔ گلبرگه و شولاپور و کلیان تنگ آمده بناچاری رامراج را بمدد طلبید مشهور شد آنکه کفار بیجانگر بسبب عداوت دینی ضرر جانی باهل اسلام نرسانند و اسیر نگیرند و تخریب مساجد نکنند و متعرض عرض و ناموس مسلمانان نشوند و حال آنکه در بلدهٔ احمدنگر بالعکس عمل نمودند و در تعذیب اهل اسلام و هتک حرمت شان دقیقه فرو گذاشت نکردند و شاه عدالت پناه بنابر عدم قدرت بر منع تغافل میفرمود و دیگر آنکه بعد مراجعت از آن سفر سلاطین اسلام را عاجز و زبون دانسته ایلچیان ایشان را بار نمیداد و گاهی که بر سبیل عنایت آمده بار میداد بر خلاف عادت رخصت جلوس نمیداد و چون سوار میشد در رکاب

خود حسینی از راه پیاده میبرد و بعد انتظار بسیار حکم سوار شدن میکرد و دیگر آنکه در کرت
اخیر که از احمدنگر کوچ کرده متوجه ملک برک بودند خاص و عام اردوی رامراج نسبت به مسلمانان
استهزا و سخریت کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی آب تنگبهدرا رسیده
توقف کرد چشم طمع به تسخیر ممالک عادلشاه و قطب شاه گشاده وینکٹادری را با لشکر
عظیم بجانب سرحد آن دو پادشاه روان ساخت و آن هر دو پادشاه بنابر زبونی
حال نظام شاه تاخیر در تدارک مصلحت ندانسته بتواضع و مصالحت پیش آمدند
علی عادلشاه ولایت اوسکر و ناکرمی کوٹ لوی داده صلح کرد و شاه خلایق پناه
ابراهیم عادلشاه قلعه کویلکنده و پانگل تسلیم نموده بقیه مملکت خود نگهداشت القصه بعد تیاری
قلعه شاه درک بکمال استحکام درباب جهاد کفار بیجانگر از دانشوران و نیکخواه مثل کشورخان
لاری و شاه ابوتراب شیرازی درخواست کنگاش فرمود ایشان دلالت بر موافق ساختن
سلاطین دیگر نمودند علی عادلشاه زبان بتحسین رای گشوده کشورخان را در آن امر مختار
گردانید و اول نخست رسولی از جانب عادلشاه نزد شهریار خلایق پناه فرستاده باظهار
مافی الضمیر پرداخت و آن قطب سلطنت که از تعدی رامراج زیاده از حد آزرده
و دلگیر بود جمیع مطالب را بحسن قبول تلقی نموده متعهد گشت که من واسطه
شده میان عادلشاه و نظام شاه رابطه اتحاد و یکجهتی بهم میرسانم و قلعه سولاپور که
ماده نزاع بحسن تدبیر جهت عدالت پناه میگیرم پس مصطفی خان اردستانی را که رکن اعظم سلطنت قطبشاه
و سید صحیح النسب بود به بیجاپور فرستاد که اگر شاه عدالت پناه در آنچه پیغام نموده بجد
باشد از همانجا باحمدنگر رفته به ترتیب مقدمات دوستی پردازد مصطفی خان چون
در مجلس عدالت پناه باریاب شده دریافت که آنحضرت درباب جهاد و غزا
با کفار و ایقاع دوستی با نظام شاه راسخ و جازم است رخصت گرفته
باحمدنگر شتافت و بتمهید بساط محبت پرداخته در خلوت آنچه مکنون ضمیر بود به بیان

واضح معروض داشت و بدلایل معقول مدلل گردانید حسین نظام شاه از معقول گوئی او بغایت خوشدل شده تحسین کرد و بتعظیم و تکریم خسروانه بنواخت سید معزی الیه چون راه سخن یافت بعد چند روز باتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا عنایت الله قاسمی که از اعیان دولت نظام شاهی بودند حرف وصلت و خویشی بمیان آورده چنان مقرر ساخت که حسین نظام شاه دختر خود چاندبی بی سلطان را بعقد ازدواج علی عادلشاه در آورده قلعهٔ شولاپور در جهیز بدهد و خواهر علی عادلشاه هدیه سلطان را با شهزاده مرتضی که پسر بزرگ حسین نظام شاه بود عقد بسته بساط یکجهتی گسترد آنگاه هرسه پادشاه باتفاق هم بر سر رامراج لشکر کشیده بتائید ایزدی دمار از روزگار کفار بر آوردند پس ملا عنایت الله همراه مصطفی خان از جانب نظام شاه برسم رسالت به بیجاپور آمد لوازم عهد و پیمان بایمان موکد و مشید ساخت و یک تاریخ برای بسط بساط جشن و طوی از جانبین مقرر گشت و شهر بیجاپور و احمدنگر را در آن تاریخ بانواع تکلفات غریب و اقسام تجملات عجیب آئین بستند و بعد از آنکه مجلس جشن باتمام رسید هر یک از آن دو اختر سپهر عفت و عصمت یعنی چاندبی بی سلطان و بی بی هدیه سلطان به بیت الشرف خود که کنایه از بیجاپور و احمدنگر باشد حرکت نمودند و در ساعت سعد وصول شان به بیت الشرف بحصول پیوست و اقتران سعدین در آئینهٔ ظهور جلوه گر شد و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بدایت عقد موافقت بستن سلاطین از جانب حسین نظام بوقوع پیوسته چه آن شاه عالیجاه نخست عمدة الفضلا مولانا عنایت الله را با مکتوب محبت اسلوب جهت تمهید مقدمات امداد و اعانت و موافقت در قلع و قمع شجر دولت رامراج نزد شهریار ذو الاقتدار فرستاد بعد از آن شهریار جواب باصواب بقید قلم آورده و نیز مکتوبی مشتمل مدعیات حسین نظام شاه که عین مقصود او بود بپادشاه عدالت پناه عادلشاه نوشته مصحوب خان عظیم الشان مصطفی خان به بیجاپور و احمدنگر ارسال فرمود و خان موصوف اول به بیجاپور و از آنجا

به احمدنگر رفت و حکمت پناه قاسم بیگ که رکن اعظم سلطنت نظام شاه بود همراه گرفته انتظام
جمیع مقدمات بطریقی که رسم پذیر خامه تحریر شد نمود به هر تقدیر خواه هدایت در تمهید مقدمه موافقت
از جانب عادلشاه باشد و خواه از جانب حسین نظام شاه مقصد واحد است که تأسیس مبانی
اتفاق پادشاهان در استیصال نهال دولت رامراج پیشوای ارباب شرک و ضلال بیمن
توجه شهریار مهر سپهر عز و جلال و حسن سعی سید بزرگوار مصطفی خان صاحب جمال صورت
ظهور گرفت ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجه شان بمحاربه رامراج
وخیم انجام و بفتح و نصرت معاودت فرمودن هر کدام مستقر سریر
سلطنت صاحب تاریخ فرشته آورده که علی عادلشاه چون از جهت یکجهتی آن دو پادشاه
ذوی الاقتدار مطمئن خاطر گشت درصدد استرداد پرگنه اودنکور و باکری و استخلاص قلعه
رایچور و مدکل شده ایلچی نزد رامراج فرستاده محال مذکور را طلب نمود رامراج با ایلچی
درشتی کرده از بیجانگر بدر کرد عادلشاه جهت استیصال آن کافر مغرور باتفاق نظام شاه
و قطبشاه و علی برید رایت عزیمت برافراشت و سلاطین اربعه در سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین
و تسعمایه در حوالی قلعه بیجاپور بموجب قرارداد باهم ملاقات نمودند و در بیستم ماه
جمادی الاولی از سال مذکور باتفاق از آن موضع نهضت فرمودند و بعد از طی منازل و
مراحل بانکوته که در حوالی آب کشنا واقع است محل نزول اجلال موکب پادشاهان
منصور گشت چون آنجمه و متعلق بعلی عادلشاه بود آنحضرت میزبان شده و پادشاهان را
مهمانیهای شاهانه نمود و رامی بیجانگر چون از اتفاق سلاطین نامور و توجه لشکر نصرت اثر
خبردار شد از رهنمونی ادبار بصلح و آشتی نگرائیده و حرف تواضع و فروتنی بر زبان نیاورده
اگرچه سلاطین اسلام راضی بودند که آنچه از ولایت عادلشاه و قطبشاه گرفته است
واپس دهد و عهد کند که من بعد مزاحمت و تشویش نرساند اما آن کافر مغرور الیشان را
در مقابل صولت و سطوت خود لا شیء انگاشته بعزم محاربه با جمعیت صد هزار

هفتاد و پنج هزار سوار و نه لک پیاده جنگی برو آورد و تخت برادر کوچک خود الیمراج را که به تهوّر
و مردانگی معروف بود با بیست هزار سوار خونخوار و پانصد فیل عفریت کردار و صد هزار پیاده
جرّار مقدمهٔ سپاه خود گردانیده به تعجیل هرچه تمامتر روانه نمود که بکنار آب کشنا رفته معابر
مسدود سازد و نگذارد که لشکر اسلام عبور نماید و متعاقب او برادر میانش ونکتادر
را بحشمت و شوکت و تجمّل بسیار روان کرد و بعد از آنکه ایشان گذرها مسدود کرده
اهل اسلام را از عبور باز داشتند رامراج خود نیز با لشکر گران و سپاه بیکران چون
سیل دمان و دریای جوشان از عقب برادران روان گشته در کنار ندی [illegible]
فرود آمد و چون معبر را بکندن دیوار استوار بر کنارش و نصب کردن ارابها
آنچنان مسدود ساخته بودند که عبور از آن بغایت متعسّر بود پادشاهان اسلام جمعی
از ارباب وقوف را جهت تفحص و تعیین معبر دیگر مامور گردانیدند آن جماعت بعد
تفتیش بعرض رسانیدند که گذر ازین آب منحصر در سه موضع است و بهتر ازین
معبر دیگر که پایاب آب باشد نیست بنا برین سلاطین اسلام بعد مشاوره چنان قرار
دادند که فردا علی الصباح لشکر اسلام از معبری که اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده بهانهٔ
عبور از گذرهای دیگر بحرکت آید و چون کفار نیز فریب خورده جهت مقابله از آن معبر
کوچ کنند سلاطین اسلام بتعجیل تمام معاودت کرده از آن معبر عبور و بمیدان جنگ
شتابند القصّه حسب القرار روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعد طی قدری از مسافت نزول
نمودند و روز دویم و سیوم نیز بهمین دستور عمل کردند برادران رامراج باندیشهٔ اینکه
مبادا سپاه اسلام از معبر دیگر گذر کنند از آن مقام برخاسته بر سبیل استعجال
در آنطرف آب مقابل موکب اقبال روان شدند و چون ارادهٔ ازلی بزوال دولت
رامراج تعلق گرفته بود شرایط حزم و لوازم احتیاط از دست داده احدی را
بضبط آن معبر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیر تدبیر بر هدف مراد دیده عنان سعادت

بصوب معبر اول منعطف ساخته بسرعت تمام مسافت سه روزه در یکروز طی کرده و پیش
از وصول لشکر رامراج بدان معبر رسیده بامیدواری حضرت باری با جماعت قلیل
عبور نمودند و چون لشکر پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشت
رایات ظفر آیات برافراشته علی الصباح بجانب لشکر رامراج که بنجکروهی بود روان
شده نزول اجلال نمودند ازین تدبیر هراس بقیاس بر کفار مستولی شده همانروز
برامراج پیوستند و در آن شب از شبخون مسلمانان خایف گشته سرداران ایشان
با فوجهای آراسته مقابل لشکر اسلام بایستادند. بامدادان سلاطین اسلام بقصد غزا
و جهاد کفار کمر قتال بمیان اجان استوار ساخته بتسویهٔ صفوف پرداختند میمنه بعلی عادلشاه و میسره بعلی برید
و ابراهیم قطبشاه و قلب بحسین نظام شاه انتظام گرفت و ارابهای آتشبازی بزنجیرها
مضبوط ساخته پیش صفوف باز داشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایستاده
کرده و هر یک از سلاطین پاک اعتقاد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و نقارهٔ
جنگ نواخته متوکلاً علی الله الاکبر و متوسلاً بالنبی خیر البشر و الائمة الاثنی عشر جهیتی و هیبتی که
زهرهٔ فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتادی
بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از جانب دیگر رامراج نیز سران سپاه را خوانده
و بانواع شفقت و مرحمت مستمال گردانیده و قورخانه را گشاده و اسلحه بر خیل و حشم
قسمت کرده بآراستن لشکر پرداخت در میمنه التمراج را با بیست هزار سوار و دو لک
پیاده و پانصد زنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید مقرر نموده در میسره وینکتادری را
با بیست و پنجهزار سوار و دو لک پیاده و پانصد زنجیر فیل مواجه عادلشاه تعین کرده خود
با سی و پنجهزار سوار خاصه و ده هزار سوار کمکی راجهای اطراف که در روز جنگ باو پیوسته
بودند و پنج لک پیادهٔ جنگی و کیهر و بقولی دو هزار فیل نامی و یک هزار ارابهٔ توپخانه به
ترتیب و قاعده نگهداشته قلب را مستقر خویش گردانیده مواجه نظام شاه اختیار کرد و از غایت

تکبر و تجبر خدا را در میان نادیده و از بازی روزگار غافل گشته به برادران خود حکم فرمود که عادلشاه
و قطب شاه را زنده دستگیر سازند تا مدت الحیات در قید آهنی کرده محبوس گردانم و به هراول
و امرای یمین و یسار خود امر کرد که نظام شاه را سرش از تن جدا کرده پیش من آورند پس در
هنگامی که شهسوار مضمار فلک قدم در نصف النهار نهاد در سکاسن نشسته بعزم جنگ بمیدانیکه
کنار ندی ماکری واقعست شتافت هرچند مقربان التماس نمودند که بر اسب سوار گردد از غایت
غرور و تکبر قبول ننموده گفت در بازیچه اطفال احتیاج سواری نیست همین ساعت سران این
جماعه خواهند گریخت القصه دلیران هر دو لشکر بتقدیر ملک داد که یکی از اهل خیر و یکی از اهل شر
بازوی جلادت برگشادند و در میدان مبارزت آثار تهور و شجاعت بظهور رسانیدند پیادگان
بیجانگر صفها ایستاده قریب بیجانه ارابان و تفنگ و توپ و ضرب زن هر دفعه سر میدادند و بهادران
ایشان که اکثر راج بیدره بودند تیغ هندی از غلاف کشیده و بیجرات پیش رو کرده حملهای مردانه
نمودند و کار بجائی رسانیدند که چشم زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسد و از رایات ظلام فتوری
بارکان دولت سلاطین اسلام راه یابد که ناگاه رامراج بمیامن حسن سعی حسین نظام شاه و
برکت ثبات قدم او گرفتار یکی از مردم نظام شاه گردید تفصیل این اجمال آنکه حسین نظام شاه
شش صد ارابهٔ توپ و ضرب زن و زنبورک بدین ترتیب که دویست ارابهٔ توپهای بزرگ را
پیش از همه ارابها و عقب آن دویست ارابهٔ ضرب زن که عبارت از توپهای میانه باشد
و پس از آن دویست ارابهٔ زنبورک از تفنگ بزرگتر و ضرب زن کوچکتر پیش افواج خود نگاهداشت
و چلپی رومی خان را که در فنون آتشبازی بی نظیر بود سرکردهٔ مردم توپخانه گردانید درین اثنا دو هزار
غریب تیرانداز از فوج نظام شاه پیش قدمی نموده افواج رامراج را آهسته آهسته بروش و قاعدهٔ
سپاه گری بر سر توپخانه آوردند و میان ارابها را به ترتیب سر داد و جمعی کثیر از سوار و پیاده رامراج
کشته شدند چون رامراج جنگ مسلمانان را خلاف آنچه تعقل کرده بود مشاهده نمود در حساب شده
در اثنای حرب از سکاسن فرود آمده بر کرسی مرصع زیر شامیانهٔ مخمل سرخ زر دوزی

که چهار طرفِ آن چهالر و علاقه‌های مروارید بود مربع نشست و از دو طرف او از نقودِ احمر و ابیض و مرصع آلات و مروارید خرمنها ساختند چون وقت تنگ بود از سپر و دامن بر امرا و رؤسای سپاه قسمت کرده بجنگِ اربابِ اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که مظفر نزد من آید او را به طبقهای طلا و در چهار پر از جواهرِ نفیس خواهیم نواخت امرای کفار خوشدل گشته بارِ دیگر یکبار حمله آورده مقدمه و میمنه و میسرهٔ سلاطینِ اسلام را پریشان گردانیده آثارِ قیامت پدید آوردند و سلاطین از فتح مایوس گشته مشوش و متزلزل گردیدند اما نظام شاه ثباتِ قدم ورزیده از جایِ خود نجنبید و چلبی رومی خان بجرأت و سرعتِ تمام ارابهٔ توپهای کلان و ضربزن را بجایِ گلوله خوردهٔ مس بار کرده بدستیاریِ رومیان و طبواریان مجرا درست نموده بر لشکرِ رامراج سر داد که بیکدفعه پنج شش هزار آدمی و چندین فیل و اسب بیجان گشتند و در آنوقت نظام شاه با افواجِ خود از عقبِ ارابها بر آمده باتفاقِ کشور خانِ لاری که اعلامِ نظام شاه را بر جایِ خود دیده بقصدِ کمک با فرهاد خانِ حبشی و هشت یا هفت هزار سوارِ عادلشاهی بسرعتِ برق و باد خود را آنجا رسانیده بود مجدداً بر فوجِ خاصهٔ رامراج که اطرافِ شامیانهٔ او بودند حمله ور گشته خلل در جمعیتش انداخت رامراجِ اجل گرفته که عمرش بهفتاد رسیده بود سراسیمه گشته باز بر سکاسن سوار شد و دریجین یکی از فیلانِ مستِ نظام شاهی که غلام علی نام داشت قریب سکاسن رسیده جمعی را پایمال و هلاک ساخت و حمالانِ سکاسن که باصطلاحِ دکن ایشان را بهوئی میگویند سکاسن را معه رامراج بر زمین انداخته فرار نمودند و چون جنگِ مغلوبه بود هیچکس باحوالش نپرداخت درین اثنا جمعی از مردمِ نظام شاهی آنجا رسیده او را شناخته بر داشته بچلبی رومیخان که سرکردهٔ توپخانهٔ نظام شاه بود رسانیدند و بروایتی فیلبانِ غلام علی او را گرفته پیشِ رومیخان برد بهر تقدیر رومیخان بی توقف رامراج را نزد نظامشاه برده بموجبِ فرمان سرش را از تن جدا ساخته بر سرِ نیزه کرده پیشِ افواج باز داشت و بقولِ صاحبِ تاریخ قطب شاهی چون کفار بارِ دیگر بتطمیع رامراج حملهٔ قیامت آشوب

بلشکر اسلام آوردند و میمنهٔ سپاه ظفر اثر شعار حضرت شهریار یعنی ابراهیم قطبشاه متفرق گشت
و ونکتادری فرصت غنیمت دانسته با لشکر خویش بر قلبگاه آن شهریار حمله آورد شهریار رستم
کردار بمشاهدهٔ جرأت کفار بر آن گروه متفاوت آثار مانند شیری که بر گلهٔ آهو حمله آورد
حمله آورده اکثری را طعمهٔ نهنگ شمشیر ساخته تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب کفار
انداخت و ونکتادری که استظهار سپاه کفره بود در اثنای گرمی کارزار به تیغ مجاهدان
نصرت شعار از پا در آمده و از جانب میمنه دلیران لشکر عادلشاهی به ملتمراج تاخته جمعی کثیر
را بر خاک هلاک انداختند و از خواص حسین نظام شاه شهسواری خود را به امراج
رسانیده کشان کشان او را بخدمت حسین نظام شاه آورد و حسب الحکم سرش از تن
جدا ساخته بر سر نیزه بست چون کفار را نظر بر آن سر افتاد دست از جنگ باز داشته
گریان و نالان راه فرار پیش گرفتند و اسلامیان تا اناگندی که ده کروهی بیجانگر است
تعاقب نمودند بروایت اصح قریب صد هزار کافر از پیاده و سوار از روز جنگ تا رسیدن
با ناگندی بقتل رسیدند و از نقد و جنس آنقدر نصیب خاص و عام گردید که از حیطهٔ تحریر
و تقریر بیرون است و سلاطین غیر از فیل طمع در هیچ چیز نکرده هر چه بدست هر کس افتاد
ارزانی داشتند و حسین نظام شاه پوست رامراج پر کاه کرده و این بیت نوشته

بیت چو شیشه تهی کرده از نره شیر * در آیند شغالان در آنجا دلیر * مصحوب روندگان
سریع السیر نزد مخالفان که شریک اسلامیان گشته بتحریک رامراج تا حوالی احمدنگر فرا جمعیت
رسانیده بودند فرستاد و منشیان بلاغت نشان فتحنامه های این فتح عظیم که روز جمعه
بتاریخ بیستم شهر جمادی الثانی سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمائه بوقوع پیوسته بود نوشته
مصحوب قاصدان تیز سیر باطراف روان ساختند و سلاطین کامگار بقول صاحب تاریخ
قطبشاهی بعد از آن فتح قریب ده روز در آن مقام ظفر فرجام توقف فرمودند تا سپاه اسلام
از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشتند من بعد بفیروزی و اقبال متوجه شهر بیجانگر

گردیده دست بتاراج کشاده بنیاد آن شهر و بتخانها را که رشک افزای نگارخانهٔ چین بود
با زمین برابر ساختند و بتلافی خرابی که سپاه رامراج در احمدنگر نموده بود لشکریان نظام شاهی
آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکاکین بیجانگر و جمیع قریات اطراف انداخته ویران مطلق ساختند
و وینکتادری که از معرکه گریخته و در جاهای دور دست قرین حیرت نشسته بود بناچاری
جمعی را نزد پادشاهان اسلام فرستاده بزبان تضرع و زاری ابواب سلامتی بر روی روزگار
خود گشوده قلاع و پرگنات سلاطین اسلام را مثل قلعهٔ رایچور و مدگل و پرگنهٔ اودنگری و تاکری
که رامراج بعنف گرفته بود واپس داد و نظام شاه را نیز بهر عنوان راضی ساخت و از جانب
شهریار مصطفی خان و از جانب حسین نظام شاه مولانا عنایت الله و از جانب علی عادلشاه
کشور خان با سپاه گران بجانب قلعهٔ مدگل و رایچور روان شده قلاع را مع مضافات
از تصرف کفار بیرون آوردند و مصطفی خان بی اطلاع ابراهیم قطبشاه و حسین نظام شاه
کلید قلاع را با ولایات بکشور خان سپرده متوجه خدمت پادشاهان گردید و هر دو پادشاهان
چون برین کیفیت آگهی یافتند بهم برآمدند و حسین نظام شاه بخدمت شهریار پیغام داد
که اگر مصطفی خان نوکر و دولتخواه شماست بغیر رضای جانبین چرا کلید قلعه را بکشور خان
داد و اگر دولتخواه عادلشاه است بچه رو او را مقرب و معتمد درگاه باید دانست صلاح دولت
در آنست که او را بقهر سلطانی از پا درآورید شهریار نظر بر سیادت و خدمات شایستهٔ
او که از و بظهور رسیده بود از سر قتلش درگذشته او را رخصت رفتن بمکهٔ معظمه ارزانی
فرمود مصطفی خان عرض نمود که امروز آنچه از زر و جواهر و اسب و فیل که در تصرف بندهٔ
درگاه از خوان انعام شهریار است بهر که فرمان شود تسلیم نماید فرمان شهریار بنام
عمال دار السلطنت شرف صدور یافت که تمام اسباب و اموال او را همراه مردم معتبر
روانهٔ بندر گردانند گویند هفتصد رأس باربردار و پنجهزار مردم سربار جهت حمل اسباب
او از سرکار اشرف امداد شد خان عظیم الشان فی الفور کوچ کرده بلشکر عادلشاه

ملحق گشت و بمنصب وکالت و پیشوائی سرفراز گردید و چند سال بخدمت علی عادلشاه بسر برد و بعد از انتقال علی عادلشاه بتحریک جمعی از مفسدان آن سید عزیز در ۹۸۸ه ثمان و ثمانین و تسعمایه در ولایت ملیوار بدرجهٔ شهادت رسید الغرض سلاطین کامگار مدت شش ماه در ولایت کتاره پرتو نزول افکنده نهایت اقتدار بظهور رسانیدند بعد از آن از آنجا نهضت فرموده چون بحوالی رائچور رسیدند یکدیگر را ضیافت کرده وداع نموده بعنان فتح و ظفر بدار سلطنت معاودت فرمودند

ذکر تولد شاهزادهٔ بلند اقبال ابوالمظفر محمد قلی قطب شاه آورده اند

که در ۹۷۳ه ثلاث و سبعین و تسعمایه چهار دهم رمضان المبارک روز جمعه در صدر نهار بطلوع آن مهر سپهر اقبال از افق ولادت ساحت گیتی منور گردید و فلک پیر از کمال خرمی بسر حد جوانی رسید و شهریار را روشنائی دیدهٔ امید افزود و شکر الهی بتقدیم رسانیده چند روز بلوازم جشن و طوی اشتغال فرمود و سادات و علما و مساکین و فقرا و اہل تنجیم و شعرا از وفور انعام شهریار فیض بخش عالمیان همچو بحر و کان توانگر گشتند و منجمان از زایچهٔ طالع همایونش استخراج نمودند که وجود فائض الجود او باعث ازدیاد رفاه خلق و امنیت رعایاست و موجب شادابی ریاض ملک و ملت و شاعری در تاریخ ولادت آن شاهزادهٔ جوان بخت چه خوش گفته **قطعه**

شاه را داد خدا فرزندی ✽ که شد از دیدن او دل خرم ✽ پی شکرانه شه دریا دل ✽ کرد با خلق بسی لطف و کرم ✽ سال مولودش را یافت فلک ✽ باعث روزی اہل عالم ✽

ذکر قصهٔ امداد شهریار مرتضی نظام شاه ابن حسین نظام شاه را بهنگام ارتفاع غبار مخالفت میان آنشاه عالیجاه و علی عادلشاه

چون حسین نظام شاه بعد استیصال رامراج بمستقر سریر سلطنت خود معاودت فرمود بقول محمد قاسم فرشته پس از یازده روز بعلت افراط شرب و کثرت مباشرت باجل طبیعی این جهان فانی را وداع نمود و این مصرع تاریخ فوت اوست **مصرع**

آفتاب دکن بشد پنهان ✽ یعنی ۹۷۲ه اثنی و سبعین و تسعمایه و روز وفات بقول صاحب

۹۷۲

تاریخ قطبشاهی چهارشنبه منتصف ذی قعده است از سنه مذکور و بعد از آن ارشد اولاد آن
شاه غفران پناه مرتضی نظام شاه مشهور بدیوانه بر سریر شاهی نشست و چون بنابر حداثت سن
بامور جهانبانی نمی پرداخت والده ماجده او بی بی خونزه همایون بنت میانجی ابن خواجگی
که پسرزاده جهانشاه قراقوینلو پادشاه آذربایجان است تا شش سال متصدی مهمات پادشاهی
گشت بنابرین فی الجمله فتوری بارکان دولت نظام شاهی راه یافت و علی عادلشاه باغوای
کشورخان که پیشوای آن دولت بود بعزم تسخیر احمدنگر متوجه ولایت نظامشاه گردید مرتضی نظام
شاه باستماع این خبر از خواب غفلت بیدار گردیده از ارکان دولت در باب رفع این حادثه
در خواست کنکاج نمود و بصوابدید دولتخواهان مکتوبی مشتمل بر استدعای امداد مصحوب رسولان
سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان منهیان خبر رسانیدند که
علی عادلشاه بسرحد احمدنگر رسیده است بنابر ضعف حال با والده خود و امرای دیگر دربرار
نزد تفالخان که در آن ایام سلطنت آن دیار بقبضه تصرف درآورده فرزندان عمادشاه را
محبوس ساخته بود رفت و باتفاق متوجه حدود کولاس گشت و ازین جانب چون فرستاده
نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعد دریافت احوال خاطر همایون از بی مروتی عادلشاه رنجیده
اعانت نظام شاه پیش نهاد همت ساخت و امر باحضار امرا و عساکر فرمود درین اثنا رسول
دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که بامید امداد آن سلطنت پناه از دارالسلطنت
خود حرکت نموده باتفاق خان اعظم تفالخان بسرحد کولاس رسیده ایم توقع از الطاف آنکه خود
را از توجه بدینصوب معاف نخواهند داشت شهریار باستماع این پیغام از مستقر سریر سلطنت
نهضت فرمود و مابین قندهار و کولاس ملاقات دست داد و باتفاق هم متوجه تسخیر بیجاپور گشتند
عادلشاه از استماع این خبر صلاح در جنگ ندیده عنان بصوب کوکن تافته جمعی از امرا و لشکریان
خود را بمحافظت بیجاپور مامور ساخت و سپاه آن پادشاهان بولایت بیجاپور درآمد و لشکریان
مرتضی نظام شاه دست بتاراج برآورده تمام پرگنات و قریات آن ولایت را ویران ساختند

عادلشاه از بیم لشکرِ ظفر اثر چون گرد باد در یکجا آرام نگرفته هر روز بمکانی و هر شب بجائی بسر برد و ازینجانب شهریاران شهرِ بیجاپور را محاصره کردند و بعد از آنکه ایامِ محاصره امتداد یافت و خرابی بسیار بولایتِ بیجاپور رسید عادلشاه باظهارِ مراتبِ یکجهتی بخدمتِ شهریار پیغام داد که عجب است از آن سلطنت پناه که در خرابیِ ولایتِ همداستان گشته مانع نمیشوند و ظیفهٔ محبت آنکه نوعی نمایند که رفعِ موادِ عنا دشده فرمانروایان بممالک خود با مراجعت فرمایند شهریار باقتضایِ مروتِ شاهانه جهتِ القایِ دولتِ عادلشاهی مرتضی نظام شاه را بر سرِ رضا آورده تجدیدِ مبانیِ مصادقت را استحکام داد و رفعِ فساد نموده من بعد آن پادشاهان مستقرِ سریرِ سلطنتِ خویش مراجعت فرمودند امینست آنچه صاحبِ تاریخِ قطبشاهی بقلم آورده اما محمد قاسمِ فرشته استمدادِ نظام شاه از شهریار بعد مقید ساختنِ مادرِ خود خونزه همایون در ایامیکه رایاتِ نصرت آیاتِ نظام شاهی بصوبِ قلعهٔ دهارور جهتِ استیصالِ کشور خان بحرکت آمده بود نوشته که درین ایام حسین نظام شاه کس نزدِ شهریار فرستاده استمداد نمود اما پیش از وصولِ او کشور خان کشته شد و قلعهٔ دهارور بطرز غریب مفتوح گشت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد ازین واقعه عین الملک و نور خان که از نظام شاه باغی گشته با عادلشاه ملحق شده بودند با دوازده هزار سوار جهتِ تخریبِ ولایتِ نظام شاه بجانبِ ولایتِ احمدنگر روان شدند امرایِ نظام شاه مثلِ خواجه میرک و فرهاد خان و اخلاص خان با پنجشش هزار سوار متوجهِ دفعِ اینها شدند و نهزیمت داده نور خان را دستگیر کرده مظفر و منصور در حوالیِ دهارور بعز آستان بوسی رسیدند و چون شهریار در آن آوان بنظام شاه پیوسته اظهارِ یکجهتی نموده هر دو پادشاه متوجهِ ولایتِ عادلشاه شده بظاهرِ شهرِ بیجاپور رسیدند شاه ابوالحسن سر حلقهٔ عادلشاه سید مرتضی سبزواری را نزدِ نظام شاه فرستاده پیغام نمود که اخلاص و عقیدتِ این دولتخواه نسبت بآن دودمان موروثی است و محتاج به تنبیه و گواه نیست اگر حکم شود این مخلص از وفورِ خیر اندیشی بشرف بساط بوسی

مشرف گردیده آنچه صلاحِ دولت باشد معروضدارد از ذره پروری محجیب و غریب نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه ابوالحسن پیرزادهٔ ماست و یکجهتی تمام دارد اگر اینجا تشریف آرد از صلاحِ او تجاوز نخواهیم نمود شاه ابوالحسن امیدوار گشته روانه گردید و بوساطت خانخانانِ تبریزی از احرازِ شرفِ ملازمت مشرف گشته در وقت فرصت بعرض رسانید که دوستی با عادلشاه فتحِ قواعدِ کلیست و فیمابین نسبتِ قرابت نیز متحقق و چندگاه که غبارِ نزاع در میان بواسطهٔ نفرانِ کوتاه بین مرتفع گشته بود آنهم الحمدلله بآبِ شمشیرِ حضرت فرونشست اکنون هم موافقتِ ظاهری قطبشاه اعتماد کردن و با عادلشاه در مقامِ خشونت بودن از حزم و دوراندیشی بعید مینماید اگرچه بحسبِ ظاهر با حضرت است اما بخفیه با دیگران زبانها دارد پس کتابتی نفاق آمیز که در آن اثنا قطب شاه بعادلشاه نوشته بود و آنرا شاه ابوالحسن همراه داشت بنظام شاه نموده بر دعویِ خود شاهدِ عادل گذرانید و خانخانان تصدیقِ کلامِ او پرداخته بسخنانِ وحشت انگیز آتشِ قهرِ نظام شاه بنوعی برافروخت که در همان روز امرا و سردارانِ سپاه را جهتِ محاربه با قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه ازین مقدمه خبر یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گولکنڈه راهی شد نظام شاهیان اردوی او را تاراج نموده تا سرحدِ تلنگ تعاقب کردند و هنگام تعاقب پسرِ بزرگِ ابراهیم قطبشاه موسوم به عبدالقادر که بشجاعت و علم و حسنِ خط آراسته بود در خدمت پدر معروضداشت که نظام شاهیان اعلامِ جرأت افراشته دلیر و بیباک دنباله دارند و خرابی بسیار بمردمِ ما میرسانند اگر حکم شود این کمینه فرزند با برخی از امرا بکمین رفته و از عقب ایشان درآمده بشمشیرِ قهر نوعی نماید که موجبِ تنبیهِ دیگران شود عین سرفرازیِ این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر را صاحب داعیه قیاس فرموده و این اراده را از تحریکِ امرای کبار و اتفاقِ ایشان بادی دانسته متوهم گردید

و در اثنای راه اصلا ملتفت جواب نشده و چون بگولکنده رسید او را در یکی از قلاع
محبوس ساخته بعد از چندگاه بشربت مسموم هلاک ساخت القصه مردم نظام شاهی فیلان
بسیار گرفته برگشتند آنگاه نظام شاه باحمدنگر مراجعت فرمود و از اینکه نظام شاه یمروق
کرده اردوی قطب شاه را تاراج نمود خاص و عام از نظام شاه متنفر گشتند و متعاقب این
قطب شاه نیز بمرتضی نظام شاه نوشت که ما را از آن برادر کامگار این توقع نبود که بگفته
مفسدان طمع باسپان و فیلان نمایند از مردم اصیل بزرگ بعید مینماید، اما اینکه از خو
فهمیده میشود از وکیل آن سلطنت است که درین ایام در دولتخواهی میکوشد و این حرکت
بنگاشتن او سرزده نظام شاه باندیشه آنکه مبادا قطب شاه بعادلشاه ساخته دعوی فیلان
نماید خانخانان را از منصب وکالت عزل نموده شاه جمال الدین حسین انجو را خلعت منصب
وکالت اختصاص بخشید هذا ما فی تاریخ فرشته وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقِیْقَةِ الْحَالِ

ذکر توجه علی عادل شاه بمعاونت نظام شاه و محاصره نمودن قلعهٔ کاویل و بعضی از وقایع که در آن آوان رو نمود -

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون شهریاران آفاق معاودت نمودند
علی عادلشاه بارسال تحف و هدایا و زر نقد نظام شاه و مقربان دولت او را خورسند
ساخته استدعای ملاقات نمود و چون نظام شاه بصوابدید مقربان قبول این معنی کرد
پس هر دو پادشاه در حوالی قلعهٔ ادسه بملاقات هم خوشنود گشته بعد تشیید مبانی
عهد و پیمان مقرر نمودند که اول تسخیر برار نمایند و بعد از آن تسخیر تلنگانه حسب این قرار
اول متوجه ولایت برار گشته دقیقهٔ از تخریب آن ولایت فرو نگذاشتند و تفال خان
چون تاب مقابله نداشت در قلعهٔ کاویل متحصن گشت سپاه هر دو پادشاه بمحاصرهٔ
آن قلعه پرداخته بجنگ در پیوستند و بعد چندی که نوبت بآن رسید که قلعه مفتوح
گردد تفالخان کس بخدمت عادلشاه فرستاده دو لک هون و پنجاه سلسلهٔ فیل

و دیگر تحف و هدایا پیشکش نموده استدعای نجات از آن مهلکه نمود عادلشاه ملتمسات
حسین نظام شاه را پذیرفت پس هر دو پادشاه دست از محاصره باز داشته بجانب تلنگانه
متوجه شدند و پیشتر از جانب نظام شاه اخلاص خان و عزیز الملک با دو سردار دیگر بجانب
کولاس روان گشتند اتفاقاً روزیکه آن دو پادشاه از کاویل کوچ نمودند پنجهزار سوار بارگیر عادلشاهی
که در کمینگاه نشسته بودند دست تاراج و غارت بنگاه نظام شاه برآوردند و منصور خان
نظام شاهی بمدافعه پیش آمده و خلق بسیار از جانبین کشته شد و منصور خان نیز کشته گردید و کار
بآن انجامید که آن هر دو پادشاه صف آرای جدال و قتال گردید آخر الامر جمعی از دولتخواهان
جانبین بمیان آمده قرار دادند که اول عادلشاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش گردد
بعد از آن نظام شاه روانه احمدنگر شود پس بدین دستور عمل نمودند و این امر باعث
نفاق سه شهریار شد و محمد قاسم فرشته بقلم آورده که چون خواجه میرک مخاطب بچنگیز خان
بمنصب وکالت از جانب نظام شاه سربلندی یافت علی عادلشاه ازو ملاحظه
نموده داعیه نمود که با ابراهیم قطبشاه ملاقات کرده او را از خود سازد چنگیز خان
بحسن تدبیر اینمقدمه را برهم زده مانع ملاقات شد و علی عادلشاه و نظام شاه را با یکدیگر
در سرحد ملاقات داده چنان مقرر ساخت که علی عادلشاه از ممالک کرناتک آنمقدار که در محصول
برابری بمملکت برار و بیدر کند متصرف گردد و مرتضی نظام شاه ولایت برار و بیدر را از قبضه
اقتدار تفالخان و علی برید بیرون آورد و قطبشاه بجای خود بوده بهیچ جا کاری نداشته باشد پس هر دو پادشاه
یکدیگر را وداع کرده بمستقر کامرانی خویش معاودت نمودند چنگیز خان در ترتیب خیل و حشم کوشیده در سنه
ثمانین و تسعمایه روانه تسخیر برار شد و بعد وقوع محاربات فیما بین آخر الامر تفالخان فرار نموده بقلعه نرناله که بر فراز
کوه رفیع واقع است متحصن شد و پسر او شمشیر الملک در قلعه کاویل قرار گرفت و در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه قلعه نرناله را
مفتوح ساخته تفالخان با جمعی از مخصوصان دروازه قلعه گشوده راه فرار پیش گرفت چنگیز خان سید حسن استرابادی را با جمعی از غازیان
بتعاقب او نامزد کرده خود بملازمت پادشاه بدرون قلعه رفته از نقود و جواهر نفیس را رقم

رقم اختصاص کشید فاتح ملک برار تاریخ فتح یافت و بعد از انکه سید حسین تفال خان را گرفته بدرگاه
آورده چنگیز خان آن سید را بقلعه کاویل که آن نیز در محاصره بود فرستاد تا شمشیر الملک را بامان
برآورده قلعه را متصرف شد نظام شاه برهان عماد الملک را در قلعه نرناله گرفته رشنده بود مع
تفال خان و فرزندانش و جمیع وارثان مملکت برار در یک حصار محبوس گردانید و بعد از
اندک زمانی همه آنها باجل طبیعی یا بطرز دیگر ازین عالم رفتند و از آنها نام و نشان نماند

ذکر تمهید مصالحت میان شهریار و مرتضی نظام شاه و ملاقات نمودن آن دو صاحب افسر و ملیمراج رای بیجانگر و بیان بعضی تاریخ دیگر

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علی عادل شاه و مرتضی نظام شاه بنابر وجهی که
مذکور شد بمقام خویش مراجعت نمودند شهریار انتقام عادل شاه را کنون خاطر اشرف ساخته
بواسطه رسل و رسایل یکجهتی و وفاداری خود و بیوفائی و سست عهدی عادل شاه ذهن نشین
حسین نظام شاه نموده استدعای ملاقات نمود تا بتجدید مبانی اتحاد مستحکم ساخته در دفع عادل شاه
باتفاق سعی بعمل آید و پیغام داد که هر چند زود تر بمقام دفع دشمن درآیند بصلاح اقرب است وظیفه
کشورستانی آنکه از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده متوجه کنار آب کشنا گردند و رای
ملیمراج والی بیجانگر که باینجانب متفق و متحد است از استماع خبر توجه شاهان با سپاه بیحد بعزم ملاقات
جانبین توجه خواهد نمود پیش از انکه رسول شهریار باحمدنگر رسد مرتضی نظام شاه را نیز این تمنا
داعیه در سر افتاده رسولی بدرگاه گیتی پناه فرستاده استدعای ملاقات نموده بود تا
مبانی اتفاق مستحکم ساخته در دفع ارباب نفاق کوشند و چون رسولان جانبین بشرف ملازمت
پادشاهان فایز شدند و مدعیات بعرض رسانیدند مقرر شد که در کنار آب کشنا ملاقات شود
بنابرین هر دو پادشاه باحضار امرا و سپاه امر فرمود و از مستقر سریر سلطنت حرکت نموده در
کنار کشنا بملاقات همدیگر مسرت اندوز گشتند و شهریار بصوابدید مرتضی نظام شاه ملیمراج را
نیز بموافقت خواند ملیمراج با سپاه و حشم خود متوجه کشنا گشته بشرف ملازمت آن دو پادشاه

مشرف گردید و بعد از تمهید قواعد عهود مقرر شد که باتفاق بجانب بیجاپور توجه فرموده تسخیرش
پیش نهاد همت سازند در اثنای این حال مقدمه بظهور رسید که موجب نفاق و باعث رجوع
هر یک بولایت خویش گردید شرحش آنکه چون مرتضی نظام شاه بنابر حداثت سن پروای امور مملکت
نداشت و والده او خود نزد همایون که تمشیت مهمات سلطنت را پیش خود میکرد بنابر فساد انگیزی
مفسدان کس پیش ملتماج فرستاده [illegible] چون ملتماج قضیه بر عکس تمنای خود دید چه او را
تمنای آن بود که همین مداد این دو پادشاه ولایت خود را که علی عادل شاه هنگام قتل رامراج بتصرف
آورده بود انتزاع نماید فی الفور کس بخدمت شهریار فرستاده عرض کیفیت حال نموده شهریار استعجاب
نموده کس بخدمت مرتضی نظام شاه و والده اش فرستاده پیغام داد که نقض عهد و پیمان شایان
پادشاهان نیست حالا چون مصلحت در پیش است و بالخصم قوی پنجه سر و کار و ملتماج باده هزار
سوار و پیاده اعتماد بر قول نموده آمده است صلاح در آنست که دست از طلب باز داشته و
بمقام خاطرجوئی در آمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطر وی شود نظام شاه و والده او را
طمع نگذاشت که نصیحت شهریار اصغا نمایند تا کار بجائی رسید که ملتماج مستعد جدال و قتال
گردید شهریار جهت اطفای نایرهٔ فساد بملتماج ابا کرد که چون خلاف عهد از جانب نظام شاه
بظهور رسید باید که با سپاه شبا شب متوجه ولایت خویش شوی که اینجانب نیز متوجه سریر
سلطنت میگردد و چون چنان کردند و مهیان خبر کوچ شهریار و ملتماج رسانیدند از کردار خویش
ندامت کشیده غریق بحر تفکر و تحیر گردیدند چه سپاه بیکران علی عادل شاه از یک طرف
سر راه گرفته بود که عبور از آن طرف محل صد بیم و خطر بود لاعلاج متعاقب شهریار کوچ نموده
بولایت گولکنده و کهنبور متوجه گردیده دست غارت دراز کردند شهریار از استماع
این خبر صلابت خان و مقرب خان و عالم خان را با دو سه هزار سوار جهت ممانعت
نامزد فرمود و بمنهواران و حواله داران فرمانی در باب شرف صدور یافت منهواران
و حواله داران از اطراف گرد آمده بنوعی کار بر سپاه نظام شاه دشوار ساختند که شبها از

بیم حوالی اردوی خود خندق کنده پیاده های تفنگچی و کماندار بجهت محافظت خود نگاه می داشتند
و صلابت خان و غیره سرداران نیز در صدد منع در آمدند نظام شاه کامل خان و
معتمد خان و میان منجو را بجهت کمک لشکریان خود نامزد فرمود آخر الامر آتش کارزار ملتهب
گردید و معتمد خان سر نوبت نظام شاهی بقتل رسید و کامل خان زخمی گردید و مقرب خان نیز
شربت مرگ چشید و جمعی کثیر از سپاه نظام شاه مقتول گشتند و چون شب رسید سپاه نظام شاه
بعد خوف و هراس آن شب را بروز آوردند و صبح زود از آن مقام کوچ نمودند و در هیچ جا
توقف ننموده بسرحد بیدر رسیدند

ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نائب را با سپاه منصور بتسخیر کفار ولایت راجمندری و غیره و بیان فتوحاتیکه در آن اوان رو نمود

چون شهریار از غزای کفار بیجانگر بدار السلطنت مراجعت نمود بعد از گذشتن یک سال که
سپاه آسوده حال گردید ملک نائب را بتنبیه کفار راجمندری و تسخیر آن ولایت با ده هزار
سوار و چند سردار نامی مثل عین الملک و صلابت خان و ملک شیرین و غیرهم نامزد فرموده بود
آنها اول بقلعه تیلی سر رسیده و تهیه اسباب جنگ کرده صلاح وقت در آن دیدند
که اول بدفع ستنابخان که پٹناپور و راجمندری در تصرف او بود و با جمعیت ده هزار
مرد در آنجا اقامت داشت و بهنگام دشواری کار بر اهل قلعه راجمندری امداد
بفرستادن آذوقه و کمک میکرد و بپردازند بنابرین متوجه تسخیر ٹپاپور شدند ستنابخان
از استماع این خبر با سپاه خویش باستقبال شتافته بجنگ در پیوست و بعد کشته شدن
بسیاری از مشرکان پشت بمعرکه داده راه انهزام پیش گرفت غازیان غنایم بسیار
بدست آورده روبه تسخیر قلعه ٹپاپور که ستنابخان در آنجا متحصن شده بود آورده بکمند
وطنابها بالا رفته جبراً و قهراً آن حصار را مفتوح ساختند ستنابخان با اهل و عیال
از ممر مخفی از آنجا فرار نموده خود را بقلعه راج بوندی که بر قله کوهی واقع است
رسانید سرداران اسلام ٹپاپور را بجمعی از معتمدان سپرده با سپاه منصور از عقب

شتابجان بسرعت برق و باد روان گردیدند و چون راه اطراف آن قلعه دشوار پر از
اشجار بود و پیاده های تفنگچی و کماندار از جانب کفار سر راه گرفته بودند ملک نائب
و غیره امرایان به پیش در آمده هر روز دو کروه بقطع اشجار و از خس آتش
تصفیه نموده طی مسافت میکردند تا اینکه نزدیک قلعه رسیده سیصد پیاده را
طعمهٔ نهنگ تفنگ گردانیده کار بر اهل بیشه و قلعه تنگ ساختند و شتابجان
بنابر خستگی لشکر کفار در خود تاب مقابله ندیده با فرزندان از جانبی که متصل
بجنگل بود به قلعه راجمهندری رفته به دیدیادر ملتجی گردید و قلعه راج بوندی مفتوح شد
ملک نائب اموال و اسباب شتابجان را ضبط نموده آنچه لایق ارسال بود
مصحوب فتح نامه ارسال حضور نمود یکی از بهادران را بمحافظت آن قلعه
متعین کرد و شتابجان براجمندری رفت و دیدیادر و غیره کفار از اطراف و جوانب
و راجه های قاسم کوته را بمدد خواند تا اینکه سه هزار سوار و سی هزار پیاده
نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند آنگاه در مقابله اسلامیان آمده بجنگ در
پیوستند و حملهای کوه شکوه بر سپاه منصور آورده امرای میمنه لشکر اسلام را
متزلزل گردانیدند سید محمود و سید مبارک بمشاهده جرأت کفار با بقیه سپاه
حمله در گشته صفوف دیدیادر و شتابجان را از پیش برداشته رایت فتح و نصرت
برافراشتند و کفار راه گریز بر ستیز برگزیدند و دیدیادر و شتابجان در قلعه
راجمندری متحصن شدند غازیان اسلام متعاقب رسیده بمحاصره پرداختند و سه چهار ماه
علی الاتصال شب و روز جنگ و جدال بود آخر الامر توپ ابراهیم شاهی را محاذی قلعه
مجرا گرفته بضرب آن توپ رعدآشوب پنجاه گز دیوار حصار منهدم ساخته کفار هراسان
گشته کس بخدمت ملک نائب و مولانا خیالی که معتمد و مقرب درگاه بود فرستاده التماس
نمودند که بگویند تا امینی به قلعه فرستند که پایندگان بعد عرض معروضات خود تسلیم کلید قلعه نمائیم ملک نائب

صلاح در فرستادنش دیده پنڈت مذکور بجانب قلعه روان نمود و دیدیا در و وشتابخان
بصد عجز و زاری با و گفتند بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد ما را با فرزندان ازین گرداب
بلا بر ساحل نجات باید رسانید بلو پنڈت بسبب محبتی که کفره را باهم می باشد
دیدیا در و وشتابخان را مطمئن خاطر گردانیده مقرر نمود که با فرزندان بهر طرف که
خواهند بروند و کلید قلعه تسلیم بندگان درگاه نمایند بدین دستور قول و قرار
کرده به لشکر منصور بازگشته کیفیت حال بدینگونه مذکور ساخت که کفار دل بر جنگ و جدل
نهاده اند و بزودی تسخیر قلعه میسر نخواهد شد صلاح در آنست که سرداران کفار را
با فرزندان و متعلقان قول باید داد و تا کلید قلعه تفویض نموده بهر طرف که خواهند
بروند و درین باب چندان مبالغه نمود که ملا خیالی راضی گشته ملک نایب را راضی
گردانید قولنامه بجهت کفار فرستاد سرداران کفار با فرزندان و متعلقان بیرون
آمده و دیدیا در بطرف قاسم کوته رفت و وشتابخان بطرف بیجانگر شتافت ملک نایب
و امرا عرایض مشتمل بر کیفیت حال بحضور فرستادند شهریار بسبب گذاشتن دیدیا در و وشتابخان
بلو پنڈت و ملا خیالی را معتقد و مواخذه گردانید و ملک نایب و غیره امرا را به تشریفات
شاهانه سرفرازی بخشید و فتح قلعه راجمندری در سنه ۹۷۹ تسع و سبعین و تسعمائه روداد
مصرع معبد کافران بدست آمد تاریخ فتح قلعه مذکور راست ذکر توجه ملک

نایب حسب الامر شهریار بعزم تسخیر ولایت قاسم کوته

چون خبر فتح قلعه راجمندری بسمع اجلال رسید فرمان همایون بنام امرا شرف نفاذ یافت
که با سپاه منصور متوجه ولایت قاسم کوته گردید جمیع آن مملکت را مسخر سازند سرداران حسب الامر
متوجه آن ولایت گشته بتصفیه جنگلی که پر از اشجار و پناه کفار بود پرداختند و کفار از آمدن لشکر
اسلام خبردار گردیده نبان بوزوغ فراهم شده با و بخت راج که جمعیت بیست هزار پیاده
همراه او بود عقد موافقت بسته آتش جدال و قتال در اطراف جنگل برافروختند و سپاه

منصور بضرب تیر دلدوز و تفنگ آتش نشر و تزلزل در بنای ثبات کفار انداخته و اکثر سرداران و دلیران اسیر و قتیل نموده رایت نصرت بر افراختند و نکث راج با بقیة السیف راه فرار پیش گرفت و قلعه کوپال و ارکوتم مسخر اولیای دولت قاهره گردید بعد از ان سرداران اسلام عنان بکران عزیمت بجانب قلعه قاسم کوتهه برتافتند سردار راج و برادرش با بیلندر که عمده کفار آن کشور بودند از استماع خبر توجه ملک نائب و کیفیت تسخیر قلعه راجهندری و دیگر قلاع عاقبت اندیشی نموده کس بخدمت ملک نائب فرستاده طالب امان گردیدند ملک نائب قول امان داده سردار راج از در گاه عالی نمود و برادر او را که بدل و جان مطیع و منقاد شده بود سرگرده جمعی از سپاه گردانیده متوجه کوپال و رایکر که از قدیم بود گردید آن کافر از استماع صولت و سطوت سپاه اسلام هراسان گشته بطرف بنگاله فرار نمود و تمام قلاع ولایت او مسخر سپاه منصور شد ملک نائب مردم دلیر کار دان او در آن دیار متعین نموده بی توقف بصوب ولایت دیداوی متوجه شد ولب راج حاکم ولایت مذکور چون این خبر شنید و در خود تاب مقابله ندید بقلعه دیوربرال که در قله کوهی واقع بود پناه برده سپاه اسلام متوجه آن قلعه گشته بجای رسیدند که کوهها بیش سر بفلک کشیده و پیرامون آن جنگلها بود که از فرط انبوهی اشجار گذار باد در ان دشوار می نمود یک طرفش بحر اخضر پیوسته و در آنجا جمعیت هزار پیاده تفنگچی مستعد رزم و پیکار گشته رو بمقابله آوردند دلیران اسلام بضرب تیغ آتش بار و خدنگ خاراگذار خرمن حیات دلیران آنها را سوختند و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفته بالای آن کوه آسمان شکوه بر آمده تا چهار ماه با سپاه اسلام جنگ و جدال می نمودند آخر الامر ولب راج با ستیلای رعب و هراس بر سپاه خود نجایف و هراسان گشته نزد ملک نائب فرستاده تسلیم دیداوی نموده مطیع و باجگذار گردید ملک نائب آن ولایت را بنابهای کاردانان سپرده بجانب ولایت جنتر بار روی توجه آورده و جاگان آن ولایت نرسنگ و سورسنگ که دو برادر بودند از استماع این خبر با جمعیت دو هزار پیاده باستقبال شتافته در راهیکه میان دو کوه

واقع بود دیواری کشیده و خندقی کنده به توپ و تفنگ استحکام داده آماده رزم و پیکار گردیدند
مجاهدان اسلام چون بدان محل صعب رسیدند بضرب توپ و تفنگ کار بر آن مخذولان تنگ ساختند و
از انجانب رسنکه و سوررسنکه درصدد مدافعه درآمده حرب عظیم نمود و خلق بسیار را کشتن داده
اسیر گشتند و آن ولایت بحیز تسخیر درآمده بمردم معتمد مفوض گردید ذکر توجه ملک نائب

بعزم تسخیر ولایت وسنادیو و بیان محاربات و فتوحاتی که مجاهدان اسلام را دست داد

چون ملک نائب باقبال شهریار اکثر قلاع و ولایت قاسم کوته را در مدت دو سال جبراً و قهراً
از دست تصرف کفار انتزاع نمود و استیصال وسنادیو را که میان راجهای او خزاین و بسیار پیاده
و فیلان کوه شکوه و صعوبت راه مملکت ممتاز بود در پیش نهاد همت ساخته متوجه آن ولایت گردید
قلعه پوتور را که در تصرف برادر وسنادیو بود محاصره نموده بجبر و قهر مفتوح ساخت و برادر وسنادیو را
و زن و فرزند کفار را اسیر گردانیده و معابد آنها را از بیخ و بنیاد برانداخته غنایم بسیار بدست آورد
و بعد از ان قلعه کنده دیوبلی را که استظهار وسنادیو و سپاهش بود مسخر گردانید من بعد متوجه تسخیر قلعه
که مستقر وسنادیو بود گردید وسنادیو با پنجاه هزار پیاده تفنگچی و کماندار و پنج هزار سوار
و پانصد زنجیر فیل جنگی بعزم محاربه رو آورد و ازینجانب مجاهدان اسلام نیز صف آرا گشتند
بعد محاربه عظیم کفار هزیمت یافته راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تعاقب نموده دست قتل
و غارت دراز کردند و بمحاصره قلعه که وسنادیو در ان متحصن شده بود پرداختند وسنادیو
کس بخدمت ملک نائب با تحف و هدایا فرستاده باعتذار پیش آمد و پیغام داد که اگر ملک
موروثی بر من مسلم دارند هر سال مبلغ سی هزار هون و چهل زنجیر فیل روانه درگاه خواهم نمود
ملک نائب که در باب صلح و جنگ از جانب شهریار مختار بود بنابر صلاح وقت ملتمسات او
را مقرون باجابت ساخته فرستادها را به تشریفات لایق نواخت الحاصل در اندک مدت
جمیع قلاع و بلاد و ولایت قاسم کوته و اڈیسه تا کنار دریای اخضر مسخر سپاه ظفر پناه
گشت و ملک نائب در هر مکان امینی معتبر نمود و عرضه اشتی مشتمل بر کیفیت فتح بحضور فرستاده

مشمول عواطف خسروی گردید

ذکر مخالفت عادل شاه با نظام شاه و کشته شدن کشور خان و فتح قلعهٔ دهارور و اطوار غریبه و موافقت نمودن مرتضی نظام شاه با شهریار و مبدل شدن دوستی بدشمنی بسخن سازی بعض مردم و بیان بی مروتی نظام شاه

چون والده ماجده مرتضی نظام شاه بی بی خونزه همایون که تمشیت مهمات مملکت از پیش خود میکرد و اکثر ارکان دولت را ساقط الاعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر روی کار آورده بود و از این جهت اکثر دولتخواهان متفق گشته مرتضی نظام شاه را بر آن داشتند که والدهٔ خود را مقید ساخته بقلعهٔ دولت آباد فرستاد و عین الملک و تاج خان برادران آن عصمت پناهی که سرآمد سرداران بودند جمعیت ده هزار سوار شایسته داشتند از بیم جان راه فرار پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن دو سردار بغارت رفته وهنی عظیم بسلطنت نظام شاهی راه یافت علی عادل شاه از استماع این خبر فرصت غنیمت دانسته در اوایل سنهٔ ۹ خمس و سبعین و تسعمائه کشور خان لاری را با جمعیت هزار سوار و چندی از امرا جهت تسخیر ولایت نظام شاه بجانب احمدنگر نامزد فرمود کشور خان اکثر پرگنات که بر ممر لشکر بیجاپور بود تاخت و تاراج نموده و برخی از پرگنات سرحد را بقبضهٔ تسخیر در آورده امرای نظام شاهی که بمدافعهٔ او اعلام جدال برافراشته بودند در حوالی قصبهٔ کچ جنبک گرده شکست داد و در همان موضع جهت ضبط پرگنات قلعهٔ در نهایت استحکام بنا نموده مسمی به دهارور گردانید و در اندک زمانی تیار ساخته و مملو از آتشبازی و اسباب قلعه داری نموده و محصول از آن ممالک برداشته ارادهٔ تسخیر قلاع و بقاع دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی کتابتی از روی تکبر بنظام شاه نوشت بدین مضمون که دولت آباد را دیده و دانسته بشما بازگذاشتیم اولی و انسب آنکه متوجه آن حدود گردند و باستقی را بازگذارند والا مصرع

آنچه بیند ز خویش خواهد دید ٭ نظام شاه بدیدن این مضمون بهم بر آمده در باب

در باب صلح و جنگ با امرا و مقربان درخواست کنکاج نمود و بصوابدید خواجه میرک دبیر
اصفهانی که در اول چنگیز خان مخاطب شده بود ده هزار سوار دواسپه از سپاه انتخاب
نموده دوشنبه نهصد و هفتاد و هفت متوجه دفع وی شد کشور خان اقسام ذخیره و بدرون
قلعه کشیده بمردم جنگی و آلات آتشبازی استحکام آن قلعه نموده باتفاق عین الملک و
انکس خان و نور خان وغیره امرای عادل شاهی عازم جنگ شد لیکن آن امرا از استماع خبر توجه
نظام شاه بیکبارگی ناگاه بعلت نفاق با کشور خان بی ارتکاب جنگ گریخته متفرق گشتند
و به کشور خان پیغام دادند که چون ما را تاب مقابله نظام شاه نیست باحمدنگر رفته تاخت
و تاراج مینمائیم تا نظام شاه مضطر گشته دست از تسخیر قلعه باز دارد و از جهت محافظت
ولایت احمدنگر دنبال ما شتابد و نظام شاه را که استیصال کشور خان و تسخیر قلعه
اهم بود کس نزد ابراهیم قطبشاه جهت استمداد فرستاده خود با جمعیت انتخابی
بسرعت برق و باد بجانب قلعه دهارور روان شد و کشور خان با جمعیت قلیل در
قلعه متحصن شده علم مدافعه برافراشت و بقول صاحب تاریخ فرشته چون مرتضی
نظام شاه نزدیک دهارور بیک منزل رسیده در کنار آبی نزول اجلال
فرمود در آنجا قاصدی از پیش کشور خان کاغذی سر بمهر آورد و نظام شاه
آن را واکرده بخواند و از عبارت بی ادبانه آن مکتوب برآشفته فی الحال
سوار شده و قسم یاد کرده بود که پای از رکاب برندارم تا قلعه را سر نسازم چون
نزدیک قلعه رسید و بدروازه آورد خانخانان و مرتضی خان و سایر مقربان دولت
متردد شده معروض داشتند که طریق قلعه کشائی این چنین نیست که بمجرد دویدن اراده
نمودن فی الفور این چنین قلعه مستحکم مفتوح گردد و نظام شاه که بفتح ملهم شده بود قبول این معنی
بوجه من الوجوه ننموده گفت که دروازه را به تیغ و تبر درهم شکسته داخل میشوم اگر اجلم
نرسیده آسیبی نخواهد رسید و اگر رسیده کنار گرفتن فائده ندارد باز دولتخواهان ناچار

سلاح پوشیدن نمودند نخست اباء نمود چون عرض کردند که سلاح پوشیدن سنت نبوی
است جوشن در بر کرده و تیر و کمان بر دست گرفته روانه شد درین اثنا توپچیان و تفنگچیان
و بان کاران شروع بسر دادن توپ و تفنگ و بان نمودند و در هر دفعه دو سه هزار توپ
و تفنگ و بان سر میدادند اگرچه ذی روح بسیار ضایع شد و آثار هول قیامت پدید آمد اما صلا
آسیبی بذات پادشاه مرتضوی خصال نرسید و عنان اراده کشیده بجای رسید که
از دیوار حصار پنجاه گز تخمیناً فاصله ماند و هیچکس را یارای آن نبود که در باب مراجعت
سخنی بر زبان آورد و درین اثنا بهادران نظام شاهی به تیراندازی مشغول شدند و
بجنگ عظیم در پیوستند که یکبار شور و غوغا و انداختن توپ و تفنگ بالکلیه برطرف شد
مردم متحیر و متعجب گشتند جمعی دریچه و کوچک را شکسته بقلعه در آمدند دیدند به تیری از شصت
قضا به کشور خان رسیده جان بحق تسلیم نموده افتاده است و در قلعه احدی نمانده سرش
از تن جدا کرده بر کنگره آویختند و نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت گشته سجده
شکر بدرگاه مفتح الابواب بجا آورده شادمان نشست و بعد ازین آنچه که روداد بموجب
نوشته محمد قاسم فرشته پیش ازین بقید قلم آمد الحال آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی
بعرض بیان آورده منتظم سلک تحریر میگردد چون خبر کشته شدن کشور خان بعادل شاه
رسید بمقام انتقام درآمد و نور خان و عین الملک و ظریف الملک را با سپاه فراوان
جهت تخریب ولایت احمدنگر فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بعزم استیصال نظام شاه متوجه شد از
استماع این خبر نظام شاه متردد گشته بصوابدید دولتخواهان خطی مشتمل بر تمهید معذرت و طلب اعانت
با تحف بسیار مصحوب رسولان سخندان بخدمت شهریار فرستاد و شهریار بعد دریافت کیفیت حال
کمر اعانت بر میان بسته پس از اجتماع سپاه رایت نصرت آیت بجانب معسکر نظام شاه
برافراخت و چون موکب اقبال بحوالی حوض کتاره نزول اجلال نمود ملک برید بخدمت اشرف
شهریار شتافت و باتفاق کوچ کرده چون موضع واکدری که موعد ملاقات بود رسیدند مرتضی

نظام شاه بعزم استقبال متوجه کالاچوره که بجهت ملاقات طرح انداخته بودند گردید و از
این جانب نیز شهریار با جمعی از مخصوصان توجه نموده در آنجا اقتران منیرین و اجتماع سعدین
دست داد و بعد شستن غبار کدورتی که فیما بین بود و آب دواو مرتضی نظام شاه مصحفی که مشهور
بدستخط حضرت شاه ولایت مآب بود در میان آورده مبانی اتحاد و یکجهتی را که در جمیع سوانح
ممد و معاون یکدیگر باشند بایمان غلاظ موکد ساخته بعد عهد و پیمان چنان مقرر گشت که
که باتفاق یکدیگر دفع فتنه عادل شاه کوشیده در تسخیر بلده بیجاپور و سایر آن مملکت
سعی موفور بظهور رسانند عادل شاه از استماع این خبر مضطرب گشته و اتفاق این دو پادشاه
محمول بر تحریک شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر علیه الرحمه نموده مشار الیه را از منصب پیشوائی
و وکالت معزول ساخته بحبس و قیدش فرمان داد و سید مرتضی که در آن اوان بسببی از
اسباب از نزد نظام شاه گریخته پناه بعادل شاه برده بود و بشاه ابوالحسن نهایت محبت
داشت آزرده گشته بخدمت عادل شاه رفته تعهد نمود که باردوی نظام شاه شتافته بهر طریق
که تواند در تمهید مصالحت سعی فرماید بشرطیکه شاه ابوالحسن را از قید رهائی بخشند پس در شب
از بیجاپور بجانب اردوی نظام شاه روان گشت و چون نزدیک آن لشکر رسید مرکب و
یراق خود را در گوشه گذاشته تحف و هدایای بسیار از جواهر و نفایس اجناس با خود برداشته
بسراپرده ملا حسین که در آن ایام بخطاب خانخانان سرفراز گشته پیشوائی نظام شاه می نمود درآمد
تحف و هدایا گذرانید خاموش نشست هرچند خانخانان پرسید که موجب آمدن چیست هیچ
نگفت بجز آنکه مرا در حضور نظام شاه برید تا به ده از دی کاری دارم خانخانان بطمع تحایف که
که گذرانیده بود در ساعت بخدمت نظام شاه رفته نوعی نمود که او را در حضور طلب فرمودند
چون بشرف بساط بوسی رسید سر بزمین نهاد و هرچند مقربان مبالغه می نمودند که سر بردارد امتناع
می نمودند تا اینکه نظام شاه انجاح مدعیات او را متقبل گشت آنگاه سر برداشته عرض نمود که حقوق
خدمت شاه طاهر علیه الرحمه بر این دولت خانه بسیار است و اکنون پسر او شاه ابوالحسن را

بدولتخواهی این درگاه متهم ساخته مقید کرده اند اگر شهریار از رزم عادلشاه باز نیاید
آن سید بیگناه بقتل خواهد رسید و اگر نوید مرحمت از جانب حضرت شود بنده متعهدام که آن
سید را از قید برآورده در همین منزل بموکب اقبال برسانم مرتضی نظام شاه مآل اندیشی نکرده
فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه گردد مراحم شاهانه شامل حالش گشته جمیع مدعیاتش
باجابت مقرون خواهد گردید سید مرتضی بعد حصول جواب بر وفق مراد فی الفور بسرعت تمام
به بیجاپور رسیده کیفیتی که گذشته بود بشاه ابوالحسن اعلام داد من بعد بخدمت عادلشاه رفته
حقیقت حال عرض نموده متعهد گردید که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف لایق بخدمت
نظام شاه روانه فرمایند بالیقین مراجعت نموده دوستی آن دو پادشاه بعداوت و دشمنی مبدل
خواهد گردید عادلشاه که خواهان اینمراد بود می دانست بجز مصالحت با نظام شاه رهائی
ازین تهلکه غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف و نفایس بسیار بخدمت نظام شاه
روانه گردانید و مشار الیه بنوعی که احدی بر آن نفس اطلاع نیافت در شب داخل اردوی
نظام شاه گشته بوساطت خانخانان در همان شب احراز شرف ملاقات نموده مدعیات
خویش بعرض رسانید و از جانب عادلشاه در مقام عذرخواهی و تلافی ما فات در آمده با
نظام شاه قرار داد که بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برید
و تسخیر نموده مملکت تلنگانه را با شهر بیدر اولیای دولتین بی منازعی و مشارکی تصرف نمایند
و خانخانان و سایر اعیان با او همداستان گشته نوعی نمودند که مرتضی نظام شاه عهد و پیمان را که موکد
به سوگند کلام مجید کرده بود بر طاق نسیان گذاشته ره نورد طریق بی مروتی و بدعهدی گشت و شهریار
ازین معنی آگاه گشته با جمعیت قلیل موازی پانصد سوار راه ولایت خویش پیش گرفت و سپاه دشمن
بر لشکرش تاخت و حادثه عظیم روداد و شهریار چون بشهر بیدر رسید ملک برید پیشکشهای
لایق گذرانید و بعد از آنکه بازماندگان لشکر از عقب رسیدند متوجه دار السلطنت
گردید تا تدارک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

درانک فرصت بعون ایزد متعال لشکر ظفر اثر را با نتظام آورد

ذکر مردانگیهای سیف خان عین الملک خلف صدق فتحی خان عم زاده ملک عمران شاه و کشته شدن او بتقریب حسین نظامشاه

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که سیف خان عین الملک بعد از ارتحال پادشاه مغفرت پناه جمشید
قطبشاه مدت یک سال جمیع مهمات سلطنت را در قبض و تصرف خویش در آورده تمام ارکان
دولت را بی اختیار و ساقط الاعتبار کرده بود و هنگام توجه ابراهیم بدار السلطنت بنابر عدم تاب
مقاومت با جمعیت خویش بمملکت برار رفت و عماد شاه والی برار نظر بر شجاعت و دلاوری جاگیر چهار
هزار سوار بدو مکرمت نموده و چندی که آثار شجاعت و مردانگی ازو بظهور رسید و روز بروز
حشمت و شوکت او متزاید گردید تا آنکه عماد شاه متوهم گشته با امرای خویش قرار داد که چون علی الصباح
بقصد سلام آید او را گرفته مقید سازند و صبح زود کس بجهت او بطلب فرستاده پیغام داد که جریده
با معدودی چند بسلام آید او غافل از تزویر عماد شاه با هفده جوان متوجه سلام گشت مردم
عماد شاهی حسب القرار او را در میان گرفته خواستند که دستگیر کنند او بزور بازوی شجاعت با آن
هفده جوان مخالفان را از حوالی خویش متفرق گردانیده بمعسکر خویش پیوست بعد از آن هر چند در
عماد شاه در مقام اعتذار آمد مفید نیفتاد و پس از آن عین الملک با جمعیت خویش متوجه احمدنگر
گردید و در هنگامی که ابراهیم عادل شاه و امرای عماد شاه و ملک برید باتفاق هم کمر بر نظامشاه
بسته لشکر نظام شاه را احاطه نموده بودند امرای کس بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داده بود
که توپخانه بنده نظام شاه متردد گشته عین الملک را طلبیده در باب رهائی خود درخواست کنکاج نمود
عین الملک معروض داشت که هیچ اندیشه بخاطر اشرف راه نداده متوجه احمدنگر باید شد
که این بنده سر راه مخالفان گرفته توپخانه را بسلامت باحمدنگر میرساند فی الفور بیرون آمده
امر فرموده که توپخانه را پیش اندازند نظام شاه کوچ نموده متوجه دار السلطنت گردید
و عین الملک همه جا پشت گرده از عقب سر راه بدشمنان گرفته بتیغ آبدار جواب داده

تو بخانه یا احمدنگر رسانید و بعد از انکه نظام شاه استقرار یافته ورا مراج را در مخالفت
با عادل شاه با خود متفق ساخته قرار داده که مملکت اورا با یکدیگر بالمناصفه تقسیم سازند
و باتفاق بجانب بیجاپور متوجه گشته عادل شاه را محصور نمودند و کفره در معابد و مساجد
اهل اسلام آتش زده علم فساد برافراشتند عین الملک بپاس اسلام در بار عام بخدمت نظام شاه
آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجای رسید که بتخانها بجای مساجد تعمیر یافت اکنون باید سپاه
خویش کمر غزا و جهاد بر میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کفار است و موجب
تذلیل دین مبین نخواهم نمود هرچند نظام شاه کلمات مهر انگیز ادا نموده مفید نیفتاد و خشمناک
از مجلس شاهی برخاسته فی الفور بعزم امداد عادل شاه کوچ نموده برامراج پیغام داد که اکنون
من بعون الهی کمر حمایت دین اسلام بر میان بسته ام پیش از آنکه هم از قیل و قال
قتال و جدال آنجا مد ترک محاصره بیجاپور نموده بصوب مملکت خویش مراجعت نمائی و
الا مستعد مقابله باشی که اینک رسیدم رامراج از غایت جلادت و دلاوری او اندیشناک
گشته بصوب بیجانگر مراجعت نمود و برهان نظام شاه قرین یاس و حرمان بجانب احمدنگر
بازگردید و چون عین الملک تربیت یافته این دودمان عالیشان بود شهریار از
استماع مردانگیهای او قولنامه مشتمل بر اظهار مرحمت و عنایات شاهانه با تشریفات و
انعامات خسروانه فرستاده طلب فرمود و بعد از انکه بسعادت پابوسی مشرف گردید
شهریار مهد علیا همشیره خود تانی بی بی را در سلک ازدواجش کشید و ملکندل را با توابع
در وجه جاگیرش مقرر فرمود و بعد انقضای دو سال از جهت سرکشی و سبکسری
که در جبلت او بود کرد و ملال بر خاطر انور نشسته مشار الیه را مرخص ساخت که از ولایت
ملکندل بهر طرف که خواهد برود و عین الملک بجانب بیجاپور متوجه گشت و عادل شاه
که بر توجه او اطلاع یافت و ملک یون جهت او ارسال داشته به بیجاپور طلبیده
چند پرگنات معمور در وجه اقطاعش مقرر فرمود و صاحب تاریخ فرشته آورده که بعد

از وفات برهان نظام شاه بسعی ارکان دولت میان ابراهیم عادلشاه و حسین نظام شاه
ابواب مصادقت مفتوح گشته در سرحد ملاقات کردند و لوازم عهد و پیمان در باب
اتحاد و دوستی بجا آورده بمستقر حکومت مراجعت نمودند لیکن در همان زودی باز صحبت بخصومت
مبدل گشت و بسلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که دران ایام از ترس حسین نظام شاه گریخته به بیجاپور
آمده بود عدالت پناه در فکر استخلاص سولاپور افتاده بر آن طرح مصادقت و دوستی
افکند و سیف خان عین الملک سپه سالار برهان شاه که از حسین نظام شاه متوهم گشته نزد
برهان عماد الملک بولایت برار رفته بود بحسن تدبیر و عذرهای دلفریب نزد خویش آورده
جای اسد خان بوی تفویض نموده بخطاب و القاب سیف الدولة القاهره و عضد السلطنة الباهره
امیر الامرا سیف عین الملک سرفراز گردانیده ولایت مان و مابین و دیگر پرگنات [illegible]
و پنجهزار هون نقد عنایت فرموده در همان زودی باستصواب او و خواجه جهان دکنی تجویز
سلطنت بر شاه علی ابن نظام شاه که پناه باو آورده بود متفق ساخته اراده
نمود که او را بر تخت احمدنگر متمکن سازد و بعده قلعه سولاپور و کلیانی را بحوزه تصرف
در آورده جبر شکستهای سابق نماید پس با سپاه رزم خواه از بیجاپور نهضت نموده
شاه علی را با ده هزار سوار نظام شاهی که در آن مدت از سطوت حسین نظام شاه
گریخته به بیجاپور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و نامهای مشتمل بر
مواعید خسروانه نزد اکابر و اشراف احمدنگر ارسال داشته ایشانرا بقبول
سلطنت شاه علی تحریص و ترغیب نمود و چون احدی از مردم نظام شاهی بجانب
شاه علی میل نکرد نظام شاه از استماع آن خبر با لشکر گران برهان نظام شاه
متوجه سرحد گردید عدالت پناه بخلاف عادت سرپنج گشاده قریب شش لک هون
بر سپاه قسمت نموده باستظهار سیف عین الملک در افروختن آتش جنگ عازم
و جازم گردیده کوچ بکوچ متوجه سرحد گشت و عین الملک را هراول ساخت

و حسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خانزمان و بحری خان و اخلاص خان
را همراه عماد شاهی هراول گردانیده ارابه های آتشبازی پیش لشکر باز داشت
سیف عین الملک بواسطه اظهار شجاعت و مجرای خدمت تعجیل بجانب خصم روان
شد و از فوج قلب دور افتاد عادل شاه نزد او کس فرستاده پیغام داد که قاعده
هراول نیست که از قول بسیار دور گردد و سیف عین الملک جواب داد درست است
لیکن پیش آمدن و باز پس گردیدن مناسب نیست که موجب جرأت خصم می گردد و دیگر
آنکه افواج خصم را آنقدر یارا نیست که مثل من هراول اینجا ساخته پیش قدمی کنند و
عنان بر بجنگ در پیوست و بحمله نخستین توپخانه را بدست آورده و میخهای آهنی در آتش زن
و ضرب زن کوفته و خاطر از آتشبازی نظام شاه جمع کرده پیشتر شد و هراول او را که
عمده لشکر بود درهم شکست و بر هم زده بفوج قلب رسانید نظام شاه با لشکر خاصه
خیل و فیلان مست نامی که جهت مقابله قول عادل شاهی مستعد و مهیا داشت بر سیف
عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کثیر از طرفین کشته شده نزدیک بود
که افواج نظام شاهی متزلزل گشته گزندی بایشان رسد که ناگاه بعضی از امرا مانند
رستم خان دکنی و جهانگیر خان حبشی و غضنفر خان شیرازی که با میسره عادل شاهی
جنگ کرده منهزم شده بودند سپاه خود را گرد آوری نموده بمدد حسین نظام شاه رسیدند
سیف عین الملک بمشاهده قوت نظام شاهیه مشرف بر فرار بود که ناگاه چتر و علم دولت
عادل شاه نمودار گشت و سیف عین الملک بنابر عادت خود که در هنگام سختی معرکه میکرد از
اسب بزیر آمد تا بهادران و ترکش بندان بدانند که سردار داعیه گریز ندارد و کشته باید شد
یا فتح باید کرد و کوتاه بینان نا عاقبت اندیش بعرض عدالت پناه رسانید که سیف عین الملک
چون پرورده خاندان نظام شاهیه است درین وقت دو لک هوای حسین نظام شاه
گرفته مطیع و منقاد شد و اینک از اسپ فرود آمده برو سلام کرد ابراهیم عادل شاه

که از پیش رفتن او بدگمان شده بود و این حرکت را بر حرام خوری سیف عین الملک حمل نموده
بجانب بیجاپور عطف عنان فرمود و چون سیف عین الملک افواج قول و چپ و علم را
بجای خود ندید دست از جنگ باز داشته و خواهرزادهٔ خود را صلابت خان نام که زخمهای
منکر برداشته از اسپ جدا شده بود در پارچه گرپاس پیچیده از معرکه بیرون آمده متوجه
بیجاپور شد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن بلده فرود آمده یکی از معتمدان خود را بخدمت
عدالت پناه فرستاده معروض داشت که اسباب و اموال باخته با اسپ و قمچی
آمده ام خیمه و خوابگاه ندارم که در سایه آن بنشینم اگر چیزی نقد از خزانه مرحمت فرمایند
سامان خود کرده در ملازمت خواهم بود عدالت پناه چون از و ناخوش شده بود
جواب داد که مارا مثل تو نوکر سخن ناشنو در کار نیست هر جا که خواهی برو سیف عین الملک
که باستقلال خود تقصیری نکرده بود ازین جواب بدریای حیرت غوطه خورده باز پیغام نمود که من
از روی صدق و اخلاص کمر جان سپاری بر میان بسته ام و پانصد ششصد خویش
و قرابت خود را درین معرکه فدای پادشاه گردانیده ام روی آن ندارم که با چنین
پریشانی جای دیگر بروم اگر عدالت پناه خواهند یا نخواهند ما چاکر و غلامیم و بجای
دیگر نمی رویم چون ازین سخن خلوص او بوی از سرکشی بمشام خرد می رسید عدالت
پناه امر نمود که گذارندهٔ پیغام را بطپانچهٔ تادیب نوازند سیف عین الملک مایوس گشته
با اصحاب حل و عقد خود مشورت نموده باتفاق مرتضی خان انجو و مرزا بیک خان سیستانی
و میان فتح الله و علیخان از ظاهر بیجاپور کوچ کرده بولایت مان رفته بقدر امکان دست اندازی
نموده مال فراوان گرد آورده به مردم خود تقسیم کرده ایشان را صاحب سامان گردانید عدالت پناه
بعد اطلاع برینحال یکی از امرای خود را با پنج هزار سوار بدفع و اخراج او مامور کرده و بکنار ندی
مان جدال و قتال بمیان آمد و لشکر عادلشاهی منهزم گردید عین الملک دندان طمع تیز کرده
محصول برنج آن ولایت و خارج آن از سایر پرگنات دیگر مثل میرج و غیره نیز متصرف گشت عدالت پناه

بار دیگر جهت قلع و قمع دلاور خان حبشی را که در اواخر وکیل السلطنت شده بود با جمعیت
ده هزار کس نامزد فرمود درین دفعه نیز سیف عین الملک باتفاق صلابت خان بمقابله
شتافته دلاور خان را شکست داد و افواج عین الملک تعاقب نمودند و هرکرا یافتند کشتند و
اموال و اسپ و فیل بدست آورده خبر شکستگی خود نمودند پنج هزار سوار خوب
دو اسپه سه اسپه نزد عین الملک فراهم شد عدالت پناه کرت سیوم با بیست و پنج هزار
سوار و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شد و سیف عین الملک سپاه خود را فراهم
آورده در قصبه مان مقام نمود عدالت پناه بنابر توقف او در مان چند روز در
کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک که لشکر خود را فراهم آورده
مستعد گریختن شده بود از اقامت عدالت پناه خود را صاحب وجود دانسته فسخ
عزیمت نمود و قرار داد که بدون جنگ دست ازان ولایت باز ندارد و پس سه روز
پی درپی فوجها ترتیب داده آوازه می انداخت که امروز صف جنگ خواهم کرد و
سه کرت بجانب لشکرگاه عدالت پناه آمده باز می گشت بنابران تمام لشکر عادلشاهی
درین سه روز از صبح و شام مسلح بر پشت اسپان می ایستادند چون خبر مراجعت او
می شنیدند مانده و کوفته وقت شب بخیمه و خوابگاه خود میرفتند روز چهارم سیف
عین الملک چون صفها آراسته متوجه اردوی عدالت پناه شد امرای عادل آنرا مثل
روزهای دیگر دانسته هرچند می گفتند که اینک سیف عین الملک آمد ایشان باور نکرده متوجه
کارزار نمی شدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف
عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی آنکه تهیه اسباب
حرب کماینبغی پردازد بجانب اهل بغی متوجه گردید سیف عین الملک اندیشید و با اعیان و
اشراف مردم خود مشورت نمود همگی گفتند با فوجی که همراه پادشاه در آن باشد جنگ نمی توان کرد
اما مرتضی خان که سید معتبر بود و عین الملک مریدانه با وی سلوک می نمود گفت چه جنگ نمیکنید

ملاحظه برای جمعیت عین الملک این افعال نیکو گرفته بعزم قتال اسپ را جلو داده و پنج هزار
سوار که همراه بودند یک دفعه اسپهای خود جهانیده متوجه افواج خاصهٔ عادل شاهی شدند
و مردم قوت تاب آن حمله نیاورده بی اختیار عنان گردانیده به بیجاپور رسیده به قلعه درآمدند
در آن وزجیته و فیل و توپخانه و اکثر اثاثهٔ سلطنت نصیب عین الملک گردیده خلل فاحش
در آن دولت خانه پدید آمد سیف عین الملک اکثر ممالک محروسه را متصرف شده در موضع
توروا که دو کروهی بیجاپور است نزول کرده و عادل شاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید
و اهل بغی کافر نعمت هر روز تاخت بشهر آورده انواع مزاحمت میرسانیدند و نمیگذاشتند
که غله و آذوقه بفراغت برسد بنابرین عادل شاه برای دفع شر آن جماعت استمداد از
رام راج نموده هفت لک هون نقد مرسول داشت رام راج برادر خود وینکتادری را
با بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده جهت دفع عین الملک روانه گردانیده
عین الملک خواست که بر لشکر بیجانگر شبیخون زند وینکتادری این معنی را دریافته
حکم کرد که صغیر و کبیر لوازم هوشیاری پرداخته هر یک پارچه چوبی که بطول دو گز و نیم و
سه گز باشد بهم رسانیده بر سر آن پارچها روغن چرب کرده به بندند و وقت شب چون غوغا
بلند شود همه را برافروخته شب را چون روز روشن سازند سیف عین الملک غافل ازین معنی
دو هزار کس از لشکر خود انتخاب کرده باتفاق صلابت خان در سه کروهی بیجاپور بر ایشان
شبیخون برد و چون زده زده بمیان اردوی ایشان درآمد خاص و عام بر نهج مذکور
چراغان افروخته شب را مانند روز گردانیدند و پیاده های بیجانگری بضرب سنگ و
چوب و تفنگ یک طرفة العین پانصد کس معتبر او را هلاک ساختند عین الملک و صلابت خان
راه فرار پیش گرفته و از کمال اضطراب راه لشکر خود غلط کرده بجانب دیگر افتادند و چون خیلی
از وقت گذشت و عین الملک پیدا نشد دانستند که کشته شد ابتر گشته لشکر او متفرق
شده هر یک بجائی رفته عین الملک و صلابت خان با دویست کس قریب دمیدن صبح

نزدیک توده آمده چون آثار نکبت مشاهده کردند از لشکر خود انزجاری ندیدند پای درباد به گریز
نهاده از راه ماهان بجانب ولایت نظام شاه گریختند حسین نظام شاه که از دل پرخون
داشت بسبب ظاهر قولنامه در رومال خاصه بسته مصحوب قاسم بیک حکیم فرستاده
بعد ملاقات آنچه شرط گفت وشنفت بود حکمت پناه بجا آورد عین الملک بدو شرط
قبول این معنی نمود یکی آنکه نظام شاه باستقبال او از قلعه احمدنگر بیرون آید دوم آنکه در روز
ملازمت قاسم بیک در اردوی او بطریق رهن باشند قاسم بیک هر دو امر را متعهد شد و عین الملک
با دو سه هزار سوار متوجه احمدنگر گشت و در دو کروهی احمدنگر فرود آمد و قاسم بیک جهت تقریر
وضع ملاقات رخصت گرفته باحمدنگر رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور دگرگون دید بمنزل
خود رفته روغن بلادر بر سر زد و آلیده به بهانه آماس بر بالین بیماری تکیه نمود حسین نظام شاه
جمعی از اعیان را با اطعمه و اشربه فراوان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت
جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیک بیمار است لهذا روانگی او بعمل نیامد باید که زود
روانه شوند که اینک ما نیز باستقبال شما سوار می شویم عین الملک کسان معتبر و معتمد نزد قاسم بیک
برای دریافت حال فرستاد ایشان حال او را چنانکه بحسب ظاهر دیده بودند بمعرض بیان
آوردند عین الملک لاعلاج گشته همراه صلابت خان با شرذمه قلیل روانه شد و قبول خان که غلام او
بود هر چند از رفتن منع نمود و گفت بیماری قاسم بیک جعلی می نماید اصلا موثر و مفید نیفتاد و قبول خان
اندوهگین گشته از او جدا شده به لشکر عین الملک رفته گفت که خداوند من چنان فرمود که تمام
لشکر کوچ کرده بشهر بیاید پس آسیمان ازین کرده مستورات را لباس مردانه پوشانیده با جمیع
حشم مستعد سواری گشت و چون عین الملک نزدیک قصبه نکار رسید دید که نظام شاه
در صحرای مسطح بدین وضع ایستاده که براسب سوار و در خود فیلان را ایستاده نموده
کوچه کوچه ساخته اند حسین نظام شاه جمعی از مجلسیان خود را پیش فرستاد فرمود تا او را
و صلابت خان را سواره باندرون آورند و از عقب جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که

که پیاده باید شد لاچار پیاده گشته پیشتر شدند و در اثنای پیاده کردن هردو را گرفته
بالای فیل سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده برگشت و چون درون
قصبهٔ بنکاپور رسید فیلبانان چنانکه کسی واقف نشود هردو را بموجب اشاره خفه کرده
کشتند و اجساد شان زیر انداختند حسین نظام شاه گفت که بیچارها از ترس مردند
پس جمعی را نامزد فرمود تا عورات و اموال ایشان را بحضور آوردند قبول خان
که گوشش بر آواز بود اهل و عیال عین الملک و صلابت خان را سوار ساخته
و قریب پانصد سوار که من المهدا فی اللحد در ملازمت عین الملک بودند همراه
گرفته و با اسپ و فیلی متوجه ولایت شهریار گشته و چند جا با مردم نظام شاه
که دنبال کرده بودند جنگ گریزانه کرده در قلعه دار السلطنت گولکنده بسلامت
رسانید و بقول تاریخ قطب شاهی بجلدوی آن نیکو خدمتی بمنصب وزارت رسید

ذکر موافقت شهریار با عادل شاه و تفال خان و ملک برید بجهت دفع مرتضی نظام شاه و ظهور رسیدن خلاف از جانب عادل شاه و اتفاق کردن با نظام شاه و آمدن بشهر بیدر و بیان قتالی که بعد از آن رو داد

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه نقض عهد و پیمان نموده
و طریق بی مروتی مسلوک داشته کرد آنچه پیش ازین بقید قلم آمد از آن روز شهریار
تدارک و تلافی آن مرکوز خاطر انور می داشت و چون تفال خان استظهار او بود
بنابرین تفال خان را بارسال رسل و رسایل بموافقت خود خواند تفال خان شمشیر الملک
پسر خود را با دو سه هزار سوار جهت تاسیس مبانی دوستی و اتحاد نزد شهریار فرستاد
شهریار بنابر مصلحت وقت بهانه شکار با جمعی از مقربان از دار السلطنت بیرون آمده مابین
کولاس و بیدر ملاقات شمشیر الملک نموده خاطر از امر موافقت تفال خان جمع فرمود
ملک برید نیز از استماع این خبر بملاقات شتافت و بعد تشیید مبانی عهد و پیمان

در باب دفع مخالفان با ایمان موکد باتفاق کس پیش عادل شاه فرستاده استدعای ملاقات
نمودند عادل شاه این معنی را فوز عظیم دانسته قبول نمود و امر باحضار افواج متفرقه فرمود
مرتضی نظام شاه از استماع این خبر اندیشناک گشته بصوابدید چنگیز خان بقصد آنکه در میان
حایل شود بر سبیل استعجال با لشکر بسیار بجانب بیجاپور نهضت فرمود و چنگیز خان را برای
مصالحت با تحف و هدایای خسروانه روانه خدمت عادل شاه نمود چنگیز خان در ظاهر
قلعه ملدرک بملازمت فایز گردیده و بمعاذیر دلپذیر زنگ کدورت از آیینه ضمیر عادل شاه
زدوده و از این جهت مقربان درگاه را خورسند ساخته مایل بصلح گردانید تا آنکه همگنان
ملاقات آن دو پادشاه باهم مقرر نمودند چون این خبر بمسامع اقبال رسید صلاح
در مراجعت دانسته ملک برید را در محافظت و تعمیر قلعه بیدر تاکید نموده و شمشیر الملک را
بخلعتهای پادشاهانه نواخته خود بجانب دار السلطنت توجه فرمود و بتهیه اسباب جنگ
پرداخته در ظاهر دار السلطنت رایات ظفر آیات برافراخت و از آنجانب مرتضی نظام شاه
و علی عادل شاه بعد ملاقات باتفاق همدیگر متوجه ولایت تلنگانه و بیدر گشتند بعد
از قطع منازل علی عادل شاه در کنار حوض کمتهانه و مرتضی نظام شاه قریب بحصار
بیدر نزول کردند و دقیقه از دقایق تخریب مملکت فرو گذاشت نکردند شهریار از استماع
این خبر قلعه دار السلطنت را به آلات آتشبازی و اسباب قلعداری استحکام داده
صلابت خان و حبشی خان را که دو سردار بهادر نامدار بودند با ده هزار پیاده و
چهار هزار سوار بر سر مخالفان نامزد فرمود که قزاقی نموده لشکر مخالفان را بتنگ آورند
پیاده های مذکور در هر شب تا کمین نموده موازی دویست سیصد نفر را از لشکر مخالف
گوش و بینی بریده با لشکر ظفر اثر معاودت می نمودند هر که بینی می آورد یک هون و
هر که گوش می آورد یک پرتاب انعام می یافت و در روز صلابت خان و حبشی خان هم
در لشکر ظفر به قزاقی هنگامه آرا می گشتند و راه آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند

از ین جهت آن هر دو پادشاه تنگ آمده دست از محاصره شهریار باز داشته مرتضی نظام شاه
بصوب مملکت برار و علی عادل شاه بجانب بیجاپور جهت تسخیر آن ممالک عنان
یکران عزیمت معطوف گردانیدند و بنابر حزم و احتیاط که مبادا شهریار بهنگام غیبت بعزم
تسخیر احمدنگر یا بیجاپور توجه فرماید هر یک از این دو پادشاه پانزده هزار سوار از امرای
از جانب عادل شاه کامل خان و یار قلی بیگ و از جانب نظام شاه میرزا یادگار و
حیدر سلطان را بسپه سالاری نصب کرده بصوب گولکنده نامزد فرمودند بعد
از آن بجانب مملکت برار و بیجاپور نهضت نمودند ذکر نامزد فرمودن شهریار

امرا و خوانین را جهت تنبیه جوت راو و دیو نایک و هوجل نایک و غیره سرداران برگی و نصرت یافتن سپاه منصور بر ایشان

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که علی عادل شاه هنگام توجه بعزم تسخیر ممالک بیدر
و تلنگانه قولنامه و تشریفات فرستاده جوت راو و دیو نایک و هوجل نایک را
بمعاونت خویش طلب نمود و آنها با ده هزار سوار جهت امداد متوجه اردوی عادل شاه
گردیدند و چون پیش از وصول آنها منازعت بمصالحت مبدل شد و عادل شاه روانه
بیجاپور گشت سرداران برگی بی تامل بولایت شهریار در آمده خرابی بسیار رسانیدند
شهریار با پنج هزار سوار از عسکر منصور انتخاب نموده بسرداری صلابت خان و حمید خان
و حبشی خان بجهت مدافعه آن قوم نامزد فرمود و چون لشکر منصور قریب بلشکر برگی
رسید سرداران لشکر برگی بعزم محاربه پیشتر آمدند و کار بجدال و قتال انجامید و
بهادران جانبین داد مردی و شجاعت دادند در اثنای گرمی بازار محاربه صلابت خان
بر قلب لشکر کفار زد و با جوت راو جنگی در غایت شدت بوقوع آمد متعاقب این حال
سرداران دیگر حمله آورده تزلزل در ارکان ثبات کفار نابکار انداختند و با جوت راو
و هوجل نایک که حرم عادل شاه همراه آورده بودند بقصد محنت حرم را بر اسپی سوار نموده بسلامت

بیرون شتافتند و غازیان اسلام تعاقب کرده فیل فتح لشکر و فیل فتح جنگ و نشان ماهی مراتب
که علی عادل شاه از نهایت توجه بجهت او ارزانی داشته بود بدست آورده و چند کس
از رؤسای آن قوم را اسیر گردانیده بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و غنایم را با اسیران
بنظر همایون در آوردند و امرا و بهادرانیکه در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند
بمناصب بلند و انعام و اکرام ارجمند ممتاز گردیدند **ذکر نامزد فرمودن
شهریار امیر شاه محمد انجو را بمحاربه لشکر نظام شاه و عادلشاه و بیان فتوحاتیکه سپاه منصور را
دست** داد و بمسامع قطبشاهی رسیده که سرداران مرتضی نظام شاه و علی عادل شاه که
با جمعیت سی هزار سوار بسرحد کولاس جهت حراست ولایت آن دو پادشاه چنانکه سابقاً
مذکور شد نامزد شده بودند چون بحوالی کولاس رسیدند دست بتخریب ممالک بیدر و
سرحد کولاس گشوده دقیقه از دقایق بیداد فرو نگذاشتند شهریار از استماع این خبر هشت هزار
سوار انتخابی بسپهسالاری سیادت پناه امیر شاه محمد انجو جهت مدافعه آنها نامزد فرمود
و شجاعت و امارت پناه مرزا حسین بیگ ترکمان را که از بنی اعمام شهریار بود با چهار صد
جوان غریب و ترکمان همراه امیر شاه محمد انجو روانه نمود و بعد از قطع مراحل چون سپاه منصور
مابین کولاس و دیگلور رسید سید حیدر نامی از سرداران نظام شاهی که با دو سه هزار سوار
و سه چهار هزار پیاده در قلعه دیگلور بود از استماع خبر رسیدن سپاه منصور از آن
قلعه بیرون آمده در مقابل لشکر منصور صف آرا گشت مرزا حسین بیگ با جوانان ترکمان
و غریب حمله بر سپاه مخالف آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیده تزلزل در بنای ثبات
سید حیدر و اتباعش انداخت و آنها را هزیمت داده روی همت به تسخیر قلعه دیگلور آورده
جبراً و قهراً آن قلعه را مفتوح ساخت روز دیگر سپاه منصور از آن مقام کوچ نموده مابین دیگلور
و قندهار قریب لشکر مخالف لشکرگاه ساختند و چون مخالفان برین حال اطلاع یافتند سیوت راو
بسو سیرا او کولی راو را با شش هزار جوان مادیان سوار پیش فرستادند و ازینجانب امیرزاده

حسن بیگ و علی قلی خان و شاه قلی بیگ و عزیز بیگ و دیگر دلاوران غریب و ترکمان متوجه
محاربه مخالفان گردیدند مخالفان ایشان انابر قلت جمعیت در حساب نمیاورده پیش دستی
در جنگ نمودند و چهار صد جوان دلاور نامدار با شش هزار سوار تا غروب آفتاب کارزار
نموده جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند و بعد غروب آفتاب بفرخی به لشکر منصور پیوستند
روز دیگر سپه سالاران نظام شاه و عادل شاه موازی هشت هزار سوار از تمام لشکر خود
انتخاب نموده بمعرکه جدال فرستادند و امیر شاه محمد خواهرزاده حسین بیگ و علی قلی خان
را با چهار صد جوان غریب و ترکمان در مقابل فرستاده صلابت خان افشار را با ده هزار سوار
بر سبیل مدد و متعاقب ارسال نموده خود با بقیه سپاه در قلب لشکر قرار گرفته مستعد کارزار
گردید در آن روز دلیران بهر دو لشکر داد مردی و مردانگی داده به نیروی بازوی شجاعت
تیغ در یکدیگر بهادند و بهادران لشکر منصور تیغ آتش بار را بخرمن سوزی حیات دشمنان درخشان
نموده فوج مقابل را متزلزل و پسپای ساختند مخالفان از هراس بقیه این شب شبا شب کوچ نموده
یک منزل عقب نشستند و سپه سالاران شهریار تعاقب کرده در برابر آنها خیمه و خرگاه برافراشتند
روز دیگر مرزا یادگار سپه سالار مرتضی نظام شاه بتدارک ما فات موازی ده هزار سوار
از غریب و حبشی و دکنی از لشکر نظام شاهی و عادل شاهی انتخاب نموده صف آرای قتال
گردید و از ینجانب امیرزاده حسین بیگ و علی قلی خان و باقی بهادران غریب و ترکمان
بی رخصت سپه سالار لشکر منصور از روی جلادت رو بمعرکه جدال آوردند و سپه سالار
بعد اطلاع بر توجه ایشان برزمگاه صلابت خان افشار با ده هزار سوار از عقب بمدد
فرستاد دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند و پای ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند تا
هنگامیکه شهسوار سپهر از هول آن واقعه بحصار مغرب شتافت فیمابین آتش قتال ملتهب و
بازار جدال گرم بود دست قابض ارواح از کار نمی آسود در آن روز از امرا و سرداران نظام شاهی
امام قلی بیگ و یاقوت خان حبشی و یوسف آقای ترکمان با دیگر جوانان نامی و از لشکر منصو

شاه قلی بیگ افشار و امام قلی بیگ ترکمان با چند جوان دیگر جان بملک الموت سپردند و علی قلی خان
زخمی گردید آخر الامر سپاه منصور بغلبه و سپاه مخالف بمغلوبیت رو از معرکه به لشکرگاه خود آوردند
و تا مدت یک ماه بدین آئین هر روز فیما بین جنگ می بود و دست حادثه ابواب عنا بر روی قلاوزان
می گشود و اکثر اوقات لشکر شهریار بغالبیت اختصاص می یافت و لشکر مخالف انگشت نمای مغلوبیت
می گشت و وقایع نگاران اخبار هر روزه بحضور میفرستادند و چون اکثر فتوحات بسعی و کوشش
امیرزاده حسین بیگ و بهادران ترکمان و خراسانیان بظهور پیوسته بود و سرداران و دلیران
دکن در آن حروب پا در معرکه قتال ننهاده بودند فرمان همایون باسم امیر شاه محمد انجو و سایر
سرداران دکنی شرف صدور یافت که بهادران غریب تا این زمان چنان مشمول عواطف شاهانه
نگردیده اند که سرداران و سلحداران دکنی معهذا در اکثر معارک دلاوری بظهور رسانیده مخالفان را
درهم شکسته اند و امرا و خوانین دکنی که از عهد عهد پرورده نعیم این درگاه اند پای در
معرکه قتال ننهاده اند و مراتب جان سپاری بتقدیم نرسانیده اند در برابر این تقصیر
هر آئینه غضب سلطانی شامل حال ایشان خواهد شد چون مضمون فرمان معلوم امرا
و سرداران دکنی گردید از غضب شهریار اندیشیده مجموع بخدمت شاه محمد انجو
رفته خاطر نشان نمودند که در جمیع معارک طایفه غریب و ترکمان پیش دستی نموده با مخالفان
در مقام محاربه در می آیند و بچابکی گوی ظفر از میدان نبرد می ربایند ملتمس آنکه ما
بندگان نیز بجانب دیگر نامزد شویم تا بجلادت پیش آمده بکمال سعی و کوشش دشمنان را
منکسر می سازیم تا در حضور پادشاه آبروی پیدا کنیم امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین بیگ
و علی قلی خان و سایر جوانان غریب و ترکمان را طلبیده گفت که فرمان همایون بتاکید
تمام شرف صدور یافت که طایفه ترکمان و غریب روانه سرحد ولایت عادلشاه گشته
آتش تاراج در آن ولایت افروزند چون ایشان حسب الحکم متوجه ولایت دشمنان
گردیده دست بقتل و تاراج برگشادند که ناگاه خبر بدیشان رسید که سبب فرستادن

جهت تاخت آنست که امرا و سلحداران دکنی دست برد بمخالفان نموده فرید آبرو در درگاه
پادشاهی پیدا کنند امیرزاده حسن بیگ و سایر بهادران غریب از استماع این مقدمه
در پیچ و تاب شده فی الفور ببر باد پایان برق رفتار سوار گشته بصوب معرکه حرب و قتال
توجه نمودند و ازین جانب امرا و سرداران دکنی از رفیقان بهادران غریب خاطر جمع نموده مسلح
و مکمل قدم در میدان مبارزت نهادند و مخالفان فوج را اندک دیده از اطراف حمله آورده
بجنگ در پیوستند و امرا و بهادران لشکر منصور دست به تیغ و تیر برده آتش پیکار مشتعل ساختند و
در عین گرمی هنگامه شور و سپاه هر دو پادشاه جهت تدارک شکستها که سابق برین از لشکر منصور
بآنها رسیده بود دل بر مرگ نهاده با موازی هشت هزار سوار فیلهای کوه پیکر را پیش انداخته
از اطراف سپاه منصور را هاله کردار در میان گرفتند و جنگ عظیم روداد و چون خصمان اضعاف
مضاعف بودند و کار بآن رسیده بود که چشم زخم بلشکر ظفر اثر رسد که درین اثنا امیرزاده
حسین بیگ و سید علی قلی خان با بهادران دیگر رسیدند و بمشاهده خیرگی لشکر دشمن مانند
شیر ژیان میان آن دو لشکر کینه گستر درآمده در حمله اول بسیاری از دلاوران و
بهادران لشکر مخالف را از پا درآوردند و یک فیل نامی جنگی را پیش انداخته صفوف مخالفان
را از هم شکافته خود را بعلم مخالف رسانیده آن علم را بقلم ساختند سرداران و بهادران
لشکر ظفر اثر از اطراف بر سپاه خصم حمله آورده لشکر مخالفان را منهزم گردانیدند القصه
درین واقعه بسیاری از معارف و سران مخالف اسیر و دستگیر گشتند و قریب سه هزار
اسپ عربی و عراقی وغیره با چند سلسله فیل مست و غنایم و اموال بسیار بدست سپاه
نصرت شعار درآمد و بعد ازین فتح سپاه عادلشاهی و نظامشاهی را دیگر تاب مقابله نماند
و اکثر زخمی و پریشان حال گردیده متوجه ولایت خود گشتند و امیرشاه محمد انجو حقیقت فتح
فیروزی لشکر منصور مفصلاً منتظم سلک تحریر نموده روانه حضور گردانید ذکر توجه شهریار
بسرحد بیجانگر و مشرف گشتن شرنگ راج بملازمت شهریار

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و علی عادل شاه چنانکه قبل ازین مذکور شد در منازعت نمودن با شهریار کاری از پیش نبرده مراجعت نمودند علی عادل شاه بی استرضای شهریار بقصد تسخیر مملکت بیجانگر و قلعه آن با سپاه بیحد و عد توجه فرموده بمحاصره آن قلعه پرداخت سرنگراج والی بیجانگر چون قوت مقاومت با عادل شاه نداشت از روی اضطرار عرضداشت با تحف لایق بخدمت شهریار فرستاده استدعای امداد نمود شهریار با سپاه کینه خواه بسرحد بیجانگر نهضت فرموده فرمان همایون بامیر شاه محمد انجو فرستاد که با لشکر خویش از ولایت عادل شاه که متصل بسرحد ممالک محروسه است مرور نموده و آتش غارت در آن ولایت افروخته زود خود را به لشکر ظفر اثر ملحق گرداند و چون فرمان واجب الاذعان شرف ورود یافت حسب الحکم عمل نموده در مابین سرحد بیجانگر بشرف پابوس مستسعد گردید و از آنجا سرنگراج با لشکر منصور ملحق شده بشرف ملازمت فایز گشته و پیشکش لایق از نظر انور گذرانیده بنوازش شاهی سرفرازی یافت علی عادل شاه از استماع این خبر از محاصره قلعه بیجانگر در گذشته و ولایاتیکه بدست آورده بود باز گذاشته متوجه بیجاپور گردید چون منهیان این خبر بمسامع اجلال رسانیدند شهریار سرنگراج را مشمول عواطف خسروانه ساخته رخصت انصراف ارزانی داشته بمستقر جاه و جلال معاودت فرمود

ذکر نامزد فرمودن شهریار اولا سپاه نصرت شعار را بجهت تسخیر ولایت کوندبیر بسپه سالاری ملک حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتیکه در آن آوان رو نمود و بعد از آن نامزد فرمودن امیر شاه میر را برای تسخیر آن قلعه و مفتوح شدن آن بسعی امیر

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که وینکتادری کپوری تمراج و نرسنک راو در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بسال مبلغ دو لک هون برسم باج و خراج از ولایت کوندبیر بخزانه عامره ارسال می داشتند و در اوایل سلطنت شهریار نیز جاده پیمای طریق متابعت بودند و چون شهریار را

ابواب منازعت با نظام شاه و عادلشاه مفتوح شد کفار فرصت مغتنم دانسته باب متابعت مسدود ساختند بل بقدم جرأت از کنار ندی کشنا بجانب کوندپلی عبور کرده دست تسلط بر ولایات کوندپلی و آنحدود دراز نموده مزاحمت بحال رعایا و ساکنین آن سرزمین میرسانیدند اعلیحضرت شهریار بعد اطمینان خاطر از اندیشه منازعت آن دو پادشاه عالیجاه همگی همت بر محو کردن آثار کفر و ظلام مقصور گردانیده بعد چند سال که سپاه آسوده حال گشت پرتو التفات بر اجتماع سپاه ظفر پناه انداخت و در اندک فرصت سپاه بسیار از پیاده و سوار فراهم آورده سیادت پناه میر عماد الدین شیرازی را بخطاب حیدر الملکی سرفراز گردانیده و سپاه و امرای دیگر را همراه داده بسپاه سالاری غز امتیاز بخشیده به تسخیر قلعه کوندبیر نامزد فرمودند و سرداران دیگر با عساکر منصور بولایت کوندبیر در آمده اول قلعه وینوکنده را محاصره نموده باقبال خداوندی مسخر نمودند و بعد از آن بصوب حصار کجر کونه که کستوری رنگیا و مدهبانی حنیا که بجمعیت بیست هزار پیاده در آنجا اقامت داشتند متوجه شدند و بمجرد وصول آنرا مفتوح ساختند و بعد ضبط توابع و لواحق انحصار عنان عزیمت بصوب تسخیر قلعه کهمم معطوف داشته انحصار را مرکز وار در میان گرفته در اندک زمانی بحیز تسخیر در آوردند و بعد جمعیت خاطر از تسخیر قلاع که در حدود کوندبیر بود متوجه تسخیر قلعه فلک نظیر کوندبیر گردیدند چون بحوالی آن قلعه رسیده و شروع بمحاصره نمودند در خلال اینحال از جناب شهریار فرمانی بنام حیدر الملک و سایر امرا و خوانین رسید که بعضی اشقیای باغی و راجه های طاغی مثل مدهی تمینا و مدهبانی حنیا و کستوری رنگیا با یکدیگر متفق شده موازی سی هزار پیاده فراهم آورده اراده شبیخون بر لشکر ظفر اثر دارند باید که بمجرد وصول فرمان همایون دست از محاصره قلعه کوندبیر باز داشته متوجه آنها گردند و بعد اطلاع ناییره شر آنجماعه با آب شمشیر به تسخیر قلعه کوندبیر پردازند حیدر الملک و سایر سرداران چون بر مضمون اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بجانب مخالفان شتافتند کفار بعد از اطلاع بر توجه سپاه نصرت پناه بمقام جدال و قتال در آمدند بعد وقوع محاربه کفار پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیش گرفتند و غازیان تعاقب

نموده اکثری را مقتول و مجروح ساختند بفتح و فیروزی معاودت نمودند از اینجا هوشیار
و خبرداری شهریار را که لازمهٔ کشورستانیست قیاس باید کرد که در چه پایه بود که سی نه
پیاده در جنگلی بفاصلهٔ هشت کروهی از لشکر منصور مجتمع شده انتظار فرصت میکشیدند
سپه سالار و کسی دیگر از لشکریان را اطلاعی بر آن حاصل نشد و آنحضرت از ده روزه
فاصله بر ارادهٔ فاسد مشرکان واقف گردیده امر فرمود تا سپاه نصرت پناه شتافته دمار از روزگار آن مدبران بر آوردند بالجمله بعد ازین فتح عظیم حیدر الملک و سرداران قلعهٔ کنورم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلاع و بقاع که در سرحد واقع بود از طنطنهٔ دلاوری سپاه نصرت پناه مطیع و منقاد گشته حصار را تسلیم اولیای دولت نمودند بخلاف مردم قلعهٔ بلم کنده که باستظهار حصانت حصار و وفور اعوان و انصار مغرور گشته با لگذار نگردیدند بنا بر این حیدر الملک وغیره سرداران همت به تسخیر آن گماشته در اندک زمانی مفتوح ساختند و بعد از این حیدر الملک آن قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دلیران کاردان سپرده با سایر امرا اسباب قلعه کشائی همراه گرفته قلعهٔ کوندبیر گردیده پس از وصول بدان قلعه بمحاصره پرداخته و سپهاهیش بر دو جنگ در پیوستند و چون مدتی مدید تسخیر قلعهٔ کوندبیر که بی نظیر که بر قلهٔ کوهی در غایت ارتفاع واقع شده صورت نبست شهریار زبدهٔ آل طه و یسین میر شاه تقی معروف بمیر شاه میر را جهت تسخیر آن قلعه روانه فرمود بعد وصول آن قدوة السادات نیز تسخیر آن قلعه چند روز در حیز تاخیر افتاد امیر شاه میر امرا و خوانین و بهادران طرفین را از غضب شاهی ترسانیده مقرر نمود تا توپچیان توپ ها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اساس آن حصار را درهم شکستند و امیر شاه میر با جمعی از بهادران مثل علی قلیخان و عزیز خان دلو بیگ بجانب دروازهٔ شرقی حصار شتافته مجاهدان را بر جنگ و جدال تحریص نموده مقارن اینحال هزار سوار دلاور از قلعه بیرون آمده بقصد ممانعت متوجه سپاه منصور گشتند

فیل بهره نام را پیش انداخته بیک حمله کوه شکوه آن مدبران را منهزم ساخته تا دروازهٔ قلعه تعاقب نمودند و فیل بهره بقوت تمام مصفح دروازه را از جا بر داشت و متعاقب علی قلیخان و عزم بیگ و لونر خان و دیگر غازیان قدم درا ندرون دروازه نهاده بضرب شمشیر دروازهٔ قلعه را از قبضهٔ تصرف کفار برآوردند و مجاهدان از اطراف متوجه گشته بر برج خرج بموده و قلعه بعون ایزدی در شهر صفر سنه ۹۸۷ سبع و ثمانین و تسعمایه مفتوح ساختند سردار کفار تمراج داماد رامراج را اسیر گردانیدند و اولیای دولت قاهره در اندک زمان جمیع قلاع و بلاد کوندبیر تا سرحد بیجانگر بحسن تدبیر تصرف درآوردند و بعد ازین فتح امیر شاه میر بعضی امرا و سردار ان بمحافظت قلعه و ولایات مقرر نموده خود با غنایم بسیار تمراج را همراه گرفته بصوب دار السلطنت متوجه گشته بعز بساط بوسی سرفراز و بعواطف خسروی ممتاز گردید. **ذکر آمدن میر ابوالقاسم از جانب مرتضی نظام شاه بجهت تمهید موافقت و فرستادن لشکر بر بیدر و مقتول شدن علی عادلشاه بخنجر بیداد** خواجه سرای بد نهاد آورده اند که مرتضی نظام شاه بعد از فتح برار بواسطهٔ خبط دماغ یا از علو همت قریب بشانزده سال گوشهٔ عزلت اختیار فرموده و غیر از یک یا دو خدمتگار نزدیک خود نگذاشته مهمات پادشاهی را بارکان دولت مثل اسدخان و صلابتخان مفوض نموده ایشان از هر گاه کار عمده پیش میآمد عریضه نوشته بحضور می فرستادند و آن والی گوشه نشین جوابی در کمال معقولیت بقلم میآورده هرگاه مهمی بخاطر همایونش میرسید رقعه بدستخط خاص نوشته و مزین بصاد کرده نزد ایشان میفرستاد و مهمات برحسب دلخواه سرانجام مییافت و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی در ایام عزلت تسخیر ممالک بیدر پیش نهاد همت ساخته و رقعه بطرز موصوف قلمی نموده باجتماع سپاه فرمان داد و چون بر همگنان ظاهر بود که بدون موافقت بادشه یار تسخیر بیدر متعسر است قدوة السادات میر ابوالقاسم را بخدمت شهریار آن سید فرستادند تا غبار ملال بزلال معذرت شسته مهم مصادقت را بر وجه دلخواه بسازد

آل رسول عالیمرتبت بعد فایز شدن بشرف ملازمت بحسن تقریر گرد کدورت از خاطر همایون
رُفته نوعی نمود که شهریار امیر شاه میرزا امیر لشکر ساخته با ده هزار سوار بمدد از جانب
مرتضی نظام شاه میرزا یادگار و محمد خان وشاه وردیخان با ده هزار سوار پیش از رسیدن لشکر
منصور بحوالی بیدر رسیده تزلزل در اساس استقامت ملک برید انداختند ملک برید سراسیمه
شده استمداد از خدمت علی عادلشاه نمود عادلشاه ده هزار سوار بکمک او فرستاده اورا از
تضییق محاصرهٔ دشمنان رهانید گویند عادلشاه با وجود اتصاف بجمیع صفات حمیده و خصال
پسندیده کثیر المباشرت بود و به پسران صبیح الوجه ملیح العذار میل تمام داشت چنانچه دو خواجه
سرای صاحب جمال را که در سرکار علی برید بودند طلب فرمود علی برید بناچاری آن هر دو
خواجه سرا را روانهٔ بیجاپور گردانید و چون آن هر دو خواجه سرا بحضور رسیدند و بر سبب
طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواجه سرا که بزرگتر بود و بهتر کاردی در شلوار پنهان
کرده بعد از ملاقات پادشاه را بوصال خود امیدوار ساخته بملایمت و چاپلوسی تمام وعده
کار بشب انداخت و پس از انتظار بسیار چون روز عمر پادشاه بپایان رسید باتفاق خواجه
سرای دیگر بحجرهٔ خالی از اغیار درآمد و چون طالب وصال گشت آن کارد زخمی کاری به
علی عادلشاه رسانیده بعالم عقبی فرستاد و این حادثهٔ عظمی و واقعهٔ کبری در تاریخ شب
پنجشنبه بیست و سوم ماه صفر سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه روی نمود و مولانا محمد مشهدی
المتخلص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آنشاه عدالت پناه بدین نهج در سلک نظم کشیده است

قطعه آه که دست اجل در چمن عدل و داد ؛ نخل فتوت فکند شاخ مروت برید ؛ بر
فلک خسروی گشت ازین ماجرا ؛ مهر کرم منخسف ماه سخا ناپدید ؛ خسرو عادل لقب شاه علی
نام آنکه ؛ ظلم در دوران او کس نشنید و ندید ؛ وقت وداع جهان تا نرود تلخکام ؛ از کف ساقی
دوران شهد شهادت چشید ؛ منشی دوران غیب از پی تاریخ آن ؛ بر سر دفتر نوشت شاه جهان
شد شهید ؛ **ذکر جلوس ابراهیم عادلشاه ابن طهماسپ ابن ابراهیم عادلشاه**

برسریر سلطنت چون علی عادلشاه لاولد ازین سپنجی سرای فانی بجوار رحمت یزدانی انتقال نمود ارکان دولت
برادرزاده آن خسرو دریادل ابراهیم بن طهماسپ بن ابراهیم عادلشاه که این ده سال
نرسیده بود برسریر سلطنت نشانیدند و آن بهرام رزم و بیژن بزم با وجود صغر سن
حمید دلهای خاص و عام بحسن کلام و وفور انعام فرمود و چون بمقتضای سن بمهام
ملکی و مالی نمیتوانست پرداخت در ابتدای جلوس چند کس از امرای درگاه نوبت بنوبت بعد یکدیگر
یکی بر دیگر غالب آمده زمام حل و عقد سلطنت بقبضه اختیار خود در آورد بعد از آن کامل خان دکنی از امرای
عادلشاهی که سابقا نسبت به علی عادلشاه غایت اخلاص ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت گردیده
بود در هیچ وقت بر جهات ملکی و مالی مستولی گشته متعلقان معتمد خود را در حوالی و حواشی پادشاه جهت خدمت و محافظت پادشاه
بازداشت و تهانه داری قلعه نیز از جانب خویش نصب نموده سلوک مستحسن پیش گرفت و پرورش و تربیت
به چاندبی بی سلطان زوجه علی عادلشاه بازگذاشته و فرامین استمالت به سپاه و اشراف مملکت فرستاده
داشته در تسلی خاطر کوشید و هر روز غیر از چهارشنبه و جمعه وقت چاشت پادشاه را از حرم سرا
بیرون طلبیده بر تخت کامرانی مانند پادشاهان عظام و خسروان والا مقام متمکن میگردانید و بار
عام داده خاص و عام را بزمین بوس و سلام مشرف میساخت و در حضور پادشاه هر کس را فراخور
حال بمناصب و نوازشها می نواخت و چون دو ماه برین منوال گذشت بمقتضای این مصرع
بوی ز نسیم باده لب مستانرا از استشمام شراب استقلال دو روزه بخود مغرور گشته نسبت
به چاندبی بی در مقام بی ادبی شد و آن عفیفه دوران آتش غضب و انتقامش افروخته در صدد
تدفیع وی گشت و بحاجی کشور خان که از امرای معتبر آن درگاه بود بخفیه پیغام داد که کامل خان لایق
منصب وکالت نیست صلاح در آن می بینیم که دفع تسلط وی نموده آن امر بتو تفویض نمائیم باید که
بهر نوع او را از میان برداری و اهمال و تاخیر که موجب ازدیاد قوت اوست روا نداری حاجی
کشور خان بدان نوید مستظهر گشته برخی از مردم اشراف را با خود متفق ساخته با چهارصد
سوار خاصه تمام یراق وقتیکه کامل خان در سنگ محل نشسته بود دیوان داری میکرد بیک ناگاه

به قلعه درآمده و دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهانه دار را مقید ساخته متوجه سمت محل شد کامل‌خان که از بازی روزگار غافل بود درآن وقت آگاه گشته سراسیمه بجانب عمارت حرم سرا روان گردید بدان امید که چاند بی بی سلطان حمایت نماید خواجه سرایان که درآنجا حاضر بودند و با وی در مصادقت نیز دندی پیش آمده در گوشش گفتند که این امر بتحریک چاند بی بی سلطان واقع شده پناه باو جستن خلاف عقلست کامل‌خان غریق بحر الفکر گشته چون میدانست که دروازه قلعه بدست خصم است از پس عمارات پادشاهی خویش را بدیوار قلعه رسانیده بمجان اطفای آتش فتنه جانسوز مضطرب و حیران خود را در خندقی که مملو از آب بود انداخته و شنا کرده بکنار رسانیده و چون اندک مهلت در زندگی او بود هیچکس از مردم شهر او را نشناخت و کامل‌خان بباغ دوازده امام که در کنار خندق قلعه ارک واقعست درآمده در پناه درختان بسرعت تمام بحصار شهر که ارتفاع آن قریب دوازده گز است رسانیده بی امداد احدی خارج شهر و آمدن شده دستار و کمربند و شال و دوش انداز خود را بایکدیگر بسته بطریق کمند بر کنگره دیوار مضبوط کرده و بدستیاری آن پائین آمده درآنوقت نیز هیچکس ابهر وقت او نرسیده پیاده و مضطرب بمنزل خویش که در بیرون شهر داشت رفته در تهیه و استعداد گریز شد حاجی کشور خان و غیره چون اینچنین چلبدی نسبت به او گمان نکرده بودند قریب یکساعت بجویی درون عمارات قلعه و جاهای تاریک شرایط تفحص بجا آوردند و بالآخره چون معلوم شد که کامل‌خان از بیم جان خود را از حصار قلعه و شهر بر انداخته و بسلامت بطرف منزل خود رفته است همگی اتفاق کرده جمعی کثیر به سر وی نامزد کردند کامل‌خان بر آن مطلع شده پاره از جواهر و نقود برداشته با هفت هشت کس بجانب احمدنگر راه فرار پیش گرفت لیکن هنوز دو کروه راه نرفته بود که بدست مردم کشور خان اسیر و دستگیر گردید و ایشان بتوهم آنکه مبادا لشکریان و هواداران او از عقب رسیده خلاص کنند در ساعت سرش از تن جدا کردند و اموال و جواهر بتاراج برده اثری نگذاشتند حاجی کشور خان بعد معامله روش کامل‌خان پیش گرفته بمعاونت و التفات چاند بی بی سلطان امر حل و عقد سلطنت بقبضه اختیار در آورد و در ایام

استقلال افراشته در غایت استیلا و تسلط بمهمات دولتخانه پرداخت و در آن اثنا بهزاد الملک ترک بحضرت مرتضی نظام شاه باتفاق سرداران دیگر مثل عادلخان جنگی و تهانی خان با پانزده هزار سوار بقصد تسخیر بعضی از پرگنات سرحد عادلشاه از احمدنگر کوچ بر کوچ روانه شد و حاجی کشورخان کیفیت ارادهٔ مرتضی نظام شاه که بسبب کمک کردن علی عادلشاه بملک برید را غبار خاطر داشت بعرض پادشاه رسانید و بموجب حکم عین الملک کنعانی و خونده میر و الکس خان و دیگر امرای حبشی را مانند اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان با لشکر مستعد قتال و جدال بمدافعهٔ سپاه نظام شاهی روانهٔ سرحد گردانید و بعد از آنکه امرای عادلشاهی بحوالی شاه درگ رسیدند جهت آسایش چندی مقام کرده لشکر نظام شاه که بفاصلهٔ پنج کروهی فرود آمده بود بتعجیل تمام باراده جنگ روانه شدند و بقول محمد قاسم فرشته بهزاد الملک از رسیدن سپاه کینه خواه عادلشاهی آگاهی یافته صف آرای جدال و قتال گردید و جنگی بغایت صعب بمیان آمد و آثار قیامت هویدا گشت عاقبت الامر پرچم دولت عادلشاهی بنسیم فتح و فیروزی اختصاص یافت و بهزاد الملک خسته و مجروح رو در وادی انهزام نهاد و این و لیس فتحست که در عهد سلطنت ابراهیم عادلشاه ابن طهماسب در نظر تمکنان جلوه نمود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بهزاد الملک از غرور جوانی و عدم تجربه در امر محاربه صبر نکرد که سید مرتضی و دیگر امرای برار بدو ملحق شوند تعجیل را کار فرموده بولایت عادلشاه در آمده آتش بیداد در آن مرز و بوم برافروخت و امرای عادلشاهی از استماع این خبر با جمعیت هشت هزار سوار بقصد دفع او از بیجاپور روانه شدند بهزاد الملک حزم و احتیاط مرعی نداشته اکثر اوقات بتجرع بادهٔ غفلت افزا مشغول می بود و چون متابعت بهزاد الملک سید مرتضی را ثقیل نمود در آمدن آنقدر درنگ کرد که سپاه عادلشاهی که نامزد بیدر بودند به لشکر بیجاپور ملحق گردیدند سرداران لشکر مخالف از عدم لحوق سید مرتضی آگهی یافته و فرصت غنیمت دانسته در موضع داراسن مابین نلدرگ و سولاپور بر سر آن غافل تاخت آوردند و بهزاد الملک فرصت سلاح پوشیدن در نیافته ناچار رو بوادی فرار آورده خود را

به لشکر سید مرتضی رسانید و لشکریان عادلشاه لتعاقب آن لشکر نموده جمیع اسباب و اموال و فیل و اسپ
را بدست آورده متوجه بیدر گردیدند که ملک بریدرا از قید محاصره نجات دهند امرای نظام شاهی
از استماع خبر فرار بهزاد الملک و توجه امرای عادلشاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشته
به لشکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بهزاد الملک بصلابتخان رسید فرمان سپه سالاری
لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظام شاه حاصل کرده فرستاد و بهزاد الملک و جمیع امرا
بمتابعت آن سید عالی نژاد مامور ساخت و سیادت پناه امیر شاه میر با امرا و سپاه
قطبشاهی مدبقبان ملحق گردید امرای نظام شاه باستظهار ایشان متوجه نلدرگ گشتند و چون
سپاه عادلشاه بعزم محاربه باستقبال شتافت دلاوران نظام شاهی و قطبشاهی باستظهار
یکدیگر بر آن سپاه حمله آورده منهزم ساخته بقلعه نلدرگ رسانیدند و چند روز فیمابین آتش
جدال و قتال فروزان بود و چون امیر شاه میر و سید مرتضی دیدند که عادلشاهیان در پناه
قلعه جنگ میکنند و اکثر سپاه عادلشاه اینجاعت اند و در بیجاپور چندان لشکری نیست صلاح وقت
در محاصره بیجاپور دانسته در نصف شب بجانب بیجاپور کوچ نمودند سرداران عادلشاه از همعنی آگاهی
یافته در آنشب از راه دیگر بسرعت تمام خود را بحوالی بیجاپور رسانیده در کنار خندق نزول نمودند
و سید مرتضی و میر شاه میر بکمین امرای حبش بسته لبازم تمام متوجه آوردگاه گردیدند و از
جانب انلاس خان و دلاور خان با لشکرهای بیجاپور فوج فوج از دروازه بیرون آمده بجنگ
در پیوستند و از تواتر حملهای رزم آزمایان عادلشاهی نزدیک بآن رسیده بود که لشکر نظام
شاهی انهزام یابد درین اثنا جمعی از دلاوران لشکر شهریار یعنی قطبشاه علم مردانگی برافراخته
بضرب شمشیر آبدار مخالفان را از جا برداشتند و دو فیل مست که استظهار لشکر عادلشاه
بود بغارت برده دشمنان تا دروازه قلعه دوانیدند و مردم نظام شاهی را قوی دست داده
بفتح و فیروزی باردوی خود مراجعت نمودند روز دیگر امرا و خوانین بدستور معهود آماده جنگ
گردیده صف آراستند و امرای حبش فوج فوج از دروازه بیرون آمده از اندیشه جلادت سپاه ظفر پناه

روز گذشته معاینه کرده بودند از حوالی حصار قدم پیش نهادند درین اثنا جاسوسان بخوانین حبش خبر رسانیدند که سیادت پناه میر زنبیل که از جانب شهریار بتسخیر ولایت کاکن و غیره نامزد شده بود آن ولایت را مسخر ساخته با خزانه و آذوقه بسیار بجانب سپاه نصرت شعار متوجه است امرای حبش میرزا نور الدین نیشاپوری را با چهار هزار سوار جهت آنکه شبیخون زنند بر سر جمعیت امیر زنبیل فرستادند و محمد قاسم فرشته ترقیم نموده که بهزاد الملک بعد از شکست یافتن چند منزل بجانب سرحد نظام شاه رفته بود و چون خبر وقوع هرج و مرج در بیجانگر بسمعش رسید باتفاق سید مرتضی امیر الامرای مملکت برار معاودت نمود ذکر نامزد گردیدن امیر زنبیل

بتسخیر ولایت ناکاوی و کاکن و کلکور و فتح آن محال و رفتن بلشکر منصور و محاربه با تلنگیه

در آن حین رو نمود تبیین انتقال بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی آنکه در ایامیکه غبار اختلاف میان سرداران عادلشاهی مرتفع شد شهریار بتسخیر پرگنه کاکن و ناکاوی و قلعه کلکور با چند محال دیگر که ملک غفران پناه بضرب شمشیر از کفار گرفته بود و عادلشاه در عهد سلطنت شاهزاده سبحان قلی متصرف آن ولایت گشته پیش نهاد همت ساخته عالم خان و کشور خان وحید رخان سرنوبت را با جمعی از امرا در آن بسپه سالاری میر زنبیل بانتزاع آن مملکت موروثی نامزد فرمود ضیاء الدولتخان و میان یدو که در آن حین از جانب کشور خان عادلشاهی آن ولایت را متصرف بودند از استماع خبر توجه سپاه منصور بعزم جدال باستقبال شتافتند و بعد مقابله رو بوادی هزیمت نهادند و تمام ولایت مذکور بتصرف اولیای دولت درآمد و امیر زنبیل در سر قصبه تهانه داری مقرر فرموده متوجه قلعه کلکور گردید و بمجرد رسیدن آن حصار را مسخر ساخت و بعد از آن چون خبر یافت که یکصد و پنجاه زنجیر فیل عادلشاهی که در ساغر بود بجانب بیجاپور میبرند امیر زنبیل باتفاق امرای دیگر بقصد گرفتن فیلان بجانب ساغر ایلغار نمود و امرای عادلشاهی چون بر توجه او اطلاع یافتند فیلان را برگردانیده به قلعه ساغر بردند و سید اشرف با دو سردار برگی دسته چهار هزار سوار بعزم محاربه از قلعه بیرون آمده صف آرای قتال شد و جمعی کثیر از برگیان را بقتل داده گرفتار بند اسیری گردید و سرداران لشکر منصور حسکم

بسوختن قصبهٔ ساغر نموده متوجه بلگیر گردیده آنرا نیز مفتوح نمودند و بعد از آن بر سر قلعهٔ اینگیر
رفته با سرداران عادلشاهی بجنگ در پیوسته بفتح اختصاص یافتند و جمیع ولایات موربتی
شهریار را انتزاع نموده حقیقت فتوحات بحضور عرضداشت نمودند شهریار نیز امرا را
مشمول عواطف خسروانه ساخت و فرمان همایون باسم میر زنبیل شرف صدور یافت که مبلغ
یک لک هون و ده هزار کهندی غله از ولایات مفتوحه بسر رسانیده با امرا و سرداران خود را با
سپاه نامزد بیجاپور ملحق گرداند امیر زنبیل حسب الامر با خزانه و غله بجانب لشکر منصور توجه نمود سرداران
عادلشاهی از این خبر آگاه گردیده موازی پنجاه هزار پیاده از گلبرگه و ساغر و نیل کنده گرد آورده
در موضع الملیه راه بر سپاه منصور گرفتند سرداران لشکر منصور علیخان و کشور خان و طاهر محمد خان
و رستم داد پٹهان و حیدر خان سر نوبت متوجه رزم کفار گردیده موازی دو هزار پیاده بقتل آورده
بفتح و نصرت از آن مقام کوچ نمودند مرتبه دیگر سی هزار پیاده بعزم شبخون و دست برد از اطراف
هجوم آورده کار بر لشکر منصور دشوار ساختند امرا بترغیب و دلداری امیر زنبیل بدفع آن
تیره بختان متوجه شده جمعی کثیر را از پا در آوردند و چون این اخبار در بیجاپور با مرای حبش
رسید میرزا نور الدین محمد را با پنجهزار سوار نامزد کردند که بر لشکر میر زنبیل شبخون زده نگذارد
که زر و غله به سپاه منصور رسانند و میر شاه میر و سید مرتضی بعد از اطلاع بر این کیفیت فی الفور
پنجهزار سوار از هر دو سپاه انتخاب نموده بر عقب میرزا نور الدین محمد روانه نمودند و در شب
دوم آن دو سپاه برخورده بجنگ در پیوستند و بسیاری از دلیران جانبین خسته
و مجروح گردیدند و سپاه عادلشاهی هراسان شده به بیجاپور معاودت نمود
و میر زنبیل بفیروزی به لشکر منصور ملحق گردید بعد از آن ایام کشور خان و عین الملک
که از امرای معتبر عادلشاه بودند از خوانین حبش آزرده خاطر شده و از شاه میر
و سید مرتضی قول گرفته داخل لشکر منصور گردیدند و بدین سبب فتور عظیم بشوکت
امرای حبش راه یافت بضرورت حلقه بر در مکر و حیله زده بخفیه کس پیش سید مرتضی

فرستاده تعهد نمودند که شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر را که در یکی از قلاع محبوس بود
به بیجاپور طلبداشته بدستور قدیم منصب پیشوائی را بدو رجوع نمایند مشروط بانکه سید مرتضی
در مقام قید میرشاه میر و خرابی سپاه منصور در آید سید مرتضی را چون شاه ابوالحسن محب
و خویش بود و برای رهائی و پیشوائی او سعی و جد بسیار می نمود بفریب مردم بیجاپور از راه
رفته مقصود ایشان را بسمع رضا اصغا فرمود یکی از اهل وفاق که بر تدبیر ارباب
نفاق اطلاع داشت مضمون معاهده را با میرشاه میر تقریر نمود و سید مشار الیه چون بر
تدبیر مردم بیجاپور وقوف یافت کتابی متضمن صد گونه امید و بیم بخوانین حبش نوشته
ارسال داشت و از موافقت با سید مرتضی تخویف و تحذیر نموده اختلاف در میان ایشان
ظاهر گردانید و چون خاطر از جهت نفاق و اتفاق امیران بیجاپور جمع گردانید با سید مرتضی
ملاقات نموده حقیقت اتفاق را بمبالغه تمام استفسار نمود سید مرتضی چون دانست
که امیر شاه میر از آن فکر باطل اطلاع یافت لاعلاج سخنان فریب آمیز مردم بیجاپور را
بخدمت میرشاه میر بیان نمود میر مذکور سودای فاسد دشمنان را بعبارت دلپذیر
خاطر نشین سید مرتضی نموده ندامت و پشیمانی عاقبت آنرا بدلایل و براهین باثبات
رسانید چنانچه سید مرتضی از معاهده با خوانین حبش پشیمان گشته تجدید مبانی محبت
را با میرشاه میر بایمان غلاظ موکد و مشید ساخت و چون امرای حبش از مقدمات
خبردار گردیدند طایفه برگیان را که موازی ده هزار سوار بودند نامزد نمودند و برگیان
راه آمد و شد و آذوقه بر سپاه منصور بستند بدین سبب تنگی و قحطی در لشکر ظفر اثر پیدا
شده کار بغایت دشوار شد لاجرم سپاه سالاران مصلحت در ترک محاصره دیده متوجه تخریب
ولایت گشتند و اکثر شهرها و پرگنات را مثل گلبرگه و میرج و رای باغ و هوکری و ... بتاراج
و اکثر قصبات معتبر و مواضعی که هر کدام بشهری برابری می نمود زیر و زبر گردانیدند و عزیمت تسخیر قلعه ... را
مصمم ساخته اعلام ظفر انجام بدان صوب برافراختند سید مرتضی و امرای نظام شاهی صلاح در آن دیدند که میرشاه میر

متوجه دار السلطنت گردیده از حضرت شهریار التماس نمایند که چون فتح قلاع بعون عنایت اقبال پادشاهی
که ظل الله است روی نموده پایه جهان گشای در رکاب آورده بجانب نلدرگ رایت نصرت آیت برافرازند
و چون بموضع نلدرگ نزول سپاه واقع شد فرمان همایون پادشاه سکندر شان اسطه امن و امان
ابوالمظفر محمد قلی قطبشاه مبنی بر خبر کدورت اثر حضرت فردوس مکانی و نشستن بر اورنگ
سلطنت و جهانبانی باسم امیر شاه میر و امرا و خوانین رسید امیر شاه میر مضمون آن خبر را از جمیع
امرا و سرداران مخفی داشته سید مرتضی و جمشید خان و خداوند خان و بحر خان و بهزاد الملک
را طلب نموده در مجلس خاص بزبان آورد که اگر مدعا و مقصد شما اینست که متوجه خدمت
حضرت شهریار گشته التماس توجه رایات بنصوب نماییم باید که خاطر مرا از همگی فتح افغان
جمع فرموده قسم یاد نمایند که اصلا استخوان اهل فساد در مقام دشمنی با لشکر منصور در نیامده
سر رشته محبت را از هم نگسلند تا مطمئن خاطر گردیده متوجه دار السلطنت شوم سید مرتضی
و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بنحویکه مرضی امیر بود بر سوگند مغلظه یاد نمودند بعد از آن
امیر شاه میر خبر انتقال شهریار جنت مکانی و بر تخت نشستن مهر سپهر سلطنت و اقبال را اظهار
نمود امرا و خوانین در رسوخ بر عهود پیش و حال بکمال مبالغه بجا آورده تجدید بیعت با شهریار
زمان تازه گردانیدند و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جهت مراسم تعزیت و نوازم
تهنیت متوجه درگاه والاجاه گردید و محمد قاسم فرشته زبان زد قلم وقایع رقم گردانید
که سید مرتضی با عادلشاه در مقام دولتخواهی آمده بانواع تدبیر خلل در اراده امرای
قطبشاهی انداخت و امیر سید نبیل در عهد سلطنت محمد قلی قطبشاه حسب الحکم بعضی از
ولایات عادلشاه را بحوزه تصرف در آورده دوسه بار روزگار بکام دل گذرانید و چون
سپاه عادلشاه بروی تاخت بعد محاربه هزیمت یافته اثاثه سلطنت قطبشاهی
را باخت و تفصیل این بموجب نوشته صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم پذیر
خامه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی فصل سوم از باب سوم در

ذکر انتقال شهریار برحمت پروردگار و سنین عمر شریف و مجملی از احوال اولاد امجاد وشمهٔ از خصایص ذات قدسی صفات صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که

شهریار بعد روانه فرمودن سیادت پناه میر شاه میر جهت امداد افواج نظام شاهی رای را و نام برهمنی را که بجمال صورت معروف بود و بکمال معنی موصوف در امور مملکت مطلق العنان گردانید عزیز الملک و شریفا لملک و برلاسخان و افضل خان و جمعی از مردم معتبر را باده هزار پیاده و هزار نفر مشعلچی و نوبت و نقاره متعین او فرمود و هر روز پاو سیر مشک و عنبر و عود و دو من صندل و انواع خوشبوئی و چندهزار برگ تنبول برای او مکرمت می شد و قرب او بانتها رسید و در اواخر ایام حیات آن برهمن با سپاه و لشکر در سرحد مرتضی نگر بر سر بتخانه که بتهای بسیار از نقره و طلا بگونا گون صور مزین و مرصع بلآلی و جواهر در آن بتخانه بود رفته و باد غلو در پرستش او ثان جهت اظهار دولتخواهی و مجرای خدمت وثنیا نرا باتش قهر سوخته و مواز یک لکهون و تمام بت های طلا و نقره به قبضه تصرف در آورده و سه لکهون دیگر از ولایات تحصیل نموده با تحف و هدایای بسیار بخدمت شهریار آمده مجموع را از نظر انور گذرانید و مشمول عواطف خسروانه گردید قضارا در همان روز مزاج مبارک از جادهٔ اعتدال انحراف یافت و عارضهٔ تپ محرق پیدا شده سر بالین ناتوانی نهاد و روز بروز مرض در تزاید بود و معالجهٔ اطبای مسیحادم سود مند نمی افتاد تا انکه در روز پنجشنبه بست و یکم شهر ربیع الثانی بقول صاحب تاریخ قطب شاهی مطابق آنچه که بر لوح حجر مزارش منقور در سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه بعد از نماز ظهر ندای ارجعی الی ربک راالبیک اجابت گفته از جهان بروضهٔ رضوان خرامید و تمام شاهزاد ها و امرا و خوانین با دیدهای گریان و دلهای بریان تغسیل و تکفین پرداختند و بباغ لنگر که مدفن و روضهٔ منوره این دودمان خلافت نشان است مدفون ساختند و عمر شریفش به پنجاه و یکسال رسیده بود و مدت سلطنت بقول صاحب تاریخ قطب شاهی سی سال و نهه ماه و بقول محمد قاسم فرشته سی و دو سال و

چند ماه بود ذکر اولاد امجاد آن سلطان جنت مکان از ذکور و اناث بقول صـ
تاریخ قطب شاهی آن پادشاه مغفرت پناه راحق سبحانه چهی فرزند کرامت فرموده لوا ما شـ
پسر و سیزده دختر از آن اولاد بسر حد بلوغ رسیده اند ذکور را اول عبد القادر المعروف
بشاه صاحب و آن شهریار دختری از مشایخ را در سلک ازدواجش کشیده جشن عظیم ترتیب
داد و جمیع امرا و خوانین بل سایر لشکر را بخلعت خسروانه نواخت و بنابر مصلحت ملکی آن شاهزاده
را در قلعهٔ دیورکنده نظربند ساخت و چون آن شاهزاده بسن بیست سالگی رسید باجل طبیعی در
مرضی مبتلا گشته ازین جهان درگذشت و در روضهٔ منورهٔ این دودمان عالیشان مدفون
گشت دویم میرزا حسین قلی که بزیور علم و فضل آراسته بود و از علم حکمت و منطق بهرهٔ تمام
داشت و در وقت وفات شهریار بیست ساله بود بعد از ان شش سال دیگر بهره از زندگی
یافت روزی در شهر محرم سنه ۹۹۴ اربع وتسعین وتسعمائه پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه
با جمعی مخصوص بارادهٔ سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده راهوس شنا دست داد فقضا
دامنگیر شد در حوض نام پلی مشغول بشنا شده غریق بحر فنا گشته در گنبد فیض اثر مدفون گردید
سیوم پادشاه گیتی پناه ابو المظفر سلطان محمد قلی قطب شاه که باب چهارم متکفل ذکر احوال همایون
اوست چهارم مرزا عبد الفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود و بعد از ان
در علم تجوید بینظیر زمان گردید و چون سن شریفش به بیست و هشت رسید در سنه ثلاث والف
بعلت صرع درگذشت و تولد آن شاهزاده در سنه ۹۷۵ خمس وسبعین وتسعمائه بوده و یکی از شعرا
در تاریخ تولدش گفته ر باعی ایزد بشه زمانه فرزندی داد ؛ شد خاطر شه ازان بسی خرم و شاد
از نخل مراد چون گل تازه شگفت ؛ تاریخ طلب کن از گل نخل مراد ؛ پنجم مرزا محمد خدا بنده که از
بطن والدهٔ ماجدهٔ شاه گیتی پناه محمد قلی قطبشاه متولد شده و هنگام رحلت پدر بزرگوار خود بسن دواز
سالگی رسیده بود و در زمان سلطنت برادر خود مدت سی سال بعیش و سرور گذرانید و فراغتی

او را وست داده هیچ یک از شاهزادهای عظام را عشر آن میسر نشد آخر باغوای بعضی مفسدان
از جادهٔ مستقیم یکجهتی و خلوص منحرف گشته کمر کین برادر بر میان بست و چون مستعد اثارت فتنه شده
بود در سنه [۱۰۱۸] ثمان عشر و الف در قلعهٔ گولکنده محبوس گشت و بنجوای من حفر بئراً لاخیه وقع فیه
در شهر محرم سنه [۱۰۲۰] عشرین و الف در چاه هلاک افتاد و ششم میرزا محمد امین که آخرین پسر شهریار بود
و نهایت تعلق و محبت بوی داشت چنانچه در شادی ختنهٔ او که رسم هنداست جشن عظیم ترتیب داده
قریب بده لک هون صرف نمود و آن شاهزاده بحسب عقل و فراست و دیگر اوصاف ستوده
که لازمهٔ سلطنت است در میان اخوان ممتاز بود و شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بنابر فرط
توجه و الفت اکثر اوقات بمنزل او تشریف فرما میشد و آن شاهزاده در وقت رحلت والد بزرگوار
نه ساله بود و چون سن شریفش به بست و پنج رسید در شهر شعبان سنه [۱۰۴۰] اربع و الف باجل طبیعی
بساط حیات نوردید **ذکر شمه از خصایص ذات قدسی صفات آن شاه مغفرت پناه**
آورده اند که آن شاه خلایق پناه پادشاهی بود شیعه مذهب ضابط و هشیار و سخی و مدبر
و دانا و جهت ضبط سیاست بیش از حدی نمود چنانکه بادنی جریمه سیاست غریب کردی و فرمودی
که ناخنهای پای مجرمان را بضرب تازیانه جدا کرده در ظرفی نهاده بیاورند و به علم
تاریخ و نقل و حکایات پادشاهان پیشین رغبت وافر داشت و چون تخت سلطنت
از وجود همایونش زیب و زینت یافت با وجود حداثت سن بنفس اقدس بکلیات
و جزئیات امور خلایق پرداخته در ترفیه احوال سپاه و رعیت به نوعی می کوشید
که مزیدی بر آن متصور نمی شد و بجوئی تمام در تفتیش احوال ولایت سعی می فرمود که
اگر شخصی در بستر خود با زن خویش سخنی گفتی همان لحظه به سمع شریف او رسانیدندی
و در عهد او نوکران بزرگ بهم رسیدند و در سفر و حضر همواره اهل فضل و هنر در
خدمتش می بودند و در مجلس همایون به مباحثهٔ علوم دینی پرداخته در تحقیق مسایل
یقینی شرایط اهتمام بجا می آوردند و از دیار بعید که غربا و تجار تحف و نفایس آورده

از نظرِ انور میگذرانیدند همان وقت به تشریفاتِ شاهانه سرفراز شده مقتضی ا
مراجعت می نمودند و اگر تاجر یا حیوانی در راه تلف می گشت قیمتش از سرکار رفیض
مرحمت می شد و عدالتش بمرتبه بود که اگر ضعیفه طشتی پر از زر نهاده از دارالس
گولکنده تا اقصای احمدنگر و بیجاپور و بنگاله رفتی احدی را زهره آن نبود که سر راه
بگیرد با وجود آنکه مردم تلنگانه درفن دزدی از راه زنان ممالکِ دیگر ممتاز اند
آنچنان بود که نام دزد بر زبان کسی از بیم سیاست نمی گذشت و در تمام ولایتش
طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت و از فرطِ سخاوتش طعام بسیار در غایت
در شیلان می کشیدند و بر خوانِ الوان نعمتش تمام روز خاص و عام طعام م
و از جمله فتوحاتیکه آن خلایق پناه را دست داده فتح قلاع و حصون قاسم
و راجمندری و کوندبیر است و بسعی اهتمام آنحضرت تعمیر عمارات رفیع قلعهٔ دارالس
گولکنده و مساجد و مدارس و لنگر دوازده امام و ریاض مثل باغِ ابراهیم شاهی و
گلشن و حوض حسین ساغر و کثوره کتاکورو کثوزه بدویل صورتِ اتمام یافت کذا
تاریخ فرشته و تاریخ قطب شاهی باب چهارم در بیانِ احوالِ سلاطی
معدلت نشان سایهٔ لطف آله ابوالمظفر سلطان محمد قلی قطب شاه مشتم
بر فصل فصلِ اول در جلوسِ آن پادشاهِ صاحب شوکت و مکنت بر
سلطنت و ذکرِ توجه رایاتِ نصرت آیات بجانبِ قلعهٔ نلدرک ا
ذیلِ این بیانِ بعضی وقایع دیگر چون شهریارِ معدلت شعار بجوار رحم
پروردگار انتقال نمود ارشد اولادِ او سلطان محمد قلی قطبشاه که درحق خلایق آیهٔ رحم
آله بود باجماع ارکان دولت و اعیان حضرت در اسعدِ اوقات بر تختِ جهانبانی و مسند
جلوس فرمود و امرا و خوانین و سادات و علمای دین را بانواع عنایاتِ پادشاهانه و اصناف عواطف
سرفرازی بخشید و بتمهید بساط عدل جهد کافر رعایا و عامهٔ برایا را فارغ البال و مرفه الحال گردانید

ولاهم از خوف عنفوان نظام بزبان تهنیت گشوده بادای مراسم دعا و ثنا قیام نمودند و
بعد حصول ... بخلاف توجه رایات عالیات جهت امداد لشکر نظام شاه بجانب
قلعه ملدرک اتفاق افتاد و انجام کارها جهت مدار السلطنت گولکنده صورت
نپذیرفت و اختلاف کرده اند ارباب تاریخ در اینکه توجه بدان صوب بصوابدید کدام
از وزرا و دستخواه بود و صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بعد جلوس بسریر فرمان روائی
فرمان همایون مشتمل بر عنایات شاهانه با تشریفات خسروانه بنام امیر شاه میر و امرا و
خوانین که برای امداد لشکر نظام شاه در محاصره قلعه ملدرک نموده بودند شرف صدور یافت
و چون میر موصوف بر فرمان و مضمون آن مطلع گردید هر یک از امرا و خوانین را
تشریف شاهانه پوشانیده و بتجدید مرحمت از جانب سلطان نوجوان امیدوار ساخت
و بجشن تجدید سریر سلطنت امرا و خوانین نظام شاهی را بمتابعت و انقیاد راغب نمود
مبانی دوستی را بتجدید عهد و پیمان مشید گردانید و از جانب نظام شاه میرک معین سبزواری
که باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده اتصاف داشت جهت مراسم تعزیت
و لوازم تهنیت مقرر گشته بعد از طی منازل بسعادت ملازمت سعادت اندوز شد و
متعاقب میر شاه میر بنابر صلاح دولت لشکر منصور را در حوالی ملدرک گذاشته متوجه
آستان بوسی گشت سلطان معدلت نشان بقدر غایت جانب تعظیم و توقیر میر موصوف
حل و عقد امور سلطنت را برای صواب نمای او مفوض ساخته از کیفیت محاربات و
فتوحات لشکر پرسیدند میر موصوف بعرض رسانید که از روز عزیمت تا این زمان چند
ولایات و قلاع مستحکم که بسرحد ممالک محروسه نزدیک است بتصرف اولیای دولت
در آمده است و ولایت کاکن و ناکوندی مفتوح گشته و این فدوی بنابر صلاح وقت
بصوابدید امرا و خوانین نظام شاهی لشکر ظفر اثر را در حوالی ملدرک گذاشته متوجه درگاه
گردیده تا آنچه در تاسیس مبانی دولت و استیصال ارباب مخالفت صلاح داند بعرض رساند

آنکه معروض داشت درین وقت که ابتدای آوان جلوس اعدا را مقهور گردانیدن و
در توسیع ولایت کوشیدن موجب استحکام مبانی سلطنت است و با فضال الهی و اقبال
خداوندی خلایق بدل و جان مطیع و منقاد اند و امرا و خوانین و سپاه و دولتخواه و فدویان
درگاه و امرای نظام شاه شرایط بندگی بجا آورده دیده امید بر شاه راه رایت نصرت
آیت دارند که در رکاب ظفر انتساب خدمات شایسته بتقدیم رسانند و چون همت قضا
قدرت باستیصال مخالفان گماشته گردد عروس فتح چهره گشوده اولیای دولت بمقتضر
ظفر اختصاص خواهند یافت و چون این معروضات محض از راه دولتخواهی بود خسرو زمان
نظر بر صلاح وقت بسمع رضا اصغا فرمود و باحضار امرا و سپاه فرمان داده در اندک
فرصت لشکر فراوان فراهم آورده عنان گران عزیمت بصوب قلعه نادرک معطوف
گردانید و سید مرتضی و جمشید خان وغیره امرای نظام شاهی و عادل شاهی از توجه رایات
عالیات حیات تازه یافته و دو منزل باستقبال شتافته بسعادت پابوس
فایز گردیدند خسرو زمان سید مرتضی وغیره امرای نظام شاهی را بعنایات شاهانه
نواخته بخلعتها و کمر مرصع و اسپ با زین زرین فراخور حال اختصاص بخشیده باتفاق
دو کشور بعزم تسخیر قلعه نادرک توجه فرمود و بعد محاصره و نصب نمودن توپهای بزرگ
مثل توپ محمدی و حیدری و نه گزی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون آتش جدال و قتال
از جانبین مشتعل گردید آخر الامر توپچیان حسب فرمان واجب الاذعان بضرب توپ
قیامت آشوب تزلزل در بنای آن حصار انداختند و بروجی که مانند سد یاجوج بود
همچو خانه عنکبوت مشبک و مفروج گردانیدند بمشاهده این حال سید مرتضی سپه سالار
نظام شاهی ترحم بر زن و فرزند مسلمانان را که در آن قلعه متوطن بودند نموده مکتوبی مشتمل بر
مواعید و مواعظ بوزیر الملک سردار آن حصار فرستاده او را از وخامت مخالفت تخویف فرمود
وزیر الملک سخن آن ناصح مشفق را نشنیده باب موافقت مسدود نموده در مخالفت زیاده

برروی خود گشود خسرو زمان بعد اطلاع بر این کیفیت بیشتر از بیشتر ساعی تسخیر آن قلعه گشته امر فرمود
تا توپچیان باقی حصار را بضرب توپ براندازند و تمام حشم به انباشتن خندق اشتغال نمود
کار بر اهل حصار تنگ سازند حسب الحکم توپچیان دیوار حصار را متزلزل گردانیدند و دلیران نامدار
هجوم آورده خود را بر خنجهای حصار رسانیدند و نزدیک بآن رسیده بود که قلعه مفتوح گردد درین
اثنا جاسوسان خبر رسانیدند که چند سرداران عادل شاهی موازی بیست هزار سوار سوای
سواران برگی اراده آن دارند که بر سر لشکر رسیده دست بردی نمایند بنابرین در آن روز امرای
نظام شاهی و باقی سپاه تسخیر قلعه را در حیز تاخیر انداخته در رکاب ظفر انتساب متوجه ارد وی همایون
گردیدند چون وزیر الملک و اهل حصار برج و باره قلعه را در هم شکسته دیدند و تاب مقاومت
و قلعه داری در خود ندیدند بمقام حیله و تزویر بر آمده کمند امرای نظام شاهی را بسیم و زر بعضی افگندند
تا در وقت گرمی کارزار رو پورش بهانه پیش آورده محاربه را در تعویق انداخته سعی در تسخیر
ننمایند بعد ازین تدبیر وزیر الملک عریضه مشتمل بر کیفیت حال در دست عادل شاهی مصحوب
قاصدی بر سبیل استعجال بجانب بیجاپور روانه گردید چون بر مضمون عریضه ارکان دولت
عادل شاهی را اطلاع دست داد باتفاق شاه فتح الله شیرازی که سرآمد دانشوران
زمان بود حقیقت حال بمسامع اجلال ابراهیم عادل شاه رسانیدند و معروض داشتند
که چون خسرو زمان اکثر ولایات سرحد را مسخر ساخته باهتمام تمام متوجه تسخیر
قلعه نلدرگ است و عنقریب است که آن قلعه نیز مفتوح گردد و صلاح دولت در آنست که
باظهار موافقت از صوب خصومت بجانب مصالحت گراید ابراهیم عادل شاه رای
صواب نمای دولتخواهان پسندیده مکتوبی بخدمت خسرو زمان ارسال داشت حاصل
مضمون مکتوب آنکه حق سبحانه تعالی جل شانه سلاطین را که اشرف انواع مخلوقات اند واسطه
نظام عالم و رفاهیت بنی آدم ساخته است و موافقت شان باهم موجب مزید انتظام و مخالفت
باعث خرابیها و در محاربات که هزاران مردم تلف می شوند جواب این در روز جزا بیش خدا عهده

ایشان است پس دوست از نخاربه بازه بستن موجب حیات عباد و باعث استرضای خالق العباد
است و هرچه از شیم مرضیه آنکه مخالفت ... وفاق که موجب نظام آفاق است مبدل ساخته
بنوعی نظر لطف و مرحمت بر حال ساکنان آن قلعه اندازند که موجب توفیق را الله و داد و سبب رسوخ
نسبت اتحاد گردد و چون رسولان عادلشاه این مضمون مکتوب بوسیله مقربان درگاه مبانع
اقبال رسانیدند و ارکان دولت ملازمان حضرت نیز فصلی در مصالحت و آشتی
آنچه که در این باب عرض کردنی بود به مسامع عرض نمودند خسرو زمان سید مرتضی و امرا
و خوانین نظام شاه را طلب حضور ... تشریفات شاهانه سرفراز ساخته رخصت انصراف
ارزانی داشت و بر حال ... اهل و عیال ساکنان قلعه ترحم نموده و ترک محاصره
فرموده عنان گیران عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و صاحب
تاریخ فرشته تقیید قلم آورده که چون سلطان محمد علی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار خود گشت
دختر شاه میرزای اصفهانی را که سادات صحیح النسب طباطبا بود سالهای فراوان
منصب میرجملگی ابراهیم قطبشاه با او تعلق داشت در سلک ازدواج خود کشید و
به تکلیف و ترغیب او جهت اظهار یکجهتی و یگانگی با نظام شاه خود بعد و سید مرتضی
سبزواری سرلشکر احمدنگر بجانب ولایت عادل شاه روان شد که نخست قلعه شاه
درگ را تسخیر فرموده و بعد از آن متوجه تسخیر بیجاپور شود و چون لطف به آن قلعه رسید باتفاق
فوج نظام شاهی بمحاصره پرداخت و تهانه دار آنجا خنجر آقا ترکمان با وجود خلل در تختگاه بیجاپور
و عدم وصول کمک اعلام مدافعت بر افراشته جمعی کثیر از مردم نظام شاهی و قطبشاهی را
بتوپ و تفنگ ضایع ساخت هرچند قطبشاه و نظام شاه مکاتیب فریب اسالیب مشتمل بر مواعید
پادشاهانه و نوید خسروانه پیش او می فرستادند اصلا از جای در نیامده جواب می داد که صاحب و
ولی نعمت من اعتماد کرده چنین قلعه سرحدی بمن سپرده است و از دولت او مجاری حوائج مستوجب و شکر
است اگر من خیانت ورزم در چنین وقت این قلعه را به شما سپارم در خالق و خلق منفعل و مواخذ خواهم بود و توقع از مکارم اخلاق پادشاه

چنانست که این خیرخواه را درین امر معذور داشته بارتکاب چنین عملِ ناشایسته مامور نسازند قطب شاه چون اصرارِ محمد آقا بر محافظتِ قلعه بیش از پیش دید و امتدادِ محاصره و جنگ قریبِ چهار ماه کشید و مردم عرض بسیار کشته شدند تنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را که باعثِ نهضت او بود سرزنش بسیار نموده بهزادالملک و سید مرتضی بر آن کیفیت مطلع گشته چون ایشان نیز در باطن ازان محاصره و جنگ هر روزه متاذی بودند با قطبشاه همداستان شده عرض نمودند بهتر آنست که دست ازین قلعه باز داریم و بنابر آنکه استقامت در احوالِ مردم تختگاه نیست بدانجناب شتافته متفق که در پیجا می کشیم و تسخیر دار السلطنت بیجاپور بخود قرار دهیم قطبشاه که جهتِ کوچ بر سر بهانه بود قبول این معنی کرده روز دیگر باتفاقِ سرداران نظام شاهی از شاه درگ برخاسته و در ممالکِ عادلشاه بشرطِ غارت در رسم بیداد بجا آورده با چهل هزار سوار تمام یراق بظاهرِ قلعهٔ بیجاپور رسیده خیمه و خرگاه در اطراف و جوانب آن مرتفع ساخته طرحِ جنگ انداخت و چون درانوقت زیاده از دو سه هزار سوار خاصه خیل در شهر بیجاپور جمعیتی نمانده بود حبشیان متحصن گشته بحفظ برج و باره پرداختند و بموجب فرمانِ پادشاهی عین الملک و انکس خان و دیگر امرا با هشت هزار سوار با استعدادِ تمام بتعجیل هر چه تمامتر بحوالی بیجاپور رسیده بجانب دروازهٔ الله پور فرود آمدند و اکثرِ اوقات میان مردمِ عادلشاهی و سپاهِ نظام شاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده از طرفین مردم بسیار کشته میشدند و غلبه از جانب مردم عادلشاهی بظهور میرسید و در چنان وقت از کثرت باران و ضربِ توپها بیست گز دیوار قلعه بیفتاد و در همان شب عین الملک و انکس خان که از حبشیان امین بودند با قطبشاه و سید مرتضی و بهزاد الملک ساخته خواستند که صبح آن روز طرحِ جنگ سلطانی انداخته بر قلعه یورش کنند سید مرتضی که از سپه سالاری بهزادِ الملک بغایت آزرده بود بانواعِ حیل و رازونیاز ایشان را انداخت و بیجاپوریان فرصت یافته فی الجمله دیوارِ قلعه درست کردند بنابر آنکه ارکان دولت و اعیان مملکت

غلامان حبشی راضی نبودند و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشته به بیجاپور نمی آمدند حبشیان صاحب دخل بغیر اسست این معنی را دریافته بنابر مصلحت وقت بعرض چاندبی بی سلطان رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیان مملکت از حکومت و ریاست ما آزرده اند صلاح و دولت عدالت پناه در آن می بینیم که مهمات ملکی و مالی بیکی از مردم اصیل نجیب حواله نمایند تا امور سلطنت نظام و رونق پذیرد چاندبی بی سلطان بتصدیق کلام نموده بصلاح ایشان شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر را بخلعت منصب امیر جملگی اختصاص بخشید و سید مشار الیه بکمی همت بر دفع مخالفان مصروف داشته فرامین با تشریفات نامحصور مصحوب سرعان جهت طلب امرای برگی بولایت کرناتک روانه ساخت و به سید مرتضی که اخلاص و ارادات تمام بخاندان شاه ظاهر داشت پیغام داد که کاخ اقبال شاه فریدون منزلت ازان رفیع تر است که کمند تسخیر وهم و خیال به شرفات حصین قلعش توان رسید باید که این مضمون العبارت دلپذیر خاطر نشان قطبشاه و بهزاد الملک نموده نوعی نمایند که لوازم صلح درمیان آورده بمساکن خود مراجعت نمایند و الا عنقریب که از ممالک محروسه جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و امرای برگی نیز که در عهد علی عادلشاه بواسطه بعضی مقدمات خایف و هراسان جلاوطن کرده پناه به رای بیجانگر برده بودند بمجرد وصول فرمان طلب سلطان عدالت نشان بسرعت هرچه تمامتر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در آنوقت کار بر شما نهایت دشوار شده راه مراجعت مسدود خواهد شد سید مرتضی که از تابع بودن خود دلگیری تمام داشت و میخواست که قطبشاه و بهزاد الملک را کار ری ازپیش نرود در مقام دولتخواهی عدالت پناه شده شروع در مقصود نموده اول بعین الملک و انکس خان که از حبشیان رنجیده بقطبشاه و سرداران نظام شاه ملحق شده بودند پنهانی کس نزد ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرده پیغام داد که قاعدهٔ مردم اصیل نه آنست که بواسطهٔ خشونت و منازعت بعضی انفار با صاحب خود حرام خواری نمایند و درچنین

وقت ترک ملازمت صاحب خود کرده خواهند که نوکری دیگران اختیار کنند شرط
نیکو بندگی آنست که چون حبشیان بیدخل گشته شاه ابو الحسن جمله الملک شده استقلال
اعتماد براو کرده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دانستند
و آنکس خانزاد این سخن پسند خاطر افتاد وقت شب کوچ کرده با نزدیک دروازه الله پور
فرود آمده بپادشاه خویش اطاعت نمودند همچنین اکثر امرای ممالک و امرای برگی از
شنیدن اینخبر به بیجاپور شتافتند و بمیامن حسن تدبیر شاه ابو الحسن در مدت یکماه قریب
بست هزار سوار مجتمع گشته رواج و رونق دیگر در مهمات سلطنت پدید آمد و نخست امرای
برگی حسب الحکم بتاخت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در اندک زمان نوعی نمودند که قحط در اردوی
ایشان پدید آمده از محاصره بیجاپور نیز مانند محاصره شاندرگ پشیمان شدند و شروع
بمشاوره نمودند ارکان دولت قطبشاه که از تحریک شاه مرزا ناخوش بودند فرصت
یافته بعرض رسانیدند که قاعده و داب سلاطین دکن آنست که هرگاه یکی از ایشان نفس
نفیس خود بجانب مملکتی توجه نماید و او را احتیاج کمک شده بادشاه دیگر را بمدد طلبد بسبب
مروت و آشنائی براو واجب که خود مرتکب سواری شده بمدد او شتابد چنانچه همیشه
میان نظام شاه و ابراهیم قطبشاه همین شیوه مرعی بود اصلا مناسب دولت نبود که خسرو زمان
بگفته شاه مرزا خود بنفس اقدس بمدد امرای نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار
موثر افتاد خسرو زمان بجانب کولکنده عازم و جازم گردید سید مرتضی اینمعنی را فهمیده
پیش دستی نمود پیش از آنکه بادشاه اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که
ما بجانب ولایت خود رفته بسیاری از پرگنات سرحد عادل شاه را بحوزه تصرف
اولیای دولت نظام شاه در آوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرموده
حسن آباد گلبرگه را مسخر گرداند قطبشاه این را عین مدعا دیده قبول کرد قطبشاه و سرداران
نظام شاه از ظاهر قلعه بیجاپور کوچ کرده بجانب ممالک خود روان شدند نظام

شاهیه از راه کلهر و مرج تاراج کنان یکسر باحمدنگر شتافتند تا قطب شاه چون بحوالی حسن آباد
رسید امیر سید زنبیل استرآبادی را بخطاب مصطفی خان سرفرازی بخشیده
با هفت هزار سوار و فیل بسیار بتسخیر بعضی از ولایت عادلشاه باز داشته وخود
با مقربان و مخصوصان بر جناح استعجال بدار السلطنت گولکنده تشریف برده شاه مرزا
را که باعث نهضت بود مقید گردانید و بعد از چند گاه از سر گناه او درگذشته حکم فرمود
که او را در کشتی سوار کرده باموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن مالوفش بود
روانه سازند و شاه مرزا در کشتی بیمار شده پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد
مصطفی خان در حوالی حسن آباد اقامت نموده بسیاری از مضافات آنرا متصرف گشت
و چون اینخبر به بیجاپور رسید دلاور خان حبشی سرلشکر شده با سپاه بسیار بمقابله و
مقاتله او شتافت و بین الفریقین جنگ سخت واقع شده مصطفی خان منکوب و منهزم گشته
و بدحال جلو ریز خود را به مشقت فراوان بسرحد تلنگ رسانید و قریب یکصد و بیست
فیل قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت بتصرف عادلشاهیان درآمد و نیز صاحب
تاریخ فرشته میگوید که ازان تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سال است میان
عادلشاه و قطب شاه ابواب کدورت و مخالفت مسدود گشته طریق مصادقت
و موافقت مسلوک است و خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بعد مراجعت ازین سفر
بدار السلطنت گولکنده بعیش و عشرت مایل گردیده و به سیر و شکار اشتغال ورزید ذکر

محاربه امیر زنبیل باتفاق بعضی سرداران نظامشاهی با سرداران
عادلشاهی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون امیر زنبیل

استرآبادی در اواخر ایام سلطنت شاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه حسب الحکم ولایت
کاکن وغیره بقبضه تصرف درآورده امداد لشکر فیروزی اثر که متوجه بلاد بیجاپور بعزم
محاربه بود بارسال نقد و غله می نمود و در عهد سلطنت خسرو زمان بخطاب مصطفی خان

اختصاص یافته بعضی از پرگنات و قصبات سرحد را تسخیر نموده علم اقتدار برافراشت
دلاور خان حبشی که از امرای عادلشاهی بخرد و هوشمندی ممتاز زمان بود رکن دولت
عادلشاه را فی العجله استحکامی داده و همت بر استخلاص آن ولایت گماشته و بیست هزار
سوار انتخابی و عین الملک و انکس خان را که موازی ده هزار سوار داشتند و ماه ورای ایشان
سرداران برگی را همراه گرفته بمحاربه آن مسند ولا اقتدار متوجه گردید و چون از قدیم الایام
میان دودمان نظام شاه و خسرو زمان رابطه اتحاد و وداد مستحکم بود دهنیان اخلاص کیش
از توجه دلاور خان حبشی حقیقت حال را بمسامع اجلال مرتضی نظام شاه رسانیدند مرتضی
نظام شاه مرزا یادگار و رستم خان و شمشیر خان را با دو سه هزار سوار بامداد سپاه منصور
فرستاد و پیش از رسیدن دلاور خان به لشکر منصور پیوستند و از انجانب دلاور خان
از روی غرور طی مراحل نموده در دو کروهی لشکر منصور مقام ساخت و مدت مدید دلیران جانبین هر روز
در معرکه ستیز داد دلاوری میدادند تا لشکر عادل شاه با وجود کثرت از بیم حسام خون آشام بهادران
لشکر منصور صف آرای قتال نمی گردیدند تا انکه جماعه برگیان از امتداد ایام جنگ تنگ آمده بی اطلاع
دلاور خان باموازی ده هزار مادیان سوار باطراف لشکر منصور آمده آتش قتال برافروختند و
رحیم داد پتهان و طاهر محمد خان با بعضی از دلیران بفرموده سپه سالار رایت محاربه برافراختند
وجمعی از برگیان را بضرب تیغ ابدار از پا درآورده منهزم ساختند و تا کنار لشکر دلاور خان
تعاقب نموده جمعی را دستگیر کرده مراجعت نمودند دلاور خان چون بر هزیمت برگیان اطلاع
یافت لاعلاج صف آرا گردیده بمعرکه کارزار شتافت و از وقت طلوع آفتاب نایره قتال
ملتهب شده هر لحظه مشتعلتر گشته تا قریب زوال فرو ننشست و از حمله های علیخان
و طاهر محمد خان پتهان میمنه لشکر اعدا که بوجود انکس خان قایم بود متزلزل گشت و از صدمات
کوه شکوه صلابت خان میسره مخالفان متفرق شده مجموع سپاه عادل شاه هزیمت یافت و
از سپاه منصور بعضی تعاقب نمودند و برخی باخذ غنایم مشغول گشتند و بعد از ساعتی صورت

عجیب و حالتی غریب رو نمود یعنی آنکه دلاورخان که با دو سه هزار سوار در یکجانب منتظر
وقت ایستاده بود چون مشاهده نمود که تمام لشکر غرق شده اکثر با غنیمت مشغول اند و
راه تعاقب پیش گرفته و میر فضیل و میرزا یادگار و شیرخان با معدودی که در معرکه رایت نصرت
برافراخته اند فرصت غنیمت دانسته رو به سپهسالار لشکر منصور آورد میر فضیل و میرزا یادگار
با جمعیت قلیل پای ثبات استوار داشته بمقام مدافعه در آمدند اما چون سیلاب ساده
بنوعی طغیان نموده بود که بدستیاری کوشش نجات توان یافت لاعلاج دست و پا زده
خود را بیکسو کشیدند دلاورخان چندین زنجیر فیل بدست آورده لشکر پایتش تاخت و تاراج بنگاه
آوردند و صلابت خان و بعضی دیگر از امرا که تعاقب لشکر عادلشاه نموده بودند چون مراجعت کردند
از سپهسالار لشکر خود اثری ندیدند صلابت خان فرار را عار دانسته با وجود قلت انصار و کثرت اعدا
رو بمیدان آورده بجنگ درپیوست و تا رمقی از جان داشت دست از جنگ باز نداشت اعدا مثل
جرأت و دلاوری او دست از تاخت و تاراج بنگاه باز داشته سر خویش گرفتند و چون این خبر به خسرو
زمان رسید میر فضیل را با سپاه بدرگاه طلبیداشته مرکه را و در آن معرکه رایت نیکنامی برافراخته
بود بنوازش شاهانه سرفراز فرمود و هر که ببددلی موسوم گشته بود مورد غضب سلطانی
گردید فصل دوم از باب چهارم در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آنخسرو گیتی پناه
بوقوع پیوست **ذکر مخالفت علیخان لر و نامزد گردیدن امرا و خوانین بدفع او
و نصرت یافتن بر او** صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علیخان لر را شهریار
مغفور بواسطه شجاعت و جلادت که از وی در معرکه کارزار بظهور رسیده بود از مرتبه
سلحداری بپایه سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک تابی سرفراز فرموده
بمحافظت ولایت مرتضی نگر فرستاده و رایاو برهمن حواله دار آنجا که صاحب اختیار بود
در دادن جاگیر مرغوب اهمال ورزیده اعتنا بحال او حسب دلخواه ننمود علیخان غبار
خاطر بهم رسانیده با جمعی از اشرار کفار رایان بیجانگر ملاقات نموده تسخیر ولایت مرتضی نگر

را در نظر پیش سهل و آسان وا نمود و موازی سی هزار پیاده و سوار با سرداری بیکی تیماداماد
رای مذکور و چهار زنجیر فیل همراه گرفته بطرف کوندیه توجه نمود رای را و از استماع این خبر
سرداران آنطرف را فراهم آورده بعزم پیکار به استقبال شتافت و در وقتیکه کفار قلعهٔ کهم
را محاصره نموده کار بر اهل قلعه تنگ ساخته بودند مجاهدان اسلام بر سر ایشان رسیده بجنگ
در پیوستند و کفار را هزیمت داده و تعاقب نموده هزار پیاده به قتل رسانیده چهار زنجیر فیل
و نقاره بدست در آوردند و علیخان و سکرتیما فرار نموده خود را به بیجانگر رسانیدند و بعد از این
رای بیجانگر گوش به سخنان آن کافر نعمت نکرد و چون او از امداد کفره مایوس شد قومی از اهل شر
و فساد را گرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو زمان به محاصرهٔ قلعهٔ نلدرک مشغول بود
عازم ولایت مرتضی‌نگر گشته آتش بیداد در آن بلاد برافروخت و بعد از آن چون خسرو زمان
برینحال آگهی یافت همت شاهانه بدفع او گماشته جمعی از دلیران کارآزموده را به سرداری
رحیم داد و طاهر محمد خان پتهان بطرف مرتضی‌نگر نامزد فرمود و سپاه منصور یکماهه راه را بهشت
روز طی نموده چون به موضع سندگاون رسیدند و شنیدند که آن کافر نعمت بولایت کوندیلی درآمده
بندگان عمده را تشویش بسیار میرساند بهر دفع او بدان صوب متوجه شدند و او از استماع
خبر توجه ایشان با جمعی از شیاطین رو به وادی فرار آورد و ایشان تعاقب نمودند و او
قلعهٔ ادنگی را به مردان کاردان سپرده کوه و بیشه را پناه خود ساخت دلیران اسلام
آن قلعه را بتایید ایزدی مفتوح ساخته و اثری از صغیر و کبیر در آن قلعه نگذاشته
بقصد گرفتن او به کوه و بیشه در آمدند کفار که در کمینگاه نشسته بودند از اطراف هجوم آورده
بهادران اسلام را در میان گرفتند و چون دلیران را مدار مجتمع نبودند جلوریز از پی
یکدیگر بشتاب میرفتند چنانچه رحیم داد با اکثر دلاوران از آن ورطه گذشته بود و طاهر محمد خان
با معدودی در عقب مانده ارباب ضلال که در کمین بودند آثار شجاعت به ظهور رسانیده
نهایت سعی و کوشش نمودند اما بنابر نامساعدت تقدیر هزیمت یافتند و هزار نفر اسیر گردیدند

وهزار قتیل ودرین اثنا افضل خان حواله دار در موضع سنتر اول با هزار سوار به لشکر ظفر اثر پیوست وعلیخان از استماع خبر تسخیر قلعه وقتیل واسیر گشتن پیاده ها بجانب بندر نظام پٹن فرار نمود وجمعی از سوداگران را که ساکن ومتوطن آنجا بودند گرفت از نقد وجنس انچه در تصرف آن بیچارگان بود بزجر بستند درآنحال جاسوسان خبر بدو رسانیدند که رحیم داد وطاهر محمد خان در جستجوئیت پویان اند وکشور خان متصل دروازه قلعه مرتضی نگر فرود آمده بخواب غفلت وستی افتاده است علیخان فرصت غنیمت دانسته به ایلغار بر سر کشور خان تاخت وتمام بنه ولشکر را غارت نمود چون افضل خان تمام مردم خود را بهمراهی رحیم داد در تعاقب مخالفان روانه نموده خود باندک مردم غافل از مکر دشمن نشسته بود علیخان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته تمام بنگاه لشکر او را نیز غارت نموده بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد وطاهر محمد خان از استماع اینخبر سر راه بر آن مخذول گرفتند وچون آن اجل گرفته واتباعش گرداب بلا را بر خود محیط یافتند بگمان آنکه شاید بدستیاری تهور خود را بساحل مراد رسانند قدم ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند وفدائی وار بجنگ وجدل در پیوستند آخر الامر بشامت کفران نعمت علیخان ومقربان او کشته گشتند وبعضی از سپاهش قتیل وبرخی اسیر کردیدند وسر پر سودائی علی خان را عبرتاً للناظرین بهر دیار گردانیدند وبعد ازین فتح سرداران با دلاوران که بپایه سریر رسیدند رحیم داد به خطاب علم خانی وهر یکی از سرداران دیگر به اضافه منصب وزیادتی مشاهره عز امتیاز یافتند

ذکر منتظم گشتن در شاهوار درج سیادت وعصمت بنت امیر شاه میر در سلک ازدواج ملک کشور گیر

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون خسرو زمان از سفر نلدرک مراجعت نموده به دار السلطنت رسید خاطر مبارک به منطوق تناکحوا تناسلوا راغب بازدواج گردید وهمای التفات بر صندق مخدرات عفت بنت امیر شاه میر سیادت مرتبت پرتو انداز شد بنابرین فرمان واجب الاذعان بتهیه اسباب

میزبانی و ترتیب مجلس طوی و شادمانی شرف صدور یافت - نظم - غلامان
شایسته کاروان شهی بستند بر رسم خدمت میان همگی جشن شاهانه آراستند همه که بود اندران هر چه
بخواستند ز نا یکماه علی الاتصال لوازم شادمانی و مراسم میزبانی بجا آوردند و درین هنگام
فرح انجام منجمان دقایق شناس ساعتی که شایستهٔ عقد فرخنده اساس بود اختیار نموده
اصحاب علم و فضل در درج عصمت و سیادت را در سلک ازدواج گوهر معدن سلطنت کشیدند
و بعد از اتمام آن جشن سعادت فرجام خسرو زمان دست دریا نوال ببذل اموال گشاده
اکابر و اعیان و سایر خدم و حشم را بانعام موفور سرفراز و سرور گردانیدند و مقربان را
بتشریفات شاهانه و مناصب ارجمند بپایهٔ بلند رسانید

ذکر آمدن خواجه علی شیرازی المخاطب بملک التجار با جمعی از مردم اعیان و اخیار از جانب سلطان عالیجاه ابراهیم عادل شاه بجهت تمهید مواصلت

چون دلاور خان امور سلطنت ابراهیم عادل شاه را فی الجمله رونقی داده و تمام ملک و مال در قبضه
اقتدار خود درآورده خواست که از دغدغهٔ مخالفت نظام شاه مطمئن خاطر بوده بفراغ
بال روزگار گذراند صلاح درآن دید که رکن دولت عادلشاهی را بخویشی و مواصلت
شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه استوار سازد بنابرین در سنه ۹۹۵ خمس و تسعین و تسعمائه خواجه
علی ملک تجار را با جمعی از مردم اعیان بیجاپور مع تحف و هدایای موفور جهت تمهید مواصلت
بجانب دار السلطنت گولکنده روانه نمود چون ملک التجار بشرف ملازمت خسرو زمان مشرف
گردید بعد تصفیهٔ شاه راه محبت از خس و خاشاک کدورت بمعاذیر دلپذیر مکنون ضمیر ابراهیم
عادل شاه را بعرض رسانید خسرو زمان بسمع رضا اصغا فرمود و چنان مقرر شد که
عالیحضرت ابراهیم عادلشاه با شوکت و حشمت تا نلدرگ توجه نماید و ازینجانب امرا
ارکان دولت پالکی مهد علیا ملکهٔ جهان خواهر اعیانی خسرو زمان را با تجمل و استعداد
طوی و میزبانی بجانب نلدرگ برده رسوم مواصلت بجا آورند ملک التجار بعد از حصول

مقصود متوجه بیجاپور گردید و درینجانب وکلای درگاه بسامان و سرانجام میزبانی پرداختند
و بعد از اندک مدتی جمعی از اعیان بیجاپور معروض داشتند که ابراهیم عادل شاه تا نلدرگ
رسیده تسلای عیش و شادمانی در داده است خسرو زمان سیادت پناه امیر فضیل الله طبیب
مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان را بپیرایه همراه
پالکی عفیفهٔ زمان ملکه جهان بجانب نلدرگ روانه گردانید و بقول صاحب تاریخ فرشته
ابراهیم عادل شاه تا نلدرگ متوجه نشده بود بل اعیان بیجاپور لوازم جشن و طوی
بجا آورده پالکی ملکه جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجاپور بردند بهر صورت چون
بشارت مقدم ملکه جهان با براهیم عادل شاه رسید مقربان خود را به استقبال روانه
ساخت و به تهیه اسباب سرور و انبساط پرداخت و تا مدت یکماه لوازم جشن و شادمانی
و مراسم ضیافت و میزبانی هر روز در تضاعف و ازدیاد بود با آنکه چون اسباب عیش
و طرب ساخته و پرداخته شد دانایان اصطرلاب فلکی و دقیقه شناسان تقویم آسمانی
ساعتی اسعد جهت عقد مواصلت اختیار نمودند و علمای شریعت در آن ساعت عقد مواصلت
بستند و بعد اتمام ایام جشن و طوی امرا و اعیان جانبین به تشریفات فاخره سرفراز
گشته بحضور خداوند خویش شتافتند ذکر بنای دار السلطنت حیدر آباد آورده
اند تا سال دهم از جلوس میمنت مانوس خسرو زمان حصار قلعه گولکنده که در آن چهل هزار
سوار می گنجید پای تخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و ازدحام مردم
هوای آنجا تغیر یافته بفساد گرائید و موجب ابتلای مردم بآلام و اسقام گردید و نیز شهر گولکنده
فراخور جاه و منزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی مآثر مایل بآن شد که شهری دیگر احداث فرماید که
در لطافت و وسعت ثانی جنت الماوی باشد اتفاقا در اثنای این فکر و خیال برای شکار سوار شد و به
جوی صید در هر چمنی صبا کردار طوف می کرد که ناگاه در اثنای سیر گذر میمنت اثر بصحرائی افتاد
که در وسعت و خضارت و صفا و لطافت رشک فلک اخضر و فردوس برین بود و باعتبار خوبی آب و هوا که

با مسافر و مقیم سازگار باشد خوشتر و پاکیزه زمین و در میان آن مرغزار جنت آثار ، نهر آب چون چشمه
آب حیات روان و مانند سلسبیل بهشت روح افزا و دستان الغرض آن زمین که قریب چهار
گروهی از گولکنده واقع شده خسرو زمان را خوش آمده بخاطر انور گذرانید که برای بنای شهری که
بهتر و خوشتر از این نخواهد بود پس منجمان دقایق شناس را طلب نموده فرمود ساعتی که شایسته
بنای شهر باشد اختیار نمایند منجمان و مهندسان حسب الحکم ساعتی بغایت نیک استخراج نمودند
و طرح احاطه و معماران در آن ساعت مسعود صورت شهری مشتمل چهار بازار وسیع و چهار طاقهای
رفیع در سر بازار چنین چهار سو که بهندی چوراهه گویند متساوی الاضلاع و سوای آن بازارهای
دیگر و در اکثر بازارها و طرف جداول آب روان و بر کنار جداول درختان سایه دار
و دکاکین چهار ده هزار گفته اند و در پیش هر دکان ایوانی و ماورای این از محله‌ها و حمام
و خانقاه و مدرسه و مسجد و لنگر و مهمانخانه‌ها و از ده هزار مکان بر لوح عمارت کشیدند
و جانب شمالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوانهای عالی و قصرهای رفیع نمودار گردانیدند
و در احسن ساعات و این اوقات بنای این شهر فرخنده اثر نهاده مجموع عمارات کوچه و بازار و غیره
را از سنگ و آهک بتکلف هر چه تمامتر برآوردند و منازل پادشاهی بنوعی ساختند که مسافران
اقالیم سبعه نظیر آن در هیچ ملک نشان نمیدهند بالجمله چون خسرو زمان چنان شهر را
که در تمام مملکت هندوستان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً باعتبار مطبوعیت عدیلی ندارد
طرح افگند و از انجه پادشاه در آن ایام بزنی بهاک متی نام تعلق خاطر داشت چنانچه
هزار سوار ملازم او گردانید تا همچو امرای کبار بدربار آمد و شدی نموده باشد
لهذا نخست آنرا به بهاک نگر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود گردانید و بعد چندی
که بهاک متی ازین جهان درگذشت متنبه شده تبدیل آن نام بحیدرآباد نمود لیکن مدتها
بر السنه خلایق نام نخستین جاری ماند بشرقی این شهر سرکار بهونگیر است و شمالی میدک
و غربی سرکار مظفر نگر محمد آباد بیدر جنوبی سرکار گولکنده که قلعه کوهی است و از کوچه

که شهر مذکور در شرقی شهر [illegible] برآمده شمالی میرود و باز رود دوسی که منبع کوههای [illegible]
است پیوسته از غربی بلده حیدرآباد شمالی آن شده شرقی میرود و شمال رویه [illegible] کوهای کنده کوه
است که از آن رود موسی شرقی برآمده قریب بارهٔ حیدرآباد [illegible] کوه کنده بود و موسی پیوسته
شمالی شهر حیدرآباد شده شرقی میرود و در سرکار [illegible] و [illegible] وغیره می‌پیوندد و شهر حیدرآباد
بیمن اقبال خداوندگاران در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبه مسافران و حاجتمندان
و مسکن و مامن اکابر و اعیان گشت و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل و بساتین بهشت آئین
بنا نموده در اندک زمان باتمام رسانیدند و معموری آن بدرجه رسید که ساحت کوه و دشت سمت نقصان
پذیرفت و از دارالسلطنت حیدرآباد تا قصبه نرکهوره و ابراهیم پتن و بهونگیر و پتن چیرو و چهار جهت
بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع فضای دشت و صحرا باغ و بستان شد و از کثرت معموری سود [illegible]
هر ساله مبلغ چهار لک هون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریه‌ها و قصبات حوالی آن
بخزانه عامره واصل می‌گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام غربا و سادات
و علما ذوی الاعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه معموری آن شهر
از روز در تزاید و تضاعف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت در نکوئی یابی تو در آن هر آنچه
جوئی [illegible] نشستن [illegible] زعمر گذشته باز یابی و هر چه نکوست کم نیابی یابی همه چیز وغم نیابی
رونق پذیرفت مخفی نماند که حیدرآباد را حصاری که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه
نبود از این جهت مکرر دست خوش تاراجیان گشت چنانچه بعد ازین به وضوح خواهد پیوست
چون مبارز خان صوبه‌دار حیدرآباد گرد بجهت صیانت از دستبرد غنیم در شهر حیدرآباد
[illegible] کرده است طرح شهر پناه انداخت و ثلثی تیار نشده بود که اجلش فرصت نداد
و در مصاف نواب مغفرت مآب آصف جاه مقتول شد بعد از آن تتمهٔ آن حصار به حکم
نواب آصف جاه مرتب گشت ذکر تعمیر مسجد و حمام و چهار مینار و دارالشفا
و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی

چون خسرو زمان را همیشه نظر بر ترویج اسلام و رفاهیت خاص و عام بود بفرمود تا در جمیع
قری و قصبات ممالک محروسه مساجد بنا نموده فرش و روشنی و خادم و مؤذن متعین کردانیدند
و در بلدهٔ طیبهٔ حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در اکثر بلاد اسلام
اینچنین مسجد بنظر در نیامده و در جنب آن حمام مرتب نمودند و در آن حمام از سرکار
فیض آثار رنگهای لطیف و کیسه های نظیف جهت صادر و وارد و دلاکان چرب دست
برای خدمت مقرر گشتند و قریب بوسط شهر چهار طاق در نهایت ارتفاع از سنگها
تراشیده در غایت تکلف پرداخته سقف آنرا گنبد آسا به سنگ و گچ بستند و بر
چهار گوشهٔ آن چهار منار بنهایت مستحکم و مرتفع و در آن چهار مینار حجره ها جهت
سکونت طلبهٔ علم و در وسط آن حوضی با فوارهٔ بزرگ و در برابر هر طاقی راسته
بازاری طویل و عریض ساختند و ماورای آن به تعمیر دار الشفای و حمامی قریب
بآن پرداختند و در مدرسه علما و طلبا جهت افاده و استفاده و در دار الشفا
اطبا با جمیع ما یحتاج ایشان برای معالجهٔ بیماران مقرر شدند و هر کدام را وظیفه
از سرکار فیض مدار معین شد تا فارغ البال و مرفه الحال بکار خود مشغول باشند صفت

درگاه کیوان رفعت خاقان زمان و بیان محل هاى دیگر که جای خدمت ملازمان درگاه است

چون همین خسرو زمان تعمیر شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد باتمام رسید بنایان و
معماران ندرت کار حسب الحکم شهریار درگاه والا در فضای وسیع که طول و عرض آن مواری
هزار ذرع بود قرار دادند و در اطراف آن فضا صفها و ایوانهای عالی و در هر ضلعی
طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی دروازهٔ دولتخانه و بالای آن
عمارتی رفیع و در دو بازوی آن دروازه دو سنگ خارا هر یک در طول هشت ذرع و در
عرض و ضخامت دو ذرع و بر بالای آن تخته سنگی به طول دوازده ذرع نصب کرده ترتیب نمودند
و بالای طاقیکه در مقابل دروازهٔ دولتخانه واقعست عمارتی رفیع جهت نقارخانه ساختند

وحسب الحکم چنان مقرر شد که هر بامداد امرا و خوانین و سرداران و نایکواریان با پیاده و احشام جوق جوق با فیلان آراسته بشوکت تمام جهت مجرا و سلام رو بپایگاه فلک اشتباه آورند و چون بدر دولت سرا رسند حشم و خدم را جا بجا گذاشته فرداً فرداً و وحیداً وحیداً بار یاب حضور گردند و دایم الاوقات چند فیل کوه پیکر در دو طرف درگاه نگاه دارند و موازی هزار پیاده از دو جانب صف کشیده و از بندگان خاص دو نفر حبشی با هزار نفر از دلیران دایم الاوقات در صُفّه و ایوان متصل بدر دولت سرا جهت پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه فضای وسیع واقع که در جانب جنوبش دفترخانه پادشاهی و در جانب غربی جامدار خانه و بعضی کارخانهای عامره و بجانب شمال دروازهٔ دویم دولتسرا واقع که در فضای آن چهار صُفّه وسیع بجهت مقام جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران و سب نویسان ساخته شده و بقول صاحب تاریخ قطب شاهی در درگاه پادشاهی محل های رفیع متعدد واقع یکی از آن لعل محل که صُفّه و ایوان عالی مرتفع پادشاه نشین است دیگر چندن محل که عمارت رفیع دلکشا است دیگر گگن محل که ایوانهای با رفعت و کوشکهای فرح افزا در آن ترتیب یافته و این هر سه محل نشست گاه سلح داران است از ترک و عرب و دکنی و دیگر صدر صُفّه که منازل با صفا و ایوانهای دل کشا است مقام جمعی از سلح داران مقرب و مردم معتبر و نوکران قدیم دیگر سجن محل که عمارت عالی با صفاست مسکن جمعی از اعیان و اکابر و فضلا و در جانب شرقی این محل صُفّه طولانی تخمیناً صد ذرع که برای نعمت خانه مرتب شده و خوان الوان نعمت در آن جا کشیده می شد و هر روزه موازی ده هزار کس از مجلسیان و سادات و علما و سرداران و سلحداران و غیرهم از آن خوان نعمت بهره یاب می گشتند۔

تعریف داد محل و سبب بنا و وجه تسمیه آن

چون مشهور است که انوشیروان ابن کیقباد که اعدل کاسره بود به خیال اینکه شاید مظلوم دل فگار یا سایلی پریشان روزگار خواهد که احوال خود معروض گرداند

بواسطهٔ ممانعت حجاب نتوانند که به مسامع اقبال رسانند زنجیری تعبیه نموده یک سر آن را دربیرون بارگاه مستحکم کرده سر دیگر را نزدیک بستر خود بسته بود تا هر کس دادی میخواست زنجیر را حرکت میداد و از تحرک آن انوشیروان بر حصول داد خواه آگاه گشته غور رسی می نمود خسرو زمان از غایت ترحمی که نسبت به عامهٔ خلایق داشت معماران را فرمود عمارتی عالی که یک ضلعش متصل به میدان و بازار باشد مشتمل بر چند طبقه و در هر طبقه کوشکهای عالی که از هر خانه و ایوان آن دروازها بجانب میدان و بازار کشوده بود با تمام رسانند تا اگر مظلومی و حاجتمندی را احتیاجی رو نماید بپای قصر همایون رسیده بی واسطهٔ اکابر و اعیان و بی مزاحمت پرده دار و دربان حال خویش معروض دارد و پس حسب فرمان واجب الاذعان محل موصوف در غایت ارتفاع و اعتلا و در پیش این قصر جنت سرشت ایوانی عالی و در پیش ایوان حوضی عمیق و وسیع شصت ذرع در چهل ذرع صورت تعمیر یافت و چون علت غائی از تعمیرش داد رسی بود موسوم بداد محل نمود خسرو زمان اکثر اوان در آن قصرها بر مسند معدلت تکیه فرموده ابواب عدل وجود بر روی عامهٔ خلایق می کشود ذکر توجه رایات نصرت آیات بعزم

جهاد با کفار بیجانگر و تسخیر قلعهٔ موسلمورک و حصار نندیال و کلکوره

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که خسرو زمان بعد از فراغ از ضبط امور سلطنت و استرضای خاطر سپاه و رعیت جهاد با کفار بیجانگر پیش نهاد همت عالی ساخت و بعد فراهم آوردن لشکر ظفر اثر بصوب کشور بیجانگر متوجه شد و بعد از طی مسافت بر کنار قلعهٔ موسلمورک موکب اقبال نزول اجلال نمود جماعت کفره بحصانت قلعه مغرور گشته راه تمرد پیش گرفتند و جمعی از قلعه بیرون آمده آتش جدال برافروختند مجاهدان اسلام حسب الحکم رایت نصرت برافراخته و دست به تیغ و تیر و سنان برده ارباب کفر را منهزم ساختند خود را بپای حصار رسانیدند و بنابر خالی شدن باره و پای حصار از مردان جنگی دلیران دین از اطراف کمندها بر کنگرها انداخته بالای حصار بر آمده قلعه را مفتوح کرده

دستهٔ قتل کفره گشودند، چون فریاد و فغان زن و مرد به مسامع اجلال رسید دریای
مرحمتِ شاهانه به تموّج درآمده بر بقیة السیف بخشایش فرمود لاجرم بقیة السیف به آستان
بوسی رسیده در ربقهٔ اطاعت و فرمانبرداری درآمدند خسرو زمان قلعه را به یکی
از معتمدان تفویض نموده جمعی از سرداران را به سپهسالاری ملک امین الملک
جهت تنبیه سمراج و اماد راخراج و نرسمراج خواهرزادهٔ او که از سرکشانِ
کفّار به تهوّر ممتاز بودند و قلعه‌های بالی و کلکور که نهایت مرتفع واقعست در قبضهٔ
تصرف خود داشتند نامزد فرمود که عساکرِ منصور آتش بیداد در آن دیار و بلاد
افروخته بسیاری از آن بیدینان را به قتل آورده آثار اقتدار به ظهور رسانیدند و متعاقب
خسرو زمان رایتِ کشورکشائی افراخته عنانِ عزیمت بصوبِ تسخیر آن دو قلعه معطوف
گردانید سرداران کفار از سطوت و صولت سپاهِ لشکر فیروزی خایف و هراسان
گشته زبان باعتذار گشوده طالبِ امان گشتند و فرمانبرداری و مالگزاری را وسیلهٔ
نجات ساخته مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند بعد از آن جمعی از امرا
و خوانین حسب الحکم باطراف روان گشته و آتشِ نهب و غارت در دیارِ کفار زده بسیاری
از مشرکین را قتیل و زن و فرزند آن جماعت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران
و مقدمان و نایکواریان آن ولایت از توجه لشکر ظفر اثر آگاهی یافتند آنکه بهره از خرد داشت
روی التجا بدرگاهِ شاهِ گیتی پناه آورد و هر که از حلیهٔ خرد عاری بود راه تمرد پیش گرفته
سر بباد فنا داد و رای کهنگل موری و چودهری چیرول و نندنات کوث و دول چیور و کندی
کوتی با مفاتیح قلعه و پیشکش بسیار بخدمت شتافته بشرفِ آستان بوسی مشرف شدند و باطراف
و نواحی جهت ضبط کارکنان روانه گشتند و رسوم کفره و ضلالت را منعدم ساخته آئین دین مبین
آشکارا گردانیدند ذکر نامزد گردیدن امین الملک با امرا و سپاه بجانب کندی کوته و توجه رایات
عالیات به تسخیر آن قلعه چون چندی از قلاع معظم و ولایات بیجانگر مفتوح شد خسرو زمان همت شاهانه به استیصال

بقیه سرکشان آن مملکت مصروف داشته ملک امین الملک را که میر جمله و صاحب اختیار بود
با جمعی از خوانین و سرداران به تنبیه رای کندی کوته نامزد فرمود امین الملک وغیره سرداران
بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را مضرب خیام ساخته روی توجه به تسخیر آن نهادند
نرسنگ راج خواهر زاده رامراج آوردند و مجاهدان بموجب حکم سرداران آتش جدال
و قتال ملتهب ساخته و جمعی از دلیران کفار اطراف آن ولایت را به قتل رسانیده زن و فرزند
آنها را باسیری گرفته مراجعت نمودند و متعاقب رایات نصرت آیات به صوب قلعه
مذکور بحرکت آمد و چون حوالی آن قلعه محل نزول موکب اجلال گردید توپچیان حسب الحکم
در برابر حصار توپها نصب کرده بضرب توپ قیامت آشوب برج و باره حصار را درهم
شکستند و بتخانه که بر بالای قلعه در نهایت ارتفاع بود و از سالهائی دراز ارباب
ضلال در تعمیر آن کوشیده و پیکر بتی از طلا ساخته و بانواع جواهر تزیین داده در آن
بتخانه نهاده بودند و هر سال از اطراف و جوانب صد هزار کافر راه دور و دراز طی
نموده جهت طواف آن جماد آمده نذورات بسیار از زر و جواهر می آوردند از یمن اقبال
خسرو زمان بضرب توپ حیدری بتخاک راه یکسان گردید مجاهدان دین همچو موج دریا
در حرکت آمده رو به تسخیر قلعه آوردند نرسنگ راج به مشاهده این حال و استماع خبر تسخیر دیگر قلاع
آن سرزمین دست اعتذار در دامن استغاثه زده بپای عجز و انکسار از حصار بیرون
آمده بوسیله تحف و هدایای بسیار طالب امان جان و فرزندان خود گردید خسرو زمان
از راه مرحمت بر عجز و زاری او بخشید و حسب فرمان واجب الاذعان اهل اسلام
معابد اصنام را خراب ساخته بجای آن مساجد بنا نمودند آنگاه خسرو زمان
آن قلعه را به ملازمان معتمد سپرده متوجه تسخیر قلاع دیگر گردید ذکر متوجه شدن
خسرو زمان به تسخیر قلعه بنگلنده و بیان بعضی وقایع دیگر چون دنیکت تی راج
فرمانروای کشور بیجانگر و جانشین رامراج [illegible]

را با اهل شین را با سلاطین قطب شاهیه بود و در آمده از شهر بیجانگر پای عناد بیرون نهاده
قلعه بنکپیده که نزدیک ولایت خسرو زمان بود مقر و موطن خود ساخته اثارت فتنه
می نمود و به بعضی از دیار سرحد را آسیبی میرسانید خسرو زمان بعزم استیصال
او بصوب قلعه مذکور متوجه گردید و بنکت پتی با وجود غرور به لشکر موفور دران
واقع محصن گشت و چون سپاه منصور بدانجا رسید و در آن قلعه اسباب قلعداری
تحصیل بود و بنکت پتی بمکر و حیله پیش آمده کوپراج تیماو پا و یاجینی را که پیشوا و رکن السلطنة
و مقرب و معتمد او بودند با تحف و هدایای بسیار روانه خدمت شهریار گردانید
و آن محیلان رو ببارگاه معلّی آورده سر بر سم سمند باد پا نهاده به مکر و تزویر قبول
فرمانبرداری و بندگی از جانب بنکت پتی عرض نمودند و جهت تسلیم قلعه مهلت سه روز
درخواستند خسرو زمان بحکم مرحمت جبلی ملتمس بنکت پتی را مقرون باجابت گردانیده
فرمود تا مجاهدان دست از محاصره باز داشتند کفار فرصت غنیمت دانسته آذوقه
و غیره مایحتاج ضروری را به قلعه کشیده اسباب قلعداری را در مدت سه روز حسب
دلخواه سامان دادند و حکیدیوراؤ و دیگر سرداران کفار با سی هزار پیاده و سوار و
چهار هزار تفنگچی بامداد بنکت پتی آمده داخل قلعه شدند روز چهارم آثار تمرد ظاهر
ساخته تخلف از قول خود نمود خسرو زمان چون بر حیله او آگاهی یافت سرداران را
با فروختن آتش پیکار و تسخیر حصار مامور گردانید مقربان و دولتخواهان زمین عبودیت
بوسیده بعرض رسانیدند که چنین حصار متین را برزم و پیکار گرفتن دشوار است
بل متعذر و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم برشکال
نزدیک رسیده و بالفعل در لشکر منصور آذوقه رو بکمی آورده و در موسم برشکال رودها
خاصه رود کشنا طغیان خواهد کرد و راه آمد و شد مسدود گشته از هیچ جانب آذوقه
به لشکر منصور نخواهد رسید و بفضل الهی چندین قلاع و بقاع مسخر اولیای دولت گردیده

است و رای بیجانگر با آنچنان عظمت و شوکت از بیم حسام خون آشام مجاهدان اسلام کشف
از سر و حصار کشیده و در کمینگاه مکر و فریب نشسته منتظر فرصت است صلاح دولت در آن است
که تسخیر ولایتی که تسخیر و در آمده بمردان کار و سرداران نامدار سپرده به مستقر سریر سلطنت
مراجعت صورت بندد اگر خسرو زمان معروضات مقربان را که عین صلاح و محض صواب بود
بگوش قبول اصغا نموده قناعت کندی کوته راه بسنجر نام سرنوبت و موسلو که راجه را
و سنبل راجکپتراو و ناگواریان معتمد تفویض نموده و حیدر خان و خانخانان و سایر
جمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته بصوب دار السلطنت
حیدر آباد نهضت فرمود

ذکر فرستادن وینکت پتی رای بیجانگر لشکر بجانب مرتضی نگر و متوجه شدن افضل خان حواله دار آنجا بدفع مشرکان و نصرت یافتن بر ایشان

در وقتیکه خسرو زمان بتسخیر ولایت مشرکان متوجه شده
بعضی از ولایت سرحد آنها را بتائید یزدانی مفتوح گردانید وینکت پتی رای بیجانگر مستغرق
بحر تفکر گشته بصوابدید و تنخواهان جمعی از دلیران را با پیاده و تفنگچی بسیار بامداد
کمسلبید راجه او دگیر فرستاد که باتفاق بولایت مرتضی نگر در آمده هنگامه آرا شوند راجه
مذکور او ریاس رای را با خود را با بیست هزار پیاده و سوار از سرحد مملکت شهریار روانه نمود
مشرکان تا بولایت مرتضی نگر در آمده دقیقه از قتل و غارت فرو گذاشت نکردند افضل خان که
در آنوقت حواله دار و صاحب اختیار بود چون بر بنیاد شر اطلاع یافت جمعی از جاگیرداران
آنحدود را فراهم آورده و بولایت او دگیر در آمده تمام مواضع و پرگنات را از صدمه
قهر زیر و زبر گردانید او ریاس رائی از توجه افضل خان آگهی یافته رو بجاره آورد و وقت
عصر اتفاق مقابله افتاد و جنگ صعب میان آمد و بنابر کثرت جمعیت کفار نزدیک بآن رسیده
بود که چشم زخم عظیم بلشکر اسلام رسد درین اثنا اژدها خان با پانصد سوار کماندار رسید مجاهدان
باتفاق حمله بر کفار آورده بنیش ناوک رگ جان مشرکان گشودند و دو سردار نامی را با سه هزار

شرارت شعار بقتل رسانیدند و بقیة السیف ره نورد بادیهٔ فرار گشتند و غازیان غنیمت بسیار بدست آوردند ذکر آمدن وینکٹ پتی بعزم محاربهٔ امرا و خوانین خسرو زمان و نامزد گردیدن رستم خان به معاونت امرا و رسیدن چشم زخم باسلامیان بسبب بددلی رستم خان چون خسرو زمان چندی از قلاع و ولایت بیجانگر مفتوح نموده و بدلیران نامی سپرده چنانکه پیش ازین مذکور شد به مستقر سریر سلطنت معاودت فرموده ایام برشگال رسیده بسبب طغیان رودکشنا راه آمد و شد مسدود گردید وینکٹ پتی فرصت غنیمت دانسته ملیتراج و کانک پتی و منوپراج را با خود متفق ساخته با یک لک پیاده و سوار بقصد محاربهٔ اسلامیان متوجه گشته قلعه کنڈی کوٹه را که بحوالی سنجر خان سرنوبت بود محاصره نمود تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردید درین اثنا مرتضی خان با مجاهدان دین کمر انتقام بمیان بسته و بولایت بیجانگر در آمده آتش قهر در اماکن و مساکن کفار انداخت و اکثر قصبات و پرگنات را خراب و ویران ساخت اتفاقاً گذر لشکر اسلام به شهر کرنا که نهایت معمور بود افتاد غازیان آتش قهر در آن کفر آباد زده و اموال بدست آورده بتخانهٔ عظیم را که در آن شهر بود زیر و زبر ساخته بسیاری از مشرکین را به قتل رسانیدند چون وینکٹ پتی ازینحال آگاه گردید عرق حمیت جاهلیت او بحرکت آمده ملیتراج و منوپراج را با ده هزار سوار بمحاربهٔ مرتضی خان فرستاد و بعد رسیدن کفار مقابل لشکر منصور محاربه در غایت صعوبت دست داد آخرالامر ارباب ضلال رو بوادی فرار آوردند و اسلامیان بتائید ایزد متعال مظفر و منصور گشته حقیقت حال مفصلاً معروض درگاه گردانیدند

نظم

چو از دشمنان آگهی یافت شاه ٭ گرائید رایش به ضبط سپاه ٭ بیاراست لشکر بآئین و ساز ٭ همه جنگجویان دشمن گداز ٭ درینحال رستم خان که خود را رستم زمان میدانست و از جانب احمدنگر بقبول آمده بود بموقف عرض رسانید که اگر رضای اشرف باشد بنده بدینخدمت قیام نماید و چون در ادای اینخدمت مبالغه بسیار کرد در همان مجلس به تشریفات شاهانه و کمر مرصع سرفراز گردیده با غضنفر خان سرنوبت و سنجر خان سرنوبت

بجهت دفع کفار و امداد امرای آنجا مدار نامزد شد و بعد ملحق گشتن بمرتضی خان باهم در باب جنگ
مشاورت نمودند مرتضی خان که از طریق جنگ با مشکلان واقف بود و بهیچ طوری که مناسب دید نشسته از
جدال و قتال با کفار نموده محافظت قلعه و ولایت می‌نمود و گفت که جنگ مصاف با کفار که جمعیت فراوان
دارند بهیچ وجه صلاح وقت نیست بل صلاح در آنست که شما جانبی و من با سرداران از جانب دیگر متوجه ولایت
بیجانگر در آمده و آتش نهب و غارت در آن بلاد افروخته نگذاریم که غله به لشکر ارباب ضلالت
برسد و شبخونها پیاپی به لشکر ایشان زده طرق تردد مسدود گردانیم تحمل که اعدا تنگ آمده
عنان بگیران عزیمت بصوب مراجعت معطوف گردانند رستم خان به غرور دلاوری خود
جواب داد که حالا سپه سالاری لشکر بمن تعلق دارد تو بحال خود باش و هرچه می‌فرمایم
عمل کن مرتضی خان ازین جواب آزرده خاطر گشته دفع کفار برای او باز گذاشت و رستم خان
شرایط حزم از دست داده بعزم محاربه از رودی که فیمابین عسکرین حایل بود عبور نموده
در میدانیکه کل ولای بسیار داشت آتش قتال برافروخت کفار سحر نموده گاوزرها را
به گوناگون رنگها آراسته و طلسمها بر بدن و شاخش نقش کرده در اثنای محاربه بجانب لشکر
اسلام رها نمودند بمجرد دیدن آن گاوها رستم خان از حال دگرگون شد و گریز بر ستیز گزیده
مسلمانان را بدست کفار گذاشت سواران در میان کل ولای گرفتار گردیدند و پیادها
های کفار از اطراف احاطه نموده سواران را از پشت زین بر زمین می‌انداختند مرتضی
خان از عار فرار پای ثبات استوار نموده خود را با جمعی از دلیران بر قلب لشکر
دشمن زده جمعیت اعدا متفرق ساخت و سپاه اسلام را از گرداب بلا رهانیده بنابر
ضرورت از معرکه ستیز بیرون آمد و تمام خیمه و خرگاه و اسباب بدست کفار رفت
چون این خبر به مسامع اجلال رسید فرمان همایون بنام مرتضی خان وغیره سرداران
شرف نفاذ یافت که رستم خان را بواسطه تقصیری که ازو بظهور رسیده بنهایت بیحرمتی
از سرحد اخراج نمایند حسب الحکم محل‌دار پادشاهی نزد رستم خان رفته و عارض او را

به سرخی و سفیداب آرایش داده و لباس زنانه پوشانیده از سرحد ممالک محروسه اخراج نمود و مرتضی خان و دلیران دیگر را که آثار مردانگی بظهور رسانیده بودند به تشریفات شاهانه سرفراز گردانید ذکر نامزد گردیدن اعتبار خان و علیخان و خانخانان و بهالیراو بعزاو تخریب بلاد کفار بیجانگر و بیان فتوحاتیکه مجاهدان منصور را رو نمود چون شهیان اخبار کیفیت خدعه و محاربه و نیکبختی با سلامیان چنانکه مذکور شد بمسامع اجلال رسانیدند احراز فضیلت جهاد دامنگیر همت عالی خسرو زمان گشته فرمان همایون بنام اعتبار خان نیزدی که در آن هنگام حواله داری مرتضی نگر در عهده اهتمامش بوده شرف نفاذ یافت که به اتفاق علیم خان و خانخانان و ساباجی و بهالیراو و جمعی از سلاحداران غریب و ترکمان که جاگیر ایشان در آن ولایت است متوجه تسخیر ولایات کفار گردند اعتبار خان حسب الحکم با امرا و خوانین بتسخیر ولایات دار الحرب بیجانگر رو آورد و غازیان بهر ده و قصبه که میرسیدند آتش نهب و غارت در آن میزدند و کفار وخیم انجام از بیم حسام خون آشام مجاهدان با اهل و عیال و اموال پناه بقلل جبال و بیشها بردند و از استماع خبر اقتدار اسلامیان راجه قلعه او دگیر که از معظمات قلعه بیجانگر است و بنهایت مرتفع و شش فرسخ دور آنست موازی پنجاه هزار پیاده و دو و سه هزار سوار و چند هزار تفنگچی و بانکاری گرد آورده و ده هزار پیاده بانکاری از آن جمعیت جدا کرده باراده شبخون در نصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد چون بانکاریان آن جماعه سیده و گرداگرد لشکر با نهاچیده خواستند که سر دهند که ناگاه عنایت ایزدی شامل حال اسلامیان شد و قطرات باران ریزان گردید آنچنانکه آتش بیداد اصلا افروخته نگردید و دلاوران اسلام که همچو بخت خسرو زمان بیدار بودند همت بر دفع کفار گماشته آنگه آنملاعین را بضرب تیغ و تبر به اسفل السافلین فرستادند و چون معلوم سپه سالار لشکر منصور شد که پنجاه هزار کفار بعزم محاربه مستعد گشته اند فی الفور علیخان و خانخانان و ساباجی

را با پنجهزار سوار و جمعی از سلاحداران مثل ابو الخیر بیگ و مهدی قلی بیگ و اسکندر آقا و حسن خان فردوسی و کلب علی بیگ بجهة تنبیه سپاه کفره نامزد کرد و بعد تلاقی فئتین آتش جدال و قتال ملتهب گردید و بسیاری از کفار بقتل رسیدند سردار کفار به مشاهده مردانگی غازیان اسلام دلاوران خود را دلداری نموده فرمود که از اطراف غدای وار بکوشند کفار چون از چهار سو محیط لشکر اسلام گشته بضرب نیزه و تفنگ بسیاری از دلیران را مجروح میساختند و بهادران پای ثبات ورزیده ادمردانگی میدادند سپهسالار لشکر اسلام از استماع این خبر با بقیه سپاه بسرعت هرچه تمامتر بامداد لشکر ظفر اثر توجه نمود و بمجرد رسیدن تیغ در عبدهٔ وثان نهاده جمعی کثیر را از پا درآورد کفار هراسان گشته راه فرار پیش گرفتند و موازی سه چهار هزار کافر واصل جهنم شدند و غنایم بسیار بدست اولیای دولت قاهره درآمد و سرداران اسلام یکماهه راه از سرحد ممالک محروسه تا شهر کالیر که از بلاد معظم بیجانگر بکثرت معموری امتیاز تمام داشت رفته تمام ولایات را بآتش قهر سوخته و چندهزار کافر را از پا درآورده و آن شهر و بتخانهای قدیم را با زمین یکسان ساخته دوستکام معاودت نمودند و علم اقتدار اسلامیان آنچنان برافروخته شد که احدی یارای آن نبود که سر راه بر سپاه اسلام گیرد و اراده ستیز نماید و بعد از آن چند سال علی الاتصال بهمین منوال اسلامیان بولایت دار الحرب بیجانگر درآمده دقیقهٔ از قتل و غارت نامرعی نگذاشته کامیاب مراجعت می نمودند

ذکر مخالفت علیخان و خانخانان دهالبراو و بعضی سرداران در جانب مرتضی نگر و نامزد گردیدن ملک امین الملک بجهة دفع ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان

بعد چندیکه اعتبار خان کفار بیجانگر را گوشمال بسزا داده مرتضی نگر را از دست کفار مامون گردانید عریضه بدرگاه والا فرستاد که علیخان پٹهان و خانخانان و صاحب دهالبراو قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده متوسل برای بیجانگر گشته اند و حقوق

نعمت و آبادی منت خسرو زمان را بر طاق نسیان نهاده فتنه و آشوب در بلاد مرتضے
نگر برپا کرده اند و موجب سلوک در باده غوایت انیکه ملک امین الملک میر جمله جمعے از
محلداران را بجهت تحصیل بعضے مال دیوانی که در ولایت و جاگیر امرا و سرداران باقی
بود تعیین نمود محلدار بطلب زر آمده تشدد بسیار کرد علیخان و بهالیر او باعث فتنه و فساد
شده باقے سرداران را با خود متفق ساختند و هوای سروری در دماغ بمغز شان راه یافته
باتفاق دست تجزیب بلاد کشوده درصدد قتل و قید بنده گردید ند کمترین درگاه لا علاج
بمقام دفع در آمده صف آرای قتال گشت و در عین گرمی هنگامه کارزار جمعی از سلاحداران
و لشکریان از قوم پتهان وغیره ره نورد بیوفائی و نافرمانی گشته بمخالفان در پیوستند و
چون اکثر سپاه رو بفرار آورد و از ستیز و آویز عاجز گشته لا علاج از ان مهلکه جان نستان خود را
بکران کشیده حقیقت حال معروض پایه سریر گردانید خسرو زمان بعد اطلاع بر مضمون همت
بر دفع شر مفسدان گماشته باحضار سپاه فرمان داد و بعد تهیه اسباب محاربه ارکان
دولت را بحضور طلب نموده کیفیت بیوفائی سرداران تقریر فرمود ملک امین الملک که
در آن آوان مهمات سلطنت برای او مفوض بود و خلاف امر ابعات فرستادن او محلداران را
جهت طلب زر بظهور رسیده زمین ادب را بوسه داد و عرض نمود که اگر فرمان همایون باشد
بنده درگاه بدین خدمت کمر بسته حرام خواران را گوشمال به سزا دهد خسرو زمان او را
به تشریفات شاهانه سرفراز گردانیده با ده هزار سوار بجانب مرتضی نگر روانه فرمود
و چون امین الملک راهی گشت بهر قصبه و دیهه که رسید دزدان و فتنه انگیزان را بعقوبت
گوناگون بقتل رسانید و چون دار و سرحد مرتضی نگر شد چودهریان و مقدمان خایف و هراسان
گشته بسجده نفش حاضر شدند انهائیکه باعث فتنه و فساد بودند مثل کسلیند چودهری مرتضے نگر
بمجرد رسیدن ایشان را بردار سیاست کشید و سرداران حرام خوار مثل علیخان
و خانخانان و سلابا جی و بهالیر او از استماع خبر توجه و غضب امین الملک غریق بحر ندامت

گشتند باتفاق هفت هزار سوار و ده هزار پیاده همراه داشتند و قلعه اودکی را با اسباب
قلعه داری استحکام تمام داده بودند پای ثبات شان متزلزل گردیده تمام اسباب
واموال را گذاشته رو بولایت بیجانگر آوردند و بشامت کفران نعمت رائی بیجانگر
نیز متوجه احوال ایشان نگشته بخواری و فلاکت گرفتار گردیدند و امین الملک در تعاقب
متمردان بولایت بیجانگر در آمده و اماکن کفار را باتش قهر سوخته و بسیاری از
مشرکین را قتیل و اسیر ساخته بفتح و فیروزی مراجعت نمود و در سرحد مرتضی نگر
جمعی را که با مخالفین عقد موافقت بسته بودند جزای او سزا داده سواری دو دویست
نفر از سرداران و نایکواریان را بقتل رسانید و معاملات مرتضی نگر فیصل نموده متوجه
درگاه والا گردید و تحف و هدایای بسیار که از مال کفار بدست آورده بود از
نظر انور گذرانیده بیشتر از بیشتر مشمول عواطف خسروانه گشت

ذکر خروج نمودن شخصی که خود را بقریب مشهور بشاه صاحب کرده بود در سرحد بیجانگر و محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن

آورده اند که پادشاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه را فرزندی بود شاه صاحب
نام که عفیفه را از خاندان شاه خلیل الله پیرزاده بیدر از نسل شاه نعمت الله
ولی خواستگاری نموده در سلک ازدواج خود کشید و بعد یکدو سال باجل طبیعی
ازینجهان درگذشت و بعد از رحلت آنشاهزاده حرم محترمش راحسب التماس
پدر او بجانب بیدر فرستادند و چون مدت بیست سال برین بگذشت شخصی که در خورد
سالی بخدمت شاهزاده مغفور بود و بر جمیع خصوصیات و حالات آنشاهزاده اطلاع
داشت در شهر بیدر ظاهر شده دعوا نمود که من شاه صاحب ام و بفسون و فسانه
آنجیل شاه محب الله از راه رفته کمال اعزاز و احترام او بجا آورد و پیرزادها
سخنان فریب آمیز او را باور نموده شهرت دادند که این شاه صاحب است ازین سبب

در هر سری سودای راه یافته فتنه و غوغا بلند گردید و چون خسرو زمان برین حادثه عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را که در روز وفاتِ شاهزاده مغفور بجهت تغسیل و تکفین حاضر بودند بحضور طلبیده استکشافِ حال فرمود مجموع شهادت دادند که در حضور ما بندگان شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان بسبب مکر و حیلهٔ آن مفسد در تاب شده مکتوبی بتاکید تمام در حبس آن محیل بملک بریدنوشت ملک برید بپاسِ خاطرِ خسرو زمان در مقام قید و حبس آن محیل در آمد پیرزادهای بیدر چون برین مقدمه آگهی یافتند فی الفور آن محیل را روانه سرحدِ بیجانگر گردانیدند و در آنجا جمعی از اکابر و اوباش مثل خدا بنده خان حبشی که صاحب شجاعت بود و خیرات خان ولد دلاور خان با جمعی از دلاوران بدو پیوستند و بعد اجتماع دو سه هزار سوار و پیاده متوجه سرحدِ ممالک محروسه گردیده در کنارِ کشنا چتر سلطنت و لوای حشمت برافراخت و در خفیه کس بدار السلطنت فرستاده امرا و سرداران را بخود دعوت نمود و تمام نایکواریان قلاع و بقاع ناهار ارسال داشته فتنه و آشوب در بلاد تلنگانه ظاهر ساخت و جمعی از امرای مادولتخواه بخفیه عرایض فرستاده اظهارِ اطاعت نمودند چون منهیان اخبار کیفیتِ حال به مسامع اجلال رسانیدند خسرو زمان جزا و سزای او را از واجبات دانسته ابتدا اعتبار خان را با جمعی از دلیران به جهت محافظت سرحد ولایت بجانبِ پانگل نامزد فرمود و از انطرف آن مخذول باستظهار جمعی از اوباش از رود کشنا عبور نموده بولایتِ محروسه در آمد و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بخدمت خسرو زمان فرستاده استدعای چند نمود که غیرتِ سلطنت تن در قبول اجابتِ آن ندهد و سمع عظمت از استماعِ آن استنکاف نماید خسرو زمان ازین حرکاتِ ناپسندیده غضبناک گردید فی الفور جمعی از امرا و حواله داران مثلِ حسین معمور خان و عبد الکریم و غازیخان و علی قلیخان و یکجهتخان و الله قلی بیگ و بعضی از سلحداران را بجانبِ پانگل روانه فرمود و پیش از رسیدن ایشان اعتبار خان چون مشاهده نمود که مخالفان دستِ تطاول دراز کرده اند بهمت

بر دفع آنجماعت گماشته از کثرت لشکر دشمن و قلت سپاه خود به منطوق کریمه کم من فئة
اصلا اندیشه را بخود راه نداده در برابر سپاه خصم صف آرا گردید و از آنجانب انخیل
با شش هزار سوار آراسته در مقابل سپاه اعتبار خان که زیاده از دو هزار سوار نبود
صف کشیده نزدیک بغروب نائره قتال را مشتعل ساخت و دلیران جانبین در میدان
نبرد داد مردمی و مردانگی دادند اما آخر الامر باقبال خسرو زمان خدا بنده خان حبشی
اسیر سرپنجه تقدیر گردید و بدین سبب جهان فراخ در چشم آن صف شکن تنگتر از حلقه میم گشته
با جمعی قلیل رو بوادی فرار آورده خود را بقلعه سنبل رسانید و از بیم سپاه منصور
از آن قلعه با چند نفر بجانب بیجاپور گریخته التجا با براهیم عادلشاه برد و من بعد خیال
سلطنت را بخود راه نداد

ذکر آمدن مکند راج ولد بهای ملبندر بدرگاه والا و بمنصب موروثی سرفراز گشته مراجعت نمودن و راه مخالفت پیش گرفتن

چون بهای ملبندر رای کستکوته که پیوسته مطیع و منقاد و باج گذار و مشمول
عواطف شاهی بود به قضای الهی ازین جهان درگذشت مرحمت شاهانه شامل حال فرزند او
مکند راج نام که دوازده ساله بود گشته فرمان همایون بنام امرا و راجهای کستکوته
شرف نفاذ یافت که حکومت آن بلاد به مکند راج مرحمت فرمودیم باید که از اطاعت
او تخلف نورزند چون امرا و سرداران اطاعت او نمودند در امر حکومت استقلال یافت
با تحف و هدایای لایق رو بدرگاه والا آورده بشرف آستان بوسی مشرف گشت و به
تشریفات شاهانه و اسپان با زین زر و کلاه گرد آفتاب گیر سرفراز گردید بشوکت تمام
مراجعت نمود و چون به کستکوته رسید بنا بر اغوای دیدیا درکه از اقوام آن گمراه بود
ره نورد طریق شقاوت گشته دیوراج را که خویش او و مطیع و منقاد خسرو زمان بود
بقتل رسانید و در ادای مال مقرری که از مدت سی سال پدر او بخزانه عامره میفرستاد عذر
تعلل نمود و باستظهار کوه و جنگل و جمعیت بسیار طریق عصیان پیش گرفته در صدد قید بلاستحان

شد ذکر رسیدن عرضداشت برلاسخان در باب مخالفت
مکندراج و رفتن امین الملک با سپاه بجهت گوشمال او و به سزا
رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت برلاسخان مشتمل بر کیفیت تمرد و مخالفت
مکندراج مشروحاً از نظر انور گذشت خسرو زمان میر زین العابدین را سر لشکر ساخته
با عبدالکریم حواله دار و جمعی از امرا و سرداران بصوب کستکوته نامزد فرمود که آتش
فتنه و شر او را بزلال مواعظ دلپذیر اطفا نمایند امرا چون بحوالی کستکوته رسیدند حسب الحکم
کس نزد آن متمرد فرستاده از غضب و عنایات پادشاهی ترهیب و ترغیب نموده
مراتب پند و موعظت بتقدیم رسانیدند چون ادبار رهنمونش بود نصایح سودمند
نشد و در مقام تمرد و مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید و خسرو زمان
را چون کیفیت حال از عرایض امرا کماهی معلوم شد و به یقین پیوست که علاج سودای تمرد
و کفران نعمت منحصر در گشودن رگ جانست عزیمت توجه بدانصوب فرمود ارکان
دولت معروضداشتند که این مهم مختصر لیاقت آن ندارد که عزیمت همایون بآن
تعلق گیرد بهر یک از بندگان درگاه که اشاره شود سزای آن کافر نعمت خواهد داد
مقارن آنحال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر فرمان
باشد بنده درگاه بانخدمت اقدام نموده متمرد را بواجبی گوشمال دهد خسرو زمان
معروض او را بعز قبول رسانیده سنگراج برادرزاده بهائی بلندر و علم خان و
مجاهد خان و بعضی سرداران دیگر را در مرافقت امین الملک نامزد فرمود مکندراج
از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راجها مدد و کمک طلبید و کس نزد وینکت
پتی رای بیجانگر فرستاده پیغام داد که اگر لشکر رای معظم بجانب مرتضی نگر مرخص شود
که فتنه و فساد ظاهر سازد اغلب که سپاه اسلام را تردد بیرامون حال گشته ضعفی حاصل آید
خود با سی هزار پیاده و سه هزار سوار بعزم محاربه باستقبال لشکر منصور شتافته در حدود راجمندری با سپاه اسلام مقابل

شد ملک امین الملک نخست بمقام نصیحت آن کافر نعمت درآمد و بعد پند و موعظت چون دانست
که آن شقی در بادیه جهالت و ضلالت بنوعی سرگردان نشده که از موعظت کسی هدایت
یابد لاعلاج همت بر دفع او گماشته صف آرای قتال گردید بعد از آنکه دلیران جانباز
بجنگ در پیوستند غلطان و سنگراج در عین گرمی هنگامه کارزار حمله بر سپاه دشمن آورده
جمعی کثیر را بضرب شمشیر خون ریز بر خاک هلاک انداختند کفار بمشاهده اینحال دل از هستی
برداشته و کمر مردانگی بر میان بسته آن دو شهسوار معرکه دلاوری را بضرب سنان از پا
درآوردند و نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر اسلام رسد که امین الملک با فوجی از دلیران
بر قلب مشرکان تاخته بضرب حسام خون آشام بسیاری از مشرکان را بقتل رسانید و از
حملهای سپاه اسلام تزلزل در بنای ثبات لشکر کفار افتاده اکثر پیاده و سوار رو بوادی
فرار آوردند و مکندراج لاعلاج فرار نموده افتان و خیزان تا بستمکوته رسید و غضنفر خان
و پرلاهنجان و چندی از مسلمانان را که بمکر و حیله مدام قید درآورده بود شهید گردانید
متعاقب اینحال جاسوسان خبر بآن ملعون رسانیدند که امین الملک با سپاه منصور نزدیک
رسید آن لعین هراسان گشته و دل از ملک و مال برداشته با اهل و عیال بجانب جنوب واز
و سیکاکول بدر رفت و امین الملک تعاقب نموده و در هر منزل جمعی از کفره را بقتل
درآورده نهایت اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت مکندراج از استماع
خبر توجه سپاه منصور خائف و هراسان بجانب تپاپور شتافت و چون تاب مقاومت
نداشت و هر روز در بیشه و هر شب در کوهی بسر می برد امین الملک در پیدا نمودن
او نهایت سعی و تجسس بجا آورده چون دانست که او جنگل تپاپور را که از
تشابک اشجار گذر باد در انجا دشوار است پناه خود ساخته فرمود تا سپاه
جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نمایند مکندراج از اندیشه آنکه
اسیر سپاه اسلام گردد دینپاه براجه رامچندر که از رایان معظم آن بلاد بود برده تا تعاقب

حقیقتِ حال راجا دو سنگه که از امرای معتبر جلال الدین محمد اکبر پادشاه که در سرحد بتاپه
راجپوت مقام داشت نوشته استمداد نمودند مادوسنگه با سپاه بسیار بامداد کفار رفته و
و نزد ارباب ضلال بامداد و جمعیتی موفور فراهم کرد و بیدامین الملک بعد استماع اینخبر
باتفاق میر زین العابدین و امرای دیگر بولایت راجچندر در آمده اکثر دیه
و قصبه را بآتش نهب و غارت سوخته اعلام تسلط برافراشت از استماع اینخبر مادوسنگه
و راجه راجچندر خائف و هراسان گشتند. مادوسنگه اسپ فرار را تنک برکشیده بجانب
بنگاله مراجعت نمود و راجه راجچندر راز روی عجز اظهار اطاعت نموده متقبل باج و خراج
که سال بسال میفرستاده باشد گردیده مکندراج رو بطرف بنگاله آورد چون خاطر امین الملک
از اطاعتِ راجچندر مطمئن گشت مراجعت نمود و برای محافظت سرحد ملک نایب و اسیر اورا
با دو سردار دیوار گذاشته متوجه گستکوته شد و بیمن اقبال خسرو زمان اکثر ولایات
گستکوته بقبضه اولیای دولت در آمد و تمام سپاه و رعیت در مهاد امن و امان آسایش
یافت ذکر آمدن ونکٹ پتی رای بیجانگر بسرحد مرتضی نگر و نامزد کردن
عادل خان بدفع او و بیجانگر مکندراج از توجه سپاه منصور خائف گشته استدعای
کمک از رای بیجانگر نمود ونکٹ پتی بحمیت جاهلیت دامن گیر گشته بخاطرش رسید
که چون شاهزاده شاه مراد فرزند ارجمند جلال الدین محمد اکبر پادشاه خانخانان بسبب
تسخیر ولایت احمد نگر با لشکر بیحد و عدد توجه نموده فتنه و شور دران بلاد انداخته اند و خسرو
زمان مهدی قلی سلطان را با امرا و خوانین لشکر فراوان بجهت امداد و سلسله نظام
شاهیه نامزد فرموده و درگاه خسرو گیتی پناه از لشکر و سپاه خالیست فرصت غنیمت دانسته
در تخریب بلاد اسلام اهمال نباید و زید بنابراین با موازی دو لک سوار و پیاده
و هزار زنجیر فیل کوه شکوه علم عناد برافراشته بجانب مرتضی نگر رو آورد و عمال مرتضی نگر
حقیقتِ حال بمسامع اجلال رسانیده استدعای امداد نمودند خسرو زمان از استماع

آنجا بر انتظار امرا و سپاه فرمان داد و بعد از ان اجتماع عساکر عادل خان بیجاپور سپه سالار ره [illegible] بخشیده با سپاه فراوان در رسید و بسلسله فیل و توپخانه صاعقه آشوب بدفع ارباب فساد و تادیب متمردان پرداخت بعد از قطع منازل بحوالی مرتضی نگر رسیده چند روز در حوالی آن [illegible] مقام کردند [illegible] از استطلاع خبر رسول سپاه ظفر پناه و اندیشناک گردیده [illegible] در آن [illegible] دانست که بتحف و هدایای [illegible] فرستاده اظهار اطاعت و موافقت نماید بنابر این رسولی با [illegible] نفیس و فیلان کوه پیکر و اسپان تازی بدرگاه والا ارسال داشته معروض گردانید که [illegible] بجانب مرتضی نگر محض دیدن حوض که بود که دریای بیکران در جنب عمق آن [illegible] والا بدو بجان مخلص و هوا خواهم چون مضمون بعرض اعلی رسید حکم ساطع الاجلال رتبه فرمانی باسم عادل خان شرف نفاذ یافت که چون رای بیجانگر شیوه اخلاص و هواخواهی خود بدرگاه والا معروض داشته باید که مجاهدان در مرتضی نگر مقام نموده متعرض ولایت او نگردند

ذکر فتنه و مخالفت ردیوار و رسیدن عرایض عمال راجمندری و نامزد گردیدن امرا و خوانین و استیصال آن قوم

بی دین چون امین الملک و میرزین العابدین سرلشکر بقصد قلع و قمع کمنداراج از راجمندری متوجه ولایت کستمکو شده گردیدند کفار ردیوار آن ولایت را از سپاه منصور خالی یافته سر بفتنه و فساد درآوردند و در ولایت ایلور و نردول و بهارحل هنگامه آرا گشته طریق آمد و شد خلایق مسدود ساختند عمال راجمندری چون دیدند که بسبب فساد آنها رعایا خائف و هراسان گشته بتپه و جنگل را پناه خود ساخته اند حقیقت حال را شرحا قلمی نموده بپایه سریر اعلی ارسال گردانیدند خسرو زمان فرمان همایون باسم عادل خان سپه سالار مرتضی نگر و چنگیز خان سر نوبت ارسال فرمود که با سپاه منصور بولایت راجمندری و کاموره [illegible] درآمده متوجه دفع اشرار ردیوار گردند سرداران مذکور چون حسب الحکم متوجه

دفع آن ... بعد تنبیه بحمله اول آن کفار را چون بنات النعش متفرق ساختند
بعد از آن چون کفار تاب جنگ صف در خود ندیدند از رود عبور کرده و بیست هزار کس
بجای بسته ... مستعد ... آن طرف رود و صف آرا گردیده مانع مرور لشکر منصور
گشتند و چون ... در کنار آب هنگامه میدان گرم شد و اسلامیان را پایاب نرسید و دست
معابر عبور میسر نمی شد عادلشاه خان عریضه مشتمل بر کیفیت حال و متضمن اینکه علاج کفار
منحصر در توپ و ضرب زن و بان است اگر ارسال یابد بیمن اقبال خسرو زمان
گوشمال کفار بواجبی صورت ظهور خواهد گرفت بپایگاه والا فرستاد و چون مضمون عریضه
معلوم خسرو زمان شد فرمان عالی باسم سیادت پناه میر زین العابدین شرف صدور
یافت که باتفاق حواله دار عبدالکریم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیده کمک
عادل خان نماید و آن قدر توپ و ضرب زن که در کار باشد از قلعه راجمندری
همراه برده در دفع کفار نهایت سعی بظهور رساند میر موصوف حسب فرمان واجب
الاذعان عمل نمود و چند شبانه روز اسلامیان کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور از
آب میسر نشد پس جمعی را باطراف و جوانب جهت پیدا کردن معبر دیگر فرستادند
بایاجی ... و دیهرا ... ده دوازده کروه راه رفته گذرگاهی پیدا کردند
و چنگیز خان و جمعی از سلحداران اسپان در آب انداخته بگذشتند و دلیران
لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و مشرکان که بقدم ممانعت پیش آمده بودند
پای ثباتشان از حمله های غازیان از جا رفته بعضی بدار البوار رفتند و برخی
راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن پناه بدیواری که میان دو کوه از سنگ و آهک
برآورده و توپ و ضرب زن و آتشبازی بسیار در آنجا آماده ساخته بودند برده مستعد جدال
و قتال گشتند چنگیز خان با جمعی از مجاهدان متوجه دفع آنها گشته بعد محاربه و کوشش بسیار آن
دیوار را از ان مخذولان گرفته بسیاری را بقتل رسانید کفار چون بجمیع الوجوه مغلوب گشتند کس بدرگاه

عالی فرستاده بصد عجز و زاری اظهار اطاعت و مالگذاری نمودند خسرو زمان درباره آن
زنهاریان ترحم کرده عادل خان را درحضور طلب نموده و میرزین العابدین و چنگیزخان را
بجانب کستکوته جهت دفع سرکشان آنولایت نامزد فرمود ذکر تعریف و توصیف
ندی محل و میدان دلکشایش خسرو زمان بعد اطمینان خاطر از مهمات ممالک بلده
حیدرآباد را مستقر سریر سلطنت گردانید و معمور و آبادان ساخته مائل بساختن
عمارت عالی بجهت مجلس و دیوان داری گردید پس معماران را باتمام قصر رفیع درکنار رود
موسی که فضای وسیع متصل بآن باشد مامور گردانیدند و بنایان چابکدست باندک
مدت قصری تعمیر نمودند که در توصیفش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته قصیده اینست

خوش که مستغنیست از نقش و نگار هست با بنیانش تجری تحتها الانهار یار فرخ
آن منزل که شاهی را بود در وی نشست روشن آن محفل که ماهی را بود بر وی گذار
بیقراران را قرار دل فزاید چون در آن جای آن دارد که باشد نام او دار القرار
چون دل دانا در و پیداست صورتهای غیب بسکه مصقول است دیوار و در سقف آئینه وار
مامن عیشست چون فردوس تا در وی کشد نوعروس ملک در بر شاه جمشید اقتدار
خسرو عالی گهر سلطان محمد قطب شاه شهریار و کامیاب و کامبخش و کامگار
آسمان عز و رفعت آفتاب عز و جاه بحر جود و مکرمت کان سخا کوه وقار
یابد از عدلش درخت میوهٔ امید بر بیند از جودش نهال دولت جاوید بار
دولتی باد اش قرین در مسند شاهی کزان پایه او دفنی نماید تخت ملک پایدار

ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت نبات گهات و اتمام باغ محمدی
که مابین مستقر سلطنت و عمارت نبات گهات واقعست روزی خسرو زمان
با جمعی از مقربان متوجه شکار شد و از هرگونه جانور مثل آهو و گوزن و بط و دراج شکار مینمود
تا آنکه آفتاب بسمت الراس رسید و هوا از اعتدال بگرمی گرائید آنگاه دست از شکار باز داشته

جمعی را باطراف فرستادند تا جائیکه لایق استراحت و آسایش باشد بنظر در آورند پس از ساعتی یکی از فرستادگان بسرعت باز آمده بعرض رسانید که در نزدیکی این سرزمین کوهیست و در یکجانب آن جائی بس خوش سبزه و مرغزاری دلکش و چشمه‌های آب زلال بهر طرف آن میجوشد و انفاس باد شمالش دل پژمرده را حیات تازه می‌بخشد خسرو زمان مرکب صبا جولان را بجانب آن کوه گرم عنان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دید تقریبا ضلع دو کروه از مستقر سریر سلطنت و در اطراف آن فضای در نهایت وسعت بخاطر اقدس خطور نمود که این سرزمین قابل استراحت و لایق عیش و عشرت فرمود تا معماران در ساعت شایسته بر بالای آن کوه بتعمیر قصرهای رفیع و ایوان‌های منبع پرداختند و در دامن کوه تا دار السلطنه بساتین جنت آئین که در طول چهار کروه و در عرض دو کروه باشد ساختند و بعد اتمامش در حسن ساعات شش طرح باغ دیگر موسوم بباغ دلگشا انداخته در هر ضلعی دروازهٔ عالی نصب نموده بر بالای آن کوشکی مرتب نموده در اندک فرصتی باتمام رسانیدند و چمن‌های عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا بانواع اشجار و درختان میوه دار و گلهای خوشبو و ریاحین دلجو آراسته جداول آب صاف و شیرین در اطراف آن روان گردانیدند ذکر فرار راوت راو و هرچند راز لشکر منصور و فتنه انگیختن و کشتن راوت راو شرح اینقصه آنکه راوت راو که از گردن کشان کفار بمزید جلادت و دلاوری و کثرت جمعیت پیادها ممتاز بود و چندین بالشکر ظفر اثر بسر برده طریق اخلاص و دولتخواهی مسلوک میداشت بسبب بعض تحکمات امین الملک آزرده خاطر شده هنگام شب از اردوی همایون فرار نموده بمقام عناد و بدخواهی در آمده بخفیه کس نزد هرچند پسر زاده بهای بلند رفرستاده بسخنان لاف و گذاف اورا از راه برده بپادشاهی و فرمان روائی نویدش داد هرچند که باتفاق سنگرایج هنگام هنگامه آرائی گلندر ایج همراه لشکر منصور متوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد کشته شدن سنگرایج

درین محاربه بخدمت خسرو زمان بود و حقوق سوابق نعمت و ایادی منت برطاق نسیان نهاده و در
نور دطریق فرار گشته براوت راد پیوست و چون هردو آن کافر نعمت باتفاق هم جمعیت ده هزار
کافر فراهم آورده باستظهار کوه و بیشه و راههای دشوار شیخونهای پیاپی بر لشکر منصور می
آوردند عین الملک دفع آن متمردان کافر نعمت را اهم دانسته باتفاق جمعی از سرداران و دلیران
به دره کوه در آمد غازیان دامن همت بر کمر شجاعت استوار ساخته و از اسپان پایین آمده بالای
کوه آسمان شکوه که پناه کفار بود برآمده بمدافعه پرداختند که ناگاه از شست یکی از بندگان درگاه
تیری کشاد یافته بر سینه راوت راو نشست و او را واصل دار البوار گردانید مخالفان
بمشاهده اینحال رو بوادی فرار آوردند و اکثر از ان مخذولان اسیر گردیدند چون سپهسالان
خبر فتح بمسامع اقبال رسانیدند غازیان فراخور حال مشمول عواطف خسروانه گشتند ذکر
مخالفت وسنادیو و میر بخشی پدر و آمدن بمحاربه سپاه منصور و نصرت یافتن
لشکر اسلام چون راوت راو بر دست سپاه منصور به قتل رسید میر بخشی پدر از ان معرکه گریخته
بوسنادیو که از راجهای معظم آن بلاد بود ملتجی گردید و سخنان فریب آمیز نوعی نمود که وسنادیو
بهای بلند رراجه جلبور و دیگر راجه‌های و زمینداران اطراف را با خود متفق ساخته بر سر قلعه
جرجره که در تصرف ملک نایب بود جهت تسخیر فرستاد و خود با میر بخشی مغوی و سرداران دیگر از
قوم کفار بعزم محاربه متوجه سپاه اسلام شد و چون از تضییق محاصره کار بر ملک نایب تنگ گردید
و این خبر بمیر زین العابدین و امین الملک رسید چنگیز خان را با لشکر فراوان بمدد ملک نایب
فرستادند و در وقتیکه کفار نردبان بر حصار قلعه مذکور نهاده خواستند که مفتوح سازند
بیک ناگاه چنگیز خان بمدد رسید و بحمله کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نایب را
از ورطه هلاک مستخلص گردانید و از ینجانب میر زین العابدین متوجه دفع وسنادیو گردید وسنادیو
از استماع این خبر با پنجهزار سوار و سی هزار پیاده بعزم محاربه باستقبال شتافت بعد تقابل
فئتین دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند و در حمله اول مجاهدان بفتح و ظفر اختصاص یافتند

و مخالفان روان از معرکه بسوی ویره کوتم که قلعه حصین بود یافتند و بهائی بلندر راجه
جلیه رکه قلعه قطب شاه آباد را محاصره کرده بود از استماع اینخبر بصوب جلیوکه اطراف
آن تمام بیشه و کوه است و آن قلعه نهایت مرتفع شتافت سپه سالار لشکر منصور چون
بر کیفیت فرار او آگهی یافت چنگیز خان سرنوبت و عبدالکریم حواله دار و بهالی را و
و مردم دیهر مارا و را بسر او نامزد کرد دلیران دین متوجه انتقام گردیده اطراف و
جوانب را باتش قهر سوخته شروع بجنگ کردند و تا دو ماه هر روز آتش جنگ فیما بین
مشتعل بود آخر الامر بهائی بلندر تنگ آمده کس نزد وسناد دیو فرستاده استمداد
نمود وسناد دیو از راجها و کردکستان استدعای مدد نموده و لشکری فراهم آورده
هر چند را سر لشکر گردانیده بول باتر سوندی برادر زاده اش را با دو هزار سوار و سی هزار
پیاده و صد زنجیر فیل بعزم محاربه لشکر منصور روانه نمود غازیان باستماع اینخبر با جمعیت
پنجهزار سوار و ده هزار پیاده کمر جهاد در میان بسته باستقبال شتافتند کفار از صولت
و سطوت اسلامیان در مقامی که از تراکم اشجار گذار باد در آن دشوار می نمود و از سه
طرف کوه های بلند سر بفلک کشیده و عمق دره هایش تحت الثری رسیده بود قرار گرفتند
مجاهدان پیرامون جنگل محیط گشته کفار را درون بیشه محصور نمودند و چون محاربه بطول
انجامید و بسبب انبوهی جنگل عبده اصنام یکبار مستاصل نگشتند و از وقفه تنگی پذیرفت
و راه ها مسدود شدند سپه سالار لشکر اسلام امرا و سرداران را طلبیده درخواست کنکاش نمود
شاه رضا ولد ملک نائب که چند سال در آن بلاد صاحب اختیار بود گفت من سپاه منصور
را از راهی که کسی دیگر واقف بر آن نیست بر سر کفار میبرم سپه سالار و امرای دیگر
با لشکر منصور از آن راه برهنمونی شاه رضا بر سر مخالفان رسیدند بعد وقوع محاربه بحمله کوه شکوه
غازیان تزلزل در بنای ثبات کفره افتاد و هر چند و سرداران دیگر راه فرار پیش
گرفتند و اکثر از کفار در بند اسیری گرفتار گشتند و سناد دیو و دهرم راو از تیغ خود ساخته فی الحال

موازی پنجاه هزار هون و پنجاه زنجیر فیل نزد سپه سالار لشکر منصور فرستاده و همین قدر
باج و خراج سال بسال قبول نموده و بول باتر را که مادهٔ فساد بود مقید ساخته پیش سپه سالار
فرستاده خویشان خود را مستخلص گردانید **ذکر توجه نمودن سپه سالار
لشکر منصور بعزم محاربهٔ بهائی بلندر و نصرت یافتن بر آن
بانی شور و شر** چون سپاه ابد از محاربهٔ دسناد دیو وغیره کفار چندی
آسایش و استراحت یافت میرزین العابدین دفع بهائی بلندر را که در قلعهٔ جلبور
با جمعی از مفسدان متمکن گشته دست بجور و بیداد برآورده بود پیش نهاد همت ساخته
چنگیز خان را با جمعی از امرا و بهادران بجهت اطفای نائرهٔ شر آن ستمگر روانه نمود
مخالفان از استماع این خبر در درهٔ کوه که شعر و وهم از و افتان و خیزان رفتی ار رفتی
برون عقل از و ترسان و لرزان داد از وی امیر نشان قرار گرفتند و دلیران اسلام
تعاقب نموده در برابر آنجماعت کفره صف آراسته بجنگ در پیوستند و در آن عرصه
چنگیز خان بر سپاه مخالفان حمله آورده جمعی کثیر را بدار البوار فرستاد و چون شب در آمد
دلیران هر دو جانب دست از جنگ باز داشته هر یک بحراست لشکر خود مشغول
گشتند روز دیگر سپه سالار لشکر منصور با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سپاه کفار تاخت
آورده بسیاری از مشرکین را بقتل رسانید بهائی بلندر و تمام لشکر کفار پشت بمعرکه داده
رو بهزیمت آوردند و غازیان بالای بروج جلبور که بر قلهٔ کوهی در نهایت ارتفاع بود صعود
نموده قلعه را فتح کردند و بسیاری از مشرکان را بقتل در آوردند بهائی بلندر حیات را غنیمت
داشته دل از ملک و مال برداشته خود را بسرحد بنگاله رسانید و صیت این فتح باطراف
و اکناف عالم منتشر گردید **ذکر مخالفت کستمراج ولد راوت راو
و نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سرفراز گشتن سلیم حسن
بسپه سالاری ستکوته و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن اوان**

رو نمود - چون بعد فرار بهائی بلندر بصوب بنگاله و تسخیر گشتن مملکت کستکوته
لشکر منصور را آسودگی دست داد از سر نو فتنهٔ دیگر پیدا شد که کستمراج ولد راوت راو کر
بهائی بلندر فرستاده او را از ولایت بنگاله طلب نمود و بعد وصول او هردو باتفاق
استخلاص کستکوته بخود راه داده اکثر گردن کشان کستکوته را با خود متفق ساخته قلا
و پوتنور را بتصرف خود در آورده دست بتخریب قصبات و پرگنات کشادند و چون فتنه
شان از حد گذشت و لطف و عنف و وعده و وعید بکستمراج مفید نیامد سپه سالار لشکر
و امرای دیگر مثل چنگیز خان و سید تاج و رضا خان و مجاهد خان و دهرمارا و اسیرا و بانفا
هم متوجه دفع مفسدان گشتند بعد تقابل فئتین جنگ صعب از وقت طلوع آفتاب تا قریب
بمیان آمد آخر الامر به نیروی بازوی شجاعت چنگیز خان و باقی دلیران نائره جدال
از زبان تیغ آتشبار مشتعل گشته بود بآب خون دشمنان خاکسار منطفی گشت و ب
از مشرکان راه وادی عدم پیش گرفتند و بقیة السیف رو بوادی فرار آوردند و بهائ
با اتباع خویش در حصار مدواره متحصن شدند و دلاوران در اطراف آنکوه نزول نمو
همت بتسخیر آن قلعه گماشتند و چون بنابر کثرت اشجار که پیرامون آن حصار تا هشت
تسخیر آن قلعه در حیز تاخیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید دهرمارا و صلاح د
دید که بعضی از ولایت کستکوته را ببهائی بلندر واگذارد و بدستور قدیم بحلقهٔ انقیا
در آورد چون میر زین العابدین سپه سالار با او درین امر همداستان نگشت
خواست که تمام آن ولایت را مسخر سازد دهرمارا و حقیقت حال معروض درگاه
و چون صلاح او پسند خاطر همایون آمد سید حسین ابن مصطفی خان سپه سالار
بدآنصوب روانه گردید و میر زین العابدین را بدرگاه والا طلب شد و چون سید
بکستکوته رسید بهری چند برادرزاده بهائی بلندر که از لشکر منصور فرار نمو
مدتی مدید با سپاه اسلام محاربات نموده بود از کردار خود نادم گشته قو

از سپه سالار گرفته با جمعی از سرداران آن بلاد به سید حسن و دیهه مارا و پیوست و در تلافی
مافات بمقام دولتخواهی درآمده بخدمت سپه سالار گفت که علاج بهائی بلندر آنست
که در سر حد و بعضی سرهای راه که گذرگاه آن گمراه است قلاع مستحکم بسته بمردمان کار
سپرده شود تا خاطر از فتنه مخالفان فراغی یابد چون صلاح بهر تجدید مشعر بدولتخواهی
بود در اندک فرصت قلاع متین باتمام رسانیده یکی را مصطفی آباد و دیگری را قطب شاه آباد
وسیوی را محمد آباد نام نهادند و بملک نائب سپرده از اطراف راه آمد و شد بر سپاه مخالفان
مسدود گردانیدند چون کار بر کفره بغایت دشوار گردید بهائی بلندر گستمراج را که باعث
فتنه و فساد بود سپه سالار نموده با ده سه هزار پیاده جرار و جمعی از تفنگچیان بر سر
قلعه محمد آباد فرستاد و در اثنای دار و گیر بتقدیر حی قدیر گستمراج بزخم تیر یکی از مجاهدان
از پا درآمد بهائی بلندر از استماع این خبر بغایت اندوهگین گشته رسدا نیر را که کافر
متهور بود سردار نموده بجای او فرستاد بمجرد رسیدن از جانب قلعه گلوله تفنگی بر پیشانیش
رسیده او را بر خاک هلاک انداخت بقیه سپاه نزد بهائی بلندر آمدند انگاه اکین راجه
را باده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفی آباد فرستاد بعد از وقوع محاربه او نیز بضرب حسام
خون آشام مجاهدان بقتل رسید و در آن اوان بحیله راج مشرکی قوی هیکل دلاور با پنجهزار
نفر بر سر قلعه که در تصرف ملک نائب بود رفت او نیز بضرب تیر یکی از بهادران از پا
درآمده اکثر اتباعش بقتل رسیدند و چون خبر این فتوحات به سید حسن رسید همت بر
دفع بهائی بلندر گماشته و از چهار جانب تمام آن جنگل را بریده با دلاوران متوجه
دفع مشرکان گردید بعد وقوع جدال و قتال کفار هزیمت یافته سردار
ایشان فرار نموده بجانب ولایت بنگاله رفت و سید حسن حقیقت محاربه و
کیفیت فرار سردار کفار بمسامع اجلال معروض گردانید و سر براو
جهت نظم و نسق آن ولایت از حضور نامزد شد و جمیع آن ولایت ضمیمه ولایت اسلام

گردیده قصبات و پرگنات آن بجاگیر امرا مقرر گشت **ذکر تفویض وزارت وجملة الملکی بسیادت پناه مرزا محمد امین** چون بمقتضای عادت مرضیه جناب باری جل جلاله وعم نواله رونق سلطنت منوط بوجود وزیر نیک محضر باتدبیراست که انتظام امور جهانداری بنوعی نماید که موجب رضامندی خداوند حقیقی ومجازی وباعث بهبودی خلایق باشد واینچنین شخص همچو اکسیر عزیز الوجود بنا برین مدتی خسرو زمان زمام وزارت وجملة الملکی را در کف کفایت جمعی از مسلمانان وهنود نهاد واین دولتخواهان مدتی مدید در فصل معاملات جد وجهد نموده در سرانجام مهام مملکت سعیهای موفور بظهور رسانیدند اما چنانکه باید وساید از عهده تمشیت آن مهمات بیرون نیامدند وچون همت خسرو زمان مصروف برفاهیت حال خلایق از سپاه ورعیت بود با امرا وارکان دولت فرمود شخصی صایب تدبیر که شایسته منصب وزارت باشد پیدا نمایند دولتخواهان زمین عبودیت بوسیده بعضی از سادات عالیدرجات را که از اکابر ایران بعقل وکیاست معروف بودند وبمزید فهم وفراست موصوف جهت کفایت منصب وزارت بنظر کیمیا اثر خسرو زمان درآوردند وچون زبده آل طه ویسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بمزید فضایل وکمالات بنی نوع انسان امتیاز تمام داشت وبالای سرش از عقل وهوشمندی ستاره بلندی میتافت در نظر اشرف مقبول آمده قامت قابلیتش بخلعت وزارت وجملة الملکی آرایش یافت وچون باین منصب عالی فایز گردید در تمهید قواعد عدل وانصاف واستیصال اصول جور واعتساف بغایت کوشید وهرکه بآن اختر برج سیادت وعدالت در افتاد مثل سوریرا واز مشاهیر بهامنه که بفرط کاردانی از ارباب قلم مستثنی بود درافتاد آنچنانکه هرگز برنخواست وبمین خلق خوش وحسن تدبیر نجم عزتش در ترقی بود تا باوج دولت رسید وهرسال دو لک هون باو عاید شده بانواع تشریفات فاخره واسپان بازین زر وفیلان کوه پیکر معزز وممتاز میگردید وقلمدان مرصع در هیچ آوان از پادشاهان

عظیم الشان بوزرای بلندمکان مرحمت نه شده از خزانهٔ الطاف خسرو زمان بآن عالی مرتبت مرحمت شد غرض خسرو زمان آن مجمع صفات حمیده و اخلاق پسندیده را آنچنان مشمول عواطف گردانید که حشمت و دولت او باقصی المدارج رسید **ذکر آمدن اغزلو سلطان از جانب شاه عالم پناه مفخر عالمیان ابو المظفر شاه عباس پادشاه ایران برسم رسالت صاحب** تاریخ قطبشاهی آورده که در سنه اثنی عشر و الف پادشاه جمجاه مظفرلوا زبدهٔ دودمان آل عبا مفخر ناس ابو المظفر شاه عباس امارت پناه اغزلو سلطان را که از مقربان آن درگاه بود بجهت ازدیاد اظهار وداد و استحکام مبانی اتحاد بخدمت خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه روانه فرمود و منهیان اخبار چون خبر رسیدن او به بندر گوه بمسامع اقبال رسانیدند خسرو زمان سیادت پناه امیر ضیاءالدین محمد نیشاپوری را که مرد صاحب تمیز و خردمند بود با تشریفات شاهانه و مدد خرج لایق جهت آوردن امارت پناه مشار الیه به بندر گوه روانه نمود سیادت پناه موصوف بعد از ملاقات مراسم تعظیم و لوازم تکریم بجا آورده باتفاق متوجه درگاه عالی گردیده در هر منزل و مقام وظایف خدمت و رسوم ضیافت تبقدیم رسانید و بعد از وصول بسرحد ممالک محروسه خسرو زمان امرا و خوانین را باستقبال فرستاد چون نزدیک بدار السلطنت رسیدند پادشاه تا کالاچبوترهٔ محمد نگر استقبال نموده امارت پناه را بشرف ملاقات معزز و ارجمند گردانید اغزلو سلطان بعد اظهار مراتب موافقت و مصادقت از جانب اعلی حضرت مکتوبی مشعر باظهار صدق و صفا و نهایت مهر و وفا باتحف و هدایای بسیار بنظر اشرف گذرانید منجمله هدایایی مرسله تاج عزت و اقبال مشحون بلالی ابدار و کمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیس و چهل سر اسپ عربی نژاد بازین و لجام مرصع و عباهای زربفت بود و بعد گذرانیدن تحایف اغزلو سلطان با رفقای دیگر که صدکس بودند بخلعت های فاخره و تعیین منازل دلگشا جهت سکونت

سرفرازی یافت و مدت شش سال بواسطهٔ فتنه و آشوب سپاه مغول که در ممالک دکن
حادث شده بود رخصت انصراف اغزلو سلطان در توقف افتاد و هر سال دو هزار
تومان ماورای انعامات به مشارالیه میرسید و پیش از رخصت او حاجی قنبر علی که معتمدان
درگاه بود با تحف و هدایای شاهانه از جواهر آبدار و اقمشهٔ نفیسهٔ هند بجهت تجدید مراسم
اخلاص روانه شده عرش فرسا گردید بعد از آن مهدی قلی سلطان را که از مقربان درگاه بود در
مرافقت امارت پناه اغزلو سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجواهر
گران قیمت و اقمشهٔ نفیسهٔ ثمین که مدت پنجسال کارفرمایان درگاه بسرانجام آن اشتغال
داشتند بخدمت پادشاه ایران روانه فرمود و صاحب تاریخ فرشته می گوید از جملهٔ عنایات
یزدانی که شامل حال آن شهریار محب اهل بیت اطهار یعنی شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه
شده اینست که از آن زمان که خورشید اسلام از افق هندوستان طالع گشته هیچیک
از سلاطین سابق و لاحق اندیار را نسبت وصلت با پادشاهان عظیم الشان صورت
نبسته و در ینعصر میمنت اثر شهنشاه قباد بخت جمشید تخت شاه عباس پادشاه ایران یکی
از معتمدان درگاه عرش اشتباه خود را بدکن فرستاده پیغام خواستگاری مخدره
از مخدرات عصمت یعنی دختر سلطان محمد قلی قطب شاه جهت یکی از اولاد امجاد خود داد
و چون آن خسرو زمان اخلاص و اعتقاد موروثی نسبت بدودمان عالیشان
صفوی داشت قبول نموده در صدد آن شد که آن عفیفه سعادتمند را بروش
سلاطین کامکار روانهٔ ایران سازد **ذکر منتظم گشتن دُرِ دریای عظمت و
شهریاری با گوهر معدن سلطنت و کامکاری** چون برادرزادهٔ
خسرو زمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امین مغفور از بدو طفولیت که پدر بزرگوارش
ازین جهان فانی رحلت نموده در کنف لطف و مرحمت خسرو زمان نشو و نما
یافته بود و از جبین همایونش آثار جهانکشائی و اطوار فرمانروائی

جلوه ظهور می نمود بخاطر الطاف مآثر خسرو زمان خطور کرد که دُرِ دریای عصمت
یعنی دختر نیک اختر خود حیات بخش بیگم را در سلک ازدواج آن گوهر معدن سلطنت
منتظم گردانند پس در سنه ست عشر و الف بترتیب مقدمات جشن و سور و اسباب
عیش و سرور فرمان داد تا مجلس نشاط و خورمی و محفل انبساط و بیغمی بسان بهشت
برین و نگارخانه چین بیاراستند و دار السلطنه حیدرآباد و آیین بستند یکماه
بزم مسرت و عشرت گرم ساختند و خسرو زمان دست دریا نوال ببذل اموال
کشوده خاص و عام را سرفراز فرمود گویند که درین جشن سی هزار خلعت بامرا
و خوانین و اکابر و اشراف و سلحداران مرحمت نمود بالجمله چون اسباب عیش و طرب
ساخته شد منجمان دقایق شناس ساعت اسعد اختیار نمودند و علمای دین عقد مواصلت
بستند و میرک معین سبزواری در تاریخ این عقد مبارک که در ایام مولود مسعود
حضرت خاتم انبیا علیه و آله التحیة و الثنا جلوه ظهور یافت گفته **قطعه** دوش کرده
خیالم ره بزمی چو بهشت ؛ اهل آن بزم چو حوران همه نورانی چهر ؛ بزم عیشی که
ملایک به تماشا شده چشم ؛ چهر برون کرده چو انجم همه از جیب سپهر ؛ گفتم این بزم
که و عیش چه تاریخش چیست ؛ که ز افلاک بدایام همی بارد مهر عقل گویا و چو من مست
می حیرت گفت عید مولود نبی و بزم بشر و عقد مه و مهر چار ربیع کن این قطعه معین
میشاید چنین نظم ترا بر گذر و قافیه سحر و ماه فلک عفت را قرین مهر سپهر عظمت گردانیده
در قصری که تزیین و آرایش آن نموده بودند باعزاز و اکرام تمام در آوردند **نظم**
دو اختر بر اوج سعادت نشان ؛ نمودند بر تخت شاهی قران ؛ یکی مهر برج
سپهر جلال ؛ دگر گوهر درج حسن و کمال **ذکر تعمیر خداداد محل** چون بعنایات
ربانی خاطر اشرف از جهات ملکی اطمینانی حاصل کرد خسرو زمان همگی همت شاهانه
تعمیر عمارات رفیع و قصرهای بدیع مصروف گردانید و امر نمود تا مهندسان و معماران

متصل بعمارت داد محل در ساعت خجسته اثر طرح عمارت عالی مشتمل بر هفت طبقه در وسعت همچو هفت کشور و در رفعت مانند هفت طبقهٔ آسمان افکنده و بهمین توجه و اهتمام خسرو زمان در اندک مدتی باتمام رسانیده مجموع آن هفت طبقه را بخدا داد محل موسوم کردند و چون دل آن خسرو زمان به پیرایهٔ ایمان منور گشته بود آن طبقات را منسوب بخدا و رسول و حضرت ائمهٔ دین نموده باسمی متبرک ممتاز و مخصوص گردانید چنانکه طبقهٔ هفتم را که نهایت مرتفع بود بالهی محل و طبقهٔ ششم را بمحمدی محل و طبقهٔ پنجم را که زر اندود نموده بجواهر گوناگون مزین کرده بودند بحیدری محل و طبقهٔ چهارم و سیوم و دویم و اول را بحسنی و حسینی و جعفری و موسوی محل مشرف و ممتاز ساخت و چون از ائمهٔ اثنا عشر سه امام همسمی خیر البشرانند و سه امام همسمی فاتح خیبر بلحاظ انجمعی اسمای متبرکهٔ دوازده امام پرتو شرف بر سر این قصرهای مبارک انداخته باشد و بعد اتمام این هفت قصر خسرو زمان جشن خسروانه ترتیب داده ارکان دولت و اعیان حضرت و امرا و مقربان و فضلا و شعرا را بحضور موفور السرور طلب فرموده بانواع احسان و انعام و خلعتهای فاخره و اسپان بازین زر و کمرهای مرصع ممتاز و سرفراز گردانید و در آن مجلس میرک معین سبزواری از ملازمان نظام شاهی که در سخنوری نظیر خود نداشت این تاریخ را بداهتهً در سلک نظم کشیده بعرض اشرف رسانید رباعی

این قصر که هست رشک افزای بهشت ؛ ایام بآب زندگانیش نوشت ؛ تاریخ مرتب شدنش کلک قضا ؛ بر لوح بقا بنای جان بخش نوشت ؛

ذکر توصیف عمارات دلگشای باغ محمد شاهی چون خاطر همایون بساختن عمارات فردوس قرین مایل بود طراحان مانی آثار و معماران ندرت کار را فرمود تا قصری که سزاوار عیش و عشرت و شایستهٔ سرور و بهجت باشد باندک فرصت باتمام رسانیدند و باغ و بستان در اطراف آن ترتیب دادند والحق آن قصر عمارتیست که تا مهندس روزگار بر مسند هنرمندی جا گرفته مثل این قصر در ربع مسکون نساخته صفحهایش از فیض باطن انبیا صفا یافته و انوار

عنایت ایزدی از رونق بهایش یافته و هریک از باغ و بستان که به اطراف آن قصر
واقعست چه گویم کسی که چیست بهشت روی زمین است و خسرو زمان اکثر اوقات در این باغ
فردوس نشان با پری چهرگان دلربا و دلبران ماه لقا اوقات زندگی بشادکامی بسر می‌برد
و فرصت عیش غنیمت می‌شمرد **ذکر توصیف عمارات کوه طور جای عیش و**
سرور چون عمارت کیوان رفعت نبات گهات در جانب شمال دولتخانه
عالی واقع شده بود و در جانب جنوب هم کوهی بود چون کوه طور جای فیض و سرور و روی
آن بدرختان بسیار و سبزه و ریاحین آراسته و اطراف و جوانب آن کوه بحوض های
آب لطیف و باغات دلگشا زینت یافته خسرو زمان معماران را امر فرمود تا بر فراز آن
کوه آسمان شکوه عمارتی عالی باتمام رسانند هنرمندان ماهر حسب الحکم عمارتیکه مشتمل چهار ایوان
و شاه نشینی سی ذرعه در بیست ذرع و حوضی چهل در چهل گز طول و سی گز عرض بر فراز آن کوه طرح
انداخته در اندک روزی بهمین اهتمام شهریار جهان باتمام رسانیدند **قطعه** از آن ایوان
چه گویم که لطافت ۞ جهان را نسخه خلد برین است ۞ خم طاق بلندش چون مه نو ۞ ز رفعت
با فلک پهلونشین است ۞ بعد از اتمام آن قصر عالی مقام خسرو زمان جشن عظیم نموده جمیع امرا
و خوانین و مقربان را بخلعتهای فاخره سرفراز فرمود و اکثر اوقات در آن قصر عالیشان با پری قدان
گلعذار و سیمبران ماه رخسار بتجرع شراب عشرت اشتغال می‌نمود **ذکر فتنه و فساد ارباب**
شر و عناد و تاراج نمودن بازار دار السلطنه حیدرآباد شرح این قصه
آنکه جمعی از هرزه کاران مغول که از ولایت آگره و لاهور بدار السلطنت حیدرآباد
آمده بودند اراده دیدن محل و عمارت پادشاهی که بالای نبات گهات بود و بیرضای اشرف
بیگانه و آشنا را در آن عمارت عالی با صفا راه نمی‌دادند قضا را در شبی از شبهای
مهتاب در وقت سرخوشی نشه شراب با طایفه از رامشگران و مغنیان بالای آن گهات
بر آمده قفل دروازه شکسته داخل عمارت پادشاهی شدند و بزم شرب آراسته بعیش و عشرت

مشغول گشتند هرچند نگهبانان بمانعت پیش آمدند نشنیدند و باذیت برخاستند چون کار بشدت
و خشونت انجامید بعضی از محافظان کیفیت حال بمسامع اجلال رسانیدند خسرو زمان هم
برآمده علی آقا کوتوال را بتادیب آنجماعت امر فرمود علی آقا از غرور جوانی و نشهٔ شراب
کامرانی اندیشه مال کار بسر نوبتان و پیادهای کوتوال خانه گفت که امر اشرف چنان شرف صدور
یافته که مردم غریب و مغول را از شهر اخراج نمایند سر نوبتان و پیادهای کوتوال خانه
متوجه کوچه و بازار شده هرکس از سوداگران و غریبان از جا گرد غیر جا که را که دیدند
گرفتند و محبوس کردند بدین سبب غوغای عام از کوچه و بازار برخاست و چنان شهرت
یافت که بقتل غریبان حکم خسرو زمان صادر شده ارباب فساد و بیباکان دکن که همیشه آرزو
مند چنین مقدمه بودند دست ظلم و بیداد کشاده تمام مال و منال جمعی از سوداگران که در آن محلت
بود در اندک زمان بتاراج بردند و کار از یغما بقتل رسید و در نیم ساعت بخومی قریب
صد غریب کشته شده خانهای ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای عجیب پدید آمد
و هیچکس نمیدانست که سبب قهر پادشاه و موجب غریب کشی چیست غریبان بهر طرف
که رومی آوردند جا نرا پر از شمشیر و خنجر می دیدند و چندانکه عجز و زاری مینمودند رهائی
از دست بیباکان نمی یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا محمد امین که میر جملهٔ پادشاهی
بود در جا مدار خانهٔ عامره بسر انجام کاری اشتغال داشت چون اینخبر بشنید فی الفور
متوجه خدمت خسرو زمان گردید چون شهریار در آن زمان بر بستر آسایش تکیه فرموده
بود و خدمتکاران بپاس ادب یارای آن نداشتند که بیدار کنند بتجاشی دروازه
را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت حال استفسار فرمود میرزا محمد امین
کیفیت فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استدعا نمود که پادشاه
خود از دریچه های قصر صورت حال مشاهده فرماید پادشاه را بمجرد دیدن شعلهٔ قهر شاهانه
بکرهٔ اثیر رسید و فرمود که هرکس را دست تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد پایمال فیل

قهر گردانند و علی آقا را که بسبب عدم حزم او این قضیه رو نموده بود در معرض خطاب
و عتاب در آورده فرمود که اگر حالا دفع این فتنه نمائی و جمعی را که باعث این فتنه
گشته اند بقتل نرسانی بسخط شاهی گرفتار خواهی گردید علی آقا باندیشهٔ غضب سلطانی
فی الفور متوجه کوچه و بازار گردیده هر کس از اهل فساد را که دید بقتل رسانید و از سر
نوبتان و پیادگان کوتوال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را سر از پیکر تن جدا
ساخته و بعضی را پوست کنده و برخی را بپای فیل بسته و بسیاری را دست و پا بریده غرض
بجهت عبرت سیاست آنچنانکه بایست بعمل آورد و در همان روز جماعت بیدادگر
بحکم پادشاه معدلت گستر بمکافات اعمال خود رسیدند و آنچه از غریبان بغارت
رفته بود بآنها مسترد گردید و این واقعهٔ غریب غریب کشی بقول صاحب تاریخ
فرشته در سنهٔ الف و سبع عشر بظهور پیوست

ذکر طغیان خدا بنده باغوای جمعی از مفسدان و گرفتار گردیدن بعضی از نادولتخواهان

آورده اند که خسرو زمان ابواب عطوفت خسروانه بر روی جمیع برادران و
اقوام مفتوح داشته بجهت هر یک پرگنات و قصبات تعیین نمود و بیشتر از همه
اشفاق شاهانه نسبت بحال خدا بنده که برادرش بود مبذول فرمود چنانکه مدت سی سال
اوقات بعیش و شادکامی بسر برد آخر الامر مفسدان چندان حیلها برانگیختند که خدا
بنده از شاه راه وفا انحراف نموده و حقوق پرورش و نعمت آنچنان برادر شفیق
را از دست داده وادی خلاف و نفاق پیش گرفت و با وجود اینحال خسرو زمان
نظر بر فرط شفقت که نسبت بحال او داشت بدسلوکی او را کان لم یکن انگاشته
طریقهٔ الطاف مسلوک می نمود تا اینکه فتح الملک حواله دار و حسن علی عم عبد الکریم
و چندی از سلاحداران معتبر دکنی از مریدان و معتقدان شاه راجو پیرزاده که از
فرزندزادهای مخدوم سید محمد بود و از جانب پادشاه زمان جاگیر و تنخواه مرغوبه

داشت باغوا و دلالت پسر خود با هم عقد موافقت بستند و راه خلاف پیش گرفته
قرار دادند که وقت فرصت قصد خسرو زمان نموده جماعت غریبان را از پا درآورده
خدابنده را بر سریر سلطنت بنشانند و مملکت را به قبضه تصرف خود درآورند چنانچه حسب القرار
در وقتی که اکثر امرا و خوانین در اطراف و جوانب بدافعه اعدا مشغول بودند فرصت را غنیمت
دانسته در منزل شاه راجو اجتماع نمودند چون تایید الهی شامل حال خسرو زمان بود آوازه این
خروج بمسامع اجلال رسید و فرمان جهان مطاع بقید آنها شرف صدور یافت و حسب الامر
مجموع ارباب فساد را گرفته در قلعه محمدنگر محبوس گردانیدند و در اندک مدت هر یک را بجزای
کردارش رسانیدند و خدابنده با فرزندان در قلعه مذکور مقید گشته نقد عیش و فراغت
را از دست خود باخت ذکر مخالفت وسناددیو و محاربه او با لشکر منصور
و نامرد گردیدن چنگیز خان و دمار از او و تسخیر ولایت کفار و مردن
وسناددیو و نشستن گشتنا راجه بر مسند حکومت و بعضی وقایع دیگر چون
سپاه منصور ولایات کستمکونه را از دست تصرف ملکندراج فرزندهای بلندراج انتزاع نمود
وسناددیو که عمده گردن کشان آن ولایت بود و همه وقت یکهزار فیل و پنجاه هزار پیاده
با خود و چند قلاع مستحکم در تصرف داشت از سطوت لشکر منصور خایف و هراسان گشته
مطیع و منقاد گردید و مدت هشت سال مجاری امور و احوال ولایت کستمکونه که در قبضه
اختیار سید حسن سپه سالار بود مقرون بخیر و صلاح گذشت تا آنکه در سنه ۱۰۱۸ ثمان عشر والف
که جهانگیر پادشاه فرزند ارجمند خود شاهزاده پرویز را با امرای نامدار
به جهت تسخیر دکن فرستاده و در هر سری سودای سروری پیدا شد
در هر ولایتی جمعی از اشرار راه تمرد و خلاف پیش گرفتند از آنجمله وسناددیو
که راه نورد طریق تمرد گشته جمعیت فراوان بعزم شبخون و دست برد
بجانب لشکر منصور فرستاد و در وقتی که سید حسن از مکر کفار غافل بود ارباب ضلالت

تاخت آورده بر اطراف مسلمانان محیط گشتند غازیان بمقام مدافعت درآمده بدستیاری
جلادت ارباب شرک را مقهور ساخته رایتِ استیلا برافراشتند کفار رو از محاربه بسوی
ولایتِ کستکوٹه تافته دستِ یغما و تاراج کشادند سپه سالارِ لشکرِ منصور حقیقتِ حال را
معروضِ پایهٔ سریرِ خلافت گردانید خسروِ زمان چنگیز خان و دهرمارا او را با لشکرِ گران
بجهتِ دفعِ وسناد دیو نامزد فرمود آن دیوِ لعین از استماعِ این خبر خوف و اندیشه بخود راه
داده بقلاعِ خود متحصن گردید و سپاهِ منصور بولایت وسناد دیو درآمده دستِ هتکِ عمارت
دراز کردند و عمارت و بتخانها را خراب ساختند کشنا راجه برادرزادهٔ وسناد دیو که از جانب
عمِ خود دغدغه بخاطر داشت و اکثر شرکان در باطن بدو گرویده بودند بلشکر ملحق گردید چنگیز خان
و دهرمارا او اعزاز و اکرامش بجا آوردند و اکثر مقربان و دلیران وسناد دیو که مایل بدو
بودند از استماعِ این خبر به کشنا راجه پیوستند ازین سبب فتورِ عظیم بارکانِ دولتِ او راه
یافت وسناد دیو از نهایتِ حزن و اندوه بامراضِ مختلف مبتلا گردیده خرمنِ هستیِ
خود را بباد فنا داد و چنگیز خان و دهرمارا او چون برین حال مطلع گشتند عزیمتِ تسخیرِ ولایت
او نمودند و مکتوبی باعیانِ دولتِ وسناد دیو نوشتند که خسروِ زمان خانِ اعظم
چنگیز خان را با لشکرِ عظیم بعزمِ تسخیرِ آن بلاد روانه فرموده است باید که بدستورِ جمیع
راجه های این بلاد مطیع و منقاد گردیده مالگذار شوید و الّا خانِ اعظم مملکتِ
موروثی را از دستِ تصرفِ شما انتزاع خواهد کرد چون ارکانِ دولتِ وسناد دیو
بر مضمونِ مکتوب آگهی یافتند از روی مآل اندیشی فی الحال کس پیش دهرمارا او
فرستاده پیغام دادند که چون وسناد دیو را فرزندی که شایستهٔ مسندِ
مهتری باشد نیست و بحسبِ ارث و استحقاقِ منصبِ حکومتِ این بلاد تعلق بکشنا راجه
دارد اگر در مقامِ نوازش درآمده مشارٌالیه را روانهٔ منصوب گردانند همگنان مطیع و منقاد
گشته باجگذار خواهند شد دهرمارا او بپاسِ هم مذهبی بمقامِ امدادِ کشنا راجه و متعلقانِ وسناد دیو درآمده

کشنا راجه را نبوید ولی عهدی وسناد دیو خوشنود گردانید کشنا راجه اظهار جان
سپاری در اطاعت خسرو زمان نموده متعهد گردید که چون مرا بر مسند حکومت موروثی
متمکن گردانند بدستور رایهای بلند رسال بسال باج و خراج و فیلان کوه پیکر بدرگاه
گیتی پناه خواهم فرستاد و بالفعل مبلغ سه لک هون و سیصد زنجیر فیل با دیگر تحف
و هدایا و جواهر نفیسه بطریق پیشکش حضور ارسال میگردانم و این عهود را بایمان غلاظ
موکد گردانید چندان سخنان فریب آمیز بمعرض بیان آورد که دسهرما راو فریب
خورده تشریفات شاهانه و اسپ با زین زر و کلاه و کمر از جامدارخانهٔ پادشاهی همراه
خود داشت سرفرازش گردانیده با شوکت تمام بجانب مستقر وسناد دیو روانه
گرد اعیان کفره باستقبال شتافته و بجای وسناد دیو او را نشانیده مطیع
و منقاد گردیدند کشنا راجه در اوایل حال صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه
زنجیر فیل بلشکر منصور فرستاد و بعد از ان که مهمات آن دیار بقبضهٔ اختیارش
درآمد باغوای مفسدان رقم بدعهدی بر جبین اعمال خود کشیده قدم در وادی خلاف
نهاد چون تمرد او معلوم سپه سالار گردید بعزم تخریب بلادش متوجه گشته
اکثر ولایاتش را باتش قهر سوخت و کیفیت حیلهٔ کفار را بحضور معروض داشته
صد و پنجاه هزار هون و صد و پنجاه زنجیر فیل روانهٔ درگاه گردانید چون مضمون
عرضداشت بمسامع اجلال رسید فرمان همایون باسم چنگیز خان و دسهرما راو
شرف صدور یافت که در تنبیه کفار و تخریب آن بلاد سعی بلیغ بظهور رسانیده در نزدیکی مستقر
وسناد دیو قلعهٔ در نهایت استحکام ساخته کار بر مشرکان دشوار گردانند امرا و سرداران
حسب الامر رو بمحاربهٔ مشرکان آوردند و کفار چون تاب مقابله در خود ندیدند بقلاع متحصن
گردیدند سپه سالار اکثر ولایات را بقبضهٔ تصرف درآورده در اندک روزی قلعهٔ در نهایت
استحکام ساخته کار بر کشنا راجه تنگ گردانید آن متکبر لاعلاج از ذروهٔ جباری فرود آمده مطیع و منقاد

گردید و مجموعِ اعیانِ کفره شرط و عهد نمودند که من بعد ره‌نوردِ طریقِ خلاف نگردند و باج
و خراج بدرگاه اعلی میفرستاده باشند و بعد انقیادِ او جمیع رایان و سرکشانِ بلادِ کستمکوته
نیز بحلقهٔ اطاعت درآمدند و بیمنِ اقبالِ خسروِ زمان فتنه و فساد بصلاح مبدّل گشته بجای
اکثر بتخانها مساجد تعمیر یافت **ذکر تعمیر قصر فردوس مثال جهانبان محل** چون خاطرِ انور بیشتر
بتعمیرِ عماراتِ عالی راغب بود معمارانِ ندرت کار چابکدست را بفرمود تا در باغ ملک امین الملک
که محاذیِ قصرِ سلطنت است منزلی عالی در مدّتِ یکماه باتمام رسانیدند و باعتبار رفعت
و خوبی غیرتِ سپهر برین و رشک نگارخانهٔ چین گردانیدند قطعه زان رفیع آمد چو قصر چرخ
این عالی مقام + کز علوِ قدر بانی باز میگوید بیا . از هوای او صبا بوئی گرفت و میدهد خا
را پیرانه سر پیرایهٔ عهدِ صبا + اهلِ دولت را فضای دلگشای او بود . در لطافت همچو جنت
دل فروز و جان فزا **ذکر بزم آرای میرزا محمد امین آصف دوران و استدعای
قدوم خسروِ زمان** چون اسبابِ حشمت و شوکتِ سلالهٔ دودمانِ مصطفوی میرزا محمد امین
میر جملهٔ شاهی در مدّتِ هفت سال از اسبابِ دولتِ جمیع امرای عظیم الشان درگذشت از راه
خلوصِ بندگی خواست که آنچه دست کنتش بدان رسد بنظرِ اشرف درآورد و بنابرین
بسامان و سرانجام اسبابِ عیش و عشرت پرداخته و تمامی منزلِ خود را بدیبای هفت
رنگ زیب و زینت داده و گذرها را عنبرآلود و گلاب افشان و مشک اندود گردانیده از خدمت
خسروِ زمان استدعای قدوم میمنت لزوم نمود خسرو زمان استدعای او را باجابت مقرون
ساخته در روزی معیّن در وقت صبح او را و منزلش را از یمنِ مقدمِ مکرم
عزت و زینت بخشید سیادت پناه بپای اندازِ زربفت و اطلس و مخمل و مشجّر تمام فضای
منزلِ را رشک افزای گلستان ارم ساخت و امراء و اعیانِ دولت و سلاحداران و نوکران
قدیم الخدمت مراتب بمراتب کمر خدمت بر میان جان بسته بجای خود قرار گرفتند و منشیان بلاغت
[illegible]

و دلکش حاضران مجلس را مسرور ساختند و محفوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در مجلس
اقسام پیشکشهای لایق که از انجمله سی راس اسپ عربی نژاد بود با زین و لجام مرصع و بیست
زنجیر فیل و یک کمر زرین مزین بچهارده قسم جواهر و یک آئینه مدور از بلور صاف اطرافش
مرصع بجواهر و لآلی آبدار و زیر منقش از طلا مکلل بجواهر نفیس و چهارده جلد مصحف و کتاب
خوشخط مذهب و دویست عدد لنگی غوری نهایت تحفه و دویست عدد شال کشمیری
نفیس باریک و از جنس زربفت و مخمل و کمخاب و مشجر و اطلس هر یک چهارده چهارده
عدد و سی جفت قالین خوشقماشی و سی عدد نمد کرمانی خوشرنگ و خوشقماش عریض
و طویل و چند طبق زرین پر از اقسام جواهر و شمامه های عنبر و مکلل بجواهر آبدار و دیگر
تحف و هدایای بری و بحری از نظر انور گذرانید و بعد از آن خوانسالاران از الوان
اشربه و اطعمه و فواکه چندان بر سر خوان حاضر ساختند که بتخمینه در نگنجد و بشمار در نیاید
و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر جمله ندیمان و قصه خوانان
و شعرا و اهل نغمه را که در انجمن حاضر بودند بتشریفات فاخره نواخته سوای
پنجاه هزار هون انعام فرمود و پیشکشهای مشار الیه که تخمیناً در قیمت یکصد و پنجاه هزار هون
بود بقبول و پسند خاطر اشرف افتاد و چادر زرین خاص از کتف مبارک برداشته
با خلعتهای فاخره زرنگار و پنج زنجیر فیل و پنج راس اسپ عربی با زین زرین
و لجام مرصع بمشار الیه مرحمت شد و خسرو زمان از فرط عنایت در وقت
مراجعت بر اسپ قمر سیر هلال نعل که از جمله اسپان پیشکش بود سوار شده
بدولت خانه معاودت فرمودند و ذکر نامزد گردیدن اسیرا و نایکوار ز پی
بجهت دفع شر پرتاب شاه راجه و سیر و توجه نمودن
سیادت پناه میرزا محمد امین میر جمله
بدان صوب آورده اند که در سنه ۱۰۱۹ تسع عشر و الف منهیان بمسامع اقبال رسانیدند که پرتاب شاه

راجه سپنر ره نورد وادی تمرد و عصیان گشته شیوه قطع الطریق اختیار کرده است
خسرو زمان برکن السلطنة البهیه و اعتماد الدولة العلیه میرزا محمد امین میر جمله عرض نمود
که دفع آن مفسد اهم مهمات است و اهمال در تنبیه آن مفسد موجب فسادات سید مشار الیه
معتمد الیه تخت اسیر او نایکواڑی را که چشم بسیار داشت به تشریفات شاهی امتیاز
بخشیده و بعضی از حواله داران معتبر مثل سید حیدر و امجد الملک را همراه او
تعین نموده بجهت تسخیر دستیر نامزد کرد او مذکور بولایت کفار در آمده بعد محاربات پارتاب
شاه در اندک مدت اکثر ولایات را از تصرفش بیرون آورد و چون تسخیر قلعه دستیر که
مستقر آن متمرد بود و نهایت مستحکم و بعضی بلاد دیگر بنا بر کثرت اشجار در حوالی آن
که گذر باد در آنجا دشوار می نمود در تعویق افتاد اسیر را حقیقت حال بدرگاه عالی
معروض گردانید خسرو زمان سیادت مرتبت میرزا محمد امین را بتشریفات خسروانه
سرفراز فرموده بالشکر فراوان بصوب دستر روانه فرمود سیادت پناه مشار الیه
بعد وصول بسرحد دستر چند روز در آنجا توقف نمود تا سرداران دیگر مثل کمن خان
و زبردست خان و خیر اللخان و اعتبار خان بدو ملحق گردیدند و بعد اجتماع سپاه
منصور بصوب دستر متوجه شد پرتاب شاه چون تاب مقاومت در خود ندید اهل و
عیال و اموال خود را در بطون جبال پنهان ساخته خود هر روز در منزلی و هر شب
در جنگلی بسر می برد و ازینجانب چون میرزا محمد امین بولایت دستر رسید
در پرگنه منکور و مندیر که در وسط ولایت کفار بود قلعه در نهایت متانت ساخته یکماه راه
از سرحد ممالک محروسه بولایت کفار در آمده تمام ولایت عبده اصنام را تاراج نموده و بلادی
را که هرگز نسیم ستور لشکر اسلام در آنجا نرسیده بود بمساعی جمیله بحوزه تسخیر در آورد و پرتاب شاه
چون نهایت اقتدار سپاه منصور مشاهده نمود از رایان اطراف استمداد نمود و حصار دستر را
که بر چشمه نهایت مستحکم و مرتفع و اطراف و جوانبش کوه و جنگل پر از اشجار متراکم بود بدیرانی

مشهور و مستحکم گردانیده رایت تکبیر برافراشت سیادت پناه از استماع این خبر با سپاه منصور بعزم
تسخیر آن قلعه رو آورد و غازیان اسلام حسب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده نائره پیکار
برافروختند اتفاقاً در آن اثنا باران آنچنان بارید که توپ و تفنگ و بان راچند
سر میدادند آتش نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مسدود گشت
و غله و آذوقه رو بکمی آورد بنابراین میرزا محمد امین تسخیر قلعه را در گرو وقت دیگر داشته
مراجعت نمود و در کنار رود سرحد و ستر مقام ساخته حقیقت حال را معروض
پایه سریر گردانید خسرو زمان خلعتهای فاخره مصحوب مقربان حضور ارسال نموده
مالک پرستخان را با پنجهزار تفنگچی و بانگاری بمدد آن سید عالی قدر نامزد فرمود ذکر تسخیر
بسیاری از ممالک ونک و گرفتن راجه آن ولایت محمد قاسم فرشته آورده که در
کتب اهل هند مسطور است که سه ملک محاذی یکدیگر واقع شده و هوای آن ممالک در تاثیر
و خواص نزدیک بهم است تلنگ و بنگ و ونک ولایت تلنگ همین است که در تصرف
سلاطین قطبشاهیه و در جنوبی هندوستان واقع است و بنگ ولایت بنگاله است و ونک
ملکیست مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده
بود و خسرو زمان در صدد فتح آن گشته بسیاری از ممالک ونک را بحوزه تصرف اولیای
دولت خود در آورد و حاکم آنجا موسوم بملند بنهایت عاجز و زبون گشته باقصای
ولایت گریخت ذکر احوال میر محمد مومن استرابادی علیه الرحمه بموجب نوشته
صاحب تاریخ فرشته میر محمد مومن استرابادی که آبا و اجداد او نزد سلاطین ایران معزز
و مکرم بودند و خود نیز در عهد شاه طهماسب حسینی معلم شاه زاده سلطان حیدر میرزا بود و قریب
بیست و پنج سال بوکیل السلطنت خسرو زمان در جمیع علوم متداوله از معقول و منقول متبحر و اعلم علمای
عصر بود و در تقوی و زهد و نیک نفسی و تواضع عدیل و نظیر خود نداشت شعر نیکو می گفت و کمال
اهلیت با علو مراتب دنیوی مجتمع داشت و این اشعار از وست غزل شاد بانیست بنده بغم ما

عالم دیگر است عالم ما حبذا عشق و رستخیز بلا ای خوشا روزگار درهم ما شکر درد تو چون
کنیم که هست داغ بالای داغ مرهم ما شاه اقلیم درد و غم مائیم ملک هجران سواد اعظم ما سایه
عشق کم مباد از و سور شد داغدار ماتم ما نمک آب دیده خوش نمک است کم ز کوثر نیز زمزم ما
ید بیضا و وصل کو که فراق گشته ثعبان آتشین دم ما حرفی از همنشین بگو با او روز وصل
از زبان الم ما غمگساری از و مجو مومن غم ما از کجا و بغم ما وله خدایا داد از آن شور بختی دلفگاری
را گلستان کن بیک باران رحمت شور زاری را شدم پر از غمت غافل مشو از دگار من که من برباد
شوقت داده ام خوش روزگاری را دلا پیوسته با ناسازگاران سازگاری کن که باشد سازگار
خو کنی ناسازگاری را خماری بر خمارم مید هم گردون ز کم‌مستی چه خوش بودی که دادی مستی هم هم
خماری را مرا بس اینکه دارم حکم بر اقلیم ناکامی مسلم باد ملک کامگاری بخت یاری را ز شهد ناگوار
چرخ کام عافیت سوز و بحمدالله نصیبم کرده زهر خوشگواری را تلخی جان ده و کمتر حدیث درد گو
مومن چه غم از تلخی ناکامی ما کامگاری را وله بجد دارد دلم بر شکوه لاف صبر و طاقت را
نیارم با کمال عجز این اظهار قدر ترا ز بیم آنکه هر سو سر کشد صد شعله از شکوه بصد خون جگر پنهان
کند دل آه حسرت را ز خونین داغهای من فلک را ذوقها بادا که خوش آبی و رنگی داده ام
گلزار محنت را نسیم لطف جانان کم شد ای آه سحرگاهی مددی کن تا بجوش آریم دریاهای
رحمت را کرم کن ای مروت راه اگر یابی به بزم او نیاز نامرادی عرضه کن آن بی‌مروت را چه عهدی
بود عهد وصل جانان هر جانبازی فدریغا ماند نستیم ای دل قدر فرصت را فدای رسم عادت
سوز خود کردم که در عهدش عجب ویرانه دیدم سرای رسم و عادت را مکن نسبت بغیرم
در وفا آزار گو یکسر کن سرا با غیر هم بپسند بر من این مذلت را بشر منت کز من مینای سرزد از آن یکذره
پریشان داشت طرح و وضع صحبت سخن طاقترا اگر نیست مومن صحبت هجران که من دیدم بیرش خون جنون بیرون
میانگذار هجرات را وله خوشم که در دل من عشق مدعا نگذاشت مرا به پهلوی شبهای تار وانگذاشت
چه آفتی تو که در عشق تو همه عالم محبت تو دو کس باهم آشنا نگذاشت و حسرت زمان محمد قلی قطبشاه بو اجهی قدر

و مرتبهٔ آن سید بزرگوار شناخته مریدانه با او سلوک می‌نمود و دقیقه‌ای از لوازم تعظیم و مراسم تکریم
فروگذاشت نمی‌نمود و بنا بر وثوق و اعتماد بر اصابت رای آن دانای روشن ضمیر جمیع مهمات
سلطنت خاصه کارهای بزرگ بوی تفویض فرموده خود با برادران و ندیمان صاحب کمال اوقات
زندگانی بعیش و خرمی بسر برد فصل سیوم از باب چهارم در بیان رحلت خسرو زمان
و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر شمه‌ای از فضایل خصایل آن پادشاه
فردوس مکان چون ایام اجل موعود خسرو زمان در رسید عارضهٔ بیماری موجب
سفر آخرت گردید و در عرصه دو روز مرض آنچنان قوی گشت که مزاج مبارک بضعف کلی
گرائید تا اینکه سحر شنبه هفدهم ذی القعده سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف بروضهٔ رضوان خرامید
کافهٔ انام از خاص و عام بوقوع چنین واقعهٔ هایله در گرداب غم و اندوه افتاده بزبان حال
و قال می‌گفتند نظم دریغ آن شهنشاه هندوستان جم تاج بخش و ممالک ستان
دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر نظیرش در آئینهٔ ماه و مهر مگر اوباشان ستمکار جفاکیش واقعه
طلب که هوای قتل و غارت غریبان در سر داشتند خواستند که دریای فتنه را بتلاطم
در آورند درین اثنا آوازه جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطب شاه که شرح احوال آن
پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم وقایع رقم خواهد گردید بلند گشت و مصیبت زدگان که سراسیمه
شده بودند از شر و شور اوباشان محفوظ مانده مطمئن خاطر گردیدند و بعد از آن علما و فضلا و اکابر
و امرا به تغسیل و تکفین پادشاه فردوس مکان پرداخته بدن مطهرش را در گنبد فیض اثر که مدفن
این دودمان عالیشان است مدفون نمودند و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فردوس مکان
چهل و نه سال بود و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی و سه سال و هشت ماه از تاریخ
مرقد معطرش سی و یکسال مسطور و ذکر شمه‌ای از فضایل و خصایل آن فردوس مکان اورده اند
که آن پادشاه مغفرت پناه رحیم و کریم و سخی و عادل بود و پاس قرابت و صلهٔ رحم بسیار مرعی
میداشت چنانکه در عهد سلطنت خود برادران [illegible] خود گردانید

بید نهد عمده خاطر پادشاهان سلوک منا جانه می نمود و برادران نیز این را فوز عظیم دانسته طریق خیالاه
و یکجهتی و عقیدت با برادر عالیقدر مسلوک میداشتند و بنا و اکثر عمارات و بقاع خیرات
و بساتین جنت آئین مثل باغ و عمارت آلی محل باغ محمدی و عمارات نبات کهاٹ و کوه طور
و ندی محل و لنگر و امام باره و امام و مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و دار الشفا و چاهها و دیگر
مساجد و مدارس بسعی و صورت تعمیر یافت و آنچه خرج عمارات عالی شده و سیادت پناه
میر ابو طالب ناظر الممالک بقلم آورده مبلغ هفتاد لک روپیه است که قریب ششصد هزار
تومان باشد و نیز هر ساله در لنگر ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم الی یوم المحشر مبلغ شصت
هزار روپیه بوظایف مجاوران و خدام و اخراجات مطبخ لنگر صرف میکردید و همچنین
هر ساله مبلغ دوازده هزار روپیه بعد از ماه محرم مقرر بود که بمستحقان میرسید
و این وجه را زر عاشوری می نامیدند و از کمال اعتقادی که بخاندان نبوت داشت
چون هلال محرم میدید سیاه پوشش میکردید و جمیع عشره با کسوت سیاه که از سرکار
مرحمت میشد می پوشیدند و در تمام ممالک محروسه مسلمانان بماتم جناب سید الشهدا
علیه السلام اشتغال می نمودند و عمارات عالی و وسیع کی بدو تنخانه و دیگر در بازار
دار السلطنت ساخته مسمی بالاوه کردانیده بودند و در امام باره ده هزار طاقچه مرتب
نموده هر شب در آن چراغها روشن می نمودند و علما و فضلا و ارکان دولت
و مقربان حضرت ایام عاشوره را در امام باره حضور بکریه و مصیبت می گذرانیدند و مراسم
ماتم شهدا را بتقدیم میرسانیدند و نیز هر سال در شهر ربیع الاول مجلس جشن مولود النبی
تا دوازده روز بنهایت تکلف ترتیب می نمود و از انواع خوشبوئی و اقسام اطعمه و اشربه خلایق
را بهره اندوز می نمود و در آن ایام خجسته فرجام یک لک روپیه صرف طعام و خوشبوئی
و تشریفات و انعامات می گشت و ماورای اخراجات مذکوره هر ساله مبلغ یک لک روپیه بعنوان خیرات
و تصدقات از سرکار فیض آثار بمساکین و مستحقین میرسید و از قسم نقد و جنس مبلغ کلی بمکه معظمه و مدینه مشرفه

ونجف اشرف وکربلای معلی ومشهد مقدس ودیگر اماکن متبرکه بجهت صلحا وزهاد ومجاوران از حضور ارسال می گردید وهر حاجتمندی که از دیار بعید بامید سخا ومرحمت رو بدرگاه او آوردی بتشریفات وانعامات سرفرازی یافته مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودی وهرکه راشادی ختنه که رسم هنداست وشادی تزویج در پیش میشد وبامید مرحمت بر آستان فیض نشان حاضر شده بوساطت مقربان بعرض میرسانید تشریف وانعام یافته وبکام یابی سرفراز گشته بتمشیت امور شادی می پرداخت اگر در شبانروزی هزار طایفه باین روش می آمدند همه فیضیاب می گشتند ونیز مبلغ دولک هون که در عهد سلاطین ماضی بعنوان محصول اجناس می گرفتند وچند سال در اوایل سلطنت آن فردوس مکان نیز بهانه آن وجه را تحصیل نموده بخزانه عامره میرسانیدند در اواخر حال آن مبلغ را معاف فرموده خلایق را از جور بهانه ستم پیشه نجات داده واز اوصاف حمیدهٔ آن فردوس مکان اینست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل احدی نفرموده باوصف این هیچکس رایارای مبادرت بر قتل کسی نبود اگر احیانا کسی مرتکب قتل می شد امر همایون شرف نفاذ می یافت که بدارالقضا رفته آنچه که بموجب حکم شرع شریف باشد بعمل آورند الحاصل اوصاف حمیده واخلاق پسندیدهٔ آن فردوس مکان زیاده برین است که در تقریر وتحریر گنجد بیت نه تعریف وی اندر حرف گنجد نه بحر لامکان در ظرف گنجد اختتام کلام بنوشتن چند اشعار از طبع زاد آنخسرو فردوس مکان بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطبشاهی نموده می شود غزل باشمع بگو گرمی دیوانه خود را کاتش زند از رشک تو پروانه خود را هوش وخرد از پای در افتند چو مستان چون سرمه کشی نرگس مستانه خود را ستان محبت بدو عالم نفروشند کیفیت ته جرعهٔ پیمانه خود را باباد تو عاشق نه کشد منت خورشید بستیم در روزنهٔ خانه خود را گر جمله جهان پر شود از گوهر یکتا خواهیم همان گوهر یکدانه خود را دل در غم او یافته صد جنت جاوید چون عذر نخواهیم غم جانانه خود را ای قطبشه آخر ره مردان ره عشق است مردانه همین رو ره مردانه خود را

وله ملکِ محبت که دادخواه ندارد ملکِ چنین هیچ پادشاه ندارد گر همه عمرم نظر بروی تو باشد
دیده بجز حسرت نگاه ندارد کوه سپه انگیز درد و غم بسرِ ما مردِ محبت غم از سپاه ندارد بین که چه طوفان
آتش عشقش زد آینهٔ دل که تابِ آه ندارد تکیه که قطبشاه چون دگران نیست جز کرمِ دوست
تکیه گاه ندارد وله حرفی ز لبِ یار شنیدیم شنیدیم صد شکر که این باده چشیدیم چشیدیم مردم همه
صد دردِ سر بیهوده دارند گر دردِ سر از باده کشیدیم کشیدیم اعجازِ محبت منگر کم که درین راه
بی بال و پر از شوق پریدیم پریدیم این بس که تماشای گلستانِ تو کردیم گر میوهٔ وصلِ تو نچیدیم نچیدیم
هر چند که وحشیست دل آن نیست که گویند از یارِ ستمگر چو رمیدیم رمیدیم ای قطبشه از دردِ دل خویش
چه گوییم مشتاق تر از خویش ندیدیم ندیدیم وله دررهِ دوست دلا نیست ضرر دانستم سخنِ اهلِ غرض
بود خطر دانستم خوش بجد داشت دلم گر ز تو دغا می آید شکرِ یاری که ترا یار دگر دانستم تا رخسارِ
جهان سوزِ تو کارم افتاد روشِ سوختنِ آتشِ تر دانستم فتنه می بارد از آن چشم تو هم میدانی
از چه کم میکنی ای شوخ نظر دانستم قطبشه دوش که در گلشن کوی تو بُدم ذوقِ کیفیتِ مرغانِ
سحر دانستم وله بدورِ خطِ چشمت کم نشد شوخی و صیادی که این دام دگر شد بهر دل فی خطا زادی در آن
وادی که آتش می شود گلشن در آزاید هزاران جنت است اینجا چه دوری ازین وادی اگرچه منت
زیبد به زعدل و داد شاهان را از آن زیبنده تر باشد بعاشق از تو بیدادی بملکِ عشق از سدِ سکندر کس
نمیگوید درین ملکِ مبارک رو ندارد سست بنیادی خرابیها که دل از ترکتازی غمزه
دارد فدای آن خرابی باد معموری و آبادی دلی کز دوست نالان شد پریشان گشت
و حیران شد مسلمانان مبادا هیچکس از دوست فریادی غمِ یاری که در دل قطبشه
دارد عجب نبود گر از خاکِ درش سر بر ندارد یکنفس شادی

باب پنجم در احوالِ حضرتِ ظلِّ الهی زینت بخشِ سریرِ شاهی پادشاهِ دین پناه سلطان محمد قطب شاه مشتمل بر سه فصل

فصلِ اول در بیانِ احوالِ آنحضرت از نسبِ شریفِ مادری و ولادتِ باسعادت و جلوس بر سریر

سلطنت دستگاه چون در اوایل ایام جلوس بوقوع پیوست

والده ماجده آن شاهزاده ... که والده ماجده آنحضرت سیده موسوی نسب است
از اولاد سیادت و مغفرت پناه میر معصوم علی ابن سید علاء الدین طباطبائی که سلسله
علیه او به ... حضرت امام موسی کاظم علی جده و علیه الصلوة والسلام
می پیوندد و میان او و سید کمال الدین اردستانی مشهور به میر جمله خان که در دکن از
مشاهیر سادات و امرای عالی منزلت بود و در ولایت نیز آبا و اجداد ایشان از سادات
صحیح النسب صاحب مکنت و اهل عزت بودند قرابت نزدیک است و ولادت واقعی
سعادت آن عالیجناب در اول روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر ربیع الثانی است در
سنه الف احدی و اربعین هجری و در آن روز جناب سیادت و نقابت پناه علامی فهامی میر محمد مومن
استرابادی در تاریخ تولد این قطعه را برشته بیان کشیده بعرض اشرف خاقان زمان سلطان محمد قلی
قطب شاه رسانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است صد بشیر کامرانی می برد هر سو خبر
دودمان ترکمانرا خویش چراغی برفروخت پرتو شهزاده بر چرخ میتابد دگر رونق
عز و شرف سلطان محمد زانکه هست سرو عالم یک صدف از بهر آن عالی گهر خواستم تاریخ
آن فرخنده گوهر عقل گفت اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا به زین نمیدانم
زبان میگویمش سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر چون خسرو بزرگوارش خاقان
زمان را از تولد مبارکش اعلام نمودند ابواب سرور بر روی روزگار گشوده کافه
انام را بوفور انعام سرافراز و مسرور نمود و منجمان و مستخرجانرا امر نمود که بعد از ملاحظه
زایچه طالع احکام وقت ولادت باسعادت استخراج نموده بعرض اشرف رسانند
منجمان بحصول غایت آمال و وصول باعلی معارج اقبال بشارت دادند از استماع
این بشارت خاطر اقدس مالامال شادمانی گردید و منجمانرا انعامات و تشریفات فاخره
بخشید و ترتیب لوازم جشن و شادمانی و تهیه اسباب ضیافت و نیز فرمان داد بعد اتمام ایام جشن

در روز شنبه آن نوباده بوستان خلافت را محمد نام نهاد و بپاس ادب نام آن والاشکوه را هرزمان صراحةً بر زبان نمی آوردند بلقب ظل الهی ملقب می نمودند و خسرو زمان عنان گیران همت عالی تربیت آن ظل الهی معطوف نموده ببرادر کهتر خود فرمود شما را که ریعان شباب بست از فضل الهی توقع اولاد کثیر است باید که این فرزند ارجمند را در فرزندی من در بیند تا متوجه تربیت او شوم آن برادر قبول نموده تفویض را موقوف بانقضای ایام رضاع گردانید و بعد از آن نیز امروز فردای گذرانید چون تعلق خاطر برادر بان دُرِّ یکتای کامکاری زیاده از حد معلوم خسرو زمان گردید چند روز در میان منزل برادر رفته تفحص احوال ظل الهی میفرمود و چون سن شریفش بچهار سالگی رسید و والد بزرگوارش شربت وفات از ساغر کل نفس ذائقة الموت چشید خسرو زمان خود تشریف برده ظل الهی بمحل خاص آورده بمزید شفقت و تربیت اختصاص بخشید و قاضی محمد سمنانی را که بحلیه صلاح آراسته بود جهت تعلیم قرآن مقرر فرمود و بعد از چندی چاند میان یوسف را که سرآمد سپاهیان هند بود بآموختن فنونی که ملوک را بکار آید مثل شمشیر بازی و تیراندازی مامور گردانیده چون ظل الهی بحد بلوغ رسید گوهر درج عفت یعنی همشیره خود را در سلک ازدواجش کشید چنانکه پیش ازین مذکور شد و چون از سنین عمر شریفش قریب هبست و یکسال منقضی گشت بعنایت سبحانی بر سریر جهانبانی نشست ذکر جلوس همایون حضرت ظل الهی بر سریر فرمانروائی بر اصحاب عقل و بینش و ارباب فهم و دانش ظاهر و باهر است که آفریننده جهان تعالی شانه انتظام مصالح جهانیان منوط بوجود صلاح آمود سلاطین عالی مقدار گردانیده و ظلمت فتنه و فساد بضیای جهان آرای شان از ساحت گیتی زدوده و چون یکی از ایشان باقتضای عالم کون و فساد ازین سپنجی سرا کوس رحلت می نوازد دیگری بجایش نشسته رایت دارائی می افرازد و بیت یکی میرود و دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای بنابرین چون خبر

انتقالِ خاقانِ فردوس مکان بجنابِ سیادت منزلت مهر سپهرِ فضل و عزت پیشوای عالمیان المؤید بتایید المهیمن میر محمد مؤمن علیه الرحمه که رکن السلطنت و پیشوای این دودمانه بود رسید فی الفور متوجه بارگاه سلطانی گردیده حسب الوصیتِ خاقانِ جنت آشیان که هم در میانِ صحت و هم در وقتِ اشتدادِ مرض فرموده بود خورشید گیتی افروز سپهرِ جهانداری اخترِ سعودِ برجِ شهریاری المؤید من السماء المظفر علی الاعداء پادشاه ظلِ الله دین پناه سلطان محمد قطبشاه را که قریب بیست و یکم مرحله از مراحلِ عمرِ شریف طی نموده بود قایم مقامِ عم بزرگوار ساخته در اوّلِ روزِ دوشنبه هفدهم ماه ذی القعده سنه ٢٠ عشرین و الف هجری بر سریرِ دارایی نشانید و بنفس مبایعت و متابعتِ آن شاه دین پناه عزت اندوز گردید و این قصیده از طبعزادِ خود در تاریخِ جلوسِ همایون از نظرِ انور گذرانید قصیده

با محبت باز بستم عهد و پیمانِ نوی — کهنه جانی میفشانم پیشِ جانانِ نوی
خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است — عهدِ سلطانِ نو است و عیدِ قربانِ نوی
بهرِ رفعِ چشمِ بد در پیشِ چشمانِ خوشش — ای دریغا کاش بودی هر دمم جانِ نوی
کهنه عالم باز پر افشانی سر کرده است — چون زلیخا از وصالِ ماهِ کنعانِ نوی
قصهٔ نوشیروان شد همچو ایوانش کهن — مسند و ایوانِ نو بیند و سلطانِ نوی
عرصهٔ میدانِ هفت اقلیم تنگی می کند — گو قضا افکن پی طرحِ ایوانِ نوی
تو دکانِ کهنه بر چین عقل از فرزانگی — دوستداری بهرِ ما کشود دکانِ نوی
دل براهِ دوست هر دم وادیی طی میکند — کعبه رو هر دم کند قطعِ بیابانِ نوی
مصرِ شاهی را رواج افزون بعهدِ یوسفست — یوسفی گر رفت آمد یوسفستانِ نوی
چرخ اگرچه آتشی در زد بعالم ناگهان — باز جنت شد جهان از فیضِ بارانِ نوی
گرچه از حکمِ قضا جانِ جهان بر باد رفت — یافت عالم از مسیحِ تازه جانِ نوی
یادگارِ جد و عم سلطان محمد قطبشاه — آنکه هندستان ز فیضش گشته ایرانِ نوی
ده چه ایران آنچنان ایران که آید در نظر — رو بهر جانب که آری باغِ رضوانِ نوی
قدردانان لازمِ شاهی کجا و شانِ او — پادشاهی یافت در دورانِ او شانِ نوی
آسمان از مسندِ خورشیدِ تابان کهنه بود — کهنه مسند تازه شد از زیبِ ایوانِ نوی
صد کهن قانون ز هر دیوان که بد بشکسته است — آنکه اگر گشته از قانونِ دیوانِ نوی
ای منجم طالعِ منحوسِ اعدایش ببین — تا مقرر گردد ت تاریخِ طوفانِ نوی
ای قضا را از کرم ذاتِ تو مسند انتعاش — تا روان کرده است از حکمِ تو فرمانِ نوی
وی جهانِ جسم و جان را از مقدس ذاتِ تو

جانِ جانانِ نوی و شاه شاهان نوی بسکه می تابد ز تو نورِ سعادت بر جهان مسلم و کافر ز تو آورده ایمان نوی

چرخ آهنگش بسته عالم را بسر مهمانیست میزبانِ کهنه دار و بازِ مهمانِ نوی دهر در عهد تو ابدیت معراج کرم

نیست یکدم خالی از اکرام و احسانِ نوی کو خضر تا بنگرد از لطفِ سر شارت بخلق جوی شاهی را لبالب آبِ حیوان نوی

چرخ را تا آمده قانونِ دولت بکف بر همه قانونِ کشیده خطِ بطلانِ نوی ای ز میدانِ وسیع عالم او صافِ تو

مرکب اندیشه را هر لحظه جولانِ نوی لطف تو از بهر دوران نوبهارِ خرمی جودِ تو ایام را بارانِ نیسان نوی

از لطافتهای ذاتِ لطفِ حق گویا که کرد از وجودت ابتدای خلقِ انسانِ نوی چار ارکان گر بود اصلِ مقدس ذاتِ تو

میتوان گفتن که هست آن چار ارکانِ نوی چرخ گردون با هزاران دیده روشن ندید همچو تو روشن چراغی در شبستانِ نوی

ای زمانه از کمین هیچ ای تو روز مصاف بسته بر هم داستان پور دستان نوی یافت چون اندیشه ات در خاطر بدخواه ...

از طبیب هر شد محبوب بحرانِ نوی سرمه شد خاکِ تلنگانه ز نسخ پای تو ای فدای خاکِ پاکت هر زمان جانِ نوی

گر صفاهان نحس شد از شاهِ جهان عباس شاه حیدرآباد از تو شد شاها صفاهانِ نوی دولت تو نعمت کامل بود از حق بخلق

هر که قدرِ این نداند کرده کفرانِ نوی خواستم تاریخ فرخنده جلوست عقل گفت جملهٔ عالم نوبهاری شد ز سلطانِ نوی

مختصر کردم شها مدحت که خواهد مدح تو چون فصیح خاوران مداح و حسان نوی از دعا گوئی چه من هم دعا با شکر هست

او کهن داعی و تو شاهِ جهانبانِ نوی باد یا رب جاودان این شاهی و اقبال و تخت هر دمت فتح نوی هر لحظه فرمانِ نوی

بد سگالت را بجان صد زخم کاری بر زبان که زره بین که ز خنجر که ز پیکانِ نوی لغیره ایضاً فی التاریخ جلوس

خلعت شاهی چو در بر کرده شاهِ دین پناه دهر بر گردون رسانده از خرد طرف کلاه نور میتابد شب و روز از زمین و آسمان

از فروغ شمع رخسار شهِ انجم سپاه آفتاب اوجِ شاهی ماهِ برجِ خسروی آنکه باشد سر فرازِ سپهرش بارگاه

خسرو روی زمین شاهنشهِ صاحبقران شاهِ با فتح و ظفر سلطان محمد قطبشاه آنکه باشد لطف عام او پناهِ خاص و عام

وانکه باشد نور عدلِ او فروغِ مهر و ماه از سجودِ خسروان روی زمین پنهان شود چون برون از بارگه آید بصد اقبال و جاه

آنکه باشد در عدالت صد چو کسری بندهاش وانکه باشد در سخا صد حاتمش دریوزه خواه هر کجا بارد سحاب همتش بارانِ فیض

در برون آید بجای دانه از شاخ گیاه هست در اقلیم حکم او مساوی کبک و باز هست در میزانِ عدلِ او برابر کوه و کاه

اوست شاهِ عالم و از هر طرف می آورند خسروانِ بحر و بر در سایهٔ لطفش پناه سایهٔ چتر بلند اقبال او بر فرق مهر

پایهٔ قصر رفیع ایوان او بر دوش ماه   آنکه گر حفظش شود حامی نگردد تا ابد   تخم مرغ بیوه زن از شدت گرما تباه

سبز سازکن تا شود در بحر چون جوهر بتیغ   گر کند بر روی دریا شحنهٔ ضبطش نگاه   چون باقبال و ظفر بر مسند شاهی نشست

خسرو مشرق شه مغرب بتوفیق اله   بهر تاریخ جلوس او مسیح عقل گفت   پادشاه بی بدل سلطان محمد قطبشاه

تا بود در صحن جنت مسکن اهل ثواب   تا بود در قعر دوزخ مسکن اهل گناه   باد با احباب و اعدایش جهان خلد و جحیم

باد از شمع رخش روشن چراغ مهر و ماه   شکر ایزد را که گر شاه جهانبانی گذشت   شد جهاندار جوان ملک جهان را پادشاه

گر جهاندار سر کلاه خسروانی بر گرفت   کسری اینک میرساند بر فلک طرف کلاه   خیمهٔ اقبال دارا گر بهم پیچیده شد

زد سکندر بر سپهر اینک لوای بارگاه   شهریاری پای تخت جهانداری نهاد   کاستانش منبر خیل ملک را سجده گاه

خاک کویش سرمهٔ چشم امید جن و انس   گرد خاکش صیقل آئینهٔ خورشید و ماه   گر شود دارا ملک جهان از الله سعی

بخت بیدار و دل آگاه باشندش گواه   گر نسیم خلق او بر قبر مجنون بگذرد   از زمین او نروید جز گل سوری گیاه

ابر رحمت بار گردد شعلهٔ برق غضب   گر شود لطفش گناه عاصیان را عذرخواه   عالمی او را دعا گویند از دشمن چه باک

شهسواری را که از فوج دعا باشد سپاه   نام و صیتش جاودانی در سال جلوسش گر کنی   جمع با صاحب کرم سلطان محمد قطبشاه

یا رب آسان کن بر او رسم جهانبانی چنان   کاسمان از او دارد آئین پیراهی نگاه   باشدش تدبیر هر کاری موافق با قضا

حکم او را نافی هرگز نگیرد پیش راه   دوستانش را مبادا کام خنجر بر راه راست   دشمنانش را مبادا جا بجز در قعر چاه

روزگار حشمتش را خالق عالم ضمان   افتاد دولتش را خلق عالم در پناه - و چون بشارت جلوس همایون بمسامع جهانیان رسید غنچهٔ دل همگنان بمجرد دل غنچه در حدیقهٔ رفاهیت شکفته گردید و ارکان دولت و اعیان حضرت از روی اخلاص کمر خدمت بر میان جان بسته و آداب تهنیت بجا آورده بعواطف شاهانه اختصاص یافتند و صنوف خلایق زبان بدعا و ثنا گشاده بانعامات غیر اخر رحال سرفراز گشتند و سلاطین نزدیک و دور جهت ادای مراسم پرسش و تهنیت ایلچیان سخندان فرستادند و مکاتیب محبت اسالیب با تحف و هدایای لایق برای تاسیس مبانی اتحاد و وداد ارسال نمودند

ذکر آمدن رسولان از جانب سلاطین و کن برسم پرسش و تهنیت چون صیت جلوس همایون در اطراف و اکناف عالم منتشر گردید از جانب عالیحضرت سلطنت و معدلت دستگاه ابراهیم عادلشاه سیادت مرتبت میر محمد تقی و از جانب عالیحضرت شوکت و خلافت پناه مرتضی نظام شاه سیادت منزلت میر ابوالفتح بجهت ادای مراسم پرسش و تهنیت متوجه گشته

باتحف و هدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب در ماهِ ذیحجه سالِ مذکور بدرگاهِ والا رسیدند
و بعد از آنکه شرف بساط بوسی رسوم پرسش و مبارکباد از جانب آن دو پادشاه
با عدل و داد بجا آورده مکاتیب محبت آئین و هدایای بیشمار و تحف از نظر اشرف گذرانیدند
حضرت ظلِ الهی بجواب راقم اخلاص تخت و افسر سرفراز نموده و بعد از چندی هر یک را اسپ
و فیل و نقود و نامه دو مرحمت نموده رخصتِ انصراف ارزانی فرمودند ذکر آمدن
حسین بیک قپچی باشی از جانب اعلیحضرت سلیمان رتبت پادشاه
عالم پناه ابوالنصر شاه عباس برسم پرسش و تهنیت چون خبر انتقال
خسرو فردوس مکان بسمعِ اشرفِ اعلیحضرت سلیمان رتبت سکندر حشمت سلاله دودمان
نبوت پادشاهِ عالم پناه ابوالفتح شاه عباس صفوی رسید بنابر فرط محبتی که آن
زیب ده اورنگ پادشاهی را بدودمانِ قطبشاهی بود ایالت پناه حسین بیک
قپچاقی را که در سلکِ مقربانِ آن آستان انتظام داشت بجهت ادای رسوم
پرسش و تهنیت با تحف و هدایای نفیس روانه درگاه والا گردانیدند ایالت
پناه مشارالیه چون از راهِ هرموز به بندر دابل رسید و منهیان این خبر را
بمسامع اجلال رسانیدند حضرت ظلِ الهی سیادت پناه میرزا زین العابدین مازند
رانی را که مرد خردمند و بوفورِ فضل و کمال ممتاز زمان بود مراتب تعظیم
و تکریم مرعی داشته جهت طلب او با تشریفات خسروانه و خرج لایق به بندر
دابل روانه فرمودند سیادت پناهِ موصوف بعد از وصول بآنجا مراسم
اعزاز و اکرام بجا آورده باتفاق ایالت پناه حسین بیک روانه درگاه معلی گردید
و در هر منزل و مقام لوازم خدمت و مراسم ضیافت بتقدیم رسانیده چون خبر وصول
ایالت پناه بسرحد ممالک محروسه بمسامع اجلال رسانیدند عمدة الخواقین ابنیا قلیخان نیز با جمعی از اعیان
باستقبال مقرر گشته بجانب سرحد روانه شد و برطبقِ حکم اشرف در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده از پیش

گشته حسین بیگ در رفتاری او را بدین نعمت و منت حضرت ظل آلهی ساخت و چون نزدیک
بدار السلطنت رسید در کلاچبوتره قلعه محمد نگر بتاریخ دهم شهر رجب سنه ۱۰۲۳ ثلث و عشرین
و الف بشرف بساط بوسی مشرف شده مفتخر و مباهی گشت و از جانب اعلی حضرت
اشرف السلاطین اظهار مراتب محبت و موافقت بیش از حد نمود و مکتوب مودت
اسلوب را که در ذیل این داستان مجلس منقول است با تاج مرصع و کمر شمشیر و کهر خنجر
مکلل بجواهر آبدار و پنجاه سر اسپ باد سیر سبک تک با زین و لجام مرصع و عناهای
زرکش و دیگر تحف و نفایس شاهانه از نظر اشرف گذرانید با هشتاد تن معتبر که
رفیق او بودند بتشریفات فاخره و عنایات خسروانه غز امتیاز یافت و منازل
عالی وسیع بجهت او و اتباعش مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه مشار الیه را اتفاق
توقف افتاد و هر سال سوای بیست هزار هون ماورای تشریفات و اسپ و فیل
وغیره بآن ایالت پناه از سرکار مرحمت می شد و در اواسط ذی القعده سنه ۱۰۲۵
خمس و عشرین و الف فضیلت مآب و کمالات انتساب مجمع فضایل گوناگون شیخ محمد خاتون
را که عمده مجلسیان و مقربان این درگاه بود با تحف فراوان و مرصع آلات مشحون
بجواهر قیمتی و اقمشه نفیسه که مدتها عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفور بظهور رسانیده
بودند باتفاق حسین بیگ که چهار هزار هون جهت خرج راه
باو مرحمت شده بود از راه برهانپور روانه جانب ایران فرمود و نقل مکتوب
پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت پناه
حسین بیگ ببارگاه ظل آلهی رسیده اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت
و عظمت دستگاه ابهت و جلادت انتباه مجتهد مبانی الدوله و الاقبال مشید ارکان النصفة و جلالت
جالس سریر سلطنت و کامکاری شایسته مسند سروری و جهانداری المخصوص بعنایت الملک الاله نظام السلطنة والایالة
و الشوکت و العظمت و الابهت و النصفت العز و الاجلال سلطان محمد قطبشاه را تسلیمات عطوفت

نشان محبت انجام و دعوت ملاطفت بنیان سعادت فرجام ابلاغ و ارسال داشته بیکی
توجه خاطر مهر گزین و تعلق ضمیر منیر بهجت آیین همایون را با انتظام اسباب سلطنت و دولتخواهی
و اعتلای لوای نصفت و بلندنامی آن عالیحضرت باقصی مراتب کمال و اسنی مدارج
عز و اجلال متعلق و مصروف است مطالب و مآرب دو جهانی بتوفیق
آسمانی منعقد و برباد بعدها اغراضهای راسخ صداقت آرامی گرداند که در چندیکه
خبر ملالت اثر واقعهٔ هایلهٔ مرحمت پناه عم عالیجاه غفران دستگاه آن سلطنت
و اقبال پناه بدین دیار رسید که از نشئهٔ فانیهٔ دنیای غدار بی اعتبار رحلت اختیار
نموده بآرامگاه بقا پیوستند بمقتضای عطوفت و اشفاق جبلی و علاقهٔ اتحاد یکدلی
که فیمابین مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آیینهٔ ضمیر محبت تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت
دست داد و متعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی و دارائی جالس سریر سروری و جهانبانی
از آنجا بمسامع اجلال رسیده زنگ ملال از آیینهٔ خاطر زدود و چون دنیای ناپایدار محل حوادث
و مکاره است و بحکم قاطع کل نفس ذایقة الموت بقای نوع انسانی از مقولهٔ ممتنعات و راه
عدم پیمایی قرار یافته کافهٔ مخلوقات و نفوس قدسیهٔ انبیای عظام و اولیای کرام
که محرمان سرایر غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بمدلول کریمهٔ ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته وداع عمر ناپایدار و حیات دو روزه
مستعار نموده اند پس انسب آنست که آن پادشاه عالیجاه در حدوث این قضیهٔ هایله برهنمونی
گوهر شب تاب عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی تمسک جسته بدین عطیهٔ عظمی شاکر و مسرور
باشند که بحمد الله والمنه بعون عنایت الهی سریر پادشاهی آن خانوادهٔ علیه بوجود شریف
آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آن سلسله افروختگی دارد و رجاء واثق است که آن عم
غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده باشد بقای عمر آن سلطنت و شوکت دستگاه
بوده از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابند چون حسن اعتقاد ایشان بر خاندان طیبین طاهرین عالیشان

بر عالمیان اظهر من الشمس است و مصادقت فیمابین از قدیم الایام سمت ظهور دارد و لازمهٔ آن یکی از مختصان
حریم عزت را بجهت پرسش و تعزیت و مبارکبادی سلطنت و دارایی آن عالیحضرت فرستاده شود
لهذا رفعت پناه مقرب الحضرت العالیه حسین بیک قپچاقی که از خدمتکاران بساط قرب منزلت
و محل اعتماد شاهانه است روانهٔ حضور نمودیم و این نامهٔ دوستی آیین از روی کمال شوق
مصحوب او ارسال یافت الحمد لله والمنة مجاری حالات اینجانب بهمین عاطفت ربانی
بر حسب دلخواه احباب بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیمابین نواب همایون ما و
اعلیحضرت پادشاه فریجاه فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیراندیش
مصالحت واقع شده ما نیز جهت ترفیه احوال خلایق و عباد الله رضا بآن دادیم و از
جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمد و شد نمودند و از هیچ طرف
امری که مکدر خاطر انور بوده باشد واقع نیست وظیفه محبت آنکه آن سلطنت و معدلت
دستگاه بیشتر از پیشتر شیوهٔ فرخندهٔ اتحاد و حسن موالفت و وداد مرعی و مسلوک داشته
پیوسته ریاض اخلاص را بزلال مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند
و چون داعیهٔ ضمیر انور همایون آنست که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایلچیان که میفرستیم
دیرتر روانه مینمایند و باعث این می شود که ازین طرف نیز دیرتر روانه می شوند بعد ازین برخلاف
گذشته عمل نموده رفعت پناه مشارالیه را زود روانه گردانند و بجهت آنکه مردم ما و ایشان از
راه خشکی بفراغت بیکدیگر تردد توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود
جمعی از عساکر منصوره را بفتح و تسخیر ولایت کیچ و مکران مامور فرمودیم و بتوفیقات آسمانی باندک
توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد بآسانی میسر است بعضی حکایات غفران پناه آن
عالیحضرت زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر علی گفته بودید که بعرض اشرف رسانند
مشارالیه معروض داشت بعد الیوم هرگونه مطلبی که مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شائبهٔ
تکلف و غائلهٔ حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که توجه بحصول آن معمول گردد و چون غرض تجدید مراسم الفت

بود زیاده اطناب نرفت ایام سلطنت واقبال بماناد فصل دوم از باب پنجم در بیان وقایعی که در عهد سلطنت ظل الهی تا زمان رحلت آنعالی منزلت بعالم جاودانی بمعرض ظهور رسیده

ذکر نامزد کردیدن سید جمال الدین مازندرانی به تسخیر وستر چون

خاطر قدسی مآثر را از ضبط امور مملکت و سلطنت فراغی حاصل کشت و بیمن جلوس همایون ریاض آمال سپاه و رعیت که از صرصر خزان رحلت خسرو زمان فردوس مکان پژمرده کشته بود نضارت تازه یافت اراده تسخیر ولایت وستر که بعد مراجعت محمد امین مهمل مانده بود از مشرق ضمیر حضرت ظل الهی سر بر زده سیادت پناه سید کمال الدین را که از پادشاه زادهای مازندران بود و ملازم این درکاه سه لشکر نموده با سید حیدر حواله دار و عرب خان و چیتا خان و بعضی سرداران دیکر در شهر جمادی الاولی سنه ۱۰۲۱ احدی و عشرین والف بدان صوب نامزد فرمود و چون سپاه منصور بسرحد وستر رسید پرتاب شاه از استماع این خبر خایف و هراسان کشته با طاعت و انقیاد کرائید و جمعی از مقربان خود را با تحف فراوان بخدمت سید کمال الدین فرستاده استدعای عفو جرایم بصد عجز و زاری و اظهار ندامت و پشیمانی نموده پیغام داد که اکر ملک موروثی برین بنده درکاه مسلم شود مادام الحیات سر از حلقه بندکی و فرمانبرداری نخواهم پیچید سید موصوف بر تضرع و زاری او ترحم نموده کیفیت حال معروض درکاه والا کردانید حضرت ظل الهی بعد اطلاع بر مضمون عرضی چون صورت اطاعت و بندکی را که مقصود از تسخیر است در مرآت ظهور مشاهده نمود ملتمس راجه وستر را بعز اجابت مقرون کردانیده فرمان همایون بنام سپه سالار لشکر منصور فرستاد که دست تعرض ازان ولایت کوتاه داشته ملک موروثی راجه مذکور را که بحلقه اطاعت و بندکی با درآمده بود مسلم دارند سید کمال الدین بعد از وصول این فرمان واجب الاذعان چند سلسله فیل کوه پیکر که پرتاب شاه جهت پیشکش حضرت ظل الهی آورده بود کرفته و آن ولایت را باو کذاشته با سپاه منصور متوجه کلکنده کشته

ذکر ولادتِ وافی سعادتِ شاهزاده جهان آرا عبدالله میرزا چون ظلّ الٰهی را نخواهش فرزند اقبال پیوند زاید الوصف بود ایزدِ متعال بعنایاتِ بالغهٔ خود درین عطیهٔ بر روی ظلِ الٰهی بکشود یعنی اختر دولت و سعادت بروز دوشنبه بعد گذشتن هفت ساعت و پنجاه و چهار دقیقه بتاریخ بیست و ششم شوال سنه ۱۰۲۳ ثلاث و عشرین و الف از مطلع اجلال طلوع نمود و چون مبشران فرخ فال این بشارت خورمی بسمع اشرفِ حضرتِ ظلّ الٰهی رسانیدند از غایتِ فرح و سرور حکم فرمود که طبلِ بشارت و نقارهٔ عیش و عشرت بنوازند و ابواب جشن و میزبانی بر روی عالمیان بگشایند و منجمان طلب نموده از کیفیت طالع وقت ولادت و چگونگی نظراتِ کواکب استفسار فرمود و بعرضِ اشرف رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سریر سلطنت را زیب و زینت خواهد داد و از فرط عدالت و وفور جود و سخاوت او عالمیان در مهاد امن و رفاهیت آسایش خواهند نمود ظلّ الٰهی از استماعِ این مقالات فرحت آیات بغایت مسرور و شادمان شده تا یکهفته صلای عیش و عشرت در داد و ارکانِ دولت و اعیانِ ملک و ملت و امرا و مقربان سریر سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبهم بنواخت و سخنورانِ وقت در تهنیت و مبارکباد قصاید غرّا و تواریخ اعلی گفته بمسامعِ اجلال رسانیدند و بیافتن صلات و جایزات بکام دل رسیدند از جملهٔ آن تواریخ تاریخیست که نواب علامی فهامی پیشوای اهل ایمان میر محمد مومن طاب ثراه در قطعهٔ درج فرموده و ماده اش اینست کام بخش جهانها و یکی از فضلای آن زمان در قصیده که مشتمل بر تهنیت است این مصرع تاریخ را آورده موجب فیروزی سلطان محمد قطبشاه ۱۰۲۳ و جناب میر مجدالدین محمد ولدِ میر محمد مومن رحمهما الله این دو تاریخ را در دو قطعهٔ عربی و فارسی بیان فرموده قرة العین الانسان و اول فتح و ظفر آخر ربیع والم و بندگی دیگر این تاریخ گفته خلد الله عمره ابداً و نظام الدین احمد ابنِ عبدالله شیرازی در کتاب تاریخ خود که در احوالِ آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر کلکِ بیان نموده قطعه از آسمان

قطب جهان نیر مطلع طلوع   گردد که سعد گشته از مهر و مشتری   مهری طلوع کرد ز برج شهنشهی
کز نور آن چو آینه شد سطح اخضری   دری ز درج غیب عیان شد که پرتوش   شد پرتو افزای ایوان سقف چنبری
آن گوهر یگانه چو از بطن صدف   آمد برون به شعشعهٔ مهر خاوری   [illegible] تاریخ عقل گفت
باحسن یوسف آمد و شان سکندری — و نیز مشار الیه تاریخ دیگر گفته بهر تاریخ عقل [illegible] گفت سلطان
صورت و معنی و بعد از فراغ از جشن عقیقه آن گوهر شاهوار محیط سلطنت را [illegible] ترازو
ساخته زر و جواهر بسیار نثار فرق فرقدان سای آن نور دیدهٔ عالمیان و آن خجسته
ارجمند خسرو زمین و زمان نمودند و چون عموم خلایق دیار تلنگ را رسمی است قدیم
که هرگاه واهب العطایا بعد از تمادی ایام انتظار چنین گوهر یکتا از بحر اقبال کرامت فرماید
اورا دیر تر بنظر گرامی پدر بزرگوار در آورند و نیز منجمان از تاثیر نظرات کواکب استخراج
نموده بودند که چون دوازده مرحله از مراحل عمر شاهزادهٔ عالمیان طی شود باید که آنوقت
پادشاه زمان دیدهٔ خود را بدیدار جمال آن شاهزاده روشنی بخشد حضرت ظل الهی
قرارداد عامه معروضهٔ ایشان را منظور داشته آن شاهزادهٔ بلند اقبال را
بسیادت پناه و فضیلت دستگاه میر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک
آنحضرت بود سپرده بخدمت تربیت مامور فرمود و منزل سید مشار الیه
دولتخانهٔ شاهزاده تقرر یافت و منصب جلیل القدر میر جملگی و عهدهٔ اتالیقی بآن سید
بزرگوار مفوض گشت و سید مشار الیه در تقدیم لوازم بندگی و خدمتگذاری کما ینبغی
بدل جهد بظهور میرسانید و هر روز اخبار عظمت و آثار سلطنت شاهزاده سکندر اقبال
بمسامع اجلال معروضه داشته باعث انشراح و انبساط خاطر فیوضات مظاهر میگردید
تا اینکه دست صنع ایزدی بر رشتهٔ عمر ابد پیوند شاهزاده پنج عقد بست و آنا فانا انوار سعادت
و کشورکشائی و آثار سلطنت و فرمان روائی از ناصیهٔ مبارک لامع و لایح میشد و درین سال
سید مشار الیه داعی حق را لبیک اجابت گفت و سیادت پناه میرزا شریف داماد مشار الیه که در سلک

مجلسیان حضورِ پرنور منسلک بود از راه مراحم شاهانه بعنایتِ منصب میر مجلسی و اتالیقی مفتخر
و کامیاب گردید و دو نفر خواجه سرای حضورِ پرنور ملک مبارک قدم و ملک یوسف که از جملهٔ
معتمدان و مقربان درگاهِ والا بودند هر صبح و شام بخدمتِ سراسر سعادتِ شاهزاده عالی قدر
حاضر گشته احوالِ خیر مآل آن شاهزاده را بعرضِ اشرف میرسانیدند و چون سن
شریفِ شاهزاده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر بدار القرار
شتافت و باصلاح و صوابدید نواب علامی و فهامی میر محمد مومن وکیل السلطنت
خواجه مظفر علی دبیر باین سعادتِ عظمی سربلندی یافت و بموجب حکم اشرف جهت سکونت
شاهزاده در منزلِ مشار الیه قصر رفیع بنا کردند و خواجه مظفر علی بمراسم خدمتِ عبودیت
و لوازمِ اتالیقی و بندگی قیام می نمود و بعد از آن نواب علامی و فهامی جهت تعلیم قرآن
مبین و آموختن مسایلِ شرع و احکامِ دین متین مولانا حسین شیرازی را که کبیر السن
و در سلکِ کتاب آیند و نتیجه عالیه منتظم بود و باصلاحِ جبلی و سلامتِ نفس اتصاف
داشت و بشرفِ طواف بیت الله الحرام و سعادتِ زیارتِ مرقد مطهر حضرت خیر الانام
و سایر عتباتِ عالیات ائمه کرام علیهم صلواة الملک العلام مشرف گردیده بود پسندیده
از حضورِ پرنور مقرر کنانیدند و چون شاهزاده بسن ده سالگی رسید و مزاج مبارک بآموختن
فنونی که سلاطین را لابد باشد مایل گردید ملک یوسف و خواجه سرایانِ دیگر را مقرر نمودند که هر صبح
و شام بخدمتِ شاهزاده حاضر شده بخدمات مرجوعه قیام می نموده باشند و چند راس
اسپ راهوار و چند زنجیر فیل خوش صورت کوه آثار و چند قید چرغ و باز برای
شاهزادهٔ عالمیان جهتِ مشق سواری و شکار فرستادند تا در فضای قصر عالی
و باغ دلکش بسیر و شکار اشتغال فرمایند و درین سال خواجه مظفر علی دبیر
نیز بعالم جاودانی شتافت و مولا حسین معلم بعد ازین واقعه شب و روز بخدمت
شاهزاده حضور باشی می کرد از نجابت شاهزاده را کمالِ لطف و شفقت بحالِ مولوی بهم رسید که لحظه مفارقت

بودار و امید داشت و چون مدت دوازده سال که مانع ملاقات بود قریب بانقضا رسید آتش
شوق از جانب والد بزرگوار و شاهزادهٔ عالیمقدار تیزتر شد وعدهٔ وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیزتر گردد - از بخت پادشاه و پادشاهزاده احوال همدیگر از خواجه سرایان
که آمد و شد مینمودند بشوق تمام استفسار میفرمودند ذکر رؤیای صالحهٔ شاهزادهٔ
بلند اقبال شبی که شاهزادهٔ عالمیان باستراحت مشغول بود در عالم رؤیا مشاهده
نموده که در مرغزاری مانند باغ ارم در آمده خرامان شد و در گلزاری چون بهشت خرم
سیار گردید و از آن مقام دلگشا و از آن سیر فرح افزا طبع اشرف شگفتگی تمام یافت درین
اثنا چنان معاینه فرمود که یکبار هر شجری از اشجار آن گلزار مایل بانجناب شده
در سجود آمد و چون از آن خواب فرح انگیز و از آن سنهٔ مسرت آمیز بیداری دست داد
حالتی عجیب و صورتی غریب بخاطر اقدس راه یافت و وقت صبح که مولانا حسین معلم
بعد ادای مراسم عبادت معبود بی شریک و انباز و گذاردن فرایض و نوافل نماز بخدمت
شاهزاده حاضر شد کیفیت رؤیا نزد او بیان فرمود مولانا از استماع این رؤیا سر بجیب تأمل
برده بعرض رسانید که تعبیر این خواب جلوس بر اورنگ جهانداری و عروج بر معارج عظمت
و شهریاری است توقع و استدعا آنست که با احدی از ملازمان این خواب را اظهار
نفرمایند تا جمال حقیقت این معنی در مرآت شهود و عیان در نظر همگنان جلوه گر شود
بنابرین شاهزادهٔ عالمیان دیگر زبان گوهرفشان به بیان آن نگشود و مولانا مشار الیه
که هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود رخت اقامت ازین سرای فانی
بربست و بعد ازین قضیه شاهزادهٔ یوسف طلعت را تاب تنهائی نماند و مترصد بود
که جمال با کمال والد ماجد را بزودی مشاهده فرماید که کلفت بعد و هجرت بالفت قرب
و وصل مبدل گردد - القصه بعد انقضای سنوات موعود و مرور شهور و ایام معهود پادشاه
زمان روز مبارک و ساعت مسعود اختیار فرموده خواجه سرایان عالیشان و مهنای رفیع المکان را نزد شاهزاده

دوران فرستاده باکرام و اعزاز تمام ببارگاه معلّی طلب فرمود و انواع جواهر و زر و سیم وافر
نثار فرق مبارکش نموده فیل و اسپ بسیار تصدق نموده و پانداز زر بفت و مخمل گسترده شاهزاده
نزدیک خود براورنگ نشانید شاه و شاهزاده بملاحظهٔ جمال باکمال همدیگر کامیاب و مسرور
شدند و مقربان بارگاه زبان به تهنیت و مبارکباد کشوده زر و جواهر بسیار تصدق و نثار
نمودند روز دیگر بار عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان بحضور پرنور آمده فراخور حال
نذور گذرانیدند و در آن هفته که مبلغ کلی از نقد و تحف جمع گردیده بود بسادات و طلبهٔ
علوم و اهل مدارس و ارباب استحقاق و شعرا که قصاید غرا در تهنیت و مبارکباد گفته بودند
مرحمت گردید و هر یکرا مبلغی زیاده از توقع و قیاس رسید و هر هفته طرح جشنی افکنده ابواب
عیش و نشاط بر روی اهل عالم می کشودند و شاهزادهٔ عالیشان را بانواع کامرانی
و انبساط محظوظ و مسرور میداشتند نظم در جهان خوشدلی فراوان شد جنس نایاب
بین چه ارزان شد گشت مفتوح باب عیش و نشاط در بهر طرب کشود بساط شاه و
شهزاده کامران گشتند جملهٔ خلق شادمان گشتند **ذکر بشارت فرحت افزا
یعنی ولادت باسعادت شاهزاده سلطان علی میرزا** چون عنایت یزدانی
درباره حضرت ظل الهی افزون از فهم بشری بود هر صبح تازه گلی از حدایق امید
او می شگفت و هر شام درخشنده اختری از مشارق آرزوی او طالع میگردید چنانکه
در دار السلطنت حیدرآباد در روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم شهر شوال سنه خمس و
عشرین و الف نوید فرح افزا بسمع اشرف رسانیدند که حق سبحانه از خزانهٔ غیب
گوهر شب تاب دیگر کرامت فرمود ظل الهی از استماع این بشارت جهان جهان شادان
گشته در ادای شکر و سپاس الهی قیام نمود و به ترتیب جشن عظیم فرمان داد و آواز کوس
شادی در شش جهت عالم افتاد و آن نونهال گلشن مراد را سلطان علی میرزا نام نهادند و بشکرانهٔ
این موهبت دامن آرزوی خلایق را از ریزش کف دریا نوال مالامال گردانیدند و شعرائی

بلاغت آثار در تهنیت و تاریخ ولادت سخندان آبدار در رشته نظم کشیده از نظر نور گذرانیدند
و بصلات و جایزات کامیاب و بهره اندوز گردیدند و نواب علامی و فهامی پیشوای
عالمیان میر محمد مومن علیه الرحمه در تاریخ تولد هر دو شاهزاده عالیمقدار فرموده قطعه خدای داد
بقطب شهان محمد شاه دو شاهزاده که هستند رشک شمس و قمر دو نور بخش بعالم که چون
پدر هستند ز رحمت ازلی نیکبخت و نیک اختر میان هر دو چو آمد تفاوتی در سال
چو خواهی از پی تاریخ شان شوی رهبر حساب سال یک از کامبخش جا بجا جو بکامبخش
بجا بها حساب آن دیگر دعای هر دو مرا خوش رسیده است از غیب عجب خجسته دعائی
ز هر دعا خوشتر که با دولت و اقبال شان بعمر خضر بظل چتر هما یون جانفزائی پدر که اوست شاه
بود آنکه در کمال آمد بفهم و فضل ارسطو بدولت اسکندر چو ذات اقدس او از هیچ استغنا است
مراد دعای دگر به پی سخن زیور ز حادثات زمانه پناه ذاتش باد خدای جل جلاله بحق پیغمبر و یکی
از سخنوران نصر من الله و فتح قریب را تاریخ ولادت یافته و دیگری از شعرا این قطعه را برشته بیان
کشیده قطعه داد چو ایزد بشه کامران گوهری از معدن چتر الهی گشت خرد
مژده تاریخ او از شرف دوده قطب شهی ـ و امارت دستگاه حسین بیگ حاجب
شاه گیتی پناه دیده بخت را تاریخ یافته اینچنین منظوم ساخت قطعه شکر ایزد که از مکارم غیب
شد جهان را حیات نو در تن از قدوم منیر پادشهی شد تلنگانه تازه رشک ختن
گوهری اینچنین چو روی نمود خواستم زینتی دهم سخن پی تاریخ مولدش رفتم تا
برم خوشه از این خرمن بختم آمد بنزد عقل بگفت کین سخن را بگو شد از زمن
سال تاریخ اوست دیده بخت دیده بخت باد از و روشن فصل سیوم از

باب پنجم در بیان واقعه هایله رحلت حضرت ظل الهی و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر اولاد و امجاد و شمه از فضایل و خصایل آنحضرت

مخفی نماند که همگنان را مشهود برای العین است که

هر کس را که در عالم کون و فساد شربت حیات نوشانیده اند آخر کار مرارت فنا با وی چشانیده
اند و بقای ابدی مخلوقی کلام معجز نظام و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام مخصوص
جناب کبریائیست و هر ذی حیات را ازین واقعهٔ ناگزیر گریزی نیست قطعه بر بهار پیراهن خزانی
در پی است هر طلوعی را غروبی در قفا هر حیاتی را مماتی در عقب هر بقائی را
پی در آخر فناست هر راحت قرین صد الم خنده هرگز نباشد بی بکا غرق می گردد
به دریا کوه و ریگ موت چون آید چه سلطان چه گدا آنکه بر تخت شهی دارد مقر
آنکه باشد خوابگاهش بوریا جمله را در زیر خاک آمد مقام اید ریغا زین مقام بی وفا
الغرض چون خاقان زمان از دیدار فرخنده آثار شهزادهٔ عالمیان عبد الله میرزا مسرور
و محظوظ گردیده ایام و لیالی را بعیش و عشرت متوالی میگذرانید و همگی اوقات بتربیت
شاهزادهٔ هوشمند دانادل پرداخته بتعلیم قواعد جهانداری و ضوابط معدلت شهریاری
و اهتمام عساکر و رعایت رعایا و مرحمت سایر خلق و کافهٔ برایا مصروف می نمود و همیشه
گوش شاهزادهٔ عالمیان را بدرر نصایح و لآلی مواعظ که مشتمل بر آداب سلطنت و رسوم
خلافت بود مزین می ساخت و خزانهٔ حافظه اش از جواهر نفایس سیر و اخبار
و وقایع سلاطین روزگار که هر یک بوقت خود در کار است مملو و مشحون میداشت
و چندگاه برین منوال میگذرانید که چرخ جفاکار ستم پیشهٔ غدار چنانکه شیوهٔ آنست کوکب
وجود فایض الجود سلطان زمان را از مدارج اوج صحت بحضیض ملالت و از معارج شرف
توانائی بهبوط ناتوانی رسانیده و زلال زندگانی را بگرد درد بیماری مکدر ساخت
و مزاج وهاج از طریق اعتدال انحراف نموده حرارت تب بر بدن مبارکش
مستولی گردید و گلشن طبیعت از سموم حدت تب فسرده شد و روز دوم و سیوم تب
بنوعی اشتداد یافت که نوبت به بیهوشی رسید و ستیده ناجیه والده اش و دیگر مقربان
بمشاهدهٔ اینحال متردد و متفکر گردیده حکمای یونان و اطبای هند را حاضر گردانیدند و چون ایشان را

در تشخیص بیماری و تجویز دوا مختلف یافتند چه حکمای یونان میگفتند که سبب این
مرض حرارت است حدت آتشش این تپ را بزلال مبردات اطفا باید کرد و اطبای
هند قایل بودند که مادهٔ تپ از برودت است علاجش بادویه حاره باید نمود و نهایت حیران
و سراسیمه شدند والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت مایل بمعالجه اطبای هند گشته فرمود که علاج
هندیان بامزاج مبارک که در بلاد هند نشو و نما یافته موافق ترمی نماید اولی اینست
که طبیبان هند معالجه نمایند حکمای یونان از استماع این سخن بیتاب شده گفتند این
محض غلط و خطاست و سراپا جور و جفا مبادا که از تسخین آتش حرارت اشتعال
یابد و جان جهانی بسوزد و بعضی بان درگاه اگرچه درین سخن با حکمای یونان متفق بودند
اما چون والدهٔ ماجدهٔ اعلی حضرت و جمیع اهل حرم و منصور خان عین الملک حبشی با طبیبان
هند همداستان گشتند ممانعت یونانیان پیش رفت نشد و قرار دادند که اطبای
هند شروع در علاج و تداوی نمایند و چون پیمانهٔ حیات پادشاه زمان از زلال زندگانی
لبریز شده بود و آفتاب زندگانی سلطانی رو بافول و غروب داشت آنچه سرنوشت
تقدیر بود تغیر نپذیرفت پس ادویهٔ حاره بسیار دادند و مدت پنج روز آتش بر آتش
فزودند و در روز ششم پادشاه بنهایت بیتاب شده و کمال اضطراب بهم رسانیده
و امید از حیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت و وداع و زمان افتراق
و انقطاع است باید که شاهزاده را بحضور بیاورند و بعد حضور شاهزاده فرمود ای فرزند
دلبند و ای جگر گوشهٔ ارجمند دعائی در حق پدر ناتوان افتاده بر بستر یاس مهربان کن که دعای تو که محفوظ
از گناهی در درگاه حضرت بیچون بعز اجابت مقرون است شاهزاده رو توجه بقبلهٔ دعا آورده سلامت شفای
شهریار از حضرت پروردگار نمود و پیشانی خود را بسجدهٔ نیاز سود پادشاه گیتی پناه فرمود که شاهزاده بجهت
حصول مرتبهٔ سلطنت و جلوس حشمت و شوکت خود دعا کرد و الحمد لله والمنه که در درگاه قاضی الحاجات و واهب العطیات
مستجاب گردید و بعد از ان بجانب والدهٔ ماجدهٔ خود متوجه شده گفت که مبلغ چهارده هزار هون ابراهیم شاهی

موافق عددِ اسامی متبرکهٔ حضراتِ چهارده معصوم علیهم سلام الله الملک القیوم که در بازار
سنها از مهر بیع و شرا حاصل شده و غایتِ علیت دارد بطریقِ امانت در فلان صندوقِ
معین نگاهداشته شده است بنماز و روزه و حج و زیارات و ردِ مظالم و سایر تصدقات
و خیرات صرف باید کرد و شاهزاده عبدالله میرزا را بر تختِ سلطنت باید نشانند حضرتِ
حق سبحانهٔ تعالی که خالق الاشیا است حافظ بلاد و ناصر عباد است و جمیع امورِ
وابستهٔ مشیّتِ اوست و از والده ماجده خود درخواستِ عفوِ جرایم و استدعای
دعای خیر نموده متوجه خاصان و محرمان و نزدیکان گردید و وداع خود خواست
خروشِ گریه و نوحه از محل سرای سلطانی بر فلک نیلگون رسید پس آنها را از گریه
و نوحه باز داشته بخدمتِ والدهٔ ماجدهٔ خود گفت که زمانی آرام گیرند و لحظهٔ خاموش باشند
و در اطراف و جوانب بسر و بالینِ شهریار حفاظ با آوازِ حزین شروع تلاوت قرآنِ مبین
نمودند چون آیهٔ کریمهٔ ارجعی الی ربک راضیه مرضیه بسمعِ همایون رسید جان بحق تسلیم نمود
و این واقعهٔ هایله اول پاس در روز چهارشنبه بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولی
سنه ۱۰۳۵ یکهزار و سی و پنج هجری صورتِ وقوع یافت منصور خانِ حبشی و ملک الماس
و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام رفعِ خلل و دفعِ فسادِ اهل بازار و اوباش شده
قاسم بیگ کوتوال را گفتند که در چاوڑی بمهابتِ تمام قرار گیرد و حسن بیگ نایب او
در چهار منار قرار گرفته مردمِ اسواق را تاکید بلیغ نماید که هر کس بکار و شغلِ خود مشغول
باشد و اگر خلافِ امر از کسی واقع شود فوراً او را بسیاست رسانند و دروازه عالیه
شیر علی را مفتوح داشته امر کردند که خاصه خیل نزدیکِ محلها و جمیع چاکران جابجا حاضر باشند
پس بموجب وصیتِ پادشاهِ مبرورِ مغفور شاهزادهٔ عالیقدر والاگهر را بافر و کرّ و لباس و کسوتِ
خسروی آراسته در شه‌نشینِ قصرِ محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشانیدند و بار عام دادند تا خلایق
از درون و برون بلوازمِ زمین بوس قیام نمودند و جمیعِ چاکرانِ محل بمحل بتوره و توزک به ترتیبِ فوج

فوج بر طبقات قصرِ فلک رفعت بر آمده بشرفِ بساط بوسی فایز گردیدند بعد از ان جارچیان
و منادیان در اسواق بالاے فیلان منادی بنامِ نامی خدیو جهان نمودند و بعد از فراغ
ازین امور نعشِ پادشاهِ مبرور مغفور را تغسیل و تکفین نموده در لنگرِ فیض اثر
که مرقدِ فیض مورد این دودمان رفیع الشان است در گنبدی که بظلِ الٰهی در حیات
خود تعمیر آن نموده بود وقتِ عصر مدفون ساختند و بفاتحه و دعاے آمرزش
اشتغال ورزیدند و تاریخِ وفاتش شیخ علامی فهامی شیخ محمد خاتون یافته اینست
؎ حشرش بعلی ابن ابی طالب باد ه مدتِ عمرِ شریفش سی و چهار سال و پنج ماه و بیست و شش
روز بود **ذکر اولادِ آن پادشاهِ مبرور مغفور** آنحضرت را پنج فرزند سعادت
مند بود فرزند اول که از همه بکبرِ سن و وفورِ عقل و دانش اختصاص داشت و باستحقاقِ
ذاتی و استعدادِ صفاتی بجاے والد بزرگوار بر سریرِ سلطنت جلوس فرمود سلطانِ
عدالت پناه سلطان عبدالله قطب شاه است دوم مهدِ علیا همشیرهٔ مکرمهٔ آن شاه
عدالت پناه که در سالِ هفتم جلوس میمنت مانوس در حبالهٔ نکاحِ حضرتِ سلطان محمد عادلشاه
در آمده ملکهٔ آن دولت عظمی شد سیوم شاهزاده ابراهیم مرزا که از بطنِ صبیهٔ عالیحضرت
ابراهیم عادلشاه بوجود آمده در سالِ دوم جلوسِ همایون برحمتِ حق پیوست
دو پسرِ دیگر از یک مادر مسماة بخورشید بی بی که پادشاهِ مغفرت پناه را نهایت تعلق
خاطر بآن مسماة بود و پیش از رحلتِ پادشاهِ مغفور برحمتِ ایزدی پیوست بوجود آمدند
و در ظلِ رافتِ شاهِ عدالت پناه پرورش یافتند **ذکر شمهٔ از فضایل و خصایل پادشاهِ
جنت آرامگاه** آورده اند که آن پادشاه مغفرت پناه عادل بود و سخی و شجاع با تدبیرِ صواب
با تدبیرش چون عرض با جوهر ملازم و خطا از کلماتش بسانِ تاریکی از جرمِ خورشید مباین اضاءت
تدبیرش رونقِ ایامِ سلطنت گشته و فروغِ آتشِ شمشیرش ناصیه افروز ملک و دولت گردیده بود و دیندار
و صاحب صلاح و تقوی و با وجودِ اشتغال بمهماتِ سلطنت هیچ زمانی از رعایتِ احکامِ شرع غافل نبوده و با [illegible] داشت

سن هر که بیست یکگونه از لذات نفسانی که متضمن شمه از مناهی باشد گذشته و اعمال دینی را بر
اشغال دنیوی مقدم داشته و گاهی از تلاوت قرآن باز نمانده هر صبح یکجزو قرآن
مجید تلاوت می نمود و بطریق التزام هر ماه یکختم مصحف میفرمود و بیشتر همت به آبادانی
ملک و تعمیر عمارات عالی مصروف میداشت از جمله محدثات و مخترعات آن جنت
مکان مسجد جامع است که در دار السلطنت حیدرآباد بحکم عالی او بنا نموده اند و الحال
مشهور است بمکه مسجد گویند در وقت بنای آن مسجد پادشاه زمان جمیع علما و صلحا را
مجتمع ساخته فرمود باید که درین بنا اول از دست کسی که در مدت عمرش نماز
تهجد ازو فوت نشده باشد سنگی نهاده شود علما و صلحای صادق الاقوال بعرض
رسانیدند که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود آنگاه خاقان زمان گفت
که خدا شاهد حال منست که در مدت العمر من نماز تهجد از من قضا نشده پس پادشاه
بدست مبارک خود اول سنگی دران بنیاد نهاد و در عهد آن پادشاه قریب بنصف آن
مسجد انتسجید شده و باتمام نرسیده در عهد پادشاه سعادت پناه سلطان عبدالله و سلطان
ابوالحسن تانا شاه بعد تمادی ایام باتمام رسید مگر کار جزئی از آهک کاری وغیره که
باقی مانده بود در عهد پادشاه غازی عالمگیر پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن
مسجد شریف مسجدیست بکمال شکوه و رفعت و رزانت و وسعت مطبوع و مقبول قلوب
اهل اسلام بل کافۀ انام نهایت مصفا و روح افزا مهبط انوار الهی است و مورد فیوض نامتناهی
اندرو دیوارش فیض می بارد و بر روی نیازمندان ابواب برکات می گشاید در روز
و در آنجا غفلات نزدا و همیشه شوق عبادت خدا و چنانکه مکه معظمه را گاهی کسی خالی از طواف
کنندگان ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز کسی خالی از عبادت کنندگان نیافته بدینجهت تسمیه آن
بمکه مسجد منجانب الله بر زبان خلق جاری شده و بسبب معموریت و نورانیتش میتوان گفت که در زمین
حیدرآباد ثانی بیت المعمور تعمیر یافته و نیز حسب الحکم آن پادشاه جنت مکان دو فرسخی شرقی دار السلطنت حیدرآباد

صانه الله عن الآفات والفساد و در سنه ۱۰۰۴ هجری طرح شهری انداخته بسلطان نگر موسوم ساختند
و دو اساس عریض متین بجهت دو قلعهٔ وسیع که یکی حصار شهر باشد و یکی حصار دولتخانهٔ
عالیه بنا گذاشتند و بعرض پنجاه ذرع خندقی بر دور حصار شهر حفر نموده و بمنبع آب رسانیده
از انجا بنیاد دیوار حصار بر داشتند بست و پنج گز عریض و مقرر کردند که به سنگ و گچ بر آورده
چون بزمین برابر شود هشت گز مرتفع ساخته کنگره و سنگ انداز بسازند و جمیع عمارات و محلهای
چار طبقه و دیوانخانه را باتمام رسانیده عمارات میدان دربار و دکاکین چهار بازار و چهار منار
ساختند و قریب سه لکهون خرج آن شده بود و آن نیز پیش از انکه باتمام رسد
عمر پادشاه بآخر رسید و دیگر قصبهٔ سلطان پور که در حوالی لنگر فیض اثر قلعهٔ گولکنده متصل
به گنبذی که جهت خود ساخته بود احداث فرموده و عمارت الهی محل و محمدی محل
و توابع و لواحق آن که بعد از سوختن قصر الهی محل که خاقان جنت مکان سلطان محمد قلی
قطب شاه چون طبقات افلاک هفت طبقه بنا نموده بود و بعلت فرط ارتفاع
چون از برق بسوخت پادشاه مغفرت پناه آنرا چهار طبقه ساخته و بجای داد محل
قدیم داد محل جدید بنا نموده و مبلغهای کلی صرف آن قصرهای آسمان رفعت
شد لیکن با وجود آنکه سه طبقه در رفعت بکاست معهذا بعد مسخر شدن بلدهٔ
حیدرآباد بدست سلاطین تیموریه مرةً بعد اخری عمارات مذکوره بعلت افتادن
برق بسوخت و دیگر تعمیر نپذیرفت بلکه سنگهای آنرا مردمان صرف عمارات نموده
اثری از آثار آن باقی نگذاشتند و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و نیز آن پادشاه مغفرت پناه
در باغ نبی که جانب شمال دار السلطنت واقع است عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارات عراق
بدو طبقه ساخته معماران ماهر و بنایان نادر تکلف بسیار در آن نمودند و نقاشان مانی قلم بطلا و لاجورد
بطرح و نقش غریب نقاشی کردند و چندین عمارت دیگر در هر جا از آن پادشاه مغفرت پناه صورت
تعمیر یافته از انجمله باغ محمد شاهی که در وسط آن عمارت عالی دلگشا باتمام رسانیدند و در عقب این کاخ

دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب آن دو جدول آب صاف و شیرین جاری کردانیدند و در دو سر خیابان قصرهای رفیع ترتیب دادند و بعد ترتیب این باغ پادشاه دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس فرموده بزر بخشی اشتغال میورزید و حاجتمندان را بوفور انعام و اکرام بی نیاز میکردانید و جمعی از شعراء مبارکباد و تاریخ آمنترل عالی سخنان آبدار برشته نظم کشیده و از نظر انور گذرانیده بصلات نمایان و تشریفات فراوان اختصاص یافتند و این قطعه از جمله اشعاریست که در تاریخ عمارت یکی از سخنوران گفته بعرض شرف رسانید قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه * ایکه دارند آرزوی خدمتت هفت آسمان * تا نهادی پا بتخت سلطنت از عز و ناز * سر بفرمان تو دارد خسرو چارم مکان * ای سریر و تاج شاهی آمده در شان تو * چون خلافت کز محمد یافت شاه انس و جان - چونکه قصر باغ دولت را بتوفیق آله * ساختی در وی صد و سی سال باشی کامران * چه قصری کز ره رفعت فلک بوسد درش ده چه باغی کز لطافت هست چون باغ جنان * بلبل بزم نشاطش چون در آید در نوا در بهشت جا و دانی جغد ننهد آشیان * حبذا باغی که فیضش روح بخشی میکند * مرحبا قصری که پیش کوش گیرد آسمان * هر سحر آید پی خدمت و ریحرم بهشت * جبرئیل حضرت عزت فرود از آسمان سال تاریخ بنایش دل ز پیر عقل جست * گفت فردوس جهان و گلشن قطب زمان * و ذات مقدس آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و بغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند که روزی در مجلس همایون جمعی از علماء و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف یکی از حضار مجلس کرد که با آنکه اجتماع فهم و حفظ نادر میباشد این عزیز جامع مرتبهٔ اعلی هر دو صفت است پادشاه از وجه ندرت اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود فاضل معرف گفت که چون فهم عبارتست از سرعت انتقاش صور علمیه در مدرکه و ادراک علوم موقوف بر ینکه مزاج دماغ که محل قوای مدرکه است رطب باشد و حفظ عبارتست از بطوء زوال صور مرتسمه بمدرکه در دماغ پیوستی باشد که علوم محفوظ زود زایل نشود بواسطهٔ آنکه پیوست کیفیتی است

که به سبب آن قبولِ شکل و ترک آن دشوار باشد و رطوبت کیفیتی است که بسبب آن قبول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه فرمود بر این تقدیر بایستی که اجتماع فهم و ضبط محال باشد نه نادر فاضل مشارالیه بعرض رسانید که چون محلِ فهم جزو یست از دماغ و محلِ حفظ جزو دیگر و باختلاف محلّین اجتماع ضدّین یعنی رطوبت و یبوست در یک محل که ممتنع است لازم نیاید لیکن اکثر چنان است که استیلای رطوبت یا یبوست احدالجزئین سرایت در جزو دیگر می کند بنابرین فهم و حفظ مجتمع نمیشود و بندرت بنابر قوت هر احد از جزئین مذکورین یعنی محلِ فهم و محلِ حفظ کیفیت احد ساری در دیگری نمیشود و مضعف آن نمی گردد پس پادشاه فرمود سبب چیست اطفال را قوت حافظه زیاده از بزرگان می باشد و حالانکه رطوبتِ دماغِ اطفال به بزرگان بیشتر است فاضلِ دیگر گفت که شیخ ابوعلی در حیوانِ شفا گفته جمعیتِ خاطر و عدم توزع بال و قلتِ مشاغلِ دنیوی مدخلیتِ تمام در ضبط دارد و تصریح کرده که سبب قوتِ حفظِ اطفال آنست که خاطرِ ایشان برای اشغال دنیوی پریشان نیست باز پادشاه سخنی دیگر پرسید که سبب استحباب نوم بجانبِ یمین چه باشد فاضلِ مذکور عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانبِ چپ است اگر بر جانب چپ بخوابند تکیه بر دل خواهد شد و خواب باستغراق خواهد بود و اگر بر جانب راست بخوابند دل آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت انتباه است و دیگر مذکور شد که در جلد سابع سیر خواند کور است که اهلِ ختا عزیزانرا در جانب راست نمی نشانند بل در جانب چپ جا میدهند و سببش اینست که دل در جانب چپ است پس هر که در آنجا نشیند بدل نزدیک تر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی الحدید در شرحِ نهج البلاغه گفته که سبب فطانتِ کوته قدان اینست که دل ایشان بدماغ اقربست اگر گویند که بایستی که این معنی عموماً باشد و حال آنکه نه چنین است چه بعضی بلند قدان در غایت فطانت و کوتاه قدان در نهایت حماقت میباشند گوئیم بعضی بلند قدانرا اسافل بدن بلندمی باشد و اعالی بدن کوتاه پس بسبب قرب دل بدماغ متفطن

وزیرک می شوند و کوتاه قدان که بالعکس ایشانند بنا بر بعد قلب از دماغ قوت منفعله ندارند بعد از اتمام مذکرات پادشاه هر یک از علمای مجلس را بانواع اکرام و انعام بنواخت و نظیر حکایت مذکور است آنچه که صاحب نفایس الفنون از پادشاه زمان خود او لجایتو سلطان نقل کرده که روزی در مسجد جامع یکی از علمای واعظ وعظ می گفت و فضلا بسیار مثل قاضی القضات نظام الدین عبدالملک وغیره حاضر بودند واعظ در اثنای سخن گفت **کاد الفقر ان یکون کفراً** واگر چنین نبودی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نفرمودی **اللهم انی اعوذ بک من الفقر** سلطان چون بشنید فرمود اگر چنین بودی چرا فرمودی **اللهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین** و توفق میان دو حدیث چگونه تواند بود واعظ چون از عهده جواب بیرون نتوانست آمد سلطان فرمود فقر نایافتن است و محتاج بودن و مسکنت شکستگی و تواضع مراد آنست که پیوسته شکسته و متواضع باشد و از عجب و خود بینی احتراز کند و هم در آن روز واعظ از فضیلت صلوات کلمات میراند سلطان فرمود چراست که با هیچیک از انبیا ال او را در صلوات ذکر نکنند و در صلوات بر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آل او را ذکر کنند واعظ فرو ماند سلطان فرمود مرا در جواب این سخن دو وجه بخاطر میرسد اگر پسندیده باشد از شما انصاف و تحسین بستانم والا غرامت بکشم وجه اول آنکه چون دشمنان حضرت رسالت او را ابتر خواندند و ایزد تعالی ابتریت بایشان نسبت کرد یعنی ایشانرا نسل منقطع شود و اگر باز ماند هیچیک ایشانرا نشاید بخلاف نسل پیغمبر صلی الله علیه وسلم که روز بروز زیادت شود و هرگز ذکر اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بی ذکر ایشان نباشد دویم آنکه ادیان انبیای سلف در معرض نسخ و زوال و تبدل و انتقال بود و مقتضای احکام آن بر دارث و غیر وارث لازم بخلاف دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم که تا آخر زمان تغییر و تبدل و تقلب و دران تغیر در آن صورت نمی بست و بر متابعان او

لازم که اخذ آن از خاندان اوکنند چنانچه فرمود انی تارکم فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً لاجرم در صلوات ذکر ایشان
بذکر او مقرون باشد سلطان چون آن تقریر فرمود جمیع فضلا زبان بتحسین و ثنا گشودند
و از حسن تقریر و ذکای سلطان تعجب نمودند و آن پادشاه حضرت پناه یعنی سلطان محمد
قطب شاه قوت حافظه بمرتبه داشت که کتب سیر و تواریخ را که ملاحظه مینمود همه را
از بر بطلاقت لسان و فصاحت بیان نقل میفرمود و بر ظهر کتابهای نظم و نثر که بنظر فیض
اثرش درمی آوردند و مطالعهٔ آن از اول تا آخر می نمود و احوال مؤلف آن کتاب
از کتب معتبرهٔ تواریخ و تذکره تحقیق نموده بعبارت دلپذیر تحریر میفرمود اگر منشی
صاحب طبیعت آن مرقومات را از پشت آن کتاب جمع نماید تذکره می شود بغایت
بی نظیر و مجموعهٔ دلپذیر برنا و پیر گاهی جواهر واردات طبع اقدس را بسلک
نظم و نثر می کشید و بیشتر ظل الله تخلص اشرف خود می کردانید و چند غزل و
رباعی و ترکیب بند در مرثیه حضرت سید الشهدا علی جدّه و علیه الصلواة و السلام
از آن خاقان جنت مکان بیادگار مانده و آنچه که در تاریخ قطب شاهی از آن اشعار
مسطور است بعینه در پنجام مرقوم میگردد در توحید حضرت باریتعالی یارب چه برتری تو ز وصف لسان ما

پنهان شده ز شرم زبان در دهان ما	در حضرت یقین و گمان راه چون تو نیست
حیران وصف تست یقین و گمان ما	دریای وصف تو ز کجا و بیان ما
بدهد چگونه عرض دهد طول و عرض بحر	جای بود مقام خداوند یت که نیست
صد خنده عقل راز چنین و چنان ما	تا لب بشهد ذکر تو کردیم آشنا
تلخست شهدهای جهان در دهان ما	جز بی نشانی از تو نشانی نیافتیم
بر در که تو نیست بجز این نشان ما	بر عجز ما ببخش ای قادر رحیم
معلوم تست غایت تاب و توان ما	بخشای بر عیان و نهان که آگهی
ای پیشت آشکار نهان و عیان ما	ظل الله از شر بدان در پناه تست
ای در که جلال تو دار الامان ما	

در نعت حضرت محمد مصطفی

و منقبت حضرت علی مرتضی علیهما الصلوٰة و السلام مصطفی و مرتضی چون نیستند از هم جدا

نعت و مدح هر دو شه را می کنیم با هم ادا　　آن یکی فرمان روای هر دو سرا　　وان دگر مسند نشین بارگاه کبریا

کمترین نعت یکی معراج مدح هر نبی　　سر بلندتر مدح دگر یک فوق مدح اولیا　　آن یکی را قاب قوسین آمده فرخ مقام

وان دگر را شمهٔ از لو کشف عطا　　آن یکی کان مروت وین دگر بحر کرم　　نعت آن از حق لعمرک مدح این یک لافتا

هر یکی را گر بسنجی باد گر خاصان حق　　هست جای آنکه گویند این کجا و آن کجا　　گر نیاورد ی بعرصه لطف حق این هر دو شاه

کس ندیدی مر رخ در گاه حق فر و بها　　مدعی نبود عجب گر راه حق گم کرده است　　چون نداشته است مسکین هادی این راه را

همچو ظل الله یابی شاه راهی از بهشت　　گر بدانی بعد پیغمبر علی را مقتدا

در منقبت حضرت چهارده معصوم علیه السلام

بعد ذکر مصطفی و ذکر شاه اولیا　　خوش بود ذکر دو و دو جمله خاصان خدا　　حضرت خیر النسا با هر دو عالی گوهرش

مجتبی بکر القب و بکر شهید کربلا　　بعد ازین هر دو سرور امام چارمین　　حضرت زین العباد آن هر دو عالم را ضیا

از پی زین العباد آن سرور باقر لقب　　از پی او صادق دین شیخ صدق و صفا　　از پی صادق امام عالم کاظم لقب

آنکه بوده صد چنین القاب خوش برد ورد ها　　از پی آن سرور هفتم امام هشتمین　　گر رضای حق طلب زان لقب گشتش رضا

از پی آن هشتمین سرور نهم سرور که بود　　هم تقی و هم جواد او را لقب های بجا　　از پی ذکر نهم سرور دهم را یاد کن

آن نقی کز وی مشرف گشته سر من را　　از پی او عسکری را ذکر کن جنت طلب　　کز پی عقبی بادگشته مقر را التجا

رهنمای آخرین جز مهدی هادی مدان　　کز مبارک ذکر او گشته مقر رفیع ها　　پیشوایان اینچنین باشند اندر راه دین

باد بر هر یک درود بی حد و بی انتها　　شکر این نعمت چسان گویم که از لطف اله　　همچو ظل الله ندانم غیر ایشان مقتدا

ولہ از التفات لب عالی مقام ما　　گردون زده است سکه شاهی بنام ما　　شام و صباح ماست چو شام و صباح عید

بر یاد دوست چون گذرد صبح و شام ما　　شد پایمال شادی وصلت غم فراق　　دوران چه خوش کشید ز هجر انتقام ما

در شرع عشق نیست روا غیر یاد دوست　　زاهد تو غافلی ز حلال و حرام ما　　ترسم ز اشک تازه خورم تشنگی و گر

قاصد بگوش یار چو گوئی پیام ما　　آنخوش سخن که وصف قد یار خویش کرد　　مسکین ندیده سرو صنوبر خرام ما

ظل الله احترام چو از دوست یافتم　　زان خلق عالمند پی احترام ما　　ولہ یاری جان پرور را چه یگانه میباید ترا

شاه حسنی مرحمت شاهانه می باید ترا　　شمعها خواهند اگر پروانها در خورد نور　　بی تکلف صد جهان پروانه می باید ترا

هست مرویرانهٔ دل گنجها از حسن تو　　گوشهٔ چشمی باین ویرانه میباید ترا　　شمه سوز دلی از درد مندی گوش کن

اینقدر درد سر از افسانه می باید ترا — نسبت همخانگی دل را بجان امروز نیست

زین سبب گویم که دل همخانه می باید ترا — خانهٔ دل رشک صد خورشید تابان شد ز نور

پرتوی زنجیانه در کاشانه می باید ترا — سکهٔ شاهی طلب سلطان بدار الملک عشق

سروری چون مردم فرزانه میباید ترا

وله

یافت وصل تو دلم صدق و صفا را دریاب — اثر مهر نگر فیض وفا را دریاب

میرود جانب گلزار ببوی تو صبا — خبرو گم کرده رهی بسیر و پا را دریاب

تا بفریاد رسی غرقهٔ طوفانی را — در شب هجر دل خستهٔ ما را دریاب

رهنمایان همه در عشق تو ره گم کردند — اندرین ره دل بی راه نما را دریاب

سخن از دشمنی مهر فزا می گذرد — حرف سربستهٔ ارباب وفا را دریاب

تا نهی در ره جانانه قدم مردانه — شور کیفیت مردان خدا را دریاب

چون نهادی بره عشق قدم ظل الله — اندرین ره روش شاه و گدا را دریاب

وله

قرب یارم ز عشق و دولت اوست — اینهمه حشمتم ز همت اوست

نعمت عشق کم نمی دانم — شرمساری ز حق نعمت اوست

پادشاهی کجا و شوکت عشق — شوکت جم غلام شوکت اوست

نوبت عشق تا قیامت هست — ای خوش آن دل که تخت پایهٔ اوست

غافل از عشق غالب گفته — هر کسی بیخبر ز نوبت اوست

عشق محمود کرده صید ایاز را — نه مطیعش بمحض قدرت اوست

گرچه شاه جهان بود محمود را — شرمسار ایاز و خدمت اوست

من کجا صبر در غم جانان — لاف صبرم ز عشق و جرات اوست

زحمتی رشک جمله زحمتها — زحمت عشق و رنج و محنت اوست

گوشه گیر است هر شبی خورشید — بسکه در در آرزوی خلوت اوست

اهل بدعت شدند جملهٔ بتان — زان روشهای خوش که بدعت اوست
مست از باده نیست ظل الله — سرخوش از باده‌های سرخوش اوست

ولهٔ

در محبت خسروانرا از اطاعت عار نیست — ملک عشق است این و اینجا حاکمی جز کار نیست
بسکه از حد بیش میخواهم بدل مهر ترا — صد جهان مهر تو در دل دارم و بسیار نیست
در گلستان محبت گر درآئی چون خلیل — روشنت گردد که از آتش ترا آزار نیست
تا تو در دل آمدی غیری ندارد ره در او — در حریم خاص شه نامحرمانرا بار نیست
شبه سر دوستی و آن قصه موسی و خضر — غافل از سر محبت واقف اسرار نیست
لذت خواب سحر در پیش چشمی لذتیست — کز خیال یار شبها تا سحر بیدار نیست

ولهٔ

مدعی گر دعوی دارد مسلم داشتیم — روشنش باد اگه ظل الله دعویدار نیست
کار من و دل همه بیار است — ما را به کسی و گر چه کار است
هر دست بدامنی است در خود — دست من و دامن نگار است
خوش آنکه رسید قاصد و گفت — خوش باش که یار با تو یار است
ای دل خوش و وصل یار سرخوش — هنگام خوشی روز کار است
ای دوست باعتماد لطفت — پی وعده مرا صد انتظار است
هر چند بکار حد گردون — هر سو نگریم کارزار است
در خدمت شه مظفر یم سلطان — با ما نظری ز هشت و چار است

ولهٔ

خوش شوای دل خوش که کارت را نکو خواهیم ساخت — یار اگر با ما نسازد ما با او خواهیم ساخت
صلح جوئیها چون از سر صدق و صفاست — کار صلح خویش با آن جنگجو خواهیم ساخت
نا امید از خود مکن دل را پس از چندان امید — گر نسازی کار او باری بگو خواهیم ساخت
از خلاف مدعی گر صدق ما ظاهر نشد — صدق خود را با خلافش روبرو خواهیم ساخت
آبروی ما اگر بر خاک راه دوست ریخت — خاک پایش دستگاه آبرو خواهیم ساخت

از نیاز خویش زاهد را اگر آگه کنیم　شرمسارش از نماز و از وضو خواهیم ساخت
گفتگوی زلف او داریم سلطان و ریشان　زین نسیم چین جهان را مشکبو خواهیم ساخت
وله دلم نالان ز دست دوری تست　هنوزم حسرت مهجوری تست　تو خورشیدی و من چون ذره زان رو
دلم لرزان ز تاب دوری تست　به بیداری نه بینم لیک در خواب　دلم فرخنده از مسروری تست
نخواهد از سرم این نشه رفتن　که این شور از می انگوری تست　بچشمم نیست در ظاهر و لیکن
بدل حسن رخ چون حوری تست　در آور دیده ام چون مردم چشم　که چشمم پرده زنبوری تست
چو ظل الله زمستانم و لیکن　همه حسرانم از مستوری تست　وله لاله رویان ز غم دهر نجاتم دادند
در شراب لب خود آب حیاتم دادند　نشئهٔ بادهٔ ذاتش بلبم افشاندند　در طرب خانهٔ دل نقل صفاتم دادند
ظلمت سینه شده محو بتابش صفا　گل ز گلزار فروغ حسناتم دادند　راه دادند مرا بر سر کوی جانان
پای خلد برین تازه براتم دادند　تا بدل گشت ببلوی صفت سفلی من　قدسیان مژده فیض درجاتم دادند
تلخ کامیم شده دو که شیرین دهنان　از شکر ریزی لب طرفه نباتم دادند　تازه تر از رهم سبز تر از گلشن حسن
رنگ و بوی ز بهارت نزکاتم دادند　هر نفس عشق تو نیرنگ کرامت بافت　چون فلک قطب منش بین چه ثباتم دادند
کان لعلم که هر روز ز تصرف دارم　تا گنج از پی تقدیر براتم دادند　بریاض سخن آن ظل الهی که زغیب
عندلیب آسا رنگین نغماتم دادند　وله لعبتان فلک از فتنه نجاتم دادند　بر گلستان ارم تازه براتم دادند
چون برون آمدم از هستی خود سیم و شان　حله نور ز انوار صفاتم دادند　نور ایمن چو برآورد ز هر مویم سر
قطرهٔ چند ز چشمهٔ ذاتم دادند　طوطیم از شکرستان غریبم زان رو　گل رخان از لب خود تازه نباتم دادند
شعله از هر سر مویم زده جوش عجبی　تشنه لب بودم از آن سر بفراتم دادند　مرغ آن تازه بهشتم که ز منقارم ریخت
نم کوثر ز لب آب حیاتم دادند　عاشق و مستم و سر حلقهٔ مجنون نشان　بخت بین لیلی شیرین حرکاتم دادند
گرد آن باغچه حسن بگردم که در و　نخل سبزی چو تو شیرین ثمراتم دادند　عندلیبم که چکد نغمه ز هر بال و پرم
هوا داری گل خوش نغماتم دادند　خوبرویان که شه ملک لطافت بودند　شکر این بوسه از آن لب بزکاتم دادند
شکر ایزد که زبان دارم چون ظل الله　شاهی دانش و دین را بزکاتم دادند　وله بتی دارم که از لعلش شراب رنگ می بارد

ز گلبرگِ رخِ رنگینش آبِ زندگی بارد　برافروزد چو رخسار از شرابِ نابِ محجوبی　برات نگاهم آب و تابِ زندگی بارد

ز بس سیراب باشد از عرق گلبرگِ رخسارش　بروی تر دماغانش گلاب زندگی بارد　سحابِ چینِ رخ اگر بارد بگلشن قطره بارها

کفِ ساقی گلچهرم سحابِ زندگی بارد　جبینش زهره آسا بر دلم نورِ بقا باشد　رخش هر گوشه عکسِ ماهتابِ زندگی بارد

تو آن شاخِ گلی کو در بهارستانِ رنگینی　گل از رخسار در عینِ شبابِ زندگی بارد　چو بر خیزی ز روی ناز از بالینِ محجوبی

ز چشمانت همه مستی خوابِ زندگی بارد　چو ظل الله خیالِ عارضش در دیده چون بندم　بجای عکسِ رویش آفتابِ زندگی بارد

وله خواهم بیار دردِ دلم مختصر رسد　ناگفته به سخن که از آن دردِ سر رسد　غافل مشو ز ناله و آهِ ضعیف دل

شبها که وقتِ نالهٔ مرغِ سحر رسد　هر چند با تو کار ندارد شرارِ دل　لرزد دلم چو نالهٔ او بر شرر رسد

از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود ولی　خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد　آغازِ حسن فتنهٔ آخر زمان شدی

تا بعد ازین جهان نوای فتنه گر رسد　مانده است بیخبر دلم از انتظارِ دوست　خرم دمی که بر سرِ من بیخبر رسد

چون آتشِ خلیل و لا گلشن خوش است　پروانه را چو شعله در آغوش در رسد　از میوهٔ بهشت کجا یاد میکنم

زان نخلِ نورسیده بما گر ثمر رسد　سلطان اگرچه سوخت ز شوقِ نگاهِ تو　سویش نظر مکن که مبادا نظر رسد

وله عجب رعنا و زیبائی چه گویم　بخوبی عالم آرائی چه گویم　منور از تو گردیده است چشمم

تو نورِ چشم و بینائی چه گویم　لبِ شکر هیچ دانا در ربائی　عجب نازک معمائی چه گویم

ز تعریفت زبان در کار مانده　چو از تعریفِ بالائی چه گویم　ز سر تا پا چو یوسف رنگ و بوئی

دل و جانِ زلیخائی چه گویم　بکامِ خود تراکس در نیابد　فزون از هر تمنائی چه گویم

عجب تر آنکه وصلت عین هجر است　نه ازلای و بالای چه گویم　گل از نشهٔ بغرقِ باده از لیست

تو رنگین تر ز صهبائی چه گویم　بظل الله اگر سر در نیارد　چو حسنِ خویش خود رائی چه گویم

وله گاه در صومعه که دیر مغان گردیدیم

هر کجا در طلب دوست توان گردیدیم

از همه راه و در دوش هست خبر ما را　عمرها همرهِ حسین گردِ جهان گردیدیم

پیش ما سود و زیان همه عالم هیچ است　گردِ عالم نه پی سود و زیان گردیدیم

بسکه دل را هوس شرح غمی بود به دوست — همچو سوسن ز سراپای زبان گردیدیم

گر چوان گشت زلیخا بدعای یوسف — بیدعا ما ز وصال تو چوان گردیدیم

پرتو دوست چو تابید بما ظل الله — بر همه خلق جهان نورفشان گردیدیم

وله چاره تلخ نکاهت لب خندان کرده — زهر را آب بخشش لبت چشمهٔ حیوان کرده

ترک چشمت که شکست همه شاهان داده — من چه گویم که چه با جان عزیزان کرده

آشکارا انچه ز چشمان تو دیدم سهل است — هر چه کرده بمن آن عشوهٔ پنهان کرده

غرق هیچ است بدریای تو صد کشتی نوح — بحر حسن تو چه گویم که چه طوفان کرده

سیر گلگشت چمن نیست بهمت کس را — جلوه های تو جهان جمله گلستان کرده

گر تو پروا نکنی درد دلم را رحم است — بر دل خسته که ترک همه درمان کرده

دلم از وعدهٔ لطفت چند برد آرام — بسکه دیدم که ترا غیر پشیمان کرده

عشق را سهل نگیرید که بخیل و سپاه — ای بسا کشور آباد که ویران کرده

غم ز دشوار فلک نیست مرا ظل الله — لطف حق مشکل ما سر بسر آسان کرده

وله بنوروز اگر با تو آسودمی — همه سال ره وه چه خوش بودمی

بچوگان مه گوی زرین مهر — بیک حمله از چرخ بر بودمی

گر از لطفت امداد می یافتم — دو صد عقدهٔ چرخ بگشودمی

حیا چند منعم ز وصفت کند — بکام دلم کاش بستودمی

غمت گر نبودی به از زندگی — چرا در غمت عمر فرسودمی

بصد لطف حرف رقیبان تو — شنیدم که ای کاش نشنودمی

نبودی ره عشق اگر شاه راه — چو ظل الله این ره نپیمودمی

وله خصمی چو بهجر بر ما بگماشتی و رفتی
آیین و رسم یاری بگذاشتی و رفتی

چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم
ناکرده و ندیده انگاشتی و رفتی

یارب ز بخت و دولت امروز بر سر کیست
آن سایه کز سر ما برداشتی و رفتی

من دامن وفایت کی میگذارم از دست
گر تو وفا و یاری بگذاشتی و رفتی

چشمی که دیده رویت خود کور واست بروی
گر خاک و خون ز هجرش انباشتی و رفتی

گفتی که از فراقت سلطان چه باک دارد
بیدرد هیچ خویشت پنداشتی و رفتی

رباعیات

ای در که تو سجده گه شاه و گدا
در خورد تو توحید که دارد یارا
از امر مطاع قل هو الله احد
شد جرأت این بیان دلکش ما را

هر چند که حق داد عطا خواهد داد
روزیکه ز نیک و بد سزا خواهد داد
در عرصه میار آنچه لئیمانه بود
کز لطف کریمانه خدا خواهد داد

نیشی که ز مار عشق خوردم بجگر
دردی ز فسون کرد طبیبان چه اثر
جاییکه از آنجا من این نیش رسید
آنجاست مرا دوا و افسون بگیر

محمود چو از ایاز شد گرم نیاز
خوش روشنی یافت ازین سوز و گداز
این فیض محبت که پس از چندین قرن
گرم است همان قصهٔ محمود و ایاز

گر نور تجلی نرسید از طورم
وز فیض دم مسیح هم مهجورم
دارم ز دم علی حیات ابدی
وز نور محمدی سراپا نورم

از دوست اگرچه دلنوازی داریم
وز مرحمتش عدو گدازی داریم
با این همه از مرتبت عالی عشق
زین پیش امید سرفرازی داریم

از جور و جفای چرخ پر شور و فتن
احوال دلم راست نیاید بسخن
خورشید مرا چو به ز خورشیدش دید
خورشید مرا ز رشک نگذاشت بمن

ترکیب بند در مرثیه سید الشهدا امام حسین علیه السلام

آمد محرّم و غم دل برملاست باز — در دهر شور و زلزلهٔ کربلاست باز

آگه ز حال عالم بالا نیم ولی — دور فلک چو حلقهٔ ماتم سراست باز

شادی و خرمی همه بر یک کنار شد — دوران درد و غصه و رنج و بلاست باز

تاج مرصع از سر شاهان شده است دور — پیراهن تحمل این غم قباست باز

اورنگ خسروی ز میان بر کنار شد — بر جای تخت پادشهی بوریاست باز

بر جان مصطفی است اگر صد هزار غم — صد گونه هم نصیب دل مرتضی است باز

دشوار شد نفس زدن از درد این عزا — ایام رنج و محنت خیر النساست باز

خیر البشر بصد غم و درد است زین عزا — بر دل فضای جمله جهان تنگناست باز

آنکس که هیچگه خبرش از غمی نبود — در چنگ صد هزار الم مبتلاست باز

این ماتم و الم نه همین شد نصیب ما — هنگام ماتم همه ارض و سماست باز

زاهل سما و ارض مصیبت عجب مدان — در ماتم چنین غم و محنت عجب مدان

ایضاً

دوران غم زمانهٔ محرم رسیده است — هنگام آه و ناله و ماتم رسیده است

نزدیک شد که دود برآید زتنهٔ فلک — بر چرخ بسکه آه دمادم رسیده است

آه و فغان دل ز پی هم عجب مدار — صد درد و غم بدل ز پی هم رسیده است

کز روزگار زیر و زبر گشته دور نیست — کم نیست ماتمی که بعالم رسیده است

آل رسول را عظمتها که داده حق — درخورد آن مصیبت اعظم رسیده است

روز جزا عجب که برآرد ز خاک سر — ننگی که از یزید بآدم رسیده است

از بحر اگرچه روی زمین جمله نم نیافت — زینواقعه زمین همه جا نم رسیده است

گویا که از ملایکه ساکن حرم — آثار آبدیده بزمزم رسیده است

داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز — نسبت بحال حصه ماکم رسیده است

ظل الله از مصیبت سلطان کربلا — تاب سخن نماند ز بس غم رسیده است

ایضاً

ای چرخ از تو رنج و بلای عجب رسید / شرمی که فتنهٔ تو بجای عجب رسید

واحسرتا که فتنهٔ دوران ز حد گذشت / رنج و بلای شاه شهیدان ز حد گذشت

واحسرتا که بر سر دنیا و دین چنین / بیداد اهل فتنه و طغیان ز حد گذشت

کشتی شکستگان ز جان دست شسته را / در بحر غم شکنجهٔ طوفان ز حد گذشت

لب تشنگان بادیهٔ پر سموم را / تفسیدگی سینهٔ سوزان ز حد گذشت

طوفان نوح خاسته دوران عجب مدار / گر موج خیز دیدهٔ گریان ز حد گذشت

افغان ازین عزا که غم و رنج و محنتش / چون زخم درد خوردهٔ کنعان ز حد گذشت

از بهر انتقام شهیدان کربلا / آه و فغان که مهلت یزدان ز حد گذشت

ما را ز ماتم و سر دین را ز دشمنان / آشفتگی حال پریشان ز حد گذشت

ظل اللها ظهور ز مهدی امیدوار / از کفر چون مصائب ایمان ز حد گذشت

ما کز فلک بدیدهٔ گریان نشسته ایم / عمریست در مصیبت ایمان نشسته ایم

ایضا

آن دور ماتم است که از غم امان نماند / آن عهد غم که طاقت تاب و توان نماند

آن روزگار تلخ که هر چند بنگری / از شهدهای عیش بعالم نشان نماند

آشفتگی دهر ز ماتم عجب مدار / در عهد ماتمی که سر سروران نماند

عهد مصیبت است که شاه پیمبران / بی سوز و گریه یکنفس و یکزمان نماند

دوران محنت است که سلطان اولیا / یکلحظه خالی از الم بیکران نماند

آن صعب ماتمیست که خیر النسا از آن / فارغ دمی ز نوحه و آه و فغان نماند

ایام ماتمیست که شبهاش تا بروز / بی دیده های غرقه بخون آسمان نماند

پیر و جوان دهر چو طفلان بگریه اند / لذت ز زندگی پی پیر و جوان نماند

از زندگی خلق جهان در جحیم / بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند

ظل الله آنچه گفت ازین قصه شمه ایست / گر سوز درد و قدرت شرح و بیان نماند

ایضاً

تا دهر هست دست و گریبان این غمست — این غم هنوز باقی غمهای عالم است
در کربلا هجوم بلا را نظر کنید — جمعیت بلا همه یکجا نظر کنید
در پردهٔ چرخ هرچه دل خصم خواست کرد — خس پوشش ظلم کشیده عینا نظر کنید
بر حلق تشنه از دم تیغ آب داده اند — احوال دوستان خدا را نظر کنید
آل رسول را باسیری همی برند — شرم و حیا و فتنه گری را نظر کنید
احوال اهلبیت پس از حضرت امام — چون باشد از شماتت اعدا نظر کنید
ننگی که از یزید بر اسلام آمده است — صد طعنه از یهود و نصاری نظر کنید
قتل امام را سبب کام کرده اند — بر آرزوی شوم و تمنا نظر کنید
ظلم یزیدیان جفاکیش بی‌حیا — با صد هزار لعن مهیا نظر کنید

ایضاً

از شومی یزید سگ آن نحس بد فعال — ماتم نگر که کهنه نشد در هزار سال
ناکام شد امام و شدش خصم کامکار — آه و فغان ز بوالعجبیهای روزگار
آل نبی بصد الم و رنج مبتلا — آل یزید خرم و خوش با صد افتخار
عالم چنان بر آل نبی تیره شد که نیست — امید روشنی مگر از آه پر شرار
آه و فغان که تشنه لبان را نمیرسد — آبی ز روزگار بجز تیغ آبدار
آه از دمی که خویش و عزیزان خویش را — مغلوب خصم دید شه دین خوار و زار
آه از دمی که چون شه دین خصم و دوست دید — نسبت بخصم دوست یکی بود و آن هزار
گوید اگر کسی که بنامیست حرب کرد — هست این مثل جواب که نار است به ز عار
می گفت عذر واقعهٔ کربلا یزید — خاک سیاه بر سر او باد و اعتذار
کفر صریح قوم لعین یزیدیان — در دشت کربلا بنگر چون شد آشکار
از لعن آن گروه تسلی کنید دل — ای دوستان هشت و چهار و ده و چهار
ارکان دین شکسته شد از نکبت یزید — محکم کنید دین خود از لعنت یزید

یارب بجان فشانیِ سلطان کربلا ایضاً یارب بشاهِ بی سر و سامان کربلا
یارب بسوزِ سینهٔ تفسیدهٔ رسول از سوز و داغ بیحد و پایان کربلا
یارب باضطراب دلِ شاهِ اولیا از درد و اضطراب عزیزان کربلا
یارب باشکِ دیدهٔ خونبارِ فاطمه در ماتم شهید بیابان کربلا
یارب بزهر کشتهٔ شهید بلا حسن کورا رسید زهر نواز خوان کربلا
یارب بحقِ زینِ عباد آن شهِ اسیر صاحب عزا و والهٔ و حیرانِ کربلا
یارب بآن شهان دگر شت غرشان وان قوم غرق کشتهٔ طوفانِ کربلا
کز لطف حرم جمله محبانِ شان بحش روزیکه هست پرسشِ طوفان کربلا
ظل اللہ آنکه نسبتِ خاصش بکربلاست حشرش نما بجمعِ خاصان کربلا
ز آنقوم بحساب بجنت روندگان او را جدا مساز به سلطان کربلا
یارب به کشتهٔ تیغ بلا حسین بر ما نظر نمای که داریم وا حسین

شد محرم باز و ما را داغِ ماتم تازه شد
داغ ماتم در دل و در دیده نم تازه شد

غلغلِ هفت آسمان در گوشِ جانم میرسید تا محرم آمد و آشوبِ ماتم تازه شد
بهرِ جانِ ما غمِ جانسوز عالم عالم است از محرم تا غم و اندوهِ عالم تازه شد
حضرت خیر النسا را او مبدم سوزِ نو یست مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد
از غمِ شاهِ رسُل و ز محنتِ خیر النسا درد و اندوهِ دل عیسی و مریم تازه شد
چون نصیبِ کربلا غمها دمادم بوده است اندرین سه بهر ما هم غم دمادم تازه شد
از پی هم چون رسید اندوه و غم در کربلا محنت و غم در دلِ ما از پی هم تازه شد
غرقِ خون بینیم سراسر داغ دلها زین عزا لاله زار داغ دلها اینچنین کم تازه شد
همچو ظل اللہ شادیها ست در چشمم امید زین غمِ بیحد که در دل هر محرم تازه شد

باب ششم در بیان احوال پادشاه ذی شوکت وحشمت زینت بخش اورنگ
شاهی قائم مقام حضرت ظل الهی پادشاه معدلت پناه سلطان عبدالله قطب
شاه مشتمل بر سه فصل **فصل اوّل** در جلوس میمنت مانوس وجشن آن وفرستادن
مکاتیب مودت اسالیب سلاطین زمان بخدمت آن پادشاه عالیشان وبعضی
وقائع دیگر **ذکر جلوس میمنت مانوس** نظام الدین احمد ابن عبدالله
شیرازی در تاریخیکه در احوال آن خسرو بلند اقبال نوشته آورده که چون عطیات
نامحدود ومواهب نامعدود از جانب باری جل شانه واصل ذات قدسی آیات
وشامل احوال عالی درجات آن زیبنده سریر جهانداری بود بعد ازان که سن شریف
بیازده سال وپنجاه ویازده روز رسید بر اورنگ سلطنت وسریر خلافت جلوس
فرمود ودر روز رحلت حضرت ظل الهی منصورخان حبشی وغیره جهت رفع خلل ودفع
فساد اهل بازار واوباش چنانکه قبل ازین بقلم آمد آن خاقان بلندمکان را بتخت
فرمانروائی نشانیدند وصبح روز دویم بتاریخ چهاردهم ماه جمادی الاولی سنه
خمس وثلاثین والف هجری از کرناس کردن اساس نقارخانه پادشاهی صدای عمر
ادای نوازش دمامه وکوس کورکه بشارت ونوای کرنا ونفیر به کره اثیر رسید
صلای عیش وعشرت بعالمیان در دادند وبارگاه معدلت پناه را از ازدحام
عساکر نصرت نشان وامرای عظیم الشان وعمال کاروان وسائر طوائف چاکران
مشابه فضای بهجت افزای عیدگاه گردانیدند وخسرو یوسف جمال سکندر اقبال
مانند آفتاب از مطلع عزو اجلال طلوع نموده بر تخت سلطنت جلوس فرمود همگنان
در آداب گاه ایستاده آداب عقیدت ونیازمندی بجا آوردند وزبان بدعای ازدیاد
عمر ودولت وثنا وتهنیت کشودند وبامر جهان مطاع ابواب خزانه وجامدارخانه مفتوح ساخته
زر نقد ومرصع آلات متکاثره وتشریفات فاخره برآوردند وجمیع ملازمان دولت را از اکابر واصاغر

علی قدر مراتبهم بعنایت و مکرمت آن نواختند و بحکام بلاد و عمّال محال فرامین بشارت جلوس
همایون نوشتند و خلعتها و تشریفات با آنها ارسال داشتند و سادات عالی درجات و اهل عمائم
و طلبه علوم و سائر ارباب استحقاق فراخور حال مشمول احسان و اکرام شاهی گشتند و بر فیلها و شترها
زر و شکر بار کرده در اسواق و کوچها گردانیده بر تمام عوام النّاس قسمت نمودند و از حبس
و زندان جمیع بندیان و مجرمان را آزاد کردند و شعرا اشعار آبدار و قصائد غرا در تهنیت
و تاریخ جلوس گفته بودند بصلات زیاده از آنچه که در متخیلهٔ شان گنجد اختصاص یافتند و مولانا نفتی
ماده تاریخ جلوس مبارک را در قطعه درج کرده است * مزیّن شد جهانی از جلوس شاه عبد الله
و شاعر دیگر این ماده تاریخ در قطعه بسته است * شد شاه دکن قطب زمان عبد الله * و طبقات
انام از میمنت جلوس خسرو عالیمقام در مهد امنیت و آسایش مقام و آرام گرفتند و خارستان
غم و الم را به بهارستان شادمانی و خرمی مبدّل ساختند **ذکر رسیدن رسولان سلاطین
با رسائل مودت آئین مشتمل پرسش و تهنیت** چون خبر وحشت اثر رحلت
پادشاه رضوان مرتبت و بشارت خورمی جلوس سکندر حشمت بمسامع اجلال سلاطین
آفاق رسید عالیحضرت سلطنت دستگاه ابراهیم عادل شاه و شاه ابو الحسن را و عالیحضرت
جمجاه برهان نظام شاه ثانی میر جعفر را که آن هر دو از مقربان و معتمدان اند و پادشاه عالیجاه
بودند با مکاتیب پرسش و تهنیت و تحف و هدایا از اسپ و فیل و مرصع آلات بخدمت خاقان
زمان فرستادند چون رسولان بحوالی دار السلطنه حیدرآباد صانها الله عن الحال و النقصا
رسیدند از پایه سریر سلطنت معتمدان امین باستقبال ایشان مامور گردیدند که برسوم ضیافت
و لوازم مهمانداری قیام نموده هر دو مشار الیه را بارگاه عالی بیاورند نامبردگان مذکور باستقبال
شتافته بلوازم ضیافت و مهمانداری پرداخته باکرام تمام بحضور آوردند رسولان مذکور بشرف بساط بوسی
فائز گشته بمراسم پرسش و تعزیت و لوازم مبارکباد و تهنیت اقدام نمودند و خاقان زمان ایشان را بتشریفات
خاص نواخته بمنازل رفیع و عمارات وسیع بجهت نزول ایشان تعیین فرمودند و نیز در سال جلوس میمنت مانوس

اخلاص خان قزوینی از جانب شاهزاده اعظم شاهزاده خورم ولد خسرو ممالک هندوستان
نور الدین جهان گیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بجهت تهنیت مبارک باد
با تبرکات شاهانه و مکتوب تهنیت اسلوب بحضور خاقان زمان رسیده مراسم تهنیت
ادا نمود و بانعام اکرام و افر امتیاز یافته در منزل عالی که بجهت او مقرر کرده بودند فرود
آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه والا با تحف و هدایای لایق و مکاتب محبت اسالیب
بموافقت رسولان سلاطین دکن روانه بیجاپور و دولت آباد شدند و رسول شاهزاده عالیشان
بعد از آنکه مستدعیات او بعز اجابت مقرون گردید مسرور و مقتضی المرام رخصت انصراف
حاصل کرده مراجعت نمود **ذکر سرفرازی یافتن بعضی از ملازمان ببعضی
تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از آن خدمات و بحال ماندن
سائر عمال و اکثری از اهل خدمات** نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده
که در اواخر عهد سلطنت سلطان جنت مکان چون نواب علامی فهامی میر محمد مومن
علیه الرحمه برحمت ایزدی پیوست سلطان مبرور مغفور منصب جلیل القدر پیشوائی را بهیچیک
از مقربان سریر خلافت تفویض نفرموده خود بنفس اقدس متکفل امور سلطنت می‌نمود و سیادت
پناه میر محمد رضای استرآبادی که بعد از خواجه مظفر علی بسعی و توجه نواب علامی و فهامی باین
منصب سرفرازی یافته بود نیز حسب الحکم بعضی مهمات را سرانجام میداد و وقتیکه پادشاه معدلت
پناه بجای والد ماجد خود بر اورنگ خلافت جلوس فرمود رای عالم آرای خورشید ضیا
اقتضای آن نمود که پیشوای خردمند با تدبیر بجهت ضبط قواعد سلطنت و ربط معاقد مهام سپاه
و رعیت تعیین فرماید والده سلطان جنت مکان متوجه اباد خود شاه محمد ولد شاه علی عرب شاه
پیرزاده شده باتفاق خواجه سرایان عمده قرار داد که مشار الیه باین منصب عز اختصاص یابد
و منصور خان حبشی که سابقا بحواله داری لشکر رکاب ممتاز بود به تشریفات میر جملگی سرافراز گردد
و میرزا نور بهان اصفهانی را که پادشاه مغفرت پناه بعد از عزل خواجه افضل ترک بمنصب جمد

سرخیلی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه بآن خدمت جلیل القدر اشتغال داشت
معزول گردانید پس حسب القرار در اول سال جلوس همایون شاه محمد موصوف را بتشریف پیشوائی
رسانیدند چون مشار الیه از کاردانی و پیش بینی بهره نداشت عالیجناب علامة العلما شیخ محمد شهیر
بابن خاتون را که از ممالک ایران بعد از ادای مراسم رسالت مراجعت نموده بود و خاقان جنت
مکان میخواست که خدمت بزرگ بمشار الیه تفویض فرماید خلعت نیابت پیشوائی مرحمت شد
و رخصت جلوس نزدیک تخت بر نسبت شاه محمد پیشوا ارزانی گشت و منصب دبیری نیز بآن
عالیجناب مفوض گردید و چون مشار الیه بامور جزوی و کلی این دو خدمت کما ینبغی می پرداخت
ازینجهت شاه محمد پیشوا همواره بآن دولتخواه طریق نفاق سلوک میداشت و منصور خان که
بمنصب رفیع القدر سر جملگی سربلندی یافته بود و چون از فن نویسندگی و عملداری بی بهره بود بامداد
و اعانت بهانه خدمت سر جملگی را سرانجام میداد و اکثر متوجه حال سپاه گشته در مقام غرور برخاست
این فرقه در آمد و بعضی خواجه سرایان معتبر قدیم الخدمت را که در عهد خاقان جنت مکان نهایت
مقرب و بخدمات عمده سرفرازی داشتند مثل ملک یوسف و ملک عنبر بنابر غمزه و سعایت
بعضی از ایشان عزل و نصب نمودند و سیصد غلام گرجی و حبشی را که ملک عنبر فراهم آورده
ضمیمه لشکر ظفر اثر گردانیده خدمت حواله داری ایشان داشت از او جدا نموده هر یک را
بقدر مراتب از هزار تنکه تا سه هزار تنکه ماهیانه مقرر کرده و در بیرون دولتخانه منازل دادند و از
جمله عه چهار نفر را که آثار رشد و تمیز بر ناصیه ایشان هویدا بود خطاب خانی یکی را که غلام ترکی
نژاد بود بخطاب فیروز خان و سه نفر دیگر را که حبشی بودند یکی را بخطاب آدم خان و یکی دیگر را
بخطاب یاقوت خان و دیگری را بخطاب حمید خان سرفراز ساخته هر یک را سردار فوجی از
عساکر گردانیدند و قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترکمان را که خدمت کوتوالی دار السلطنت داشت
و حسن بیگ شیرازی را که نایب او بود و میرزا قاسم بیگ اردستانی که بخدمت ناظر الملکی سرفراز بودند
بدستور سابق بحال داشتند و خواجه افضل ترک که قبل از رحلت خاقان جنت مکان باندک زمان

از نصب

از منصب سرخیلی و سرداری معزول گشته و جاگیر چهار لاک هون بشروطی از او تغیر شده
بود باز بسعی منصور خان بهمان خدمت و جاگیر باو مفوض گشت و مجدداً از جملهٔ امرای
عظام گردید و اعتماد راو و نارائن راو و سوری راو از قوم برهمه که بخدمت دبیری
و امین هندی و مجموعه داری که عبارت از استیفای ممالک است و سرنویسی
سرفراز بودند خدمات مذکور بر آنها برقرار ماند و اعتماد راو را تقرب درگاه نیز دست
داد و امرای عالیشان و نایکواڑیان معتبر مثل دهرماراو و اسیراو و عمال دیگر که
بمناصب بلند و خدمات ارجمند سرفرازی داشتند بطریق سابق بحال و برقرار ماندند

ذکر توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حدائق حوالی دار السلطنه واشتغال نمودن بعیش و عشرت و بیان ذکر سالگره آن خسرو

زمان چون خاطر اشرف رابعد جلوس همایون بر سریر خلافت فراغی از انتظام
مهام سپاه و رعیت دست داد طبع اقدس مائل بسیر و تماشای ریاض و بساطین
شد و در فصل برشکال که در هندوستان برنگ فصل بهار ایران فرحت انگیز و مسرت
آمیز است بسیر باغ لنگم پلی قطعه ایست از بهشت برین و پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قلی
قطب شاه نور الله مضجعه احداث آن نموده و عمارات عالی دران بنا فرموده و محل عیش
و عشرت آن خسرو رضوان مرتبت بود متوجه گردید و باشاهدان زهره ساز و پریزادان
دلنواز دران گلشن مینو آئین مدت یکهفته طرح بزم نشاط و عیش و انبساط انداخت
و ابواب مسرت و کامرانی دران فصل فرحت وصل بر روی خلائق مفتوح ساخت
پس ازان بکوه نهابت کهاٹ که از جانب شمال متصل به بساطین دار السلطنه واقعست روی
توجه آورد و در اطراف کوه مذکور بمقدار دو فرسخ در دو فرسخ بساطین بر اشجار و ریاض پر اثمار
و عمارات رفیع و ابنیه وسیع است و در جانب شمال آن حوض حسین ساگر که دریاچه ایست
بغایت عریض و طویل و عمیق سدی بطول یک فرسخ و بارتفاع صد ذرعه و بعرض پنجاه ذرع

تخمیناً از گچ و سنگ بر کنار آن دریاچه بسته اند و مشهور است که پادشاه غفران پناه ابراهیم قطب شاه طلاب شراده و دو لک هون خرج حفر و سد آن حوض نموده از آب باران مملو ساخته و بر فراز آن کوه مذکور واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطب شاه نور الله مرقده عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه و چند عمارات دیگر که اثاثه سلطنت و تجمل حشمت و شوکت و اسباب کارخانهای پادشاهی در آن گنجد از بالا تا پائین جا بجا ترتیب داده یکه دولتخانه عالیشان و هشت اماکن دیگر جهت ملازمان نیز مرتب ساخته و سیاحان روی زمین سیرگاهی بدین آئین در اقالیم سبعه ندیده اند و مورخین صدق شعار از هیچ شهریار این نو آثار در زیر این گنبد زرنگار نشان نداده اند القصه درین مقام دلکشا و منزل نزهت افزا چندی بعیش و طرب بسر برد و بسیر باغ بنی که شبیه گلشن فردوس است و عمارت عالی در آن باغ در زمان پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطرز عمارات عراق تعمیر یافته و تکلفات بسیار از طلاء و لاجورد و نقاشی در آن عمارت دلپذیر بکار رفته تشریف فرما شد و اکثر فصل برشکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیده داد عیش و عشرت داد و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار یافت که خاقان زمان بعزم تسخیر ممالک بهانه سیر از دار السلطنت بیرون آمده است از ینجهت همگنان در مقام خوف و هراس بودند و چون رونق افزای دولتخانه همایون شد تفرقه خاطر اندیشه ناکان بجمعیت مبدل گشت و بعد از ان جشن سالگره همایون بائینی ترتیب یافت که اگر سخنوران فصاحت بیان در توصیفش دفاتر بنگارند از عهده شمهٔ وصفش بیرون نیایند و جمیع طوایف انام از خاص و عام تشریفات و انعامات که بقیاس در نگنجد سرفرازی یافتند و زبان بدعا و ثنای شهریار کامگار گشودند **ذکر جشن مولود النبی صلی الله علیه و آله وسلم**

نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در زمان پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قطب شاه طریق جشن مولود النبی مسدود شده بود و وجه اخراجات این جشن بعلماء و فضلا و صلحا و فقرا

مرحمت میگشت و چند نوبت شیلان کثیر الالوان که خرچ آن یکهزار هون مقرر بود کشیده
میشد و چون خاقان زمان بر اورنگ خلافت نشست فرمان واجب الاتباع شرف
نفاذ یافت که بسامان و استعداد لوازم این جشن بپردازند و اضعاف مضاعف آنچه
که در سنوات سابق خرچ میشد بمصرف رسانند پس جهان کهن را بآئین نو فرین ساختند
در میدان قصر داد محل خیمه مشتمل بر چهل ستون برپا کردند و در شب دوازدهم ربیع الاول که
بقول اصح روز ولادت حضرت خیر البشر است صلای عیش و عشرت در دادند و مدت
دوازده روز و شب این سور پر سرور که قلم و زبان از شرح و بیان وصفش اعتراف
بعجز و قصور دارد امتداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الوان نعم در میدان
داد محل میکشیدند و خواص و عوام طبقات اسلام ازان خوان کرم تناول مینمودند
و تمام اطراف میدان را در آن شب چراغان میکردند و آلات آتشبازی بسیار اندرون
و بیرون دولتخانه سر میدادند و آنشب تا صباح بعیش و عشرت می پرداختند و هنگامه
رقص و ساز را تا طلوع آفتاب جهانتاب گرم میداشتند و نیز در آخر این شب خاقان
زمان از دولتخانه خاص بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمیع ارکان دولت و سلاحداران
با احتشام تمام متوجه تفرج و تماشای آئین بندی شهر میشد تا چبوتره کوتوالی تشریف برده
فیل کوه شکوه را یکجا مرصع لمحه نگاه میداشت و عهده داران عمده طبق های زر و جواهر
نثار می نمودند و سوداگران و تاجران که دکاکین میدان را بانواع تکلفات و مرصع آلات
آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیده به تشریفات و انعامات سرفراز میشدند و بعد فراغ
از تماشا بهمان شوکت و حشمت مراجعت میفرمود و اخراجات این جشن هر سال سی هزار
هون در عهد خاقان زمان تقرر یافت ذکر بجا آوردن مراسم تعزیت جناب
سید الشهدا علیه السلام در ماه محرم الحرام مخفی نماند که از ابتدای سلطنت
سلسله رفیعه قطبشاهیه رسمیت قدیم و قانونیست مستدیم که در شهر محرم به تعزیه حضرت

اعلام جگر گوشہ سید انام پیدا شد خاصہ از زمان پادشاه جنت آرام گاه محمد قلی قطب شاه این
رسم تعزیت روز افزون شد تا اینکه در عہد سلطنت خاقان زمان امر جہان مطاع
بجمیع ممالک محروسہ شرف صدور یافت که نقارخانہا دست از نوازش کوس و نقاره
باز دارند و جمیع خوان سالاران و چاشنی گیران در مطبخ خاص و عام لحوم داخل اغذیہ
و اطعمہ نمایند و قصابان دکاکین خود بر دارند چه از بی مراتب این بود که در عشره ذی روحی
ذبح نشود و تنبولیان برگ نفروشند که موجب زینت زنان است و جمیع لذات و تکلفات
مباح ممنوع و متروک باشند و احکام مذکور بر کل طبقات انام از مسلم و کافر در ممالک محروسہ
درین ایام غم انجام جاری بود و از چاندار خانہ عامره چند ہزار دست رخت سیاه و کبود
با اعصاهای سبز و سیاه با کثر ملازمان و بندگان بارگاه و ذاکران و مداحان تقسیم می
یافت و در ہر دو الاوه پادشاہی که یکی درون دولتخانہ بود و دیگری در بازار دارالسلطنہ
فرش سقرلاط سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا مخمل و اطلس کبود می پوشیدند و در الاوه
چہارده علم باسم چہارده معصوم علیہ السلام الله الملک القیوم ایستاده می کردند و بر بالائی
چہارده ذرعی که قرآن و ادعیہ ماثوره در آن منقوش باشند آن علمہا را می پوشانیدند و چراغہا
و شمعدان ہای بزرگ برنجی که در ہر یک صد چراغ و دو و بیست چراغ روشن می شد بصورت
اشجار پر شاخ ساخته برابر ایوانہا گذاشته شمع ہای کافوری بالای ایوان و اطراف
حوض چیده ہر شب می افروختند و ذاکران خوش خوان و تعزیه داران جناب حضرت
سید الشہدا در انجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند
و بجای اشک قطرات خون دل از دیده میریختند و بعد فراغ از مراسم تعزیه انواع اطعمه و اغذیه
بی گوشت حاضر آورده بآنہا می خورانیدند و در قصبات و محلات حوالی شہر بل خانه بخانه
ہمچنین مراسم تعزیه و سوگواری قیام می نمودند و شب ششم ماه محرم علمہای الاوه که بیرون دولتخانه
در تحویل کوتوال بود بمیدان وسیع الفضای داد محل می آوردند و رسته و بازارہا و اطراف میدان را چراغان

میکردند و جمعی کثیر از محبان ائمهٔ اطهار شمعها بدست گرفته و ذاکران و مداحان بمرثیه خوانی و
مداحی مشغول گشته شتابانی در میدان دادمحل می‌آمدند و در آن شب خاقان زمان بالای محل تشریف
آورده بجهت سیاه پوشان فلک‌جاه زنانه بر پره از حضور ارسال میفرمودند کوتوال و سائر خلائق فاتحه
دوام دولت خوانده با یمنی که آمده بودند مراجعت مینمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هر شب
از الاوه‌های محلات شهر و اطراف علمها در میدان دادمحل می‌آوردند و صبح دهم محرم الحرام
پادشاه کسوت سیاه پوشیده پای برهنه با علمها که مرثیه خوانان پیش آن علمها مرثیه میخواندند با
جمعی از غلامان خاص و امرا و اعیان و مقربان زاری و شیون کنان قریب سه هزار قدم
راه شتابانی طی نموده بمسجدی که متصل ایوان الاوهٔ حضور بود می‌آمده و قصهٔ شهادت شهدای
کربلا و گرفتاری سراپرده نشینان حرم محترم آن زبدهٔ آل عبا که از شنیدن آن مصائب
دلها همه خونناب و اشک چشمها بمثابهٔ سیلاب می‌گردد استماع می‌نمود و غریو و غلغلهٔ نوحه
و گریه از خلائق برمیخواست بعد از آن فاتحه خوانده بدولتخانه مراجعت میفرمود و بزیارت حضرت
سید الشهدا و نمازی که درین روز مروی باخبار صحیح است اشتغال می‌ورزید و بعد صرف طعام
نذر حضرت امام علیه الصلواة و السلام از جامدارخانهٔ عامرهٔ پادشاهی و دو دویست دست
رخت با کیسه‌های زر بدویست سیدزادهٔ یتیم عنایت و مرحمت می‌شد و هر سال در ماه محرم
مبلغ دوازده هزار هون ماورای اخراجات روشنی و طعام و غیره بسادات و علما و
صلحا و فقرا میرسید و در جمیع ممالک محروسهٔ تلنگانه مقرر بود که در ایام عاشوره در
دیوانخانه‌ها علمها برپا میکردند و عمال محال وجه اخراجات آن میرسانیدند و دیوان دفترخانهٔ
پادشاهی آنرا در حساب سرکار محسوب میداشت **ذکر توجه خاقان زمان بجانب کوه
طور بقصد سیر و تماشا** در جانب جنوب دار السلطنت کوهی است با صفا قابل سیر و تماشا
و سلطان جنت مکان محمد قلی قطب شاه طاب ثراه بالای آن کوه عمارت و قصر رفیع مشتمل بر سه
طبقه و ایوانهای وسیع و نشیمنان و غرفها به تکلفات گوناگون و تصرفات موزون ساخته و پرد

از بنای این قصر طاقهای بلند و فضائی دلکشا محاذی نشیمن از آهک و سنگ ترتیب داده و بر بالای آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامنه آن کوه عمارت دیگر مشابه بروج که تجمل سلطنت و اثاثه پادشاهی در آن گنجد جا بجا بنا نموده آن جبل پر صفا و نور را مسمی بکوه طور گردانیده در اطراف آن فرسخ در فرسخ بساطین پر اشجار و باغهائی پر اثمار احداث فرموده و امرای عالیشان و وزرائی رفیع المکان نیز در حواله آن کوه عمارات و حدائق ساخته بودند و در ما بین این کوه و کوه نبات کهاٹ که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند تمام بساتین واقع العرض در صبحی که هوا از غایت لطافت هنوز شمیم سحری داشت و لمعات صبح صادق در کار برده در پی بود و موسم ربیع بغربال ابر رطوبت بیزی میکرد و گاهی سحاب باران ریزی مینمود خاقان زمان کلیم آسا بآن کوه طور روان شده و بر بالای عمارت فلک شکوه آن کوه برآمده جهان سبز و خرم و سواد آبادی و خضرت بساتین چندانکه حسن بصر مشاهده نماید از اطراف منظر در آورد و از غایت فرح و نشاط در انجا بساط عیش و انبساط بگستر د نظم زیکسو مجلس اعیان دولت زیکسو بزم خاص اهل عشرت سران و سروران یکسو ستاده زیکسو فوج محبوبان ساده زیک جانب صفی از نامداران همه یاقوت شان شهریاران زیک جانب بهشتی شد پدیدار زخوبان پری و حور بسیار و تا مدت یکماه در آن عشرت سرا بعیش و عشرت اشتغال نمود پس بعد از کوه طور فرود آمده بریاض و بساتین حوالی و حواشی آن که هر کدام چون بهشت خرم و در خضرت و نظارت مثل گلزار ارم بود نزول اجلال فرمود و هر روز بگشت گلزاری و سیر شگوفه زاری متوجه شد و طبع اقدس را در آن آب و هوا و فصل فرح افزا شگفتگی افزود تا ایام برشکال منقضی شد آنگاه متوجه دار السلطنت گردید و شهر را بورود مسعود خود رونق بخشید

ذکر طلبداشتن منصور خان حبشی میر سید محمد اسفراینی و ملا محمد تقی تفرشی را و انچه که بعد از ان صورت ظهور گرفت

چون منصور خان حبشی که سابقاً سرداری عین الملکی که پایه از وزارت است و حوالی داری لشکر رکاب داشت

و در سنهٔ جلوس همایون چنانکه پیش ازین مذکور شد بمنصب رفیع حجابة الملکی سرفرازی یافت و قرب و منزلتش روز افزون شده بآن پایه رسید که در میزان اعتبار کفهٔ رتبهٔ خود را از کفهٔ مرتبهٔ مقربان عالی مقدار ثقیل تر می سنجید در اواخر سنهٔ دویم جلوس همایون از جهت آزردگی خاطر از شاه محمد پیشوا و قاسم بیگ کوتوال که رجوع باونمی آوردند مرزا سید محمد اسفرائی را که در زمان پادشاه مغفرت پناه چند مدت از مجلسیان حضور وافر النور بود و بعد ازان رخصت رفتن حرمین شریفین حاصل نموده بجانب هندوستان ببلدهٔ لاهور رسیده در خدمت پادشاه طیموری نژاد نورالدین پادشاه اقامت نموده بود مکتوبی مشتمل بر ترغیب و تحریص آمدن اینجا و تفویض بعضی خدمات بدو فرستاده طلبید و مرکوز خاطرش این بود که قاسم بیگ را از خدمت کوتوالی معزول ساخته او را از حضور بدآن خدمت منصوب گردانند تا اینکه در تاریخ نهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۳۷ سبعه و ثلاثین والف هجری در شب چراغان میدان در بارکه قاسم بیگ کوتوال در مقام اهتمام چراغان و صفای میدان بود یکی از غلامان حبشی دیوانی نسبت باو سخن بے ادبی گفت و چون تادیب آن غلام بواسطه حمایت آقائی او منصور خان صورت نه بست ازین خفت ملالی بهم رسانیده ترک منصب کوتوالی نموده و حشم کوتوالی را بکوتوال خانه فرستاده بخانه خود رفت منصور خان درین وقت فرصت غنیمت دانسته ملا محمد تقی تفرشی را که حواله دار محیلی پتن بود بسرعت تمام طلب نمود ملای مذکور بکمال دلخوشی یک زنجیر فیل بزرگ و پنجهزار هون نقد و تحف و هدایای نفیس همراه گرفته بدار السلطنت آمد منصور خان ازورود او مسرور گردیده قرار داد که بحضور وافر النور برده به تشریف کوتوالی سرفراز گرداند چون تقدیر ایزدی مساعد تدبیر آن حبشی نبود در مدت سه ماه مولوی مذکور را چند نوبت بدولت خانه عالیه برده و زر و فیل و هدایا از نظر انور گذرانیده اسعادت بساط بوسی میسر شد و حسن بیگ نائب کوتوال از ماه محرم الحرام روز و شب در سر انجام مهام کوتوالی اشتغال نموده و غایت جد و جهد مبذول میداشت

تا دہفدہم ربیع الاول سنہ مذکور کہ آئین بندی چبوترہ کوتوالی بجہت جشن مولود النبی نمودہ
بود خاقان زمان بواسطہ حسن خدمت کہ درین سہ ماہ از حسن بیگ بظہور رسیدہ او را
بحضور موفور السرور طلب فرمودہ بہ تشریف کوتوالی کل سرفرازی بخشید و مشار الیہ بتیسیر
رفیقان زبیشتر مساعی جمیلہ بتقدیم رسانیدہ منظور نظر عنایت حضور گردید و کمال عز و اعتبار یافت
بنابرین منصور خان ملا محمد تقی را پیش خود نگاہ داشتہ جمیع مہمات میر جملگی را بنیابت خود
بقبضۂ اختیارش در دادہ مشار الیہ مدت یکسال بسرانجام مہام ملکی بر سبیل نیابت
اشتغال نمود و سیادت پناہ میر فصیح الدین محمد تقی تفرشی را حوالہ دار محیلی پٹن گردانیدہ
انجا فرستاد ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب شاہجہان
پادشاہ ہندوستان وبعضی مقدمات دیگر درہنگامیکہ پادشاہ ممالک ہندوستان
شاہجہان پادشاہ درسال دویم از جلوس ہمایون خود ۱۰۳۷ یکہزار و سی و ہفت ہجری
بقصد دفع خان جہان افغان کہ از ان پادشاہ عالم پناہ متوہم گشتہ بنظام شاہ پیوستہ
بود از دار السلطنت آگرہ بصوب دار السرور برہانپور نہضت فرمود بعد نزول موکب
اجلال در سرحد بلدۂ مسطور نظر برانیکہ از زمان سلطان مغفرت پناہ سلطان محمد
قطب شاہ باب ارسال رسل و رسائل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین پیرزادہ او چینی
را باچندراس اسپ و تحف و ہدایای دیگر و نامۂ عطوفت شمامہ پیش خدیو زمان روانہ
فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک محروسہ گردید از مجلسیان حضور سید عبداللہ
مازندرانی حسب حکم خدیو زمان تا سرحد باستقبال شتافتہ منزل بمنزل مراسم ضیافت
بتقدیم رسانید و شیخ مشار الیہ چون چند منزل پیش آمد سیادت پناہ میر قاسم ناظر الممالک
بموجب امر اشرف با جمعی از حوالہ داران و لشکر خاصہ خیل باستقبال رفتہ و در منزل پٹن چیرو
ایلچی مذکور را با نزدہ قاب ضیافت ملوکانہ نمودہ و بہ تشریفات فاخرہ و تواضعات متکاثرہ مسرور ساختہ
روز دیگر یکبار حوض درک فرود آوردہ و دران جا نیز بشرایط مہمانی قیام نمود و خدیو زمان بکمال عظمت

وشوکت از دار السلطنت برآمد بجانب حوض درک تشریف ارزانی فرموده ایلچی را در آن مقام بشرف
ملازمت مباهی گردانید ایلچی تحف و هدایا با نامه مودت شمامه بنظر اشرف در آورد و خدیو زمان
او را بنوازش بسیار رفرموده و تشریف خسروانه با چند راس اسپ و دو زنجیر فیل مرحمت نموده
به بعضی از ملازمان خاص فرمان داد که ایلچی را بشهر در آورده در باغ میرزا محمد امین میر جمله ماضی
که قطعه ایست از بهشت برین فرود آوردند و مرتبه دیگر در دولتخانه عالیه مومی الیه را طلبیده
بتشریفات شاهانه بنواخت دیگر زنجیر فیل و دو راس اسپ عراقی بمشار الیه و خلعتهای فاخره
به ده کس دیگر از مخصوصان او مرحمت فرمود و بعد دو سه روز جمیع توابع و منسوبانش را که صد
نفر بودند علی قدر مراتب بانعامات مفتخر و مسرت اندوز ساختند و پنجهزار هون نقد و تخمینا
چهار هزار من غله هر جنس برسم ضیافت از سرکار فیض آثار نزد ایلچی فرستادند و در هر ماه
سه هزار هون برای خرج او از خزانه عامره میرسانیدند و هر مرتبه که در حضور می آمد یک
زنجیر فیل و دو راس اسپ با تشریف فاخره باو عنایت میشد چنانچه در مدت اقامت یکلک
و پنجاه هزار هون نقد و ده زنجیر فیل و پنجاه راس اسپ با تشریفات فاخره بمشار الیه رسیده
بود و چون در وقت ورود ایلچی مذکور شاه محمد بمنصب پیشوائی سرفرازی داشت و بنا بر
نارسائی مقدمات مرجوعه را چنانکه لازمه دولتخواهیست فیصل نمیکرد و بهر چند گاه احدی از
جانب پادشاه عالمیان شاهجهان می آمد و ایلچی در انجاح مرام تقاضا و ابرام مینمود
خسرو زمان از شاه محمد پیشوا ملال بهم رسانیده متوجه علامی شیخ محمد خاتون شد تا مقدمات ایلچی را
از راه دولتخواهی فیصل نماید و ما بقی احوال نواب علامی عنقریب بتفصیل مرقوم خواهد
شد انشاء الله تعالی **ذکر سرفرازی یافتن ملا محمد تقی تفرشی بتشریف
سرخیلی و بیان بعضی مقدمات دیگر** چون منصور خان حبشی در غره محرم سنه
ثمان و ثلاثین والف هجری بعارضه بیماری ازین جهان فانی درگذشت جمعی از اعیان دولت
مبلغ کلی برسم پیشکش قبول کرده استدعای منصب رفیع القدر سرخیلی نمودند و ملا محمد تقی که در زمان منصور خان

مهمات دیوانی را بسبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور بمراتب شده و کار روائی او را در حضور پسند داشته بود در موقعیکه دیگران پیشکش نمودند و بتقریبات دیگر منظور نظر عاطفت خاقان زمان شده بتاریخ بست و سیوم شهر صفر بتشریف سر خیلی عمده اختصاص یافت نظام الدین احمد و تهنیت و تاریخ آن این قطعه گفته **قطعه** خسرو یوسف رخ جمشید شاه شاه عبداللہ شاه کامیاب ؛ از قدوم تخت را شان سپهر ؛ تاج از فرقش شده چون آفتاب گیتی اندر ظل چترش همچو خلد ؛ درگهش چون مجمع یوم الحساب ؛ دشمنش افسرده و تیره باد گر بود جسم بزیر سطح تراب مولوی بهر سر خیلی نمود از میان جمله اعیان انتخاب تربیت نمود او را همچو عنصر تا که شد یاقوت شان تاب آفتاب عقل بهر منصبش تاریخ گفت دائما سر خیل بادا کامیاب و چون جناب مولوی بتشریفات خاص سر خیلی مکرم شد در اندک مدت محرمیت حضور روافزا بلوغ رسید اکرده بضبط متعلقات دیوانی آنچنان برداخت که عمال محال و بهانه محیل را مدخلی نماند و دست خیانت شان منقطع گردید و سلیقه ای کلی خارج از حاصل ولایت بهم رسانید تا انجمله صد و سی هزار هون از نقد این را وجمع دار بذمه او باقی رسانیده بگرفت و داخل خزانه عامره کرد و چند جو دهری معتبر تمرد پیشه را بحسن تدبیر گرفته سرهای ایشان را از تن جدا نمود و اموال آنها را بضبط در آورده از نظر انور گذرانیده بخطاب مستطاب شریف الملکی معزز و محترم گردید و قلمدان مرصع که بعد از میرزا محمد امین میر جمله بکسی مرحمت نشده بود باو مرحمت گردید و چون در آنوقت خبر توجه لشکر مغل بصوب دکن شایع شده بود خاقان زمان پنجاه هزار هون بوی عنایت فرمود که لشکری فراهم آورده منصب سرداری را مستزاد سر خیلی نماید و چند زنجیر فیل مست از فیلخانه خاصه بمشار الیه محول گشت مشار الیه لشکری از سپاه غریب و دکنی و عرب و افغان فراهم آورده با آراستگی تمام در میدان دلکشائی داد و مجلی از نظر ملازمان پایه سریر اعلی گذرانیده مشمول عواطف پادشاهی گردید یوماً فیوماً درجات قرب او افزون شد

بمنتهای مدارج قرب و منزلت رسید و در همین ایام خدمت سرداری عین الملکی که
محول منصور خان بود بیادم خان حبشی مرحمت شد و حوالداری فوج رکاب
که منصور خان را بود به پسر او مفوض گشت ذکر سیر اعزاز گزیدن نواب

علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة بمنصب پیشوائی و بیان بعضی مقدمات دیگر

چون از شاه محمد پیشوا حرکاتیکه مشعر بعدم خیرخواهی بل دلیل بر خیانت
و بی راهی بود بظهور پیوست و مقدمات پیشوائی کما هو حقه متمشی نشد و خواجه افضل
ترک نیز عرائض او را که بحضرت عادل شاه نوشته بود در راه گرفته از نظر انور گذرانید
و نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة عریضه بخط شاه قاضی حواله دار لنگر فیض
اثر که شاه محمد بجهت عادل شاه نویسانیده بود بعد از فوت شاه قاضی از قلمدانش
برآورده بنظر اشرف در آورد خاقان زمان او را از منصب پیشوائی معزول نموده در
نهم ماه رمضان سنهٔ ثمان و ثلاثین والف هجری تشریف منصب پیشوائی کل بنواب
علامی مرحمت فرمود و سخنوران فصاحت بیان قصائد و قطعها در تهنیت و تاریخ گفته
گذرانیدند از انجمله این قطعه ایست که نظام الدین احمد در رشته بیان کشید و گذرانید قطعه

شه یوسف رخ جمشید حشمت که حاتم میکند از وی گدائی
زفرط مرحمت کرده ممکن محمد را بصدر پیشوائی
بسامان شد مهام الملک و ملت که بود ابتر ز آفات سمائی
متاع فضل و دانش بود کاسد کنون گرفت در عهدش روائی
جهان معمور گردیده بدانسان که شد محو از خلایق بینوائی
بالهام آمد این مصراع تاریخ محمد یافت از حق پیشوائی

و مولانا عرب خوش نویس شیرازی این مادهٔ تاریخ یافته محمد ابن علی پیشوائی سلطان شد و چون نواب
علامی فهامی بر مسند پیشوائی متمکن گردید ابتداء بفصل مقدمات شیخ محی الدین که از
جانب پادشاه عالمیان شاهجهان آمده توقعات بیجا ازین دولتخانه داشته در انجاح
مقاصد ابرام مینمود پرداخت و مکاتیب مصلحت اسالیب بخدمت آصفخان و امرائی عالیشان

عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهان مطاع حاصل نمود که من بعد شیخ محی الدین تخلف از رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت نماید و در جمیع امور رضای ایشان رضای ما دانند بنابراین شیخ محی الدین و رفقای او ترک ارادت و داعی نموده بخانهٔ نواب علامی تردد می کردند و رسولان سلاطین دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیمودند و بجهت این چنین حسن خدمت و کمال خیر خواهی که آن آن اظهر شد مبلغهای کلی شد نهایت قرب و منزلت بهم رسانیده بتفاصیل مشمول عواطف پادشاهی شد چنانکه برخصت حضور از دروازهٔ دوازده امام علیه السلام تا اندرون محل سوار پالکی شده آمد و شد می نمود بوساطت آن پیشوای زمان علما و فضلا و شعرا و غیرها از نجبا بسعادت آستان بوسی پادشاه زمان رسیده بانعام و اکرام موفور کامیاب شدند و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منتظم گشته بمناصب ارجمند و پایهٔ بلند رسیدند و منصب رفیع دبیری که پیش ازین بنواب علامی تعلق داشت بملا اویس خوش نویس مفوض گشت و مشار الیه در اندک زمان بمدارج و معارج محرمیت و قرب و منزلت صعود و عروج فرموده در جمیع امور دبیری بل در اکثر معاملات پادشاهی متصرف و دخیل گردید و میر سید محمد اسفراینی که منصور خان حبشی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را طلبیده بود درین زمان که شریف الملک بمنصب سرخیلی و نواب علامی بمرتبهٔ اعلای پیشوایی و مولانا اویس بمنصب منشی الملکی سرفراز شده بودند بدار السلطنت رسید و بنابر نسبت بندگی قدیم از مجلسیان حضور و افر النور شد و مبلغ پنجهزار هون خرج سالیانهٔ آن سیادت پناه از حضور مقرر شده بطفیل سید مذکور دو پسر بزرگ و چند کس دیگر از اقوام او در سلک مجلسیان شاهی انتظام یافتند و هر یک را مشاهره لایق مقرر گردیده دیهات در عوض تنخواه مرحمت گشت ذکر روانه نمودن خیر اتخان باتفاق محمد قلی بیگ ولد قاسم بیگ ایلچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون نسبت موافقت و رابطهٔ مصادقت میان دودمان علیه صفویهٔ موسویه و خاندان رفیعه

قطب شاهیه از زمان شاه علیین مکان شاه اسمعیل صفوی پادشاه ایران انار الله برهانه
و اوان خلافت پادشاه غفران پناه ملک سلطان قلی قطب شاه نور الله مرقده که آن سلطنت و
این خلافت در عشر اول از مایه عاشر سنه هجری است بنابر نحو مذهب جانبین مرعی و ملحوظ
بود خاقان زمان خیر التخان مهر نوبت را برسم رسالت همراه حقی بیگ بن قاسم بیگ ایلچی
بصوب ایران روانه فرمود و تفصیلش اینکه شاه عباس صفوی ایالت پناه حسین بیگ قبچاق را که
بجهت پرسش و تهنیت بدار السلطنت حیدرآباد در عهد شاه مغفرت پناه فرستاده بود و در سال
هزار و بیست و چهار هجری نواب علامی فهامی شیخ محمد خاتون بتشریف شاهانه مشرف
گشته برفاقت حسین بیگ مذکور روانه عراق گردید و چند سال در آن مملکت جنت نشان
اقامت ورزیده مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام مراجعت او پادشاه ممالک ایران
ایالت و حکومت دستگاه قاسم بیگ سپاه سالار ملک مازندران را همراه نواب علامی
روانه نمود و آن هر دو از راه کچ و مکران که در آن زمان بتصرف پادشاه ایران در آمده بود
بصوب دکن راهی شدند و چون ایلچیان بخدمت پادشاه مغفرت پناه رسیدند بعواطف
خسروی اختصاص یافتند و در تاریخ ورود مسعود نواب علامی نظام الدین احمد این قطعه گفت
قطعه چو آمد شیخ علامی ز ایران   صفا آمد ز روی او بهر چشم   بر آتش بود چشم جمله مردم
ز دود اکنون براه او بسر چشم   خرد بهر ورودش گفت تاریخ   چو جان آمد بجسم و نور در چشم
و قاسم بیگ مشار الیه مدت دو سال در دار السلطنت حیدرآباد بود و بعد از آن بجوار
رحمت یزدان شتافت نظام الدین احمد این مصرع را ماده تاریخ یافت   رفت قاسم بیگ ایلچی از
جهان   و پسرش محمد قلی بیگ که در آن اوان بحلیه شباب آراسته بود مشمول الطاف پادشاه
مغفرت پناه گشته قایم مقام پدر خود شد و در عهد سلطنت خاقان زمان عازم رفتن
بجانب مملکت ایران گشته رخصت انصراف حاصل نمود خاقان زمان بجهت رفاقت مشار الیه
خیر التخان مهر نوبت را برسم رسالت مقرر نموده و هر دو را بتشریفات فاخره و داده با تحف و هدایا

از اقمشه و امتعهٔ نفیسه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون ایلچیان به بندر مبارک سورت رسیدند پادشاه عالم پناه شاه جهان پادشاه که در آن اوان بجای پدر بزرگوار خود بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود مشار الیهما را بآگره طلب نمود بعد رسیدن ایشان بدار السلطنت آگره پادشاه عالم پناه مکتوبی که بمحبت خاقان گشورستان خسرو ممالک ایران قلمی نموده بود بایشان سپرده و پیغام زبانی نیز داده به بندر سورت روانه فرمود مشار الیهما سوار کشتی گردیده چون به بندر عباسی رسیدند خبر وحشت اثر انتقال خاقان کشورستان شاه عباس بجوار رحمت یزدان و بشارت فرح افزای عمر دای جلوس پادشاه جوان بخت شاه صفی بهادر خان استماع نمودند این واقعهٔ هائله بتاریخ بیست و دویم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۳۸ هزار و سی و هفت هجری صورت وقوع یافت و در سلخ شعبان سنه ۱۰۳۸ ثمان وثمانین و الف عریضهٔ خیر امتحان مشعر بمضمون مذکور بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید و حسن بیگ ترک قاجار که در سلک سلحداری انتظام داشت قطعهٔ تاریخش گفته قطعه شاه عرش آشیان خلد مکان آنکه شد منزلش بهشت برین تا بر خشش مراد بود سوار نامرادی ندید روی زمین در جهان داد عدل زان سان داد کز سپهرش رسید صد تحسین رایت فتح رایجبت زد شد مسیر پادشاهان زهمین بهر تاریخ رحلتش زجسد با دل پر زداغ و جان حزین استعانت طلب نمودم گفت بصفی داد شاه تاج و نگین و دیگرے تاریخ همایون جلوسش یعنی اعلیحضرت شاه صفی کلمهٔ ظل حق یافته و خیر اتحاد و محمد علی بیگ از بندر عباسی بدار السلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر دلکشا مسرت افزا که شاعرے در وصف و سعتش گفته بیت اصفهان نیمهٔ جهان گفتم نیمهٔ وصف اصفهان گفتم بسعادت بساط بوسی مستعد گشته تحف و هدایای مرسوله را با مکتوب مرغوب مشعر بخلوص اعتقاد و رموز یگانگی و اتحاد از نظر انور گذرانیدند پادشاه جوان بخت شاه صفی از ان تحف مرغوب و از ان مکتوب

بصداقت اسلوب مسرور و مبتهج گشته خلعتهای فاخره و اسپان با لجام و زین زرین بایلچیان مرحمت نمود و اکرام و احسان وافر نسبت بخیرات خان مبذول داشته قریه را که اقوام او در آنجا بسکونت داشتند بطریق انعام بدو بخشید و مشارالیه صورت وقایع را در عرائض مندرج نموده با چند سر اسپ منتخب بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال داشت ذکر سرفرازی یافتن نصیر الملک دکنی و پسر او بمنصب حواله داری خاصه خیل و سرنوبتی و منصوب گشتن ملک عنبر بخدمات خود و قصه کشته شدن دیانت خان و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع الشان چون ملک یوسف بنابر تقرب حضور فرصت آن نداشت که بسرانجام مهام حواله داری خاصه خیل که بادشاه مغفرت پناه با و حواله نموده بود بپردازد در سنه ۱۰۳۹ یکهزار و سی و نه هجری خاقان زمان تشریف حواله داری خاصه خیل بنصیر الملک دکنی سرنوبت و خلعت سرنوبتی به پسرا و مرحمت فرمود و نصیر الملک بسرانجام آنخدمت پرداخته سرروز لشکریان را در ورزش سواری که تا چهار کروه جو ند و بیابند سفر مود و درین سال ملک عنبر که از جمیع مناصب معزول گشته در کنج انزوا و بیکاری نشسته بود بعنایت شاهی باز در جمله ملکان یعنی غلامان رفیع مکان منسلک گردیده بخدمات معزوله منصوب شد و جاگیر خود را که قریب یک لکهون حاصل آن بود معمور و آبادان نموده لشکر جدید از عرب و افغان و دکنی و راجپوت نگاهداشت و میر ابو المعانی الملقب بدیانتخان که از اعاظم عمال بود و سال چند بحکومت مصطفی نگر و محصلی پتن دنبا در دیگر اشتغال داشت و در زمان میرجملگی منصورخان ولایت مرتضی نگر و محال پنجاه هزار هون جهت نگاهداشت جمعیت برای تنبیه رعایای سرکش باو مفوض شده بود و بکمال استقلال در آنمحال حکومت مینمود درینوقت ورا با طایفه از رعایای سرحد مرتضی نگر برای تحصیل زر واجبی نزاع واقعشد خان مذکور با وجود جمعیت موفور جریده با معدودی از غریبان فدوی و غلامان تفنگچی بر سر آن متمردان خت تا

آورده اراده داشت که رؤسای آنها را بقتل و اسیر سازد متمردان چون او را با معدودی
چند دیدند این فرصت غنیمت شمرده از چهار طرف دائر گشتند و چون پیمانهٔ حیات دیانت خان
پر شده بود گلولهٔ تفنگ جان شکار بسینه اش رسید و از اسپ در افتاد و سیر حبیب الله کاربند
سلحداران و غریبان دیگر چون حال بدین منوال معاینه نمودند بیکجا بنداری استاده بدست مخالفان
از پا در آمدند و بعد ازین طائفه متمردان عرائض بحضور فرستادند که ما بندگان رسم تبعیت
مرعی داشته بودیم و طریق تمرد نگرفته ایم و زر واجبی ادا نموده ایم و دیانت خان آزرده
ظلم میخواست که رعایای پادشاهی را بقتل رساند بحسب تقدیر او خود مقتول شده ما همان
بندگان و رعایای پادشاهیم چون مضمون عرائض بمسامع اجلال رسید جهت تادیب
و سیاست آن جماعت و حراست مملکت شجاعت دستگاه خواجه محمد افضل ترک را به تفویض
حکومت آن ممالک نواخته بدان صوب روانه فرمود خواجه افضل متوجه مرتضی نگر گشته
در راه هر جا دزد و حرامی میدید بر دار میکشید چنانچه چهار صد دزد طرار عیار را که اکثر
رؤسای آنجماعه بودند یکبار گرفته بر دار عبرت آویخت و ساحت آن مملکت را از خس و خاشاک طاغیان
پاک ساخت و در سال غلا و قحط مساعی جمیله بظهور رسانید بحفظ و حراست خلائق و مملکت
پرداخت و چون در اوائل این سال بخاطر همایون رسید که قصر بلند پایه قریب بعمارت
عالیه سابقه بنا نمایند بنایان ماهر و هنرمندان نادر را فرمود تا قصر رفیع مشتمل بر چهار طبقه و
ایوانهای وسیع و شاه نشینها و غرفها در هر طبقه بتکلفات گوناگون و تصرفات موزون
ترتیب دادند و مصوران مانی قلم و نقاشان ارژنگ رقم بتصویرهای دلفریب و نقشهای
عجیب آن کاخ عالی را چون نگارخانهٔ چین آراستند نظام الدین احمد فقرات چند در مادهٔ
تاریخ آن یافته   بیت الشرف آباد باد خانه با عیش   قصر فلک سائی شاه عبد الله

ذکر توجه خاقان زمان بسیر باغهای اطراف دار السلطنت و مراجعت نمودن بدولتخانه همایون و بیان تصفیه قصهٔ کلنکور از لوث وجود الیبا

چودهری پیرپدار پاڈمی در سنه اربعین و الف در فصل برشکال بنا قاید زمان با امراء و خوانین بسیر باغ هائی که بعضی غلامان خاص خسروی تعمیر نموده بودند متوجه شده مدت یکماه بعیش و کامرانی بسر برده بعد ازان بسیر قلعه گولکنده و عمارت رفیعه آن که از انجمله قصر جهان نما برقله کوه منیع نماطر اشرف مایل گردید و بعد چندی جهت زیارت قبور اجداد امجاد خاصه جهت زیارت والد ماجد خود ملک فیض اثر که مرقد این دودمان عالیشان است ردی توجه آورد و مبلغ کلی از نقود و اجناس متولیان و خدام و حفاظ و صلحاء و اتقیا و سایر مستحقین انعام فرموده بدار السلطنت مراجعت نمود و در هنگامیکه خسرو زمان متوجه سیر باغها و قلعه محمد نگر و زیارت روضه منیه گوار عالیقدر بود شریف الملک بعرض اشرف رسانید که شجاعت دستگاه یولچی بیگ راجهت تنبیه المیّا چودهری قصبه کلکونا مزد نمودن صلاح دولت است چه چودهری مذکور که در اقران و امثال خود بوفور مال و منال و حشمت و ثروت امتیاز تمام دارد و همیشه دو دویست سیصد سوار و پیاده به بهانه حراست سرحد عادل شاه نگاهداشته علم تمرد می افرازد و هرسال تحفه و پیشکش فرستاده متوسل به بهانه ها و عذرهای نامسموع شده بحضور نمی آید و جبین عبودیت بر آستان بارگاه گیتی پناه نمی ساید بنابر امر عالی اشرف نفاذ یافت که شجاعت دستگاه بر سر آن طاغی تاخت برد مشار الیه از جمیع لشکر و حشم خود دوازده هزار سوار کار آمدنی را انتخاب نموده اول شب از قلعه محمد نگر بجانب کلکونا روان گردید و آن شب و روز و شب دیگر مسافت بعید را بسرعت تمام طی کرده وقت صبح که هنوز آن کافر و شعار از خواب غفلت بیدار نشده بود که بیچو اجل ناگهان بر در خانه اش رسیده دربانش را بقتل در آورده بخوابگاه او در آمد و آن اجل گرفته سراسیمه از خواب بیدار شد دست بشمشیر برده بود که فی الفور آن شجاعت دستگاه با چند جوان اورا دستگیر کرده سر پر غرورش را بی توقف از پیکر بدن جدا ساخته همان دم بجانب قلعه گولکنده راهی شد و وقتی که خاقان زمان از دروازه قلعه محمد نگر بر آمد

بدار السلطنت حیدرآباد توجه فرموده بود سر آن کافر وخیم العاقبت را بر سر نیزه کرده
به نظر ملازمان درآورد خاقان زمان بجلدوی این خدمت نمایان مشارالیه را بانعام اسپ
تازی با یراق زرین و تشریف ملوکانه نواخته اثاث البیت آن کافر را که مبلغهای کلی
بود مرحمت فرمود و رعایای آن طرف از شر و فساد آن کافر دوا فراموش مطمئن خاطر
گشتند ذکر روانه شدن یوسف شاه مخاطب به وفا خان همراه
شیخ محی الدین ایلچی پادشاه عالمیان شاهجهان چون شیخ محی الدین
از جانب پادشاه جهانیان شاهجهان در سنه اسبع وثلاثین والف هجری برسم
رسالت بدار السلطنت حیدرآباد آمده بنابر عدم فصل مقدمات خدمتش در حیز تعویق
افتاده در همراه از جانب شاهجهان احدی بحیدرآباد رسید و در ضمن اظهار مطالب
تاکید در باب روانگی او می نمود خدیو زمان یوسف شاه را که از مجلسیان حضور و افر
و به کبر سن و کاردانی موصوف بود بجهت رسالت مقرر نموده و تشریف خاص و خطاب
خانی عز اختصاص بخشیده و تحف و هدایا و فیل و اسپ و مرصع آلات در تحویل او کرده
همراه شیخ محی الدین ایلچی که تشریف رخصت یافته بود بتاریخ هفتم شهر رجب بعلی بارگاه پادشاه
جهانیان روان فرمود و در حین رخصت شیخ محی الدین را چندراس اسپ و چند زنجیر
فیل ورای انچیکه سابقا باو عنایت شده بود مکرمت نمود چون مشارالیه وفا خان
بعز آستان بوسی پادشاه ممالک هندوستان فائز گردید تحف و هدایای مرسوله گذرانیده
به تشریف خاص مشرف شدند و بجهت سبقت ارسال هدایا و پیشکش و اظهار اخلاص صداقت
پادشاه عالمیان ایلچی خدیو زمان را مورد اشفاق و عنایات پادشاهانه نمود و شیخ
محی الدین ایلچی را بعلت انحراف او از جاده ادب و سلوک داشتن او طریق
اعوجاج را نسبت باین دودمان عالیشان معاتب گردانید و انچه ازین دولتخانه
علیه بهم رسانیده بود موکلان بر او گماشته بزجر و عنف باز یافت فرمود و مشارالیه

و پسر و اقربای او از مرتبهٔ عزت بپایهٔ مذلت افتادند و وفاخان توجهات پادشاه هندوستان
را با حالتِ دیگر در عریضه درج نموده بپایگاه خدیو زمان فرستاد و بعد از فرستادن
خدیوِ زمان آدم خان حبشی و غیره سرداران را بصوب قلعه کولاس
و سید عبد الله خان و غیره امرای عظیم الشان را بجانب کستمکوته
جهتِ حراست سرحد و بیان اینکه در آنجا رو داد چون پادشاه ممالک
هندوستان شاهِ جهان چندی در برهان پور اقامت ورزیده ارادت خان را
با جمعی از امرای عالیشان جهت دستگیر نمودن جهان خان افغان که بنظام شاه توسل جسته بود بولایتِ نظام شاه
روان فرموده امرا در آن ولایت در آمدند و صابر بیگ نام از آن امرای عالیشان
که بخطاب نصیر خانی در آن حین سرفراز شده بود و قریب بسرحد ممالکِ محروسه ناگوجی
از لشکر مغل رسیده در آنجا اقامت نمود خدیوِ زمان بنابر حزم و احتیاط آدم خان
حبشی و الله قلی ترک و بعضی سرداران دیگر را جهت حراستِ سرحد بصوب قلعه کولاس
فرستاد و بسرداران که در آن سرحد جاگیر داشتند و منیواران و زمینداران تشریفات
و حلقها و طوقهای مرصع ارسال نموده در محافظتِ سرحد و حراستِ ولایت تاکید بلیغ
فرموده و درینوقت عریضه از جانب سید محمد ولد میر نیل مصطفی خان که در ولایت کستمکوته
و کلکنک سپه سالار بود بپایهٔ سریرِ خدیو زمان رسید که باقر خان صوبه دار بنگاله بجانب
ولایت مذکور آمده با لشکر جرار و مردان کارزار در میدان حرب و قتال و جنگ و جدال
است و اکثر اوقات لشکر او بحواله آن مملکت در آمده بی اعتدالی مینماید و لشکری که درین
مملکت است نظر بر قوتِ دشمن جهت محاربه احتیاج بمدد و کمک دارد خدیو زمان سید عبد الله
را که از اقارب شجاع الملک امیرزاده مازندران بود بسرداری و خطاب خانی نواخته
تشریف خاص مرحمت فرموده و شاه علی ولد سبحان قلی را که جوان نمایان و در
اول عهدِ شباب بود و سردار فوجی از لشکر ظفر اثر نموده و یاقوت خان حبشی که از امرای

عظام بود چند کس از نایکواریان معتبر و حوالداران ناصحیل را بتشریفات فراخور حال
مفتخر و مباهی گردانیده همراه سید عبدالله خان به کتکوته روانه نمود و اینجماعت
بولایت مذکور رسیده با سید محمد مصطفی خان در وقتی ملاقی شدند که باقرخان بعد تاخت
کالاپهاڑ و تخریب بعضی مملکت مراجعت کرده بود و امرای عالیشان با لشکر منصور
در کالاپهاڑ اقامت نمودند زیراکه اشتهار بود که باز باقرخان باستعداد تمام بقصد محاربه
معاودت خواهد نمود سید مصطفی خان و سید عبدالله با امرای همراهی و شیرخان احمدنگری
و دیگر یاران و اسیر او و رای اعظم کشنا دیو و شیلواریان و زمینداران باتفاق هم در صدد
سد طرق مرور لشکر مغل شدند و در حراست ولایت سعی بلیغ مبذول داشتند درین اثنا سید مصطفی خان
بعلت ازدیاد بیماری که سابقا داشت بر بستر ناتوانی افتاده بدار البقا انتقال یافت
سید عبدالله خان عریضه مشتمل بر کیفیت حالات و استدعای سرلشکری بحضور
فرستاد و خدیو زمان تشریف سرلشکری و شمشیر بحبت سید عبدالله خان ارسال داشته
اورا تاکید بلیغ در حفظ و حراست آن مملکت فرمود و سید مشار الیه باکمال استقلال
باتفاق امرا و وزرا و نایکواریان و شیلواران و زمینداران در حفظ و حراست آن مملکت
سعی موفور بظهور رسانید و شیرخان احمدنگری که از جمله امرای معتبر آن ولایت و صاحب
تجمل و ثروت و مدت بیست سال در آن مملکت اقامت نموده بود انتقال کرد و درینوقت
باز باقرخان از جانب بنگاله باستعداد تمام متوجه آن مملکت شد سید عبدالله خان
بصوابدید صلاح اندیشان شاه علی و یاقوت خان و سرداران دیگر را باستقبال باقرخان
فرستاد و خود در کالاپهاڑ توقف نمود مستقبلان بسرحدی شتافته در جائیکه نهر عظیمی
آب روان و گل ولای بسیار بود بجنگ در پیوستند و دلاوران جانبین داد مردی و مردانگی
دادند و جمعی از هر دو جانب کشته گشتند و بعضی زخمی گردیدند قضارا درین اثنا اسپ شاه علی بنهر آب
بر گل فرو رفت مخالفان هجوم نموده اورا از پا در آوردند و یاقوت خان و امرای دیگر

عنان مقاومت بر تافته مراجعت کردند چشم زخمی به لشکر رسید و سید عبد الله خان
سر لشکر عریضه مشتمل بر کیفیت حال و کثرت لشکر مخالف بحضور فرستاده استدعای
کمک نمود خدیو زمان از امرای عالیشان خواجه افضل ترک را که بحکومت تصنیع نگر
اشتغال داشت طلب نموده و در هفتم رجب سنه اربعین و الف هجری به تشریف
خاص و اسب با زین و لجام زرین عز امتیاز بخشیده بجانب کستمکوته روانه فرمود
و شجاع الملک ثانی ولد مغفرت پناه شجاع الملک و شیر محمد خان و چند سردار دکنی
و چند کس از حواله داران را با هزار سوار خاصه خیل همراه او کرد فرمان جهان مطاع
بنام زمینداران و مینواران آن ولایت صادر شد که مطیع و منقاد مشار الیه باشند
و مصحوب رائی تیوجی را و برهمن حواله دار دیده بانان تشریفات شاهانه و اسپهای تازی
و عنبر چهار و هشت حلقه مرصع که هنود در دست می دارند و در هندی آن را کره گویند
بجهت رای کشنا دیو و مینواران و زمینداران آنجا ارسال داشته تاکید بلیغ فرمود
که راه ها را محافظت نموده باتفاق امرای عظیم الشان در حراست ممالک ساعی باشند
و میان حسینی حواله دار دروازهٔ عالیه شیر علی را بقلعه راجمندری جهت تعمیر برج و باره
و استحکام نمودن قلعه باسباب قلعه داری روانه فرمود بالجمله خواجه افضل ترک بحشمت
هر چه تمامتر بممالکت راجمندری که اول ولایت کستمکوته است وقتی رسید که باقرخان در آنجا
نه رسیده بود اما تهیه پیش آمدن بخاطر داشت و چون منهیان این خبر را بسمع اجلال پادشاه
عالمیان شاه جهان رسانیدند نظر بر اینکه طریق الطاف با خدیو جهان مرعی میداشت و ظاهرا
در مقام تلافی و تدارک حقوق سابق بود فرامین باقرخان ارسال فرمود که ترک جرات نموده ولایات
مفتوحه را بوکلای قطبشاه سپرده به بنگاله مراجعت نماید و فرمان مصحوب احدی نیز بدار السلطنت
حیدرآباد فرستاد که از انجا پیش باقرخان رود پیشوای زمان علامی فهامی احدی شاه جهان پادشاه با فرمان
جهان مطاع نزد باقرخان فرستاد و صادق بیگ ترک را که از زمرهٔ بندگان اند و تحفه عالیه بود همراه

روانه نمود که از دواعی فاسد دست برداشته برگردد و چون شاه جهان از برهان پور و لشکر آن پادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند باقرخان از منصورگره بجانب بنگاله معاودت کرد و سید عبدالله خان وغیره امرای عالیشان عرائض مشتمل بر کیفیت حالات بحضور فرستادند و خواجه افضل را حکم شد که تا طلب همانجا اقامت نماید **ذکر وقوع حادثه قحط در سنه اربعین والف هجری** چون در سال اربعین و الف هجری باران مطلق نبارید و پیش از آن نیز دو سه سال کم باریده بود قحط عظیم رو داد و دوازده من برنج که بیک هون می ارزید بهفت من رسید و رفته رفته به سه من و چون نصف فصل برشکال منقضی شد و باران مطلق نبارید خاقان زمان فرمود که فضلا و علما و مؤمنین و صلحا بل کافه انام سه روز روزه گرفته روز جمعه بنماز استسقا روند بل کفار نیز بصحرا و کنار رودی رفته موافق رسوم خود از خالق جسم و جان و رزاق اهل کفر و ایمان مسئلت باران نمایند نواب علامی فهامی حسب الحکم با خلائق جهت استسقا بیرون شهر رفته از رودخانه کنار شهر گذشته در میدانیکه برابر بندی محل واقع بود قاضی حسن مشهور بقاضی بکه را خطیب و پیشنماز ساخته نماز استسقا بخضوع و خشوع تمام با دعیه ماثوره ادا نمود و جمیع خلائق با آه و انین حزین و دل اندوهگین از بارگاه پروردگار عالمیان مسئلت باران نمودند پیشوای انام نواب علامی فهامی در صدر مجلس قرار گرفته کیسه های زر سرخ و سفید را که خاقان زمان بجهت فقرا مرحمت نموده بود بر جمیع مستحقین و سائر صالحین و فقرا و مساکین و اطفال مسلمین علی قدر مراتب قسمت نمود و پول که بر فیل و شتر بار کرده از سرکار آورده بود به تمام درویشان و محتاجان لنگر فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع خلایق فاتحه خوانده مراجعت نمود در آن روز بیمن اعتقاد خاقان زمان و دعای صالحان قدری باران بارید چنانکه زمین نمناک شد من بعد از سحاب سراب آسا مقدار اشک چشمی آب بر روی زمین نه رسید و در عین فصل برشکال حوضهای بزرگ مثل حوض بانکل و حسین ساگر و حوض ابراهیم پتن و حوض دارالسلطنت حیدرآباد و چاه های عمیق که در قرون ماضیه

گاهی خشک نشده بود همه خشک گردید اگر بطون او دو صد گز میکندند آب نمودا
نمی شد و باغات اشجار نو و کهن خشک و در صحرا حیوانات تلف گردید و در دار
و دیهات خانها انبارها از اموات شد و در محلات و اسواق شهر چندان مرده می‌افتاد
که فرصت بر داشتن نمیشد و خلایق در آرزوی نان جان میدادند در آن وقت خاقان
زمان امر فرمود که در هر جا ذخیره از غله باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه ندارند
از این جهت در دار السلطنت قدری از اجناس ماکول بهم میرسید اما در ولایت دیگر مطلقا
بهم نمیرسید و مشت برنج بهشت زر می دادند و خاقان زمان با وجود چندین لنگر امر فرمود که
در هر محله لنگری ساخته بهرکه خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز لنگرهای بزرگ مقرر کنند
که فقرای بیرون شهر محتاج به لنگر شهر نباشند و دیگهای آش پخته در محلات و بازار بگردانند
که هر که را قوت حرکت نباشد آش در گلویش بریزند و تمام امرا حسب الحکم صبح و شام آش پخته
بفقرا میدادند و حکم شد که در هر محله چاه ها را چندان بکنند که اگر آن طرف زمین آب رفته
باشد بر آورند غرض آنقدر اهتمام در ابقای خلایق فرمود که ما فوق آن متصور نبود و این قحط
در اکثر ممالک هندوستان واقع شده بود و در مملکت برهان پور زیاده برین بود و در ولایت
احمد آباد گجرات گوشت آدم را آدم میخورد با وجود این حادثه عظمی حضرت شاه جهان تدبیر
و نهایت که خزانها از آن مملو بود در قحط خرج نموده از برهان پور نقل مکان نموده رحل اقامت
انداخت و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لک آدم را کفن داده بودند و سوای
این آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنرا خالق العباد داند و تاریخ این حادثه عظمی هر یک
ازین سه کلمه است غم و مرض و مرگ خلق آمده ذکر وفات شریف الملک سرخیل
و سرفراز گشتن میرزا احمد استرابادی بمنصب سرخیلی چون ملا تقی تفرشی
المخاطب به شریف الملک که بعد سرفرازی یافتن بمنصب رفیع القدر سرخیلی برتبه سرداری چنانکه
پیش ازین مذکور شد نیز اختصاص یافت آخر روزها بمیدان دلگشای کنار رود موسی گذاری

وچوگان بازی میرفت روزی با جوانان چابک سوار چوگان باز سواری میکرد نوبتی در چوگان بازی
از اسپ جدا شده کوفتی باعضایش رسید و بعد از چندی تخفیفی در الم کوفت رو نموده در سلخ
شعبان بعلت تخمه اسهال هم رسانید و الم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود رو بتزاید آورد
و معهذا در تمام ماه رمضان المبارک هر روز موافق معمول بدربار حاضر شده بخدمت قیام مینمود
روز عید فطر تا وقت عصر بحضور ایستاده نوکری حضور بجا آورد و بتهنیت بعد عید فطر کوفتش
آنچنان اشتداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدربار معلی نماند و حکیم اسمعیل گیلانی و اطبای
هندی هرچند که معالجه نمودند سودمند نشد و در صبح نوزدهم شوال سنه اربعین و الف هجری
بعالم بقا شتافت و لفظ ختم و مرض تاریخ وفات اوست و مدت قیامش بخدمت سرخیلی دو سال
و هشت ماه و سنین عمرش سی و نه سال بود خاقان زمان را ازین واقعه تأسفی روداد زیراکه
از وقتیکه احراز شرف خدمت حضور نموده بود بنوعی در دقایق خدمتگذاری و آداب عبودیت
و شیوه خیرخواهی میکوشید که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد ازین واقعه لواحق و توابع
آن مرحوم مشمول عواطف شاهی گشته با سامان کلی بصوب عراق راهی شدند و نواب
علامی فهامی پیشوائی زمان بعد از شریف الملک متوجه مهمات دیوانی شده از دست میر قاسم
ناظر الملک و میر معز الدین محمد مشرف و نارائین رای مجموعه دار و عمال دیگر تمشیت مهمات
مذکور مینمود چنانکه عمال راتب مطبخ و فیلخانه و طویله میرسانیدند اما بنابر گرانی غله و قلت
داخل و کثرت اخراجات قواعد و ضوابط دخل و خرج دیوانی برهم خورده کار بر عمال تنگ شد
و اکثر مهمات معطل ماند و از هر جانب فریاد برخاست بنابرین بعد انقضای دو سه ماه
خسرو زمان میرزا حمزه استرآبادی را که بدیانت موصوف بود و بامانت معروف و محال مبلغ
شصت هزار هون در قبضه تصرف خود داشت بجهت منصب سرخیلی پسندیده در تاریخ بیست
چهارم ذیحجه از سال مذکور بتشریف این منصب ارجمند سرفراز نمود میرزای مشارالیه شروع
در عمل نموده براستی و دیانت بتمشیت مهام پرداخت اما چون مهارتی در علم حساب و سیاق و عمل نداشت از مکر و حیله معامله

در بعضی امور معطل میماند و چون فریاد از کارخانها و محلات برخاست پادشاه بنفس اقدس
متوجه حل عقد و مهمات کارخانها می شد بنابرین رای صواب نمای جهان آرا اقتضای آن
نمود که منصب سرخیلی را بمرد کاردانی که از عهده آن کما ینبغی برآید تفویض فرماید از تربیت
نواب علامی فهامی مرزا روزبهان اصفهانی را که در اواخر عهد سلطنت پادشاه مغفرت
پناه سرخیل بود و منصور خان حبشی که میرجمله شد او را معزول ساخته در سلک مجلسیان حضور
منسلک گردانید بجهت این منصب جلیل القدر تجویز نموده کاردانی او را بمسامع اجلال
رسانید چون اکثر مهمات معطل بود خاقان زمان بنابر ضرورت وقت تاریخ سوم ماه
ربیع الثانی سال مذکور تشریف سرخیلی باو مرحمت فرمود و مرزا حمزه بعد معزولی از آن
خدمت که مدت سه ماه و ده روز بآن خدمت اشتغال ورزیده بود بخدمت دیگر و جاگیر
چهار لک هون سرفرازی یافته در سلک مجلسیان حضور منسلک گشت و مرزا روزبهان
اگرچه بضبط و ربط مهمات این خدمت می پرداخت و بدیانت و امانت کار میکرد اما حسن
خدمت و دیانت او در خاطر همایون جا نمیگرفت و همیشه منظور نظر اشرف آن بود که امینی
دیگر بجهت اینخدمت تعین نماید چون از مشارالیه بظاهر قصوری واقع نشده بود لهذا معزولی
او را محول بوقت دیگر میگذاشت تا اینکه در سنه ۱۰۴۲ اثنی و اربعین والف هجری میرفصیح الدین محمد
را که بعد وفات شریف الملک مشمول عواطف خسروی گشته بود از ولایت مرتضی نگر طلب فرموده
در شب هیجدهم شهر صفر از سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز از حکومت مرزا روزبهان
منقضی شده بود تشریف سرخیلی سرفرازی بخشیده مطلق العنان گردانید میرفصیح الدین محمد
صبح و شام بموقف سلام حاضر میشد و تمام روز بمعاملات مملکت می پرداخت از جهت عنایات
خسروی اقتضای آن بود که قلمدان مرصع باو مرحمت نماید پس چنانکه شریف الملک باین
عنایت اختصاص یافته بود میر مشارالیه نیز باین عنایت خاص معزز و ممتاز گردید و بعضی
شعرا بجهت سرخیلی او این دو ماده تاریخ یافته اند ۵ جملة الملک شاه عبد الله سه میر دانش

فصیح کار آگاه و چون خیاب میر ولایت مرتضی نگر را بعضی عمال کاروان گذاشته خود متوجه بارگاه والا شده بخدمت سرخیلی سرفرازی یافته بود و بنا بر نبودن حاکم صاحب شوکت در آن ولایت و متمرد شدن رعیت کار آنجا رو بابتری داشت حقیقت حال بحضور معروض داشته برای استدعای سردار صاحب شوکتی نمود خاقان زمان از جمله امرا عبد اوردی سلطان را بجهت این خدمت پسندیده در هشتم ماه ربیع الثانی از سال مذکور تشریف آن خدمت با مرحمت نموده بصوب ولایت مرتضی نگر روانه فرمود ذکر اسیر شدن فتح خان پسر نظام شاه و متحصن گشتن نظام شاه در قلعه دولت آباد و بیان بعضی وقایع دیگر چون ملک عنبر حبشی نظام شاهی که سی و پنج سال مملکت نظام شاه را ضبط نموده و همیشه بر لشکر مغل غالب آمده آن مملکت را حراست می نمود و از سلسله نظام شاهی طفلی را بر سریر سلطنت نشانیده خود بمشیت امور سلطنت می پرداخت در سنه یکهزار و سی و سه هجری ازین جهان درگذشت نظام شاه که بسن رشد رسیده بود مطلق العنان گردیده زمام مهام سلطنت بقبضه اختیار خود در آورده بعدالت و حفظ مملکت بلند آوازه گشت و صیت شجاعتش باطراف ممالک تلنه شد فتح خان پسر ملک عنبر حبشی بنابر خوف و هراس بظاهر اطاعت میکرد و در باطن نفاق و دواعی فاسد داشت تا اینکه قابوی وقت یافته ملتجی بپادشاه ممالک هندوستان گردید و لشکر فراوان با چند سردار و امرای مغل همراه آورده در حواله دولت آباد در برابر نظام شاه صفوف لشکر بعزم قتال بر آراست و شامت کفران نعمت در معرکه محاربه زخم منکر از دست نظام شاه خورده دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی از اعیان بقید اسیری گرفتار گشتند و نظام شاه فتح خان و مفسدان دیگر را مقید ساخته امرای مغل که اسیر شده بودند بتشریفات و اخراجات داده روانه دار السلطنت هندوستان نمود و بعد ازین فتح قدرت و حشمت نظام شاه از دیاد پذیرفته کمال استقلال بهم رسانید و بعد از آن

در سال هزار و سی و شش هجری که شاه جهان پادشاه بعد از والد ماجد خود بر سریر سلطنت نشست و در سال دوم جلوس بسبب دستگیر ساختن خانجهان افغان متوجه برهان پور شده و خانجهان از آن پادشاه روگردان شده با نظام شاه پیوست و نظام شاه با وی کمال مروت میکرد و سخنش مے شنید در تقویت خانجهان استدعای مخلصی فتح خان از نظام شاه نموده و او را از حبس بر آورد از مقربان و محرمان خود ساخت و شاه جهان چون در برهان پور نزول اجلال فرمود ارادت خان و نصیر خان و بعضی از امرای عالیشان را با لشکری فراوان بر سر کتل و ولایت نظام شاه جهت گرفتن خانجهان فرستاد امرای مذکور بولایت نظام شاه در آمده طلب خانجهان نمودند نظام شاه جواب داد که خانجهان را من نه طلبیده ام او خود آمده است اگر خود خواهد برفت من ممانعت نخواهم کرد والا انچه مشیت ایزدیست خواهد شد چون از آمدن لشکر مغل و وقوع قحط کار بر نظام شاه دشوار شده بود خان جهان باتفاق لشکر نظام شاهی چند نوبت با امرای مغل محاربه نمود انجام کار چون طاقت مقاومت و مصلحت اقامت در آن ممالکت ندید با اقوام و اقربای خود که قریب هزار نفر بودند از نظام شاه رخصت گرفته بجانب آگره راهی شد که شاید خود را با افغانان بنگاله رساند و در راه هر جا افغانی بود با وی می پیوست چون شاهجهان ازین خبر آگاهی یافت عبد الله خان و مظفر خان و چند امرای دیگر را بر تعاقب او فرستاد نزدیک ازان در راه آگره بخانجهان برخورده بجنگ در پیوستند و از صبح تا وقت ظهر آتش قتال ملتهب بود و اخر الامر با قبال پادشاهی در اثنای جنگ تیری یا تفنگی بخانجهان رسید و از پا در آمد و اقوام همراهی او کشته شدند و عبد الله خان سر آن مدبر و اقوام او را بریده به برهان پور آورده در زیر سم سمند شاه جهان انداخت و بعد ازین فتح شاه جهان در مقام تسخیر ولایت نظام شاه شد و امرای او اکثر قلاع و بقاع ولایت نظام شاه گرفتند و نظام شاه در قلعه دولت آباد متحصن گشت و از غایت کلفت و ملالت تغیری در مزاج و خبطی در

دماغ پیدا کرده بر دولت خواهی فتح خان پسر ملک عنبر حبشی اعتماد نموده عنان حل و عقد بود
مهمات سلطنت بقبضه اختیار او سپرد او نیز کینه دیرینه در خزینه سینه داشت و همیشه منتظر اینچنین فرصت بود
تا نظام شاه را از میان بر داشته بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آن روز که از حبس نجات یافته
بود در فکر معدوم ساختن نظام شاه بود درینوقت که تمنای او بر منصهٔ ظهور آورد و در شبی هنگام خواب نظام
شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و پسر صغیر السن او را بپادشاهی برداشت نظم مده فرصت
بدست دشمن خویشتن * که آنچه تو نکردی او کند بمن * تو در خوابی و دشمن سخت بیدار * ز مرده
تا بزنده فرق بسیار * و قریب پنجاه کس از مقربان و معتمدان نظام شاه را بقتل در آورد و بعد از چندی
از شقاوت جبلی نظام شاه را بملک عدم فرستاد و این امر قبیح را ذریعه تقرب خود بخدمت شاهجهان دانسته
مطاوعت و متابعت آن پادشاه اختیار نموده در ملک خود خطبه شاهجهان در مساجد و منابر خواند
و فی الحال بخطاب مورد نوازش پادشاهی گشت و آخر الامر خود نیز بدست مهابتخان گرفتار شده مقید
گردید چنانچه بعد ازین گفته خواهد شد و جمعی از سرداران مرتبه نظام شاهی که با خیل و حشم بسیار بودند و فوجهائی
آراسته داشتند چون صاحبی برای خود ندیدند و متابعت فتح خان حرامخوار بر خود حرام می انگاشتند
و اکثر جاگیرهای ایشان را افواج مغل متصرف شده بود بناچار جلای وطن اختیار نموده بعضی
با امرای مغل پیوستند و برخی بخدمت عادل شاه رفتند و جمعی اراده نمودند که التجا
بآستان سلطنت خدیو زمان بیاورند و درین وقت ارادت خان سرلشکر فوج پادشاه
هندوستان که بواسطه گرفتن خانجهان بالای گهات آمده بود و قلعه دهارور را از دست
نظام شاهیان انتزاع نموده بمحاصرهٔ قلعهٔ پرینده که سرحد ولایت عادل شاه بود اشتغال
داشت عادلشاه اندیشناک گردیده بصلاح دید مصطفی خان و خواص خان که دو رکن اعظم
آن دولتخانه بودند مرهری پندت را سرلشکر کرده با دوازده هزار سوار بمدد قلعه
پرینده فرستاد مرهری با لشکر موفور نظام شاهی و عادل شاهی بنواحی لشکر مغول
آن چنان جلادت و دست بردی نمود که لشکر مغل از محاصره پرینده باز آمده از آنجا کوچ کرده مرے

تا کنار رود تعاقب ایشان نمود و بعد اطمینان خاطر از لشکر مغل بجانب سرحد کولاس که از
جملهٔ ممالک محروسه است آمد و با امرای نظام شاهی که التجا بدرگاه والا می آوردند برخورده
بخلاع شاهانه و نوید جاگیر تا فریفته ایشان را ضمیمه لشکر خود ساخت و این خبر نزد شاه ابوالحسن
ایلچی عادل شاه که در دار السلطنت مقیم بود فرستاده استدعای مدد خرج ازین دولتخانه
عالیه نمود چه در زمانیکه شاه محمد پیرزاده پیشوا بود رعایا و مردم سرحد ممالک محروسه با سرداران
سرحد عادل شاه منازعت نموده چند دیهه و پرگنه سرحد عادل شاه را غارت و تاراج کرده
بودند و شاه محمد بجهت تدارک آن خرابی قرار داده بود که مدد خرج بفرستند تا آن ولایت
ویران شده را معمور سازند مرهری سپهسالار درینوقت جهت سامان لشکر که بمحاربهٔ فوج
مغل قیام نماید طلب آن وجه نمود و شاه ابوالحسن ایلچی نیز از روی دولتخواهی درخواست
امداد و اعانت می کرد امام مرهری را چون تاکید بلیغ از جانب عادل شاه شده بود که بزودی
کارسازی نموده باستعداد لشکر پرداز و تقاضا و ابرام بسیار نمود و قلعه کولاس را محاصره نموده
مدت یکماه نائره جدال و قتال ملتهب ساخت و چون حاصلی بجز خسران ندید دست از محاصره باز داشته
باجمعیت عظیم که قریب بیست هزار سوار و پیاده ورای فوج مرهته که نهب و غارت شیوهٔ ایشانست
چند منزل پیش آمده شروع نهب و غارت نمود خاقان زمان باستماع این خبر باجتماع امرا و سپاه
فرمان داد و بعد از آن میخواست که خود متوجه دفع او شود که نواب علامی فهامی معروض داشت که
توجه باین مهم لایق شان خاقان زمان نیست اگر یکی از ملازمان امرا شرف صدور یابد گوشمال
او بواجبی خواهد داد پس بصوابدید نواب علامی فهامی اشجع الامرا یولچی بیک و خداوردی
سلطان و قزلباش خان و چند سردار از مسلمانان و چند کس دیگر از حواله داران لشکر خاصه خیل مثل اژدها خان
و استقلال خان و از قوم هنود جگدیو رائو و بهالی رائو و اسیراو و بعضی سرداران بینوا را که
هر یک ده هزار پیاده داشتند بمقابلهٔ لشکر عادل شاه نامزد فرمود و چون منهیان
بمسامع اجلال رسانیدند که مرهری سرداران نظام شاهی را با خود متفق ساخته

قریب سی هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فراهم نموده قصد پیش قدمی دارد خاقان
زمان امر فرمود که خیمه بارگاه نه گزیرا بر سمت لشکر عادل شاه و نظام شاه برافرازند و جمعی از
سرداران عالیشان را مثل خواجه افضل ترک و شیر محمد خان و حواله داران لشکر خاصه خیل را
باستعداد حرب و ضرب بدار السلطنت طلب فرمود و امر شد که شجاع الملک در ولایت
گستمکو شده با امرای آنجا اقامت نماید و چند کس از غریب و دکنی را در نیوقت سرداری گردانید
چنانکه علی بیگ خان افشار ترک را جاگیر چهل هزار هون مکرمت نموده فرمود که صد جوان بیادر ترک نگاه دارد و بدستور میرم بیگ جاگیر چهل هزار
هون عطا نموده حکم فرمود که صد سوار قدر انداز نگاهدارد و همچنین محمد سعید بدخشی و سید ابو مخدوم ملک دکنی و چند
کس دیگر از اهل دکن را که به شجاعت و دلاوری موصوف بودند جاگیرها نواخته امر نگاه داشت
سپاه نمود و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح جوق جوق در میدان داد محل از نظر ملازمان بارگاه
گذشته به تشریفات سرفراز گشتند و خاقان زمان قولنامه با تشریفات فاخره جهت سرداران
که اراده التجا باین دولتخانه داشتند و مرهری نفریب الیشان را پیش خود نگاه داشته
بود فرستاده تفرقه در جمعیت مرهری انداخت از انجا یا بلجی کاشیا مرهته که دو سه هزار
سوار همراه داشت چون قولها و تشریف باو رسید بالشکر خود و چند سردار دیگر از لشکر مرهری
جدا شده و نیز خاقان زمان جمعی از پیادهای نیواره طرار عیار را بصوب لشکر مرهری
نامزد فرمود که در شبهای تار به لشکر مرهرسے در آمده گوش و بینی لشکریانش را بریده بیاورند
و جائزه بینی بریدن و گوش بریدن یکهون مقرر شد و سرداران عالیشان که بمقابله مرهرسے
نامزد شده بودند بقدر دوازده کروه مسافت بسمت لشکر عادلشاهی رفتند چون قوت مرهرسے
بضعف گرائید و شوکت لشکر فیروزی بسمع او رسید باعتذار پیش آمد خواهر زاده
خود را بحضور فرستاده بوساطت شاه ابو الحسن ایلچی عرض نمود که غرض از آمدن
این غدوه دولتخواه محض اعانت و استمداد است چون دشمن قوی بکمال بهیر وستے
رو بمملکت دکن آورده اگر اتفاق باهم صورت وقوع نیابد محتمل که اهل نفاق مدا

تصرف درین ممالک بسر رسد و مدافعه دشمن بر ذمت همت سلاطین دکن که همیشه ابا عن جد
باهم اتفاق دارند از جمله واجبات است خاقان زمان که با طنگا باعادل شاه متفق بوده
وظاهرا رعایت جانب پادشاه عالمیان قلاع جوان [illegible] بنابر صلاح وقت سپاه و
سالار عادل شاه را بعد خرج مرحمت فرمود بر سر لشکر [illegible] مجاربه نمایند
در تاریخ پانزدهم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ احدی و ثلثین و الف هجری بوساطت عقلای
خیراندیش فیما بین صلح واقع شد و تفرقه خواطر مردم بجمعیت مبدل گشت ذکر آمدن ونجو
کانتیا بدار السلطنة و منتظم گشتن پسر و اقربایش در سلک ملازمان
بارگاه چون مرهری برگشت از سرداری که ایشان را خاقان زمان
تشریفات و قول فرستاده بود ونجو کانتیا که شجاع و دلاور و نامور بود با دو
سه هزار مرهته نادیان سوار خود را بحواله دار السلطنة رسانید خسرو زمان مجددا
تشریف خاصه و اسپان باد سپا براے مشار الیه فرستاده او را مشمول عنایات
خود گردانید و بعد یکهفته مشار الیه به بیماری صعب مبتلا گشته از جهان درگذشت و در وقت
نزع سبوجی سرکاره نظام شاهی را که در دار السلطنة بود وصی خود ساخته پسر
و برادرزاده و لشکر خود را باو سپرد خاقان زمان بعد ازین واقعه نوبت دیگر تشریفات
فاخره و چند راس اسپ و سه زنجیر فیل و حلقه مرصع مصحوب نارائن رائو برهمن فرستاده
تا تشفی خاطر آنها نماید و بعواطف خسروی امیدوار گرداند نارائن را او در لشکر آنها رفته
و تشریفات پادشاهی رسانید و بعنایات خسروی متوقع ساخته مراجعت نمود و کمیت
و کیفیت آن لشکر و قدرت آن جماعت معروض حضور داشت پس امر عالی شرف
نفاذ یافت که شجاعت دستگاه نصیر الملک حواله دار خاصه خیل با دو هزار سوار
رفته ایشان را از دروازه کوه طور براے سلام بمیدان داد محل بیاورد نصیر الملک
حسب الامر آن جماعت را که قریب شش هزار سوار و پیاده بودند از دروازه مذکور در

سیدان د دخل آورده ایشان جوق جوق با سرداران پیش آمده شرف کورنش و زمین بوس در یافتند پسر و برادرزاده و شوبے باسی کس از اقربای او که سردار فوجی از افواج مرهته بود بحضور طلب شدند پسر و برادرزاده او به تشریفات فاخره وکمر خنجر مرصع و حلقه های مرصع و بیست هفت راس اسپ و یک زنجیر فیل و باقی اقربای او به تشریفات لایق سرفرازی یافتند و جاگیر مبلغ سه لکهون بآن جماعت مرحمت شده در سلک امرای این دولتخانه منتظم گردیدند ذکر تولد دختر بلند اختر در دولتخانه عالی آورده‌اند که آخر روز چهارشنبه بیست هفتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۰ اربعین والف هجری خاقان زمان را از بطن خاتونی از خواتین عصمت دختر نیک اختر متولد شد خاقان زمان در بارگاه حرم محترم بساط عیش و نشاط گسترده بجمیع پرده نشینان تتق عصمت و بزم آرایان انجمن عشرت تشریفات فاخر عنایت فرمود و شریف الملک سرخیل که در آن وقت در قید حیات بود حسب الحکم صد کرور تنکه در محلات و اسواق دار السلطنه گردانیده بتمام خلایق تقسیم نمود و منجمان که جهت استخراج احکام وقت ولادت با سعادت مامور شده بودند بتشریفات فاخره و انعامات متکاثره بهره اندوز گشتند نظام الدین احمد در تاریخ آن گفته ـ نمایان شده مهی از برج شاهی ذکر وقوع طوفان آبی در سنه ۱۲۴۱ احدی و اربعین والف هجری چون در سنین ماضیه باران کم باریده بود و در سنه ۱۲۴۰ اربعین والف مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد چنانکه پیش ازین بقید قلم آمد در سال در فصل برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران آنچنان بارید که فضاے دشت و صحرا را سیلاب در گرفت و آب رودخانها بطغیان آمد چنانکه رود موسی که متصل بدار السلطنه حیدرآباد است در وقت صبح چهارشنبه بیست و هفتم شهر صفر بدانسان طغیان نمود که آب از بالای پل گذشته سیلاب بدرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل فقرا را منهدم ساخته و پاره از اشجار

باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود بر بوده مردم معمر آن وقت می گفتند که ما نشنیدیم
که در هیچ قرنی سیلاب باین تندی و شدت آمده باشد و جوشش آن از صبح تا دو پهر
و سه گهری روز بود و بعد از آن رو به کمی آورد ذکر سرفراز گشتن نصیر الملک
بخدمت عین الملکی از تغییری آدم خان حبشی و مفوض شدن منصب
حواله داری خاصه خیل بقاسم بیگ و عنایات یافتن خواجه افضل ترک
و مرحمت شدن خدمات او بامرائی دیگر و آمدن ایلچی از جانب فتح خان
پسر ملک عنبر نظام شاهی چون قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترکمان منصب کوتوالی
را گذاشته خواهش منصب دیگر نکرده دو وقت برای آستان بوسی حاضر میشد خاقان
زمان متوجه حال او گشته میخواست که منصب دیگر لایق باو تفویض نماید و چون آدم خان
حبشی که منصب عین الملکی باو مفوض بود در قلعه گولاس در هنگام هنگامه آرائی
مرهری آنچنانکه باید در حفظ و حراست آن سرحد نکوشیده و در محاربه قصور نموده بود
او را از آن قلعه طلبداشته و از خدمت عین الملکی معزول ساخته نصیر الملک را بخدمت
او سرفراز فرمود و منصب حواله داری خاصه خیل را که از مناصب بزرگ است از نصیر الملک
تغییر نموده بقاسم بیگ عنایت فرمود و خواجه افضل ترک که از قلعه راجپندی در وقت
آمدن مرهری طلب حضور شده بود مشار الیه بحالت بیماری از آن ولایت بدار السلطنه
رسیده سعادت بساط بوسی دریافت و مرضش روز بروز ازدیاد پذیرفت تا اینکه
بتاریخ هیجدهم ماه جمادی الآخر سنه احدی و اربعین و الف هجری متوجه دار عقبی شد
و بعد وفاتش بعضی از خدمات او بقزلباش خان و سرداری یکهزار سوار بشجاعت
دستگاه یوسف بیگ و حکومت ولایت مرتضی نگر به میر فصیح الدین محمد مرحمت گردید
و در سال مذکور شاه ابو الحسن از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نظام شاهی برسم رسالت
در حضور آمده تحف و هدایا گذرانید و میر عرض سبوحی هرکاره را که از جانب مغفرت پناه نظام شاه

به عهده ایلچی گری بود معزول گردانید خاقان زمان شاه ابوالحسن به شمول عنایات
شاهانه نموده منزلی جهت اقامت او تعیین فرمود و سیوجی سرکاره چون قبل ازین وصی
و شیوجی کاتیا مرهته شده بود و سالک انجا عه منسلک گشته نوکری بر نسبت سرداران و حواله‌داران مرهته که خوب
سالیانه برای ایشان مقرر میشد اختیار نمود و بعد چندگاه میر جعفر نیز نوکری اختیار نموده از مجلسیان حضور گردید

فصل دویم از باب ششم در ذکر وقایع متفرق که در عهد سلطنت آن خاقان زمان صورت وقوع یافت

آورده اند که چون پادشاه
عالمیان شاه جهان بعد ورود بدار السرور برهانپور چنانکه شیخ محی الدین را بدار السلطنه
حیدرآباد فرستاد همچنین برادر او شیخ معین الدین را بجانب بیجاپور روانه فرمود بعد رسیدن
مشار الیه به بیجاپور عادل شاه قرار داد که نه لک هون و صد زنجیر فیل و تحف دیگر بطریق
پیشکش ارسال دارد چون امرای شاه جهان بولایت نظام شاه متفرق شده بسرحد ولایت
عادل شاه رسیده دست برد ها نمودند و مرهتی با سرداران بمعانت ایشان اقدام
کرده بود بنابرین و بجهت امور دیگر که در آن وقت رو داده فسخ عزیمت ارسال پیشکش
نموده و شیخ معین الدین از بیجاپور برآمده میخواست که بلشکر شاهجهان ملحق شود اما چون
بشهر بیدر رسید مرجان نام حبشی که از جانب عادل شاه کوتوال و حارس آن قلعه بود
او را نگذاشت که پیشتر رود و اکثر اوقات بوساطت شیخ محی الدین ازین دولتخانه
عالی مشار الیه مد خرج مرحمت میشد و چون عادل شاه پیشکشی که مقرر نموده بود به
بارگاه معلی شاه جهان نه رسانید در اول سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین و الف هجری
آصف خان با اکثر امرای پنجهزاری و پنجاه یا شصت هزار سوار مغول از حضور بصوب
بیجاپور نامزد گردید آصف خان با حشمت و شوکت هرچه تمامتر به بالاگهات روان شد
و خاقان ایلچی خدیو زمان که همراه شیخ محی الدین احراز شرف آستان بوسی شاه جهان نموده
و تحف و هدایا گذرانیده مورد الطاف گردیده بود درین وقت او را رخصت انصراف مرحمت شد

وشاه علی بیگ که از امرای هزاری بود نیز همراه او بدار السلطنت حیدرآباد روانه گشت
و آصف خان از آنجا لوای کشش بپایین آمده و مجدداً در ولایت نظام شاه رایات حشمت بر
افراخت و فتح خان پسر ملک عنبر که در دولت آباد بود اظهار اطاعت و انقیاد نموده
و سلک امرای پنجهزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاه
در قبضهٔ تصرف اولیای دولت درآمد آنگاه آصف خان با عظمت تمام از راه گلبرگه
متوجه بیجاپور گردیده هر شهر و ولایت که بر آن ممر لشکر پادشاهی شد بغارت و تاراج
رفت و بسی خانمانها بی نام و نشان گردید القصه بعد رسیدن به بیجاپور بمحاصره پرداخت
و چند نوبت فیما بین محاربه واقع شد و بعضی از دلیران لشکر آصف خان تا کنار خندق
آمده از ضرب توپ و تفنگ و بان تلف میشدند و هر روز فرامین تاکید پادشاه عالمیان
با آصف خان جهت تسخیر بیجاپور میرسید و مصطفی خان پیشوای عادل شاه صلح و صلاح
وقت دانسته بخدمت آصف خان رفته جهت قرارداد صلح پیشکش سابق را قبول نموده و هر روز
جاسوسان متعاقب یکدیگر اخبار آنجا را بموقف عرض میرسانیدند و خدیو زمان از جهت
بهم خوردگی ولایت بیجاپور و استیلای لشکر آصف خان و اقامت نصیر خان که از
امرای سه هزاری بود با فوجی از مغل در قلعه ناندیر نظام شاهی که متصل سرحد ممالک
محروسه است اندیشناک گردیده بنابر حزم و احتیاط نصیر الملک را که منصب عین الملکی
سرفرازی داشت بتشریف اسپ و شمشیر سپاه سالاری نواخته و شجاعت دستگاه یحیی بیگ
و خداوردی سلطان و قزلباش خان و بیر و بهوجی کاشیا و عالم خان و شیر محمد خان
و مظفر خان جمعی از سرداران سوار رتنل و هربارا و ناگوجی هزاره جگدیو راو و بهالی راو
را همراه داده بجانب سرحد روانه فرمود و امرای مذکور حسب الامر بمحافظت سرحد و محافظت
طرق قیام نمودند و ملک عنبر که چهار لک هون جاگیر داشت حکم شد که بقلعه محمد نگر عرف گولکنده
رفته باهتمام تمام مرمت قلعه و توپها و تهیه یراق و آلات و ساختن آتشبازی بر از ملک مذکور

بقلعهٔ گولکنده رفته حسب الحکم بکار معهود مشغول گشت و امر عالی شرف نفاذ یافت که از سرکار
جیغهٔ مرصع نزد خود و چار آئینه بلشکریان قسمت نمایند و از جانب شاهجهان پادشاه وفا خان و شاه علیبیگ
که رخصت شده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته در سرحد ممالک محروسه بقلعهٔ اگیر رسیدند خانخانان
که هشتاد سال عمر داشت بعارضهٔ بیماری ازین عالم درگذشت و شاه علیبیگ با پسران مرحوم متوجه دار السلطنه
حیدرآباد گشت و چون بحسین ساگر رسید میر فصیح الدین محمد حسب الحکم باستقبال او شتافته بلوازم ضیافت
و شرائط مهمانداری چنانکه قانون است و تحفه عالیست پرداخته و در دهم شهر جمادی الاولی از
سال مذکور خدیو زمان بجانب حسین ساگر توجه فرموده شاه علیبیگ را بملازمت خود فائز گردانیده بتشریف
خاص و یک سلسله فیل بزرگ و دو راس اسپ بزر ساخته بدار السلطنه مراجعت فرمودند و در دوازدهم
ماه مذکور او را بدار السلطنه طلبیده در باغ میر جملهٔ ماضی حکم فرود آمدن فرمودند و در هفدهم ماه مذکور
مجلس شاهانه آراسته و میر فصیح الدین و کریم خان سرنوبت را فرستاده باعزاز و اکرام تمام مشار الیه
را بحضور پرنور طلب فرمودند و زبان مبارک بپرسش احوال پادشاه عالمیان گشودند و مشار الیه را
بخلعت ملوکانه و دو راس اسپ و یک زنجیر فیل و پسران او را با دو کس دیگر که همراه او بودند بخلعتهای
شاهانه بهره اندوز گردانیدند تا آخر رمضان المبارک شاه علیبیگ در دار السلطنه بود و در مدت
اقامت هر ماه احدی از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان می آمد و پیغام چند که استماع آن
موجب گرانی خاطر همایون میشد می آورد و چند لک هون و چند زنجیر فیل منتخب و جواهر نفیس
درخواست میکرد و نواب علامی بسخنان ملاطفت ایلچی و احدیان را فهمایش مینمود و خدیو زمان بمدارا
پیش آمده بلطائف الحیل می پرداخت تا اینکه در آخر ماه رمضان جاسوسان از برهانپور خبر آوردند
که حضرت شاه جهان بسرعت تمام از برهانپور کوچ نموده بجانب اگره و لاهور متوجه شد
و احدی بطلب ایلچی آمده خبر روانگی آورد و جمعی از جاسوسان از بیجاپور خبر آوردند که در اردوی
آصف خان قحط افتاده و آذوقه از هیچ جا بهم نمیرسد و هرگاه محاربه واقع میشود دستهٔ از ان
عادلشاه استیلا می یابند جمعی کثیر از لشکر آصف خان بضرب تیر و تفنگ هلاک گشتند و دیگر حال آنکه

حضرت شاه جهان بقدغن تمام بطلب آصف خان آمد و خان معزّ الیه بسرعت هرچه تمامتر متوجه حضور
شد و لشکرش بالتفرقه فاحش از آن ولایت مراجعت نمود پس شاه نبی بیگ را از اینجا به نیل
مقصود بسرعت تمام در عشره ذیقعده از سال مذکور بصوب هندوستان روانه گردید و هر چند
سعی و تملق نمود که دست خالی نه رود اما فایده بر تملق و ابرام او بظهور نرسید مدت اقامت
حضرت شاهجهان بادشاه در برهان پور مدت سه سال و کسری بود و درین مدت به سبب قلت
آذوقه و شدت قحط خزانه‌ها که در قرنها و اعصار از حاصل هندوستان فراهم شده بود بمصرف
رسید و خلق نامعدود از عدم قوت و شدت جوع تلف شدند ذکر توجه خدیو زمان بجانب
قصبه فرح بخش حیات آباد و ترتیب جشن بعضی امور که در آن زمان
رسم اهل دکن بود چون خاقان زمان را عنفوان شباب رسید و سبزه گلستان
عذارش بود میخواست که آن خط نو را از صفحه عارض بتراشند تا مرتبه دیگر خطی بهتر از آن رو
نماید و در آن زمان در ممالک محروسه دکن رسم بود که در ابتدای اینکار بلوازم عیش و سور
و بهجت و سروری می پرداختند بنابرین حیات بخش بیگم والده ماجده خسرو زمان متکفل اخراجات
این جشن طرب افزای خسروانه و تحمل سامان آیین بندی شاهانه گردیده قرار داد که این بزم عالم آرا
و این شور عشرت افزا در خطه حیات آباد که مشهور بحیات نگر است و در جانب شرقی دار السلطنت
حیدرآباد بدو فرسنخ واقع و در ابتدای جلوس میمنت مانوس خاقان زمان آن حیات بخش
سراپرده نشینان تتق عصمت و بزم آرایان انجمن عفت بطرح دلنشین و طرز
فردوس برین احداث آن فرموده ترتیب یافته بود پس امر جهان مطاع صادر شد که حیات
آباد را آیین بندند و وکلای حضرت مهد علیا باستعداد اسباب عیش و سرور و لوازم
جشن و سور قیام نمایند و در تاریخ بیست و چهارم رجب المرجب سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین
و الف هجری خسرو زمان بحشمت و شوکت هرچه تمامتر از دار السلطنت بجانب
سید آباد روان شده آنجا نزول اجلال فرمود و روز دیگر به قصبه منصورآباد

تشریف برد و صبح روز سیوم بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد که دیده را از سواد نقش نور و سینه را از هوایش سرور حاصل میشد تشریف ورود اجلال ارزانی داشت و هنگامه عیش و طرب گرم ساخته و درین ایام فرح انجام جمیع خلایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر بعیش و طرب مشغول گردیدند و داد انبساط و نشاط انچنانکه باید دادند و این جشن تا دوازده روز امتداد یافت و روز دوازدهم خاقان زمان مقربان و محرمان با اختصاص را بخلعتهای ملوکانه نواخته بیست راس اسپ عراقی با زین و لجام زرین و سیمین و عباهای زربفت و ابریشمی و جمیع امرا و سرداران و مجلسیان حضور و ملکان و خواجه سرایان رفیع مکان را تشریفات لایق بعضی را اسپ و برخی را جیقه و بدک مرصع مرحمت فرمود و جمیع طوائف انام را از خوانندگان و ارباب طرب و شعرا و صلحا و علما را فراخور حال بخلعتهای پادشاهی مفتخر و مباهی گردانید و شاه علی بیگ ایلچی حضرت شاه جهان پادشاه را که در ایام این جشن در دار السلطنت بود طلبداشته خلعت خاصه با دو راس اسپ و یک سلسله فیل و پیشش را خلعت فاخر و یکراس اسپ و ایلچی سلطنت پناه عادلشاه را خلعت شاهانه و یکراس اسپ و همچنین ایلچیان سلاطین دیگر را و بعضی ایلچیان این دولتخانه عالیه را که ببارگاه شاه جهان پادشاه و پادشاه ایران و دیگر سلاطین عظیم الشان رفته بودند علی قدر مراتبهم تشریفات فاخر عنایت فرمود و بجهت سرداران و امرای بزرگ که در اطراف بودند نیز اسپان و تشریفات فرستاد و بعلیا جناب والده ماجده اقمشه و امتعه بسیار و زیور و جواهر بیشمار و اسپان عراقی و فیلان کوه پیکر با ساز مرصع و پالکی طلا گذرانید و چند قطعه دیهه و پرگنه بسبیل انعام مقرر نمود و کلای مهد علیا خرچ این جشن از جانب مهد علیا دو لکهون نقلم آورده اند و بعد فراغ ازین عشرت متوجه دار السلطنت شد ذکر طلب گشتن امرا که بجانب سیر جلد روانه شده بودند بحضور دافر النور و بیان ولادت با سعادت شاهزاده نیک اختر بلند قدر چون خاقان زمان از حیات آباد بدار السلطنت حیدرآباد معاودت فرمود منهیان اخبار مراجعت

حضرت شاه جهان پادشاه از برهان پور واصف خان و دیگر امرای عالیشان از جا چه رو باقر خان از ولایت کستکونه بمسامع اجلال رسانیدند و همین موجب انشراح و انبساط خاطر همایون گردیده و دولتخواهان بزبان بدعا و ثنا کشوده مراتب تهنیت بجا آوردند و امراکه بحراست سرحدها مامور بودند بحضور طلب شدند و در شهر ذیقعده سنه احدی واربعین و الف هجری نصیر الملک سپه سالار و شجاعت دستگاه یوحیی بیگ و غیرشان از امرا و سرداران که اسامی آنها پیش ازین بضبط قلم درآمد داخل دارالسلطنت شده در میدان داد محل از نظر ملازمان پایه سریر پادشاه گیتی پناه گذشتند و خاقان زمان هر یک را به تشریفات خسروانه نواخته رخصت رفتن بمنازل ارزانی داشت و در اواخر این سال اختر تابنده از مشرق جاه و جلال خاقان صاحب اقبال طالع گردید یعنی روز دوشنبه یازدهم ذیقعده سنه مذکور حضرت واهب العطایا جلت عطایاه خاقان زمان را فرزندی کرامت فرمود و شکرانه این موهبت عظمی مبلغ کلی بعلما و فضلا و صلحا و فقرا مرحمت گشت و ملا وجهی شاعر دکنی در تاریخ آن گفته ـــ آفتاب از آفتاب آمد پدید و ملا غواصی که در شعرای دکنی ممتاز بود این کلمه را مادهٔ تاریخ ساخته محفوظ باد و نظام الدوله احمد این مادهٔ تاریخ یافته آفتاب فلک قطب شهی ذکر ازدواج پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادل شاه بهمشیره مکرمه خاقان زمان چون از قدیم الایام مابین دودمان عالیشان قطب شاهیه و خاندان رفیع المکان عادل شاهیه سلسله قرابت و وصلت بود چنانکه پادشاه غفران پناه سلطان محمد قلی قطب شاه همشیره معظمه خود ملکه جهان را در سلک ازدواج ابراهیم عادل شاه درآورده و بعد تمادی سنوات سعد خاقان جنت مکان سلطان محمد قطب شاه با صبیه جلیله عادل شاه عقد مناکحت بسته درین وقت سلطان محمد عادل شاه که بعد والد ماجد خود بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود خواست که بموجب رشته قدیم که فیما بین بود عمل نماید بنابرین شاه ابوالحسن

وشیخ محمد حسیم راجهت خواستگاری پرده نشین سرادقات عز و علا از او به گزین حجلهٔ مجد و اعتلا اعنی صبیه محترمه خاقان جنت مکان مدار السلطنت حیدرآباد فرستاد رسولان رموز دان بوساطت محرمان بارگاه و مقربان درگاه بآئین پسندیده پیغام خواستگاری بمسامع اقبال رسانیدند خاقان زمان وقوع این امر را محول بارادهٔ الٰهی کرده بزبان خاموشی که دلیل رضاست اجابت آن استدعا نمود رسولان عریضه مشتمل کیفیت افتتاح ابواب مواصلت و لوازم تهنیت بحضور عادل شاه ارسال داشتند شاه عدالت پناه عادل شاه چند سردار و امرای نامدار مثل مرهری پنڈت سپه سالار و عنبر خان حبشی راجهت سرانجام مهام مواصلت بپایهٔ سریر سلطنت روان فرمود بعد رسیدن ایشان بممالک محروسه بموجب امر جهان مطاع جانشنی گران و خوان سالاران باستقبال شتافته در هر منزل بلوازم ضیافت و مراسم مهمانی قیام نمودند بعد ازان سرداران و امرا و مقربان نوبت بنوبت و پایه بپایه متعاقب یکدیگر جهت استقبال روان شدند اول کریم خان سر نوبت با چهار رحواله دار خاصه خیل بعد ازان سیادت پناه میرزا حمزه بجمعیت خویش و روز دیگر نصیر الملک با لشکر خود بعد ازان از ملکان بلند مکان مثل ملک عنبر و ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر فصیح الدین محمد با چند سردار نامدار باستقبال شتافته بتعظیم و تکریم هرچه تمامتر در دامن کوه طور آنها را فرود آوردند و خاقان زمان بفرمود تا دولتخانه و بلده را آئین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان مفتوح ساختند و خیمه و سراپرده و بارگاه سپهر اشتباه در دامن کوه طور برپا کردند و آن دشت و صحرا را مانند شهری ساختند و روز دیگر خاقان زمان بکمال تجمل و حشمت متوجه آن بارگاه گشته و بر تخت شاهی بعظمت و شوکت نشسته سپه سالار عادل شاه را با رفقا طلب فرمود چون حاضر شدند بموقف سلام ایستاده مراسم کورنش و تسلیم بجا آوردند و درآن روز پیشکش اسپ مع یراق زرین و سیمین و دو فیل با آن سپه سالار و رفقای او نیز تشریفات شاهانه و اسپان ترکی

مرحمت گردید گویند که در آن روز چهل راس اسپ و پنج زنجیر فیل و صد دست تشریف با مرای عادلشاهی عنایت شد بعد از آن خاقان زمان امرای مذکور را رخصت انصراف ارزانی داشته و تا وقت عصر در آن بارگاه بعیش و عشرت پرداخته تجمل هرچه تمامتر متوجه دولتخانه عالی گردید و در شب نوزدهم ماه شعبان همشیره عادلشاه با خواتین خاص و اهل حرم اسباب بلوازم عروسی بر فیلان و شتران بار کرده دو هزار خوان ترتیب داده همراه گرفته اند دروازه دوازده امام علیه السلام در قصر بدی محل که بانواع تجملات پادشاهی چون نگارخانه چین آراسته بودند در آمد و در آن شب قاضی بلده در حضور علماء و فضلاء لطیفین عصر را با سلیمان دهر بمهر سی لک هون عقد مناکحت بست و مهد علیا یعنی والده ماجده خاقان زمان مدت یکهفته در حرم سرا بساط نشاط گسترده انواع تکلفات در جشن جلوی بکار برد و همشیره مکرمه عادلشاه و دیگر خواتین محترم تشریفات شاهانه و زرائن مرصع آلات قیمتی عنایت فرمود خاقان زمان جهت همراهی پالکی عروس از میان اکابر و اعیان میر فصیح الدین محمد را برگزیده تشریف اسپ خدمت دو راس اسپ تازی با زین و لجام زرین و جاگیر پنجاه هزار هون عز اختصاص بخشید و جناب علامی فهامی شیخ محمد خاتون و فضیلت پناه قاضی احسن مشهور بقاضی مکه و جمعی از مجلسیان حضور و شیخ داود و ملک دولت خان عهده دار دولتخانه عالی با چند سردار معتبر و کریم خان سرنوبت و سیدا بو و مخدوم ملک ریحان با چهار حواله دار خاصه خیل که چهار صد سوار لشکری تابع ایشان بودند تشریفات لایق بقدر مراتب مرحمت نموده همراه پالکی ملکه زمانیان تعیین نمود و در بیست و ششم ماه شعبان سنه یکهزار و چهل و دو بجز پالکی زرنگار مکلل بجواهر آبدار ملکه عالمیان را با بیست پالکی خاصه و پنجاه پالکی دیگر از خدمه مع اثاثه پادشاهی و فیلان کوه پیکر و اسپان ترکی و تازی نژاد و شتران قوی هیکل پر بار و خزانها و سربارها زیاده از حد و شمار از دار السلطنت روان فرمود و در سراپرده و بارگاه که در دامن کوه طور برافراخته

بودند فرود آوردند و در سلخ شهر شعبان پادشاه زمان جهت رخصت ملکهٔ عالمیان
بعظمت و حشمت متوجه کوه طور شد و مرهری سپاه لار عادل شاه از استماع این خبر با در زاده
شهر آمده آداب تسلیم و کورنش بجا آورده معروض داشت که همشیرهٔ مکرمهٔ حضرت عادلشاه در
اردوی معظم است باید که از قدم میمنت لزوم شاهنشاهی بارگاه عادل شاهی را فر و رونق
بخشند خدیو زمان اقبال نموده اولاً در آن بارگاه نزول اجلال فرمود مرهری بعد از تقدیم
لوازم خدمت و شرائط عبودیت سه طبق زر سرخ و سفید نثار نمود و از در بند بارگاه
تا محل جلوس پای انداز زربفت و مخمل گسترانید و دو راس اسپ عربی و عراقی
با یراق زرین و سه زنجیر فیل و نه خوان قماش نفیس از نظر انور گذرانید خاقان زمان
مرهری را تشریف فاخر و شش راس اسپ و دو زنجیر فیل و امرای دیگر را تشریف و اسپان
مرحمت فرمود و بمطربان بیجاپور پنجهزار هون و ده هزار روپیه و اسپ و فیل بخشید بعد از آن
از بارگاه عادل شاهی متوجه بارگاه ملکهٔ عالمیان گردید و همشیرهٔ گرامی را جواهر نامعدود
و هدایای نامحصور و خاصان حرم را نیز خلاع و جواهر عنایت فرموده مرخص ساخت
و بعد از یک پهر شب به دولت خانهٔ عالی معاودت نمود و محاسبان دفتر خانهٔ پادشاهی قیمت
اسباب جهیز را پنجلک هون نوشتند و آنچه در ایام جشن و سور از تشریفات و غیره بمصرف
رسیده پنجاه هزار هون و مدت ایام جشن یکماه و پانزده روز بود و در اواسط شهر رمضان
اردوی معلی ملکهٔ عالمیان روانهٔ بیجاپور شد و امرای نامدار بمشایعت تا سرحد رفته
و از آنجا مرخص گردیده بتشریفات سرفرازی یافته مراجعت نمودند و چون اردوی معلی بگلبرگه
رسید حضرت عادل شاه پسر اخلاص خان سرجا راو با چهار هزار سوار باستقبال فرستاد
مشار الیه احراز شرف آستان بوسی نموده بتشریف خاص سرفرازی یافت و فرمان
عادل شاهی به مرهری پندت رسید که از آنجا بجناح استعجال جهت اعانت فتح خان
نظام شاهی که مهابت خان وغیره سرداران حضرت شاهجهان او را در قلعهٔ دولت آباد

محصور ساخته کار براو دشوار گردانیده ناچار راهی شود چون مرحمت تشریف [illegible] خدمت [illegible]
عالمیان گرفته بدان صوب روان شد و چون باردوی معلی بیک منزل رسید [illegible]
و خواجه حسن خان که رکن دولت عادل شاهی بودند باستقبال آمده بشرف [illegible]
و میر فصیح الدّین محمد و نواب علامی بتعظیم و تکریم پیش آمده مراسم [illegible]
و آن هر دو رکن سلطنت عادل شاهی را تشریفات فاخره بهر یک چهار [illegible]
مشار الیهما را خاصتها علی قدر مراتب دادند چنانچه در آن روز [illegible]
رسید و روز دیگر پادشاه عدالت پناه عادل شاه با عظمت و شوکت باستقبال شتافته خیمه
و بارگاه برابر اردوی ملکه عالمیان برافراخته و بساط نشاط گسترده بنشیند و عشرت [illegible]
بعد از آن ببارگاه ملکه عالمیان تشریف آورده جواهر وافر و زر بسیار نثار نموده رسوم و قواعد
جلوه که در دکن متعارف است مراعات فرموده و آخر همان شب پالکی زرنگار ملکه عالمیان را همراه
گرفته داخل دولتخانه عالی گردید و روز دیگر برادر رنگ سلطنت نشسته امرا و سفرای
درگاه قطب شاهی را طلب فرموده هر یک را بخلاع خسروانه فراخور حال مباهی و مفتخر کرده
و مدت یکماه در بیجاپور اقامت آن امرا صورت وقوع یافت بعد از آن پادشاه عدالت پناه
و ملکه عالمیان امرای مذکور را طلب فرموده به تشریفات فاخره و اسپان با یراق زرّین
و سیمین عز اختصاص بخشید رخصت انصراف ارزانی داشتند و آن امرا با جمعیت
خود در عشره محرم سنه ثلاث و اربعین و الف بدار السلطنت حیدرآباد رسیده و بعد
عشره محرم احراز شرف بساط بوسی نموده به تشریفات شاهی سربلند گردیدند
و جناب علامی بواسطه حسن خدمات مشمول عنایات سلطانی گشته نوید بجای مناصب
عالی مسرور و مباهی گردید و اوضاع و اطوار بیجاپور را نوعیکه مشاهده نموده
بمسامع اجلال رسانید و تفصیل قصه نوید بجای آنکه پیش از ایام جشن مذکور نواب
علامی فهامی شیخ محمد خاتون را بنابر سعایت مقربان حکم عالی شد که چند روز

دفتر اعمال خود [illegible] و ولیعهد زمان چون نجابت و طهارت ذیل او از لوث امور که بد و
شوب [illegible] بودند [illegible] بسمع خسرو زمان مجدداً در مقام عنایت و مرحمت
[illegible] سنه ثلاث و اربعین و الف هجری که آفتاب در برج حمل ۱۰۴۳
[illegible] در محفل جشن خسروی تشریف خاص جملة الملکی به نواب
[illegible] جمیع مهام سلطنت و عنان کل امور مملکت بقبضهٔ اقتدار
[illegible] جهت سواری با دو راس اسپ به نواب موصوف
عنایت شد و خواهرزاده نواب علامی که بقابلیت ذاتی و استعداد کسبی اتصاف
داشت بنیابت وزارت مرحمت گردید مشارالیهما بخلعت مناصب عالی مکرم و محترم
گردیده با جمیع عمال و اهل مناصب بدفترخانهٔ عامرهٔ پادشاهی آمده تیمناً چند فرد
کاغذ را مزین بدستخط خود نمودند و روز دیگر بارگاه پادشاهی آمده بسرانجام مهام
سلطنت پرداختند و بعضی عمال و اهل دخل را که در امور دیوانی دخیل شده بودند
بیدخل نمودند و میر فصیح الدین محمد را که بجهت تحصیل زر و بسرانجام مهام بولایت مرتضی نگر
رفته از منصب سرخیلی معزول شده بود تشریف پادشاهی فرستاده بحضور طلبیدند و
خاقان زمان برای مزید توقیر و احترام دو سردار بزرگ یکی مخدوم ملک و دیگر سید بابو
نام را که هر کدام صد سوار و هزار پیاده داشتند با چهارده سلحدار بتعیین نواب علامی
نمود و مقرر شد که هر پنجشنبه بزیارت روضات و مراقد سلاطین خاصه سلطان مغفور
ظل الهی میرفته باشند و جمیع مقربان و سرداران و عساکر خاصه خیل در سواری لشکر
فیض اثر همراه نواب علامی باشند و در ایام میرجملگی نواب علامی جمعی کثیر از
مجلسیان و سلحداران و علمداران و صنوف ملازمان بافزونی مشاهره سرفراز
گشتند و بسیاری از اهل استعداد و علما و تجار و کافهٔ انام مشمول احسان
خسروی گردیدند و نواب علامی باعث این امور خیر که موجب حیات جاوید یعنی

بقائی نام نیک ست گشت و خاقان زمان در ایام مہر جہانگی او دو بار با علیا حضرت یعنی والدۂ ماجدۂ مکرمہ معظمہ و سائر اہل حرم محترم بمنزل نواب علامی تشریف آوردہ ہر بہجت یکچندہ بعیش و عشرت اشتغال فرمود و نواب علامی کل مایحتاج و سائر اخراجات ہر روزۂ بادشاہی از سرکار خود ترتیب میداد و در نوبت اول جواہر و مرصع آلات و اسپان و فیلان و اقمشہ و تحف و ہدایای بسیار از نظر انور گذرانید و خاقان زمان بلطف طبع عنایت و بجواسطہ عنایت خاطر دو راس اسپ عربی از انجملہ قبول نمودہ باقی را باو مرحمت نمود و در انسے ایں تشریف کسوتِ خاصہ با دو راس اسپ مع یراق سیمین نیز عنایت فرمود و نواب علامی با وجود کثرت مشاغل مہام سلطنت و ملازمت دو وقتہ با خدا و بعد اوقات برای اشتغال بحسنات نیز استثنا کردہ بود چنانچہ ہر صبح مدرس فیض محیط ایشان از وجود ارباب دانش و اکابر و اشراف دار السلطنت از قضاۃ و علما و صلحا و شعرا و اہل استعداد و امرا و وزرا مشحون میگردید و بافادہ و افاضہ علوم منقول از کتب تفاسیر و احادیث و فقہ و معقول از حکمت و ریاضی و منطق وغیرہ اشتغال مے ورزید و بعد فراغ از آن متوجہ امور دنیوے می شد و ہر شنبہ کہ روز تعطیل ست ارباب کمال از عرب و عجم صحبت میداشت و مذاکرہ دواوین معتبر از عربی و فارسی مثل دیوان متنبی و دیوان خاقانی و انورے و کتب مثنویات متقدمین مثل مثنوی مولوی روم و حدیقہ حکیم سنائی وغیرہ درمیان مے آمد و ہر ہفتہ غزلے طرح می فرمود و از کار تصنیف و تالیف نیز بیکار نبود بالجملہ ذات ستودہ صفات او منبع و جامع کمالات صوری و معنوی بود

ذکر آمدن شیر محمد خان بحضور و سرفرازی یافتن میر محمد رضائی استرابادی بہ تشریف پیشوائی و بعضی وقایع متفرقہ دیگر

آوردہ اند کہ قبل ازین شجاعت دستگاہ شیر محمد خان کہ از پایۂ سلحداری برتبہ سپہ سالاری رسید

باتفاق شجاع الملک امیرزادهٔ مازندران بسمت کشتگوته و کلنک روانه شده بود و در ششم ماه
جمادی الاولی سنه ۱۲۴۲ هجری بشرف بساطبوسی بارگاهِ گیتی پناه فایز شده در سلکِ
مجلسیانِ حضور منتظم گردید و بعد چندی بمنصب عمدهٔ دیگر سرفرازی یافت
و در شب سیزدهم ماه جمادی الاخری از سال مذکور سیادت پناه میر محمد رضا خان
استرآبادی بتشریف پیشوائی عزّ اختصاص یافت و نواب علامی چنانکه پیش ازین
مذکور شد خانه نشین گشت و در هفدهم ماه جمادی الاخری سال آینده برخدمت حواله‌داری
الاخانهٔ خیل منصوب و قاسم بیگ ازین منصب معزول شد و در شب بیست و نهم ماهِ مذکور
نوباوهٔ بوستانِ عظمت و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طی نموده بود به بهشت
جاودان خرامید و در جوارِ جدِّ بزرگوارِ خود مدفون گردید و در اواخر سنه مذکور
سیادت پناه فضیلت دستگاه مرزا جلال الدین محمد حسینی قزوینی بجوارِ رحمتِ
ایزدی پیوست و هم در اواخر سنه مذکور شجاع الملک را از ولایتِ کشتگوته طلب
فرموده خدمت اورا بنابر التماس شیر محمد خان سپه سالار بمیر رستم مازندرانی
که دامادِ خانِ مذکور بود تفویض فرمود و چون زمینداران آن ولایت در بعضی
احیان تمرد و سرکشی مینمودند شیر محمد خان و میر رستم حکم اشرف شد که باتفاق
یکدیگر بضبط آن مملکت پردازند و سرکشان آنجا را تنبیه نمایند و شجاع الملک
در اواسطِ ذی الحجه بدار السلطنت رسیده سعادتِ بساط بوسی دریافت
و در زمرهٔ ملازمان حضور منسلک گشته مجدداً مشمولِ عواطفِ خسروی گردید
و در هیجدهم ماه صفر سنه ۱۲۴۳ هجری مشارالیه را جاگیر یک لکهون مرحمت شد و در
سلک امرای عظام منسلک گشته قریب یکهزار سوار و چند هزار پیاده نگهداشته
باساز و یراق در میدانِ مقابل ندی محل به نظرِ ملازمان حضور درآورد و چون خبر آمدن مهابتجنگ
بجانب مملکتِ دکن و تسخیر قلعه دولت آباد اشتهار داشت ججارخان دکنی و یاقوت خان بجانب

سرحدِ گولاس جهت حفظ و حراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای مقتضای اقتضای آن نمود که قلاع متین سرحدها بتعمیر دیوار و برج و باره و اسباب قلعداری استحکام پذیرد بنابرین بفرمود تا حسن بیگ شیرازی را که درین وقت منصبِ کوتوالی اودگیر را ابراهیم اصفهانی فرحت شده بود بجانب قلعه زانگیر که در سرحدِ ولایت نظام شاهیه است فرستادند و پانزده هزار هون برای خرج ما یحتاج تحویل او نمودند مشارالیه در اندک فرصت بتعمیر قلعه و تهیه اسباب قلعداری پرداخته مراجعت نمود و در جلدوی این خدمت بازمنصب کوتوالی با و مرحمت شد و میان حسینی عهده دار دروازهٔ شیرعلی را بجانب قلعهٔ پانگل و دیوبجی را و ملک نور محمد را بقلعه مصطفی نگر و چند کس معتبر دیگر را بقلاع دیگر روانه نمودند و همگنان حسب الحکم به تعمیر و فراهم آوردنِ آذوقه و درست نمودنِ آلاتِ حرب پرداختند

ذکر آمدنِ شیخ دبیر حاجب عادل شاه و بعضی مقدمات دیگر

چون مهابت خان المخاطب بخانخانان از جانب حضرت شاه جهان بدبرپور آمده و بعد چندی با جمعی از امرا و لشکر پادشاهی بعزم تسخیر ولایت نظام شاه بحواله قلعه دولت آباد رسید قلعهٔ مذکور را محاصره نمود درین وقت پادشاه عدالت پناه عادل شاه شیخ دبیر را به حجابت بپایهٔ سریر سلطنت مصیر روانه فرمود و مشارالیه در بیست و هفتم ماه صفر سنه ۱۰۴۲ بدارالسلطنت رسیده و باتفاق شاه ابوالحسن ایلچی عادل شاه که در ینجا اقامت داشت احراز شرف بساط بوسی نمود و تحف و هدایا گذرانیده بعرض رسانید که چون لشکر مغل بجانب دکن آمده و مهابتخان متوجه تسخیر قلعه دولت آباد است باید که شیوهٔ موافقت از طرفین مراعات شود و موافقت با امرائی حضرت شاهجهان پادشاهی اتفاق عادلشاه بعمل نباید بلی در مدافعه ایشان همداستان باید بود تا مدت یکماه اقامت نمود و بعد ازان خصت انطرفین افت و در اوائل

شهور سنه مذکور میر فصیح الدین محمد بعد کارسازی ولایت مرتضی نگر بپایه سریر سلطنت
رسید و مرزا حمزه را بدانجانب نامزد کرد **ذکر فرستادن شاه عدالت**
پناه عادل شاه مرهری وغیره سرداران را بکمک فتح خان
در قلعهٔ دولت آباد محصور شده بود و فتح نمودن مهابتخان
قلعهٔ مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر چون مهابتخان قلعهٔ دولت آباد
را محاصره نموده کار بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف عادل شاه
رسید عادل شاه مرهری را با چند سردار دیگر بکمک فتح خان فرستاد چون ایشان
نزدیک لشکر مغل رسیده کار بجدال و قتال انجامید و هزیمت به لشکر عادلشاه
راه یافت و یاقوت خان نظام شاهی که توسل بحضرت شاهجهان نموده در سلک امرا
منتظم گشته همراه مهابتخان بدکن آمده از سلوک مهابتخان رنجیده باز بلشکر نظام شاه پیوسته مهیج فتنه و جدال
گردیده بود کشته شد و لشکر عادل شاهی را بعد ازین شکست تاب مقابله با مهابتخان
نماند مهابتخان بعد از قتل یاقوت خان و هزیمت دادن لشکر عادلشاه مدت پنجماه
بمحاصره قلعه مذکور پرداخته کار بر اهل قلعه نهایت تنگ ساخت آخر الامر مهابت بفتح خان
و پسر نظام شاه قول فرستاده عهد با ایمان مغلظ بمیان آورد که ولایت خارج دولت آباد
با ایشان باز گذارد فتح اعتماد بر قول او نموده ناچار از غایت اضطرار با پسر نظام شاه
از قلعه بر آمد مهابتخان آنچنان قلعهٔ متین را که چند سال مقر سلطنت نظام شاه بود تصرف
در آورده ضمیمه ممالک پادشاهی گردانید و نصیر خان را بمحافظت قلعه تعین نموده خود نظام شاه
و فتح خان را گرفته روانه برهانپور شد و بر خلاف عهد و پیمان عمل نموده نظام شاه
و فتح خان را با سایر اهل حرم و متعلقان مقید ساخته با اسباب و اثاثه سلطنت مصحوب
اسلام خان پنجهزاری بخدمت حضرت پادشاه هندوستان روانه کرد و خود در برهانپور
توقف ورزیده بعد چندی از خدمت حضرت شاهجهان استدعای فرستادن یکی از شاهزاده های

عظام نمود که در صوبهٔ برهانپور بوده در تسخیر ملک دکن ممد و معاون او باشند شاهجهان
شاهزاده شجاع را با استعداد تمام به برهانپور روانه فرمود و سید مظفر خانجهان را باتالیقی
مقرر کرده همراه نمود چون شاهزاده حوالی برهانپور را مضرب خیام ساخت مهابتخان
باجمیع امرا باستقبال شتافته سعادت کورنش و بساط بوسی دریافت و از همانجا مهابتخان
باجمیع امرا و لشکر در خدمت شاهزاده بعزم تسخیر ولایت بیجاپور بر بالاگهات آمده به تسخیر
قلعه پرینده نظام شاهی که درین زمان در تصرف امرای عادل شاهی بود متوجه شد و مدت
چهار ماه بمحاصره و امور قلعه گیری پرداخت و چندانکه سعی و جهد نمود اثری بظهور نرسید
و بی نیل مقصود باز به برهانپور معاودت کرد و بعد رسیدن به برهانپور شاهزاده
حسب الطلب با بعضی امرا روانهٔ حضور شد و مهابتخان در آنجا توقف نموده به بیماری صعب
مبتلا گشته بعالم عقبی شتافت و در اواسط جمادی الاولی از سنهٔ مذکور در وقتیکه خسرو زمان
بسیر و شکار مشغول بود منهیان این خبر بمسامع اجلال رسانیدند و نظام الدین احمد
دو مادهٔ تاریخ وفات او بطریق تعمیه در سلک نظم کشیده ؎ خان عالی مکان مهابتخان
آنکه بودش زمانه در فرمان　داشت امید تا دکن گیرد　رفت امید از مهابتخان
؎ چرخ گردان انچه داد از عز و جاه　حمله یکدم از مهابتخان گرفت
تا چه قصدی داشت جانش زان سبب　هادم اللذات از وی آن گرفت
بین که چون تاریخ فوت او شده　از مهابتخان زمانه جان گرفت　و خیرات خان
سر نوبت که در سال دویم جلوس همایون مطابق سنه ۱۰۳۶ یکهزار و سی و شش هجری برفاقت
محمد قلی پسر قاسم بیگ ایلچی برسم رسالت بصوب ایران رفته بود در سال یکهزار و چهل و چهار
هجری رخصت انصراف یافته باتفاق امام قلی بیگ صحبت لیا دل عازم دار السلطنه
حیدرآباد گردید و چون در وقت رفتن از جانب حضرت شاهجهان صحیفهٔ الوداد
مصحوب خان مذکور بخدمت حضرت بادشاه جمجاه [illegible]

قندهار بصوب هندوستان رفته بعد گذرانیدن جواب صحیفه الوداد بحضرت پادشاه
هندوستان متوجه دار السلطنت حیدرآباد شد و چون در غرهٔ ذیقعدهٔ مذکور
خبر وصول امام قلی بیگ محبت بنیاد اول بالتفاق خان مذکور بمسامع اجلال رسید
بجهت قیام بوظایف مهمانداری میر عز الدین محمد مشرف مقرر گشت و بعد رسیدن
نزدیکی دار السلطنت شیخ محمد طاهر سرخیل و یولچی بیگ که یکی از امرای عظیم الشان
بود متعاقب یکدیگر حسب الحکم باستقبال شتافته بلوازم ضیافت و مهمانداری
پرداخته ایلچی مشار الیه را بخیرت آباد که دو فرسنگی دار السلطنت است فرود آوردند
و بتاریخ نهم ماه ذیقعده سنهٔ مذکور خاقان زمان در عمارت خیرت آباد نزول
اجلال فرموده ایلچی مذکور را بملازمت اشرف عز امتیاز بخشید ایلچی مشار الیه
مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر تهنیت جلوس با پنجاه راس اسپ عراقی و تاج و شمشیر
و کمر خنجر مرصع و بسیاری از تحائف که از جانب پادشاه ایران آورده بود از نظر
انور گذرانید خسرو زمان خلعت خاص و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ عربی با زین
و یراق طلا بمشار الیه مرحمت نمود و باغ میرزا محمد امین میر جمله جهت نزول او مقرر
فرموده و بتاریخ دوم ماه مذکور مشار الیه حسب الطلب بدولتخانه عالی حاضر شده
و مرتبه دیگر سعادت ملازمت دریافته از جانب خود چهارده اسپ عراقی و دوازده
مهار شتر و پنج جفت قالین با مدتکیه های نفیس و چهارده طبق زربفت و تحائف دیگر
گذرانید و بخلعت خاص و جیغهٔ مرصع و یکزنجیر فیل و دو راس اسپ مفتخر و مباهی
گردید و بجهت اخراجات مشار الیه چهار هزار من غله و پنجهزار هون نقد مرحمت شد و اوراه
تهمن پرگنهٔ مجاهدپور که دو هزار هون حاصل داشت و در هر ماهی هزار هون نقد از خزانه عامره مقرر یافت
و روز دیگر خیر اتخان دوازده راس اسپ عراقی و چهارده طبق زربفت و چند نفر غلام و کنیز گرجی
و نه قطار شتر و پنج جفت قالی با مدتکیه ها و بسیاری از تحائف دیگر گذرانید بخلعت خاص و اسپ فراز

گزتو در سلکِ مجلسیان و مقربانِ حضور وافر النور منسلک گردید

فصل سوم از باب ششم در بیانِ مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف و ذکر اولاد و مجملی از فضائل و محامد آن پادشاهِ معدلت پناه

بر جویندگان اخبار و آثار سلاطین نامدار پوشیده نماند که بر لوح مزار آن پادشاه مغفور تاریخ وفات و ولادت و جلوس و مدتِ سلطنت و سنِ شریفش چنین منقور مکتوب است تاریخ وفاتِ پادشاهِ جنت بارگاه سلطان عبدالله قطب شاه یوم الاحد سیومِ ماه محرم سنه ۱۰۸۳ یکهزار و هشتاد و سه هجری و ولادتِ باسعادتش بیست و هشتم شهرِ شوال سنه ۱۰۲۳ یکهزار و بیست و سه هجری و جلوس همایونش یوم الاربعا چهاردهم ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۵ یکهزار و سی و پنج هجری و مدتِ سلطنتش چهل و هشت سال و سنِ شریفش شصت سال و والده ماجده آن پادشاهِ غفران پناه حیات بخش بیگم بنت سلطان محمد قلی قطب شاه پیش از دو سال و چهار ماه و کسری برحمتِ الهی پیوست چنانکه بر لوح مرقد آن مرحومه این عبارت منقور است وفاتِ جنت مکانی حیات بخش بیگم بتاریخ بیست و هشتم شب یکشنبه ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد هجری و صاحب مرآة الصفا در بیانِ احوال آن پادشاهِ جنت مکان نوشته که پادشاهی بود عادل و باذل و سخی و متهور و دانشمند و قدرشناسِ ارباب هنر و در عهدِ آن شهریار علما و فضلا از هر دیار رو بدار السلطنة حیدرآباد آوردند و هنرمندانِ عالم در آن بلده مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در تحقیق لغت فارسی بی شبه و نظیر است بنام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و بمقاصد و مآرب خود فائز گردیدند و شیخ محمد خاتون علیه الرحمه که اعلم علماء زمان بود در زمانِ آن پادشاه اعتبار بخشِ فیض رسان اعتبارش از ایوانِ کیوان درگذشت چنانچه مدارس عالی بنا نمودند و مدرسین در آن مدارس مقرر فرمود و میر محمد سعید مرحمه المخاطب معظم خان خانخانان سپه سالار از نوکران تربیت یافتگان

کرده چپ پست تعین مورچال نمود با آنکه از قلعه توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بوده مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ درمیان هم اتفاق افتاد آخرالامر قطب شاه بملاحظه اینکه خونریزی مسلمانان از جانبین بناحق میشود میر احمد داماد خود را فرستاده و بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و بعد از آن والده خود را نیز فرستاده و آن عفیفه به تقریر دلپذیر و تقرر ازدواج صبیه قطب شاه بسلطان محمد مصالحت فیمابین قرار داد و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بدولتخانه سلطان محمد آوردند و میر جمله دوازدهم جمادی الاخری سنه سی از جلوس شاه جهانی برکنار حسین ساگر از ولایت مفتوحه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و با جازت نشستن عز امتیاز یافت و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرما شد و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب خجسته بنیاد اورنگ آباد منعطف ساخت گویند که سلطان عبدالله قطب شاه بدلالت شاهزاده بعد مراجعت او جهت مزید استحکام قلعه گولکنده کرد کوچه که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده داخل حصار نمود و شاهزاده از منزل اندور میر جمله را با پسرش بدرگاه بادشاهی مرخص گردانید و در همین منزل از پیشگاه خلافت فرمانی متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمیر جمله شرف صدور یافت و بیست و پنجم ماه رمضان المبارک در دارالخلافت شاهجهان آباد خان مذکور به تقبیل عتبه سلطنت چهره کامیابی برافروخت و منصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و مرحمت قلمدان مرصع و انعام یکلک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطانی و مباهی گردید و یکقطعه الماس بزرگ در وزن دوصد شانزده سرخ و در قیمت دو لک و شانزده هزار روپیه و شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر گران قیمت از نظر انور گذرانید که بهای مجموعه آن پانزده لک روپیه قرار یافت و چون نشو و نما یافته دیار دکن بود و پیوسته در ترتیب مقدمات

که موصل بمطلوب تواند شد همت مقصور داشته قابو میجست که اتفاقاً در همین سال ابراهیم عادلشاه
والی بیجاپور بجوار رحمت الهی پیوست و امرای او که اکثر غلام بودند علی نام مجهول النسبی را بفرزندی
او برداشته جانشین او ساختند معظم خان سرکرده مدعا واکرده تسخیر آن ولایت را در کمال تیز بازی نموده
متعهد آن مهم سترگ گردید چون این خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرائی
عمده مثل مهابت خان وزیر او و ستر سال و نجابت خان در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ
زیب پیوست شاهزاده بصوبه بیدر او در اسرع اوقات قلعه بیدر را مفتوح ساخت و در
غره ذی قعده ۱۰۶۷ هزار و شصت و هفت هجری قلعه کلیان را نیز متصرف در آورد پس از آنکه
متوجه تسخیر گلبرگه گردید عادل شاه اندیشه ناک گشته بتقبل پیشکش کرور روپیه و انضمام
ولایت کوکن و قلعه پرینده با لواحق آن بقلمرو پادشاهی زده لوزد طریق انقیاد گشت
و منشور حضور بنام پادشاه زاده شرف نفاذ یافت که خود باورنگ آباد برگردد و معظم خان
در قلاع کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بربندد و بند تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک
مفتوح خاطر خواه شاهزاده صورت نگرفته بود بل بقول بعضی هنوز محاصره گلبرگه و زد و
خورد با عادلشاهیه در میان بود که خبر عارضه اعلی حضرت و در آمد مهمات سلطنت بقبضه
اختیار دارا شکوه شایع شد و از اشتهار این خبر مخالفان خیره گشتند و دارا شکوه از روی
عناد و کار شکنی کمکیان این مهم را بحضور طلب نمود مهابت خان و ستر سال بی رخصت
شاهزاده برخاسته روانه شدند و شاهزاده بحسن تدبیر خود را بسلامت در آغاز سنه ۱۰۶۸
هزار و شصت و هشت هجری باورنگ آباد رسانید و در همین ایام به بعضی وجوه معظم خان
از وزارت معزول گشته عازم حضور گردید شاهزاده بلطائف الحیل او را پیش خود طلبید
و بقولی باشاره آن نخبه کار که رفتن حضور دلخواه او نبود او را نزد خود طلبید بهر صورت همین که
مشار الیه بخلوتگاه شاهی رسید محبوس و مقید شد و چون خبر امتداد کسل اعلی حضرت و
استیلای دارا شکوه بیچاره و آنکه هندوستان پیچید هر سری سودائی راه یافت با شاهزاده خزائن و اموال معظم خان

سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در سلک ملازمان انسلاک داده و او را
در دولت آباد نگهداشته خود به نهضت هندوستان عازم گردید و بعد از آنکه به دستیاری
اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائی گشت معظم خان را باستقرار نقود و اجناس او
مشمول عنایت ساخته بصوبه داری خاندیس منتخب و مباهی گردانید و در همین سال که از
دارالخلافه دهلی جهت اطفای نائرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع نهضت فرمود معظم خان
طلب حضور گشته بطریق ایلغار در قصبه کوره باستان بوسی خلافت حسن اخلاص فروغ
دیگر داد و روز جنگ مرکوب او در جنب سواری خاصه قرار یافت و پس از برافراختن
رایت نصرت و فیروزی معظم خان به منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه
مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع که فرار بر قرار داده بود
رخصت یافت و درین مهم تدابیر صائبه و پردلیهای شائسته که شایان سرداران والاشکوه
باشد از معظم خان بر لوح روزگار مرتسم گشت و جمعیت شجاع رفته رفته منتشر گردید و
قریب چهل کس همراه او ماند و معظم خان در جلدوی این مساعی جمیله که در مدت شانزده
ماه به متاعب و مصائب بسیار چنین کار سترگ را بانجام رسانید در سال سیوم از سنه جلوس
عالمگیری بخطاب والای خانخانان سپهسالار بلندنام گردید و بعد از آن ولایتی را که
مابین مغرب و شمال بنگاله مایل بشمال واقعست مفتوح ساخت و ولایت دیگر متصل
بآن که گاهی گذر عساکر سلاطین هندوستان در آنجا نشده بود و به بدی آب و هوا
مشهور بود بحیز تسخیر درآورد و انجام کار مرض ذات الصدر عارض حالش گردید و بعد از آن
بمرض ضیق النفس و خفقان و آخر الامر بمرض استسقا مبتلا گشته بتاریخ دوم شهر رمضان
سنه یکهزار و هفتاد و سه هجری از این مرحله فانی بسر منزل بقا پیوست و از و در شهر حیدرآباد
تالاب و باغ و حویلی یادگار مانده و درین عصر یک تالاب باقیست و از اولاد
آن پادشاه جنت مکان کسی نماند الا سه دختر که یکی را در سلک ازدواج سلطان محمد خلف حضرت

پادشاه عالمگیر متنبک گردانید چنانکه در احوال معظم خان رقم پذیر قلم وقائع رقم گردیده و در
احوال دو جبیه دیگر خافی خان چنان نوشته که یکی را به سید احمد که از سادات نجف و
عرب بود منسوب ساخت و او را بپایه وزارت رسانیده و اکثر امور ملکی صاحب اختیار نمود
بعد چندگاه سید سلطان نام که از شاگردان پدر سید احمد بود و در حسب و نسب برتر از و
و بعالی خاندانها بود چون بخدمت سلطان جنت مکان رسیده مقرب و معزز گردید
و دختر خود را بدو نامزد فرمود و روز بروز در مراتب و اعزاز او می افزود تا آنکه میان آن هر دو
سید رشک و چشمک میان آمد روزی پادشاه از سید سلطان پرسید که شما بحقیقت احوال
بزرگان سید احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند استاد
زاده من هستند ازین کلمه زیاده بر سابق تخم عداوت در مزرع دل سید احمد کاشته شد
و روز بروز بآبیاری نمایان دغا ازین شیطان سیرت نخل مخالفت میان آن هر دو
سید نشو و نمای یافت و هر روز ماده عناد و فساد افزایش میگرفت تا آنکه جشن کدخدائی در میان
آمد و هنگامه عیش و نشاط گرم شد اتفاقا در ایام شادی بسببی میان آن هر دو بهم حرف ناخوشی
بجائی رسید که در شب عقد سید احمد سوگند شدید یاد کرده بعرض پادشاه رسانید که اگر
حضرت دختر را بسید میدهند مرا مرخص سازند و تهیه اسباب برآمدن از شهر حیدرآباد پرداخت
هر چند مردم عمده بمیان آمده فهمانیدند و در اصلاح کوشیدند مفید نیفتاد و از خواص پادشاه
سرو ما که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون سید احمد گشتند و چون پادشاه
را پاس خاطر سید احمد و دختر بزرگ زیاده تر منظور بود ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد
در خواست کنکاش از همدمان و محرمان اندرون و بیرون چنان قرار یافت که آن
دختر را به ابو الحسن که از طرف مادر با پادشاه قرابت قریبه دارد منسوب نمایند و چون تقدیر
الهی چنین بود در همان شب که ساعت عقد مقرر گشته بود ابو الحسن را طلبیده نشسته
و بحمام فرستاده مخلع ساخته و سهره مروارید در سر او بسته و بر اسپ عراقی با ساز مرصع

سوار نموده با ساز سپهر انجام که برای سید سلطان مهیا ساخته بودند باشان و شکوه
بمجلس دار الامارت حاضر آوردند و عقد شاهزادی بسید دختر را با وی حواله نمودند و آنچه از عطای
فهامی میر غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان و سرو آزاد احوال سید نظام الدین احمد
و ضمن احوال خلف او سید علی معصوم معروف بیان آورده اینست که سید نظام الدین احمد
ابن سید معصوم دشتکی شیرازی ابن میر غیاث الدین منصور بنا بر کثرت اشتهار مستغنی
از بیان چنانچه در علمای ان زمان مشهور و ملقب باستاد البشر است و اورا مدرسه ایست
در شیراز مشهور بمدرسهٔ منصوریه و چون همشیرهٔ شاه عباس ثانی صفوی اراده زیارت
حرمین شریفین نمود شاه عباس سید معصوم را جهت تعلیم مناسک حج همراه بیگم متعین فرمود
هرگاه تعلیم و تعلم مناسک حج از پس پرده کما ینبغی بوقوع نمی آمد بنا بر وجود کفویت بخاطر
بیگم رسید که عقد شرعی بمیان آید حجاب مرتفع گردد پس عقد نکاح بستند و بعد سعادت
اندوزی زیارت حرمین شریفین چون رجوع بسوی اوطان از خوف شاه عباس
متعذر شد اقامت در مکه معظمه برگزیدند و سید معصوم را از بطن بیگم سید احمد متولد شد
و در مکه نشو و نما یافت و اکتساب علوم نموده بر اقران خود فایق گردید و آوازه کمالش
در آفاق پیچید میر محمد سعید میر جمله که احوالش پیش قلمی شد مال فراوان برای سید احمد و سید
سلطان که از سادات نجف اشرف بود فرستاده آن هر دو سید را بحیدرآباد طلبید
بعد ورود ایشان خواست که هر دو دختر خود را در سلک ازدواج آن دو سید در
آورد سلطان عبدالله قطب شاه برین معنی آگهی یافته گفت سزاوار اینست که من
دو دختر خود را باین هر دو سید جلیل القدر بدهم پس میر جمله ناخوش شده برخاسته
نزد عالمگیر پادشاه رفت و قطب شاه نخست یک دختر خود بسید احمد داد و بتهیهٔ اسباب
تزویج دختر دیگر پرداخت و چون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت
او و هواخواهانش نمیخواستند که تزویج دختر پادشاه به سید سلطان صورت وقوع گیرد

پس بنابر ترتیب نکاح سید احمد کس بخدمت قطب شاه فرستاده پیغام داد که اگر تزویج سید سلطان
صورت وقوع خواهد گرفت من بکمر محلل الحقیقه بمیان همت بسته و نزد عالمگیر پادشاه
رفته سعی در هدم مبانی دولت شما خواهم کرد و همان ساعت حال و اثقال بار کرده بعزم کوچ نشست
و پادشاه ازین پیام متحیر گشته اعیان حضرت و ارکان دولت را مجتمع ساخته درخواست
سنگکاش نمود همه یکداستان گشته بعرض رسانیدند که از رفتن سید احمد نزد عالمگیر پادشاه
اندیشه فتنه عظیمست و از ترک تزویج سید سلطان هم فی الحقیقه متصور نمیشود مگر اینکه اسباب
تزویج مهیا گشته ضایع گردد درینصورت صلاح در آنست که ابوالحسن را بنظر قرابتی که با
پادشاه دارد برای تزویج اختیار فرمایند آورده اند که ابوالحسن را که از مدت چهارده
سال در تکیه مرشد خود سید شاه راجو قدس سره که از اخفاد امجاد قطب الاقطاب سید محمد
گیسو دراز و از اکمل اولیا و در تکمیل و ارشاد قایم مقام جد بزرگوار خود بود سکونت داشت
طلب نموده بحمام برده خلعت شادی پوشانیده عقد آن دختر دیگر باو بستند گویند چون
رسوم شادی سید سلطان شروع گردید و نوبت بحنابندی رسید آن روز که تشخیص رسم
حنابندی مقرر بود سید شاه راجو قدس الله سره وقت عصر بصحن تکیه مبارک خود تشریف آورده
نزدیک باغچه که اشجار آنرا همان روز آب داده و زمین آن گل بود بر روی زمین آرام گرفت
درین اثنا ابوالحسن بشرف ملازمت مرشد خود سعادت اندوز گشت شاه عرفان پناه بمصداق
مصرع آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند نگاهی بجانب او انداخته پیش طلبید و فرمود که
امروز رسم حنابندی سید سلطان است ما نیز شما را حنابندی کنیم و قدری از گل باغچه
برداشته بانگشت خنصر او بطور حنا مالید حضار ازینمعنی متعجب گشتند تا آنکه روز دویم فلک
نیرنگ ساز شعبده عجیب انگیخت و میرزا احمد چنانکه گذشت مانع از ازدواج سید سلطان
گردید و پادشاه و ارکان دولت چار و ناچار ابوالحسن را برای تزویج اختیار
نمودند القصه چون رسم عقد ابوالحسن بوقوع آمد تو بها سر داده و سید سلطان کج در

آن زمان در تماشا نشسته بود و از حاضران مجلس خود پرسید که سبب شلّک توپها چه باشد
گفتند ظاهر است که امشب شب ازدواج هست و این شلّک شلّک خوشی هست سلطان
گفت [illegible] لیکن اینست که شلّک خوشی بعد نکاح میشود نه پیشتر ازآن و بعد ازان مردم را
برای دریافت حقیقت حال فرستاد زمستگان آمده ماجرای آنجا اظهار نمودند از استماع
این خبر آتش غضب سلطان مشتعل شد و اسباب طوی را بسوخته و اسب را پی کرد و مجدّد به
عالمگیر پادشاه درو واند شده و سید احمد را از بطن دختر قطب شاه فرزندی متولد نشد مگر او
را پسری بود سید علی نام از بطن زن دیگر که پیش از برآمدن از مکه بسوی دکن تزویج آن
زن کرده بود و چون عازم دکن شد او را در مکه گذاشته بود و تولد سید علی شب شنبه وقت
غروب آفتاب بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه اثنین و خمسین والف در مدینه منوره شد
ابتدا او را مدنی گویند و کسب کمال پرداخته سرآمد علماء و ادبای عصر گردید و او را اعتقاد
بجد قریب بود که سید علی معصوم میگفتند و او شب پنجشنبه ششم شعبان سنه ستّ و ثمانین والف بقصد حیدرآباد
از مکه معظمه برآمد و روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین والف بحیدرآباد رسید و سعادت اندوز ملاقات والد ماجد خود
گردید و چون سلطان عبدالله ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و ابوالحسن بر تخت فرمانروائی
جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یکسال رخت حیات خود بربست سلطان ابوالحسن
کمر بکین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان بر ایشان
گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته ازانجا برآمد و راه فرار پیش گرفت
ابوالحسن در طلب وی مردم را فرستاد هرچند جد و جهد نمودند او را نیافتند و او
خود را در برهانپور رسانیده احراز شرف ملازمت عالمگیر پادشاه نمود پادشاه
او را مشمول عواطف خسروانه گردانیده بمنصب یکهزاری و پانصدی و سه صد سوار
دو اسپه و خطاب سید علیخان سرفراز فرمود و در رکاب خلد مکان تا اورنگ آباد
آمد و چون خلد مکان بسوی احمدنگر نهضت نمود سید علی را بحراست اورنگ آباد

مامور ساخت سید علی مدتی بر این خدمت قیام داشت پس ازان حکومت قلعه ماهور وغیره
از توابع صوبه برار مفوض گشت مشار الیه بحسن تردد وکاردانی سعی موفور بکار برده
بسر انجام آن پرداخت بعد ازان از حکومت ماهور استعفا نموده التماس دیوانی برهانپور
کرد التماس او بحضور عز پذیرائی یافت و در برهانپور رفته بمهمات دیوانی پرداخت
و بعد مرور ایام از خلد مکان رخصت حرمین شریفین گرفته باهل و عیال بماکن فیض
مواطن رفت و از آنجا بزیارت عتبات عالیات شتافت و بمشهد مقدس رسید
و باصفاهان آمد و ملازمت شاه سلطان حسین صفوی حاصل نمود و چون اتفاقی که مطمح
نظر داشت نیافت رخت بوطن اصلی یعنی شیراز کشید و در مدرسه منصوریه پای اقامت
افشرده مابقی عمر خود را افاده طلبه علم بسر برد و در سنه عشرین و مائة والف بجوار رحمت
حق پیوست و او را مصنفات است مثل انوار الربیع فی انواع البدیع و ریاض السالکین
و شرح صحیفه کامله و حاشیه قاموس و سلافة العصر و تذکره شعرای عرب و دیوان
شعر و سلوة الغریب که در آن احوال سفر خود را از مکه تا حیدرآباد و بعبارت شیرین
و مضامین دلنشین بقید قلم آورده مسوده اوراق روزی از بعضی اخلاف سید احمد ابن
سید علی معصوم شنید که در اثنای ذکر احوال و اوصاف بزرگان خود می گفت والدم
حکایت میکرد که بعد مرور چند مدت که ریاض السالکین شرح صحیفه کامله میان مردم رواج
یافت شخصی شرح صحیفه کامله بزبان فارسی مطابق ریاض السالکین که بزبان عربی است
نزد سید علی معصوم آورده ادعا کرد که این شرح از من است و مدتی است که من آنرا تالیف
کرده ام و شما از روی این شرح ریاض السالکین نوشته اید و ترجمه آن بزبان عربی نموده اید
سید علی معصوم در جواب گفت این قضیه بالعکس است و قیل و قال بسیار میان آمد بعضی جانب
داری سید علی معصوم کردند و برخی جانبداری آن شخص آخر الامر بنا بر این قرار یافت که جمع
علما نموده باهمدیگر مباحثه کنند تا معلوم شود که حق بکدام جانب است پس سید علی معصوم در

مجلس فضلا و ادبا از ان شخص مدعی پرسید که تقیه بسکون قاف که در کلام الهی وخشیة الله
وتقیه دارد چه صیغه است و وجه سکون قاف چیست آن شخص در جواب آن فرو ماند پس سید
خود بیان کرده فرمود شخصی که این قدر نداند که صبیان ادبا آنرا می دانند چگونه دعوی او
در هیچ مقدمه قرین صدق باشد پس علما اعتراف کردند که حق بجانب سید است و آن شرح
عربی را دیده بزبان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است و بر مطالعه کنندگان
این نسخه مخفی نماند که چون در وقت تسوید این اوراق بجز چند اجزا از تاریخ نظام الدین احمد
که در احوال پادشاه معدلت پناه سلطان عبد الله نوشته و تاریخ مرات الصفا که احوال
آن پادشاه عالیجاه به نهایت اختصار در آن مندرج و تاریخ خافی خان که چند فقره در احوال آن
پادشاه ضمناً در آن مذکور کتابی دیگر حاضر نبود بر همین اقتصار نموده شد و ظاهر است که ابداع
یعنی ایجاد اشیاء بدون مواد از خواص خالق العباد است و انسان که سرمایه فطرتش امکان
و احتیاج از لوازم آن به همه حال در هر امر محتاج وجود مواد و سامان والله علی کل شیء قدیر و اذا
بالتقصیر جدیر باب هفتم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت آله سلطان
ابو الحسن قطبشاه المشتهر بتانا شاه چون سید احمد مانع از دواج سید سلطان
گردیده دختر پادشاه را بعقد تزویج ابو الحسن در آورد چنانچه بتفصیل رقم پذیر خامه بیان گردید و غرض
سید احمد ازین حرکت آن بود که در حین حیات سلطان متقرب تر از من کسی دیگر نه باشد و پادشاه که پسر
نداشت بعد از و سلطنت نصیب من گردد و سید سلطان با دل پر غم و دیده پر نم دست حسرت
و افسوس بهم زنان بیاس و حرمان از شهر بر آمده خود را نزد محمد امین خان رسانید و دختر محمد امین خان
بدو منسوب گردید بعده که ایام رحلت سلطان علیه الرحمة و مکافات محروم ساختن سید سلطان که در باره آن
سید از میر نظام الدین احمد مکی بظهور آمده بود رسید اسبابش مهیا گردید که میر نظام الدین احمد
بنخوت و تکبر با امرا خصوصاً با سید مرتضی که از سلسله سلاطین زادهای مازندران و امرای
عمده و صاحب فوج حیدر آباد بود پیش آمده و هیچیک از ارکان دولت قطبشاهی را در میزان اعتبار

نمی سنجید و بعضی خدمه محل را نیز از خود رنجانید بر خلاف ابوالحسن که با همه برفق و مدارا [illegible]
برادرانه می‌نمود از این رو [illegible] هم بدو گرائیدند تا گفته‌اند [illegible] خلایق [illegible]
کنند پیش ازین با صفت چاکری میرزا احمد [illegible] صحبت [illegible] دولت و در [illegible]
او و فیما بین ارکان دولت اختلاف تام بهم رسید [illegible]
چنانکه بیرون میرزا احمد با اعوان خود دست بجنگ کردند و اندرون میرزا احمد که صاحب خیر
کلان گفته می‌شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آماده فتنه و فساد
گشت و از هر گوشه و کنار آواز و شنگ و جدل بلند شد عاقبت الامر از اعانت سید مظفر
و سعی و تدبیر ما دو نیکنام که هر دو برادر نوکر و پیشکار سید موصوف بودند اکثر نوکران عمده
رفیق ابوالحسن گردیدند رفیق و معاون میرزا احمد سوای حبشی جمان نام حواله دار و چندین از مردم [illegible]
و نشان کسی دیگر نشد بعضی دیگر در ظاهر همراه او بودند و در خفیه معاون ابوالحسن
القصه همه متفق گشته میرزا احمد را منزوی و بی اختیار ساختند و ابوالحسن را سلطنت برداشتند
و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قوی نکرده بود مقرر کردند و میرزا احمد بپاداش
آنچه که بسید سلطان کرده بود رسید و دستگیر شد و مقید گردید من حفر بئراً لاخیه وقع فیه
و همچنین آنچه که سید مظفر در برانداختن بنای دولت میرزا احمد بظهور رسانید آخر نخل حقد
مراد او ثمر ندامت بار آورد هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت دماغ بیهوده
پخت و خیال باطل بست و تفصیل این اجمال آنکه چون سید مظفر زمام اختیار ملک
در قبضه اختیار خود آورد خلل در دماغ او راه یافت و خواست که در مقدمات
جزوی و کلی ابوالحسن را مطیع و منقاد خود سازد و این تخم فساد بود که در
دل او کاشته شد بنا بر این سوء مزاجی بمیان آمد و هر یک در صدد استیصال
دیگری گشت و ابوالحسن در فکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
ملکی کوتاه سازد و هر چند تدبیر بکار می‌برد لیکن کار بجون بیثمری انجامید او را

از وزارت معزول سازد اما صورت نمی‌بست تا آنکه مادنا پنڈت که پیشکار مستقل و
صاحب مدار خانهٔ سید مظفر گشته بود با سلطان ابوالحسن دمساز و همراز شده بمرور
ایام جمعداران سید مظفر را بی پر و بال گردانیده و قلمدان وزارت ازو گرفته
و منصب اصلی او را بحال داشته معزول ساخته و قلمدان و خلعت وزارت بمادنا
تعلق گرفت و تعلقهٔ سابقهٔ مادنا به ینکنا برادر او تقرر یافت و مادنا که از براهمه کرناٹک
بود چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسله نیکنامی این خاندان عالیشان را
بگسیخت و رواج دین اسلام بضعف مبدل ساخت و کیش خود را تقویت داد و چون
ابوالحسن پادشاهی بود عیاش روز و شب در عیش و عشرت بسر می‌برد و پروای
امور مملکت نداشت مادنا تا بانجا صاحب اختیار گشت که بتخانه در بیرون شهر
بنا کرد و در روزیکه عید هنود بود با برادر خود ینکنا سوار شده و سادات و شرفا را همراه
برده شماتت نمود که جد شما بتان را شکسته بود و من شما را باین قسم همراه خود می
برم گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رود جیحون روان گردید در ماثر الامرا
مذکور است که چون بعد عزل سید مظفر که مدار المهام وکیل سلطنت بود رتق و فتق امور ملکی
و مالی باقتدار آن هر دو برادر برهمن مشئوم و ملوم که خمیرمایهٔ مفاسد و فتن و مورث
وبال و زوال آن دودمان گشتند تفویض یافت هر چند آنها مردم همه یار خود
دکنیان را نواخته شغل و غریب زاده ها را براند اختند تا محمد ابراهیم ولایت زا
المخاطب بخلیل الله خان بزمانه سازی و مزاج شناسی جاده لابه و چاپلوسی می‌پوید
و آن هر دو برهمن رضا جوئی او منظور میداشتند لهذا مرتقی مدارج عالی گشته بمنصب
سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ جمله رایت بلندنامی افراشت و بجمع نگین خود این خود
ز اتفاقات پادشاه و پنڈت روشن بود آن گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان هنگامی که رایات
عالمگیری تا انتقام مهم زر و بوم دکن گردیده نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانه گشته شاهزاده

باعساکر گران جهت کشائش آن تعیین یافت و چون آن مهم با ستمداد کشید پادشاه کشورکشا باقتضای رای صواب نمای جهان آرای خود از اورنگ آباد باحمدنگر و از انجا بشولا پور نهضت فرموده آن سرزمین را مضرب خیام ظفر فرجام ساخت که درانجا نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب او که در لشکر ظفر اثر بود تجسس از نظر پادشاه گذشت بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگی مینمودیم حالا که ایشان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار برا و تنگ ساخته اند واجب آمد که سوای جمعیت موفور بیجاپور راجه سنبها با فشون از شمار افزون جهت کمک آن بیکس کمر سعی بر بندد و ما بسرداری خلیل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار مستعد پیکار تعیین نمائیم و می بینیم که ایشان کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد از نیمر غضب سلطانی شوران آمده بر زبان گذشت که ما گوشمال این یک چینی فروش میمون باز پلنگ نواز را موقوف داشته بودیم حالا که ماده خروس بیابانگ آمد جای توقف نماند با وجود تعویق و تعقید مهمات بیجاپور پادشاه زاده شاه عالم بهادر را با خانجهان کوکلتاش بمالش ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان باتفاق شیخ منهاج با رستم راو عمزاده ها نما باستقبال شهزاده شتافت و چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید دلاوران جانبین داد مردی و شجاعت دادند و آخرالامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای عالمگیری وزید و تفصیل عنقریب بحر قوم قلم وقائع رقم خواهد گردید

ذکر محاربات سرداران سلطان ابوالحسن با شاهزاده شاه عالم و خانجهان بهادر وغیره سرداران پادشاه کشورستان عالمگیر پادشاه

در هنگامی که افواج پادشاه کشورستان عالمگیر پادشاه بمحاصره بیجاپور اشتغال داشتند جان نثار خان پسر قلعدار گلبرگه که به نیابت پدر سرانجام فوجداری نواح قلعه می نمود و پرویز بیگ برادر قلعدار ملکهیر چون معلوم نمودند که مرضی پادشاه کشورکشا بر تسخیر ولایت بیجاپور و حیدرآباد دست بعضی مامور تا سرحد ولایت سلطان ابوالحسن را تاخت و تاراج نموده گذهی قصبه سیرم که از

ماموره‌های ولایت حیدرآباد دست به تمرد تمام در تصرف آوردند سلطان ابوالحسن
اطلاع یافته چندی از نوکران عمده مثل شیخ منهاج و رستم راو و برنجان هاٹ تهر را
که از معتبار زبان نامی بودند برای دفع مضرت فوج پادشاهی و باز بتصرف در آوردن
گڈهی سیڈرم نامزد نمود بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان نثار خان و پرویز خان با وجود
قلت جمعیت به پناه حصار سیڈرم آمده با فوج مذکور مقابله و محاربه رستمانه کردند و عرضداشت
طلب کمک بحضور ارسال داشتند خانجهان بهادر با هر دو پسرش همت خان و سپه‌دار خان
و صفدر خان پسر فدائی خان برادرزاده خانجهان بهادر و ایج خان وغیره که سابقاً برای
تسخیر بعضی ماموره‌های حیدرآباد مرخص شده و بعذر عدم سرانجام کوتاهی نموده بودند
و درینوقت بتعیین ... و گرز برداران شدید بامور بدان مهم گشتند سلطان ابوالحسن از
استماع اینخبر محمد ابراهیم مخاطب به خلیل الله خان سپه‌سالار را با چند سرداران دیگر
مقابل خانجهان بهادر روانه نمود خانجهان بهادر همینکه نزدیک ملکهیر رسید جان نثار خان
و پرویز خان که از دست گرفتهای او بودند بدو پیوستند و خلیل الله خان و سرداران
دیگر با سی هزار سوار بمقابل آمده عرصه دار و گیر گرم ساختند متواتر که از حیدرآباد
کمک بخلیل الله خان میرسید فوج او می افزود تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده
اطراف خانجهان بهادر را فرا گرفتند و یورشهای بهادرانه آورده شوخی بجائی رسانیدند
که فوج خانجهان بهادر مغلوب گردید و خانجهان بهادر نظر بر غلبه فوج خصم حکم
فرمود که چهار طرف فوج پادشاهی خندق کنده مورچال بسته شبها هوشیار باشند
و دکنیان هر روز بشوخی پیش آمده بر مورچال میریختند و رستخیز عظیم برپا میکردند
و بهادران لشکر خانجهانی تردد بر روی کار می آوردند بدینمنوال تا مدت یکماه غالبانه
و مغلوبانه جنگ درمیان بود تا آنکه دکنیان یکروز درمیان داده سپهری جلوریز
درحالتی که خانجهان مشغول چوپزبازی بود و فوج پادشاهی غافل تاخت آوردند

خانجهان بهمت خان و سپه‌دار خان و ایرج خان گفت که از طرف راست و راجپوت
و افاغنه را فرمود که از جانب چپ بمدافعه پردازند و خود نیز بتهیه سوار شدن پرداخت
سرداران فوج پادشاهی تا بمقابله پردازند که شیخ منهاج و بری خان هات تهیر
و سرداران دیگر با سی چهل هزار سوار از دو سه طرف مورچال ریخته و مردم
مقابل را کشته و زخمی ساخته با سیوف مسلول از مقابل توپخانه زنجیرهای توپخانه
بریده برق کردار گذشته بشوخی تمام داخل لشکر شدند و رستخیز حشر و نشر برپا کردند
خانجهان بهادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شده متوجه دفع شر آنها شد ـ
شیخ منهاج مقابل سپه‌دار خان و جگت سنگه هاڑه و شهزاده خان بود و رستم راو
برابر همت خان و خلیل الله خان و بری خان هات تهیر با. فوج جهان آشوب روبروی
خانجهان بهادر و ایرج خان رسیده زد و خورد عجیب و دار و گیر غریب بمیان
آوردند و جوقی بمقابل راجپوتان رسیده و حمله‌های بهادرانه آورده آنها را بی
دست و پا ساختند و شیخ منهاج از مقابله سپه‌دار خان رو تافته با هفت هشت
هزار سوار بر سر بنگاه ریخته هنگامه دار و گیر نهایت گرم ساخت و بهادران طرفین
داد تهوری دادند بعد از آنکه جمعی کثیر از جانبین کشته و زخمی گردیدند همت خان
و صفدر خان و جسونت بندیله زخمهای کاری برداشتند و عماری همت خان
و سرداران دیگر از بسیاری تیرباران بشکل غربال بهم رسانیده اگرچه در همت خان طاقتی
نمانده بود اما همت را نباخته حملهائی مردانه می کرد و از پدر خود کمک می طلبید از آنکه
خانجهان بهادر را نیز غنیمان محاصره نموده بودند که جان بسلامت بردن او را دشوار
شده بود تا بکمک چه رسد در جواب طلب کمک می گفت که خدا مدد کند درین اثنا بری خان
هات تهیر با جمعی از بهادران نامی اسپ تاخته سردار پرسان مقابل خانجهان آمده نیزه از دور
حواله آن سپه‌سالار نمود خانجهان تیر بچله کمان در آورده بر او زد که دست از کار تردد باز ماند

اما هر لحظه کار زار بمرتبه بر فوج پادشاهی تنگ گردید که امیدوار امید نجات نماند درین اثنا
فیلبانان زنجیر زیر پای فیل مست از فیلان راجه رام سنگه که بیکطرف مورچال بزنجیر و پیچان بسته بود
برداشته و زنجیر سه چهار منی بخرطوم او درداده مقابل فوج حیدرآباد روان ساختند اتفاقاً آن فیل
مقابل ترنجان رسید ترنجان از غرور شجاعت حمله بر فیل آورد و بیک صدمه زنجیر فیل اسپ ترنجان
و چند اسپ دیگر چراغپا گشته سواران بر زمین افتادند و کار ترنجان تمام شد و چندین از دلاوران
دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل تلف شدند بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت غنیمت دانسته
حملهای رستمانه آوردند ازین رهگذر شکست بر فوج حیدرآباد افتاد و فوج پادشاهی یکدو کروه
تعاقب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود خانجهان بهادر حقیقت فتح خداداد را با غلبه خصم مخذول
معروض داشته استدعا تحریص ساختن شاهزاده محمد معظم نمود پادشاه کشورستان شاهزاده محمد معظم
المخاطب شاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل اعتقاد خان خلف الصدق جملة الملک
اسد خان و همت خان پسر بهادر خان پسر اول لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدرآباد
مرخص فرموده خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شاهزاده نمود
بعد ازانکه شاهزاده گلبرگه را مضرب خیام ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چندروز در
آنجا استقامت کرده خانجهان بهادر عرایض مشتمل بر غلبه فوج حیدرآباد و التماس رسیدن
بسرعت پیهم فرستاد شاهزاده کوچ بکوچ طی مسافت نموده چون نزدیک ملکهیر رسید خانجهان
بهادر باستقبال شتافته بعد از شرف ملازمت قرار داد که قبل ازانکه سرداران حیدرآباد
جرأت مقابله نمایند بر آنها باید تاخت و پیش از طلوع آفتاب باتفاق سوار شده دو سه کروه
رفته بودند که از روبرو و اطراف افواج حیدرآباد با شکوه و سطوت هرچه تمامتر جلوه ریز نمودار
گشتند و زبان بان آتشبار و تیر و گوله صدای دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده
معز الدین پسر بزرگ شاهزاده و خانجهان بهادر که هراول بودند تاخت آوردند بمرتبه
شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هراول راه یابد و در حمله اول

سه فیل معه چهار صد یا پنصد سوار و پیاده از پا در آورده نامداری توپخانهٔ شرربار برق کردار گذشته
آشوب غریب در لشکر پادشاهی انداختند سید عبدالله خان بارهه و خواجه ابو المکارم که از
تهور پیشگان لشکر پادشاهزاده بودند باتفاق راجه بانسنگه خود را بهراول رسانیده
ترددنمایان نموده بمقابله پرداختند تا سه روز آتش کارزار مشتعل بود از طرفین سوار و پیاده
بسیار کشته و زخمی گردیدند آخر الامر دکنیان رو از مقابله تافتند و قریب یک و نیم کروه
بهادران فوج شاهزاده تعاقب نمودند اگرچه سید عبدالله خان و دیگر سرداران تجویز نمودند
که تا منزلگاه دکنیان تعاقب نمایند اما خانجهان بسبب قرب رسیدن شب صلاح کار ندانسته
به منزلگاه خود مراجعت نمود و یک پاس از شب گذشته بمکانات خیمهای خود داخل شدند و شاهزاده
و خانجهان کیفیت فتح بحضور معروض داشته متوقع تحسین و آفرین گشتند اما بسبب اهمال
در تعاقب فرمان از روی غضب بنام شهزاده و خانجهان بهادر شرف صدور یافت و همین معنی
باعث ملال خاطر شاهزاده و خانجهان بهادر گشت و هرچند که از آن روز سرداران فوج دکن جرأت نکردند
بقصد محاربه در مقابل شاهزاده بیایند الا آنکه گاه گاه در وقت شب بطریق قزاقان اطراف
لشکر ظفر اثر سپاهی نموده بردن مال مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار
گشته بدستور طلایه گشت نموده بلشکر خود مراجعت میکردند اما شاهزاده و خانجهان بهادر که
آزرده خاطر بودند متوجه تنبیه آنها نشدند و تا چهار ماه در آنجا توقف نمودند و گاهی سوار نشدند
و این معنی باعث مزید اعراض پادشاه عالمستان گردیده فرمان بخط خاص بکمال سرزنش
پرتو ورود افگند و بخانجهان قلمی فرمودند مصرع ای باد صبا این همه آورده تست
شاهزاده بعد مطالعه فرمان با دیده گریان و دل بریان با امداد خانجهان را با دیگر
امرای صاحب مدار فراهم نموده در باب تنبیه مخالفان کنکاش بمیان آورد و چون
شاهزاده بنا بر پیغامهای دلفریب سرداران حیدرآباد مایل بصلح بود و خانجهان بهادر
نیز بنا بر افسردگی خاطر از جانب پادشاه و غرور سپاه خصم مصلحت در محاربه نمیدید

وبعضے امرای دیگر نیز درین باب با وہم داستان بودند اما سید عبداللہ خان و دوست
راجہ دیگر ترغیب بمقابلہ می نمودند بنابر اختلاف آرا آخر روز مصلحت ناتمام ماند روز
دیگر سید عبداللہ خان در خلوت عرض نمود کہ اگرچہ خانجہان بہادر از سرداران دیرینہ
و کار آزمودہ و ہواخواہ جہان پناہ است اما صلاح دولت درین است کہ بقصد گوشمال
این طایفہ محیل کہ بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند متوجہ باید شد اگر خانجہان بہادر ہراولی
قبول نماید فدوی را چنداول مقرر باید کرد والا بندہ بہراولی شرط جان نثاری بتقدیم
خواہد رسانید و در رکاب یکی از شاہزادہ ہا کہ سرداری ہراول بنام نامی او قرار
خواہد یافت جوہر فدویت و تردد بظہور خواہد آورد بنابرین شاہ عالم بخلیل اللہ خان
سرلشکر مخالف پیغام داد کہ بسبب اخلاص و رعایتی کہ نسبت بشما بعمل آمدہ معاتب پادشاہ
گشتہ ام معہذا نظر بر اصلاح کار و ابقائی دولت و آبروی شما صلاح در آن می بینم
کہ شما از قصبہ و گڈہی سیرم و دیگر محال سرحدی مثل کوہیر کہ بتصرف بندہ ہائے
پادشاہی در آمدہ دست بر داشتہ مراجعت نمایند تا ہمینے را وسیلہ شفاعت ساختہ
بحضور در باب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محلی شاہزادہ
بخلیل اللہ خان رسید خلیل اللہ خان کہ گوش شنوا داشت بقبول اصغا نمود و شیخ منہاج
و رستم راو و دیگر جہالت منشان گفتند کہ این پرگنات بر سر شمشیر و نوک نیزہ ہای ما وابستہ
است و جنگ را آمادہ ایم باز کارزار و صف آرائی کمر بمیان آمدہ در روز اول
برتبہ در انداختن و زدن بان شوخی نمودند کہ یک بان وقت آوردن خوان خاصہ
اندرون سراچہ محل رسید و از صدمہ آن خوان از سر خوان بردار افتادہ در آن روز
توپہائے بسیار را کہ با فوج تازہ از نزد ابوالحسن رسیدہ بود سر دادند و صدائے
شلک توپہا پی در پی بمسامع اجلال شاہزادہ رسانیدہ دست اندازی بر فوج
کہی پادشاہے نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاہزادہ بحرکت آمدہ بہ فوج

بندی پرداخته شاهزاده معزالدین را با خانجهان بهادر بدستور سابق هراول نمود و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران را برفاقت راجهای جلادت پیشه بجانب برنغار و جرنغار و بعضی را جهت کمک مقرر کرد و سید عبدالله خان را با چندی از بهادران چنداول ساخت و ملتفت خان خافی و راجه مانسنگه و سمندر بیگ و خواجه ابو المکارم را در قول با خود گرفته بعزم مقابله رو بمعرکه کارزار آورد و از آن طرف سرداران سلطان ابوالحسن باهم کنکاش نموده بنگاه را از مکانی که بود دست چپ از کرده جانب راست روانه ساخته و توپها را زیر خاک کرده دو سه فوج ساخته یک فوج مقابل فوج هراول و یک فوج مقابل فوج کمک قرار داده و یک فوج سنگین با دو سرداران شیر پیکار برای مقابله سید عبدالله خان مقرر کرده جوشان و خروشان جلوریز رو بفوج پادشاهی آوردند و از این طرف دلیران بدافعه پرداختند غرض از هر دو جانب مردان کارزار داد دلاوری و مردانگی دادند و سرداران دکن هر ساعت قدم جرئت پیش گذاشته پرکار و از اطراف لشکر هراول و چنداول فرا گرفتند در آن روز از شاهزاده معزالدین و همت خان پسر خانجهان بهادر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک تردد بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را برداشته بعد سرداران یمین و یسار پرداخت از اول روز تا یکپاس روز برآمده معرکه کارزار شعله ور بود بعد از آن دکنیان رو بوادی فرار نهادند و فوج پادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسید و غلغله عظیم در لشکر دکن فتاد شیخ منهاج دو سوار سخندان نزد شاهزاده هراول فوج پادشاهی فرستاده پیغام داد که محاربه و دعوای قتال و جدال میان ما و شماست و ضابطه پادشاهان سلف اسلام چنانست که دست تاخت و تاراج بناموس دراز نمی کنند اگر ما را سه چهار گهری فرصت دهند که از جانب قبائل پاره خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریق مروت و فتوت بعید نخواهد بود

شاهزاده معزالدین باسترضای پدر عنان کشیده سواران ... دست اندازی بحال
و عیال ایشان تعیین فرمود و کهنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده طرف گدی که نزدیک
بود روانه ساختند و چهی بار از هر طرف بشکل و تمام جلو ریز مقابل فوج پادشاه آمدند
و معرکه کارزار گرم تر از اول روز ساختند و دست تطاول دراز ... جانب ... آمده و جمعی
کثیر از طرفین زد و خورد فوج پادشاهی از پا در آمدند و از جانب خصم شمشیر ... و رستم ... زخمی
گشتند و نبد رابن دیوان شاهزاده را کهنیان زخمی ساختند با فوج سواری او پیش روانه
روان شدند سید عبدالله خان با وجودیکه دریا نوقت ... پای ... رسیده بود
باتفاق یکی از راجها خود را با آنها رسانیده نبد رابن را خلاص گردانید و زن غیرت خان
میر بخشی شاه ... فیل با یک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای
کاری بر داشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان کشته گردیدند و کهنیان تا شام ثبات
قدم ورزیده برگشته شب به پادشاهزاده پیغام نمودند که در جنگ صف بی از مسلمانان
جانبین کشته میگردند بهتر آنست که سرداران طرفین بی آنکه پای فوج بمیان آید باهم جنگ نمایند
ببینیم که خدا کرا یاوری مینماید شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفه باشما هست که نیزه بازی
و یک انگ یعنی شمشیر بازی را استعمال کرده اید ما قبول کردیم بشرطیکه شما مثل ما زنجیر در پای فیل
انداخته جنگ نمائید تا وقت تنگی کار از راه فرار که نزد ما عار و پیش شما شعار است پیش نگیرید
آنها گفتند ما زنجیر بپای فیل نمی کنیم شاهزاده گفت ما هم جنگ بگریز نمی کنیم آخر الامر بسبب نفاقی که
از قدیم میان غریب ... و غریب زاده و کهنیان بود سلسله اتفاق شان از هم گسیخت و بادیه
آوارگی پیموده رو بحیدرآباد گذاشتند چون فهمیان وقت صبح خبر آوارگی شان بمسامع
اجلال شاهزاده رسانیدند حکم نواختن شادیانه و تعاقب نمودن آنها فرمود ذکر

ملحق شدن خلیل الله خان بشاهزاده و رسیدن او بمنصب ارجمند

و پایه بلند چون فوج کهنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل الله خان را بنا سازی متهم ساخته ...

را از جانب او دوا نمودند تا که قاطبةً با بعض دوست نمود خاطرنشان سلطان ابوالحسن
ساخت که او رجوع بشاهزاده آورده اراده نوکری آن طرف دارد و بدانشان پادشاه
را بدظن نمود که فکر مقید کردن یا بقتل رسانیدن او قرار یافت تا آنکه بعد آگهی ازین خبر بنا
چاری بخدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و شش هجری باعزاز شرف ملازمت نموده
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب مهابتخان ممتاز گردید و در همین سال بدولت
آستان بوس خلافت فرق اعتبار برافراشته بانعام پنجهزار روپیه و دیگر عطایای اختصاص
گرفت و در سال یکهزار و نود و هفت هجری از انتقال حسن علیخان بهادر عالمگیرشاهی بصاحب
صوبگی برار مورد نوازش گشت و پس از فتح حیدرآباد در سال یکهزار و نود و هشت هجری
باضافه هزاری هزار سوار بلند نام گردید و در همین ایام بنظم صوبه پنجاب چهره دولت برافروخت
و در انجا رسیده در سال یکهزار و نود و نه جان بقابض ارواح سپرد کلمه مهابتخان مشعر بتاریخ
فوت اوست ذکر رفتن سلطان ابو الحسن از شهر حیدرآباد بقلعه گولکنده و وقوع
خرابیها ازین حرکت چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده شاه عالم بحیدرآباد و ملحق شدن
خلیل الله خان بآن شاهزاده در حیدرآباد انتشار یافت سلطان ابو الحسن عنان استقامت
از دست داده بدون آنکه با ارکان دولت کنکاش نماید و یا در فکر بردن مال و عیال
و ناموس خود و مردم دیگر پردازد دفعةً اول شب با جمعی از خدمه محل و صندوقهای
جواهر و مون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعه گولکنده آورد و باقی همه کارخانجات پادشاهی
و مال تجار زیاده از چهار پنجکرور روپیه مع ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند و از شهرت این خبر
در آن شب قیامت عجیب و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواری و
برداشتن مال نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته جانب قلعه روان شدند و اکثر
زنان را فرصت برقع و چادر پوشیدن دست نداد و پیش از آنکه خبر بپادشاهزاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست غارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب مردم شهر بقدر استطاعت

مال و عیال بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و در شهر
چه در دولتخانه و چه در محله‌ها و رسته و بازار آنچه که موجود بود از اموال بادشاهی
و امرا و تجار لکوک از زر نقد و اقسام جواهر بیشمار و زیورهای گران بها و اقمشه نفیسه از
دیبا و زربفت و خز و حریر و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهای سنگین که برداشتن
آن دشوار بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست یکدیگر می‌ربودند آنقدر
زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیری در آمدند و آنچنان هتک حرمت نجبا و شرفا شد
که زبان قلم از تقریر آن قاصر است هرچند شاه عالم سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید
فائده نبخشید آخرالامر کوتوال لشکر را مامور نمود که باتفاق دیوان بادشاهی چارصد
پانصد سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط بقیه التاراج کارخانجات ابوالحسن پردازد
و بعد از آن که فرستادهای ابوالحسن بهزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرایم کرده و ناکرده
نزد شاهزاده آوردند شاه عالم عجالة سزاولان شدید برای زجر و منع تاراجیان
و گوشمالی جمعی که آتش میزدند تعیین فرمود از ین تقید اگرچه اندکی اطفای نایره فتنه
و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد از آن که التجای ابوالحسن به تقبل
هر تکلیفی که بمیان آید از حد گذشت و قریب هفتاد هزار هون نقد و جنس ابوالحسن
بضبط سرکار در آمد پادشاهزاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط
چند قبول نموده فرمود که بخدمت پادشاه معروض داشته تشفیع جرائم میشوم و از جمله آن
شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیست لک روپیه بود سوای وجه مقرری
هر سال مقید و بیدخل ساختن مادنا و ینکنا که مایه فساد و باعث خرابی
سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از گدهی سیرم و کوهیر و دیگر
محالات مفتوحه که بتصرف بادشاهی در آمده و چون ابوالحسن در مقید ساختن
آن هر دو کافر صاحب مدار تامل داشت بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب

اختیار محل قتل سردار جانی صاحب که از دست آن هر دو کافر تنگ آمده بودند لیکن
ابوالحسن اطلاع نماید بزبانی بعضی محرمان راز به نوکران برهمن که بظاهر طریق رفاقت
آن کافران می پیمودند پیغام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جفا کار ره
اجل رسیده نزدیک تبخانه متصل دیوار قلعه بجهت مشورتی از نشسته بودند بر سر
آنها رسیده وسر هر دو را از تن جدا کرده مصحوب مردم خصیه دند پادشاهزاده فرستاد

ذکر رسیدن عرضی شاهزاده شاه عالم در باب تقرر صلح با ابوالحسن بحضور پادشاه عالمگیر وانچه که بعد از ان بوقوع پیوست

چون عرضداشت شاه عالم مشتمل قرار صلح با سلطان ابوالحسن از نظر انور گذشت
بحسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خانجهان بهادر واز تربیت
یافتگان حضور بود بحجابت مقرر و برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق وحال تاکید
بلیغ روانه شد و در خفیه شاه عالم و خانجهان بهادر معاتب گردیدند و خانجهان بهادر طلب
حضور گشت خانموصوف اگرچه شجاع با تدبیر و کار آزموده وجهان دیده و ترددات
نمایان از و بظهور پیوسته بود اما از انکه بنابر وجوه چند خاطر همایون پادشاه از و منحرف
گشته بدان گرائید که بعضی امرازاده که جوهر تهوری و جان افشانی ایشان در آفاق پیچیده
بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسدخان و تهورخان پسر صلابتخان وغیره را برروی
کار آورده و اکثر فرامین مشتمل تعریف اعتقاد خان و تهورخان و سرزنش خانجهان
بهادر بدین عبارت خانه زادانی که هنوز بوی شیر از دهان ایشان می آید
نسبت بان پیر سال خورده زیاده شرط فدویت و جانفشانی بجا می آرند
غرض صدور یافت ازینجهت خانجهان بهادر رنجیده خاطر شده اعانت بیجاپوریان
وحیدرآبادیان مطمح نظر داشته خطی در خفیه به سنبها نوشت بدین مضمون که
که بتقریب عسرت وگرانی غله اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم وغیره را از حضور

پادشاه اجازت گرفته برائی آوردن غلّه ورسد روانه خواهیم نمود باید که شما با قشون
از شمار افزون بر سر آنها چنان تاخت آورید که اسیر یا قتیل کردند اتفاقاً آنخط
بدست سعادت خان مذکور افتاد وسعادتخان بپاس حق نمک پادشاه وخاطر خانجهان
بهادر نمی توانست که اخفا وافشای آن راز نماید آخر الامر بخفیه نزد اعتقاد خان رفته
بعد گرفتن سوگندها در اخفای راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد اعتقاد خان
نهایت متوهم گردیده درخواست کنکاش نمود وبصوابدید سعادتخان چنان قرار یافت
که در خلوت بخدمت شاهزاده اظهار این امر نماید وچون شاهزاده برین معنی آگاهی
یافت درجواب فرمود که این مذکور بخانجهان گفتن خلاف صلاح است ونه پذیرائی کردن
عرض او درباب فرستادن اعتقاد خان از ما نمی شود صلاح درآنست که اعتقاد خان
را از طرف ما باید گفت که رفتن برائی آوردن رسد وغلّه قبول نکند القصه چون در لشکر
شاهزاده گرانی غلّه وکمیابی کاه زیاده از حد رو داد خواستند که تا رسیدن
جواب عرائض دیگر بکوهیر رفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میر هاشم پسر سید مرتضی
حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را مع پسر بسعادت
ملازمت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم وچندی از بندهای
نامی با فوج پادشاهی وقدری جواهر وخلعت که برائی ابوالحسن بموجب التماس شاهزاده
مرسل گشته بود نزدیک حیدرآباد رسید وچون زبان زد خاص وعام شده بود که
فرستادن جواهر وخلعت محض فریب است تا ابوالحسن تسلی یافته راه نوردِ مسلک
غفلت گردد وپسر سید مرتضی بمدد فوج پادشاهی برائی تسخیر قلعه گولکنده آمده است
سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان وعبدالرزاق خان لاری وغیره بر فوج تازه پادشاهی
تاختند واز انکه آنها غافل بودند از جانب شاهزاده کمک نرسید میر هاشم کشته شد وبعضی
سرداران زخمی شده دستگیر گردیدند وشاه عالم بسبب گرانی غلّه از حیدرآباد کوچ نموده بکوهیر

رفته اقامت ورزید و درین آوان قلیج خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی الشهرت
تحصیل زر پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزاده رسید و شاهزاده طلب حضور شد و پادشاه
بنا بر امتداد مهم بیجاپور رایت ظفر آیت بتاریخ چهارم ماه شعبان سال یکهزار و نود و هفت
هجری بجانب بیجاپور افراشت و از آنکه در آن ایام خبر فساد انگیزی جات در حوالی اکبرآباد
مکرر بعرض اشرف رسیده بود بعد رسیدن خانجهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان
خسر پادشاهزاده کام بخش و مردم خانجهان بهادر در جلوخانه گفتگو و هنگامه عظیم برپا گردید
و خانجهان بهادر را حکم حضور شد که بیرون رفته فهمایش مردم خود کند و اطفای نائره فساد
نماید خان جهان بهادر برخلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد برآمدن از دربار گفت که بازار
معظم خان را غارت نمایند و این حرکت علاوه بیدماغی های سابق پادشاه گشت لهذا
خانجهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جات و منهدم ساختن گدهی سنسنی احداث
کرده آنکافر که به پناه آن گدهی دست نهب و غارت تا نواح اکبرآباد دراز میکرد
مرخص فرمود و بعد ازان که بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور سواد بیجاپور مضرب خیام ظفر فرجام
گردید شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای نامدار ازدره
کار برای مدد محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجاپور مامور شدند و هر یک برای اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته در پیش بردن ملچار و حفر نقب
و پر کردن خندق و یورش سعی بلیغ می نمود و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار
می آورد و شاه عالم بهادر منتج است که بتدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید
تسخیر قلعه بدست آرد لهذا شاه قلیخان را بخفیه جهت جواب و سوال نزد سکندر والی
بیجاپور میفرستاد و ازان طرف سید عالم نام گاه گاه پیام التیام آمیز نیز نزد ولی
عهد میهین پور خلافت می آورد و چون شاه قلیخان جوانی بود بیباک و اوباش
منش بهر گاه برای تغیر و تبدیل مردم خود میرفت آنجا می گفت که شما فهمیده

اینطرف توپ و تفنگ و سنگ بنیاد بر مردم شاه عالم را بآواز بلند تسلی می داد
که شما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید از ین گفتگو راز افشا یافته
بگوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه نیز گردید
و منهیان هم خبر رسانیدند که در هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکند
بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه بر آمده با شاه عالم در خلوت
همکلام میگردد و بعد از ان که بزبانی روح الله خان و سردار خان کوتوال
این خبر بظهور پیوست بکوتوال حکم شد که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه
گاه وقت شب نزد شاهزاده می آید و شاه قلی بیگ را که بقلعه میرود دستگیر سازد
و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتداءً پادشاه بزبان
خوش و دلاسا استفسار احوال آمد و شد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد از انکه او
انکار بلیغ نموده او باشانه جواب داد حکم بستن و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود
چون چند چوب برآوردند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار برداشته نام چند
عمده دیگران را مثل محمد صادق و بندرابن دیوان شاهزاده و سید عبدالله خان
بارهه وغیره ظاهر کرد و آنهارا شریک بدنامی خود ساخت خلدمکان شاه عالم را
طلبیده گله و شکوه این مذکورات بمیان آورد شاه عالم هر چند انکار کرد که شاه قلی
نوکر من نیست سود مند نشد و بفرمود تا سید عبدالله خان را مقید و دیگران را
اخراج نمودند هر چند که خلدمکان ظاهرا در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی
شاه عالم کمی نکرد اما در باطن کم توجهی و بی التفاتی روز بروز می افزود و روح الله خان را
که مکرر تفحص جرائم سید عبدالله خان کرده بود نظر بند فرمود القصه چون از مساعی جمیله غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور
تنگ گردید و از نرسیدن غله و گرانی کاه مردم بسیار و دواب بیشمار تلف شدند شترزنان

از زبانی سکندر خان خواسته در اوایل شهر ذی قعده سال هزار و نود و هفت هجری
کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه
بلند آوازه گشت و بعضی مورخین تاریخ فتح مذکور سد سکندر گرفته بعرض همایون رسانیدند
اگرچه درین ماده تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن نظر بر وجه تناسب لطیف درین عبارت
و ملاحظه آنکه در ماده تاریخ امر تکون مثل فتح و ولادت افزونی انسب است زیادتی
مذکور روا و جایز و شیخ هدایت الله وقایع نگار کل جهت داخل نمودن در وقایع این عبارت
بدستخط خاص مزین گشته مرحمت شد که بدستیاری فرزند ارجمند علی ریو مک غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل نیز مندرج گشت
و بعد مقید نمودن سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافت که او را بقلعه دولت آباد برده باعزاز
نگاهدارند و بقلعه دار تاکید شد که فراخور کفاف و یومیه میرسانیده باشند و بندوبست
مملکت بیجاپور بروح الله بخشی باتفاق سید عبدالله خان مفوض گشت ذکر توجه

پادشاه عالمگیر بتسخیر قلعه گولکنده و وقوع محاربات و بیان کیفیت محاصره وغیره

چون پادشاه کشورستان بیجاپور را مفتوح ساخته در غره
محرم الحرام بشهرت زیارت حضرت سید بنده نواز محمد گیسو دراز از آنجا کوچ فرمود و بنام ابوالحسن
و سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل خوف و رجا و رسانیدن پیشکش تاکید تمام ابلاغ
نمود و در خفیه بسعادت خان شرف ترقیم یافت که اراده دولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم درین
زودی رایات جهانکشا بآنطرف متوجه خواهد شد تا مقدور در تحصیل زر نقد بر صحت تمام بکار برده
حسن مجرای خود در تقدیم این خدمت نشناسد سعادتخان سلطان ابوالحسن را امیدوار توجهات
و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش هزار ولی و نقد زاید الوصف بجا آورد
و چون ابوالحسن در آن وقت آنقدر زر نقد نداشت که ادای تمام پیشکش نماید و اطاعت
امر اموجب نجات خود می انگاشت بسعادتخان پیغام داد که زر نقد درینوقت واصل ساختن متعذر است

میخواهیم که جواهر و زیور مرصع و مرصع آلات دیگر بقرستم خواجه سرای خود را روانه نمایند
که بحضور او زیور و هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادتخان
در فرستادن خواجه سرا ابا نمود و چند روز گفتگو فیما بین بود تا اینکه خبر نهضت موکب اجلال
از کلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت ابو الحسن کسان حاجب طلبیده عدد خوانچها
پر از جواهر و زیور مرصع معه افراد تعداد و بلا تعیین قیمت دستبنی ها بسته و بر آن مهر خود کرده مصحوب
آنها نزد سعادتخان فرستاد که بطریق امانت نگاهدارد و در دو سه روز هر قدر زر نقد که بهم رسیده
واصل میگردد و آنچه از زر پیشکش باقی خواهد ماند در عوض آن بعضی از آن جواهر مرسله قیمت
نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعادتخان قبض الوصول پیشکش بمهر خود مع عرضداشت
مشتمل اظهار اطاعت و التماس عفو جرائم اینجانب بدهد تا روانه حضور نموده شود اتفاقاً روز
دیگر ابو الحسن خوانچه بهنگی میوه برای بادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادتخان نیز از جانب خود بهنگی
بحضور ارسال داشت یکدو روز بر آن نگذشته بود که خبر رسید که بادشاه کوچ بکوچ بحیدرآباد می آید
ابو الحسن از استماع این خبر هوش ربا بسعادتخان پیغام داد که مطلب ما از فرستادن جواهر و زیور
نگاهداشتن ناموس خود و توقع ترحم بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس کلی بهم رسیده و توقع
پذیرفتن التماس عفو جرائم نماند خوانچه های امانت ما را واپس باید فرستاد سعادتخان
در جواب گفت که چون بر من بموجب نوشته بادشاه توجه رایت ظفر آیت بدین صوب
یقینی بود نظر بپاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خوانچهاے
جواهر را بجای آن سر بمهر همراه بهنگی ها ارسال حضور نمودم الحال
عوض خوانچهاے جواهر سر و جانم حاضر و فدای نام بادشاه است
بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان آمد ابو الحسن فوج بر خانه
حاجب تعین نمود سعادت خان پیغام داد که درین ماده اگرچه
[illegible] بسته اما چون بمن نظر بر مرضی بادشاه و پاس حق نمک خوانچها روانه

نمودم الحال مرا چاره بجز کشته شدن نیست لیکن از کشتن من بادشاه را حجت بر شما
خواهد شد و بهیچ وجه احتمال عفو جرائم متصور نخواهد بود و اگر من زنده خواهم ماند احتمالِ
عفو جرائم شما باقیست و بشرطِ حیات من هم کمرِ خدمت برای رستگاری شما بقدر
استطاعت خواهم بست سلطانِ ابوالحسن نظر بر عواقب امور عذرش مسموع داشته
دست از مزاحمتش بر داشت بل بنا بر مصلحتِ وقت سعادتخان را طلبیده نسبت
بسابق زیاده تر اعزاز نموده آفرین گفته خلعت و جمدهر مرصع با و مرحمت فرمود و
در همان ایام روزی در مجلسِ ابوالحسن فضلای حیدرآباد عمداً ذکر خوبی هاے
بادشاهِ دین پرور بمیان آورده سر رشتهٔ سخن باینجا رسانیدند که طرفه حالست
که با وصفِ ادعای صلاح و تقوی و دانائی عالمگیر بادشاه که زبان زدهٔ خاص و عام است
بادشاهِ دین پناه در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاهِ ایران فرستاده بودند
و او از بیخردی و کج خلقی خود خفت کشیده مراجعت نمود و بسبب او میان هر دو
بادشاه مخالفت تمام بهم رسید و از جانبین کار به لشکر کشی انجامید و درین اثنا
که اسپان فرستادهٔ شاه عباس منظر انور در آوردند بادشاه از روی تعصب فرمود
که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با وصف ادعای تقوی و اتباعِ
شریعت غرا مرتکب چنین اسراف که خلاف شرع است گشتن محمول بر چه توان کرد بجز
اطاعت نفس سرکش بالیسی که اسپان را بصلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمع کثیر
ازان بهره مند می گشتند سعادتخانِ سخن ساز در جواب گفت اینکه مشهور شده که بادشاه
بسبب ناخوشی از شاهِ ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقرا تقسیم نمود غلط محض است
اصل حقیقت اینست وقتیکه آخته بیگی اسپان را بحضور آورد بادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بود بخاطر اشرف گذشت که چون دیدنِ اسپان فرصت طلب است باقی معتاد تلاوت
را موقوف روزِ دیگر داشته متوجه دیدنِ اسپان باید گردید در آن حالت آیهٔ کریمه که در شان

سلیمان پیغمبر علیه السلام در باب شغل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز عرض از او و در کفارهٔ
آن مذبوح ساختن اسپان تلاوت در آمد بادشاه آبدیده گردید و آن آیه را
حسب الحال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بنسبت سینه حضرت سلیمان عمل نموده
سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم بذبح آن فرمود علماء حیدرآباد بعد
شنیدن اینجواب گفتند درینصورت فرستادن اسپان برای ذبح کردن بر در خانهای
امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا ذبح کرده بفقرا تقسیم می نمودند
سعادتخان جواب داد که این شهرت نیز اصلی ندارد چه دران ایام شهر شاه جهان آباد
تازه اباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود
که امیری از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشد و درصورتیکه یکجا
اسپان را ذبح مینمودند اژدهام بسیار میشد و ضعفای فقرا محروم می ماندند بنا بر
آن حکم شد که در هر محله یک دو اسپ برده مذبوح سازند و مستحقان قسمت نمایند
تا کسی محروم نماند و تقسیم بسهولت شود چون این سوال و جواب سعادتخان با فضلای
حیدرآباد از روی نوشته وقائع نگار بعرض خلدمکان رسید سعادتخان مورد
تحسین و آفرین گردید القصه بعد از انکه بادشاه بمزار فائض الانوار قدوة الواصلین
سید محمد گیسو دراز رفته و بست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانیده و فاتحه خونده
و استمداد نموده عنان یکران توجه بصوب حیدرآباد معطوف داشت ابو الحسن از استماع
اینخبر وحشت اثر عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق
مع تحفه و هدایا مصحوب نوکران سخندان روانه نمود جواب عریضه او محول بزبان
شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعادتخان بشرف صدور رسید
مندرج شد که اگرچه افعال قبیح آن ناعاقبت اندیش یعنی ابو الحسن از احاطه تقریر بیرونست اما از صد یکی
و از بسیار اندکی بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر داده بر سادات و مشائخ و فضلا

مغلوب او ساختن و در ترویج فسق و فجور علانیه بنهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبائر گشتن و مستغرق باده پیمائی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق را از عبادت فرق نه نمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنبهای جهنمی دقیقه فرو نگذاشتن و خود را درین ماده نزد خلق و خالق که در منع معاونت کفار حربی نص کلام الهی واقع شده مطعون ساختن و با وصف رسیدن فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم فهمیده اداب دان پنبه غفلت از گوش نا کشیدن و درین ایام تبازکی یک لکهون برای سنبها فرستادن و بفرط غرور و مستی باده ناکامی پیمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن ع زهی تصور باطل زهی خیال محال و بعد ازان که ابو الحسن یاس مطلق حاصل کرد بفکر تعین افواج جهت مدافعه افتاده شیخ منهاج و شرزه خان مصطفی خان عرف عبد الرزاق لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه را مقرر و حضر فرموده و وقت رخصت گفت که هرگاه بر بادشاه ظفر یابید تا مقدور سعی نمائید که زنده دستگیر شود و با عزاز و اکرام بیارید امرا در جواب گفتند که سینهٔ ما از دست اذیت عالمگیر پر از آبله گشته و جگر ما از آتش نهیب و غارتش کباب شده بعد از دستگیر نمودن حرمت او نگاه نخواهیم داشت بالجمله بد و نزلی حیدرآباد سرداران مذکور مقابل فوج بادشاهی رسیده معرکه آرا گشتند و چون درین وقت عریضهٔ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گڈه مامور گردیده بود مشتمل مژده فتح آن قلعه و روانه شدن خود بطریق ایلغار بحضور رسید از انتشار این خبر قدم ثبات سرداران ابو الحسن از جای خود لغزید تا آنکه بست و چهارم ربیع الاول بیک گروه حیدرآباد که از قلعه تفاوت گولکنده بود نزول موکب اجلال شد و حکم قضا توام به تقسیم مورچال و انگندن تزلزل در اساس حیات محصوران و برانداختن برج و باره بضرب توپها و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری شرف نفاذ یافت درین اثنا افواج ابو الحسن اطراف لشکر آمده بجنگ در پیوستند

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاه شروع بسر دادن توپ و بان نمودند و در آن روز بازار جدال و قتال گرم گشت و دلاوران هر دو جانب داد مردانگی و تهوری دادند و کشته و زخمی گردیدند و خواجه ابوالمکارم با چندی از مغلان و سادات بارهه منجمله ملازمان شاه عالم زخمی شدند بعد ازان دکنیان رو از مقابله تافتند با لجمله بعد تعین مورچال و رسیدن فیروز جنگ حکم کندن نقب و بستن دمدمه و تقسیم افواج بحراسة بعد وز بپیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و درهمان ایام محاصره روزی بمردم حکم شد که توابع محصورین را که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند بردارند قلیچ خان پدر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که از امرائی ذی اقتدار بود از غایت کار طلبی در آن دار و گیر یورش نمود قریب قلعه رسید درین حین گوله زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا ساخت او از آنجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائره خود آمد و عمدة الملک اسد خان برائے دلجوئی بعیادت او مامور شده رفت در آن وقت جراحان از شانه او ریزه های استخوان می چیدند او باستقامت زانو زده بچین جبین با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قهوه مے خورد و می گفت که نجیه دوز خوبی بدست آمده هر چند در معالجه سعی بکار رفت اما در روز دوم یا سوم بسرپنجه اجل دست از کارگاه دنیا برداشت و هر هفته بل هر روز بسعی بهادران مورچال پیش میرفت روزی ازان ایام که غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال را پیش می برد شیخ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق وغیره بمقابله فوج پادشاهی آمده زد و خورد عجیب بمیان آوردند و کشور سنگه هاڑه زخم کاری برداشته از اسپ افتاد و خواستند که او را بردارند مشکل شده تا اینکه جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنگاه او را از دست دکنیان برآوردند و چندی از دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما غلبه دکنیان آنچنان بود که دلاوران فوج پادشاهی هیچ جلادتی را کار فرمودند اما نتوانستند که لاشه ها را بدست آرند و دکنیان لاشه های

خود را با لاش جنید اقرشاهی برداشته بردند آخرالامر بسعی بهادران ایران و توران و جلادت افغانان و راجپوتان و دکنیان برگشتند و از آن روز کمتر تردد بظهور می آوردند بل شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابوالحسن باستمالت بادشاه حقوق ولی نعمت خود بر طاق نسیان نهاده رو بدرگاه بادشاه آورده بمناصب عمده و خطابها سرفرازی یافتند چنانچه محمد ابراهیم بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سرفرازی یافته مخاطب بمهابتخان گردید و بیش از همه سعی در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار خطاب تقرب خان عز اختصاص یافت و از جملهٔ نوکران عمده ابوالحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابوالحسن رو نتافت بل در روز مفتوح گشتن قلعه نیز تردد ی برتر از قیاس بظهور آورد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از کثرت ذخیرهٔ باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود متصل بلا انفصال از درو دیوار و برج و بارهٔ قلعه گوله توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبازی بجانب لشکر بادشاهی میرسید و از بسیاری آتشکاری و برخاستن دود و تاریکی آنچنان شده بود که روز از شب ممتاز نمی شد و هر روز بندهای کار طلب بادشاهی تلف میشدند و زخمی می گردیدند و بهادران فوج بادشاهی ترددات نمایان بر روی کار می آوردند خصوصاً فیروزجنگ و صف شکن خان پسر قوام الدین خان داروغه توپخانه و مهابتخان با چندی از بهادران پیشتر از دیگران در طریق جانفشانی ثبات قدم ورزیده کاریکسال در یکماه و کار یکماه در یک روز مینمودند تا آنکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را بکنار خندق رسانیدند و حکم شد خندق را پر نمایند اول خلد مکان وضو ساخته کیسه کرباس پر ای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک خود دوخته فرمود که کیسه ها زود طیار کنند و دمدمه ها بنا نموده توپ های بزرگ بالای آن بگذارند اگرچه از صدمات آن توپهای قلعه کشا تزلزل در ارکان آن حصار راه یافت اما از گرانی غله و کمیابی کاه نیز تزلزل

عظیم بسبزه زمین لشکر پادشاهی راه یافت واکثر صاحبان استطاعت حوصله باختند وانچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر وتحریر ست ووجه گرانی غله یکی کمی باران بود در آن سال که بوقت خوشه جوار و باجره که عمده جنس خریف ومدار قوت غربای این ملک ست بدون آنکه دانه بر آرد خشک گردید دوم آنکه دکنیان و فوج سنبهاکه بمدد ابوالحسن آمده بود اطراف لشکر بادشاه را تاخته مانع رسیدن رسد غله گشته بودند علاوه اینکه اثر وبا نیز در لشکر بادشاهی شیوع یافت وازین حوادث عالمی تلف گشت وبسیاری تاب گرسنگی وبی برگی نیاورده برخاسته نزد ابوالحسن رفتند وبعضی بخفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاهزاده محمد اعظم که بسبب نفاق شاه عالم برای بند وبست اطراف اوجین واکبرآباد مرخص گشته به برهانپور رسیده بود باز طلب حضور شد وروح الله خان که از عمده های کار طلب وپیشه سلطنت وبند وبست بیجاپور با و مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت بعد رسیدن محمد اعظم شاه که گرانی غله از حد گذشت میرزا یار علی راکه امین ورسانه دکارها بود وبکمال توجهات وعنایات بادشاهی خطاب واضافه منصب قبول نمی نمود باو حکم شد که خدمت داروغگی قبول نماید ورسد غله بر لشکر برساند میرزا یار علی چون دانست که سرانجام این خدمت از و نخواهد شد ومحض بدنامی عاید حال او خواهد گردید واز درجه اعتبار بحضیض مذلت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن خدمت نکرد محمد اعظم شاه که با و نفاقی داشت چراکه مشار الیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بآن شاهزاده نمی آورد بحضور بادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که با این همه تفضلات وعنایات حضرت آن پاجی چه یارا که از اطاعت حکم او ندمت سر بپیچد بر خاطر بادشاه انیمعنی گران آمد واو را گرفتار غضب سلطانی ساخت وبه تجویز روح الله خان خلعت خدمت مذکور که باعث شنیدن هزاران دشنام از زبان خلائق

بود بتشریف خان که دل عالمی خاصه متصدیان حضور از دریافت خوئی او پر خون بود مرحمت گردید
انحاصل تردد اینکه از عمده‌های عقیدت کیش پادشاهی و دست بردها که از محصوران بعید دیار
و طغیان آب که علاوه صعوبت گشته بود معرض وقوع آمد اگر به تفصیل آن پرداخته شود دفاتر می‌باید
و میرزا محمد المخاطب بنعمت خان و المتخلص بعالی بیان مصائب و متاعب که درین سفر دامنگیر سکنه اردوی
معلی چه صغیر و کبیر و چه برنا و پیر گردید .. در وقائع گولکنده بزبان قلم داده و الحق وقائع
مذکور مشتمل بر مضامین ظرافت تضمین و خان مشار الیه در آن داد تلاش سخنوری داده بین الجمهور
مشهور و نقل مجلس ظرفا و ارباب سخن است و درینجا از خوف تطویل بر خلاصه مضمون اخبار و بعضی
اشعار آن خان ظرافت شعار اکتفا میشود و در وقائع مذکور در بیان احوال اصناف ملتزمان
فوج پادشاهی میگوید سرکرده منهیان اخبار روانها روش آهنگ مخبران اوضاع و اطوار که بجای خود
محله و بازار مامور و محکوم است چون مهره شطرنج خانه بخانه گردیده و مانند ورق گنجفه صنف بصنف
وا رسیده و از همه جا خبر گرفته حاکی باین نقل منظوم است **اشعار** در ملک دکن عمرو زکس نیست سامانی

چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج ویرانی　　بسر حد رسیده خلق را افراط نادانی　　که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی
سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان　　ز شمشیر و سپر دارد دم آبی لب نانی　　طبیب از علم طب یاد میدارد همین معنی
نباشد خبر از شربت بیمار درمانی　　منجم را نشد غیر از فلاکت از فلاک حاصل　　ز ضعف جوع بیند قرص مه را گرده نانی
ز بس عطار مشتاق است قوت لا یموتی را　　بجشنیش آتش و نان آید چو بنویسد ...　　ز فکر مفلسی مال از بس پیچ خود گکند
نموده باد دود حقه اش را شکل ریحانی　　نباشد نقد رسی ماه هم جراح مسکین را　　که بر زخم دل خود مرهم گون ننگدانی
بجو طفلی سوار از بهر روزی میدود کتاب　　ز کلک خم دکمتی را دو از صفحه سیدانی　　محاسبان الا نوشته و روزه رد فقر
جز اینکه معلوم شنخ شد شوال و شعبانی　　ز حیرت گفت قاری من کلوخ میتو بده ام یارب　　نخواندم هیچ الا ماکلو در سیحه فرقانی
نشد خیاط هیچون سوزنی از تنگ چشمیها　　همیشه چشم دوزد دامنش از جیب دامانی　　شود مبتاع از رنگی برنگی مرد هم ز خجلت
که معنیها الوان رو و مجاجم بیک نانی　　ندارد دباغ نانی زر سی چون غنچه دل تنگ است　　برنگ گل زبس غم چاک زد هر دم گریبانی
رسید تا جان بیماری که تنبولی زبی برگی　　بپای سر خرد چون ... شیره پایانی　　تنور آتش کشته تنان نازنین عجم

که از افتادن نان بر سر شش افتاده ویرانی   درین شهر کریمان هم یاروم باخویش میسنجد   نمانده در دکان اقبال را جز سنگ و میزانی

نه نقدی هست و نه جنسی ولی دلال بازاری   برائی خود فروشی و اکنده هر دو دکانی   در دگراره را از خانه خود رنده از پشت و

مگر بر ریزه خوانش بود دیر دندانی   چه کوبد آهن سرد از تلاش رزق آهنگر   که غیر از سخت جانی هیچ دندان دیگ و سندانی

سروتی در هم گولی چین بی سکه صرافی   که این نقد روان نیست جز جانکاهی جنسش   نبیند زرگری زرجا هم اگر آئینه بفروشد

که یک موی در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی   دلی برداشت حمامی ز دست کیسه حمامی   به سنگ پا زد و گفتا زنجا آدم حیمن جانی

غم روزی و حلاج آتش و پنبه است   باین نسبت بود بر دار رفتن کار آسانی   ز خامی میبرد سودا چو باد و هیچ نمی یابد

برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ حلوانی   بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین و بیرنگ کار   که نپندارم کچاچ سرخ از خشخاش افشانی

گدا در گشتی کشکول آبی هم نمی یابد   ولی در ریختن ها آبروش کرد طوفانی   زگهر بالی یکی پرسید از روزت چه مید آیا

بگفت احوال اگر اینست بهر سامعی آنی   صدای آمد ز خانه برخاست تر سیدم   چه شد گفتند در زین خانه وارد گشته مهمانی

ز جائی غلغل شادی شنیدم گفت همسایه   که شخصی دید شب در واقعه بر پرد انبانی   یکی گفتا خداوند بحق نوح پیغمبر

برای قلعه گلکنده کن ایجاد طوفانی   یکی گفت ای سبب ساز کریم از عزت یوسف   بمن بخشی تو خود در خواب امشب گنج پنهانی

یکی می گفت ای رحمن بحق موسی عمران   بیار از آسمان تما انگبین با مرغ بریانی   یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی

برای من فرست امروز همچو مائده خوانی   یکی میگفت در گریه بحق احمدی یارب   کرم فرما و فرست آنکه مهار آتش نشانی

یکی میگفت بهر قرض دادن خلق کن یارب   یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی   با اهل حرفه باید گفت اهل حرفه بسیار است

بجا موشی اداکردم سخن را نیست پایانی

و هم در وقائع میگوید پوشیده نماند که احوال هر یک ازینکه از دوسی معلی چه شیخ و شاب و چه اعلی و ادنی گاهی بقرون خوف است و گاهی منسوب بر جا شم **لا یموت فیها و لا یحیی** مگر طفلان بی پروا و کودکان از امید و بیم مبرا که دامن خنده بازی بر زده باستین استغنا و بی نیازی گرد ملال از چهره حال می افشانند و قطعه نصاب را فرا گرفته بخاطر خود رسند و آواز بلند در مکتب نشاط و دبستان انبساط میخوانند انچه بگوش رسیده و به هوش هم برسد ه

الهست والله و رحمان خدا   مگر او کند رحم بر فوج شاه

رحیم است و غفار آمرزگار   ندانم چه شد حصه این سپاه   تعلم بیاموز و اعلم بدان

که سردار بگبر نحیت از رزمگاه   تکلم سخن گویی و قل حرف زن   ولی گاه با شک و گاهی با آه
امین و متین محکم و استوار   چو دیوار این قلعه بی اشتباه   سما و فلک چیست هفت آسمان
که از دود باروت گشته سیاه   بود عرض و غبرا زمین آنکه شد   پر از مرده زیر و زبر در آستانه
محل و مکان معان هست و جای   کثیف و غلاظ از هجوم سپاه   سقر دوزخ و نار و آتش و دی
بفعل آمد اینجا وعید اله   چو جنت بهشت عاقبت آن سرا   نصیب کسی کو جدا شد ز شاه
مخذران عقب پاشنه رجل پای   همه زخم خورده است در جنگگاه   رئه شش قفا چیره و وجه روی
همه شد ز آسیب کوته تباه   ید و جارحه دست و حلقوم نای   خدا ز آفت بان دارد نگاه
شفت لب و لهان چه زبان فم دهان   همه گشته بر فقر و فاقه گواه   غنی مالدار است و مسکین گدا
مساوی شده هر دو از عدل شاه   بعیر اشتر است و جرس چه درای   غنیمش ز دو بر دار نیمه راه
فرس اسپ و نی بین مسرج اماند ید   نه این پشت دارند و ور و نی گاه   رجیل مرد و مراة زن و زوج جفت
جدا گشته از هجر سال و ماه   کران عود و بربط ترنم سرود   شکست این همه محتسب بیگناه
ولی صبح جنگ است هر جا رمای   که در خواب بیند کسی گاه گاه   وقائع مذکور مذکور هست
چیست عنقا و بیضه کبریت احمر آنچه نخیز   کیمیا تو کر شد نکته عنبر و بو الحسن   فقر و فاقه حیله و عسر جهور انتظار
آنچه باشد نو کران باد و شه را در دکن   خیمه انچه زی که مسنع تابش تار تش نکرد   فرشدان سطح زمین ملبوس هیچ جلد بدن
ممتنع معدوم این یوه و بطر ز لفتی النقش   دانه و کاه و دواب نفقه فرزند و زن   الثقیل و الغلیظ آبی که در این لشکر است
الاجل حکم طبیبان المرض احوال تن   نفخ صور و صیحه او از نقیب جوکی است   طعم ماکول آنچه هر گز دبا یدو دهن
لم یقع صح فتح قلعه لم یکن یعنی نبود   سهو سیله هو زنیه لغو توبه ند ان   صدق آنکه فی که هر کس گفت باشد
کذب گفتاری که سازد مایه دارد   فلسفی آن کس که میگوید خلا باشد محال   در خزانه گر رود هر گز نه گوید این سخن
ما نیا قطرب جنون خبط مالیخولیا   تاج و دیهیم افسر و اکلیل باشد بی سخن   مارب حاج و بداع صنایع و مکر حیله
دگله پوشش و شمله سازد مرگ پیچ   افسر او زور و بهتان فال فنون اخواج گان   شیشه خدعه عوت شنجان
ما ولا و ان لم حرف نافی اند   هی کنند اینها عمل در دفتر تجتنی تن   من و عن و الی حتی و فی جر می کنند

لیکن آن وقتی که کار افتد بدیوان دکن | لام امر و لا و ان لما و لم شد حرف جزم
سارش صاد است از کلک فرنگی سخن | کان و صار و امثی فعال و ناقص اند
همچو بیرات تسخیرات در ملک دکن | وهم خان مشار الیه در واقع مرقوم میسازند

که [illegible] دوازدهم شهر جمادی ایام محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ جهت تسخیر قلعه بخود تدبیری اندیشید که حارسان حصار اکثر تا سه پاس شب بیدار بوده آخر شب بخواب غفلت میروند در آنوقت بیاوری نردبان و کمند بالای حصار آمده بتسخیر حصار باید پرداخت چنانچه در همان شب بوقتی که پاسی که از شب مانده بود جمعی از دلاوران بجانب حصار متوجه شد چون نزدیک به پائی حصار رسید خود در پناه سنگی جا گرفته دلاوران را فرمود که نردبان نهاده و کمند انداخته بر فراز حصار بر آیند سیاه چه دو تن از دلیران پا به نردبان گذاشته بالائی دیوار حصار صعود نمودند و بهادران دیگر بنا بر کوتاه شدن نردبانها قلاب کمندها بر دروازه حصار استوار نموده شروع بصعود کردند قضارا سگی از فراز فصیل جهت خوردن لاشها که در خندق افتاده بود [illegible] بالای دو تن که بالا رفته بودند دوچار شده آغاز فریاد کرد چنانکه حارسان قلعه بیدار شده [illegible] و آن دو تن را از پا در آوردند و رشتهای کمند را قطع نموده کار آنها را که در نیمه راه بودند نیز باتمام رسانیدند و جمعی را بحقه آتشبازی سوختند خان فیروز جنگ بمشاهده اینحال بفحوائی العود احمد معاودت بلشکر فیروزی نمود و بعضی مستعجلان بمجرد دیدن صعود آن دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مآل حال مثل حاجی محراب بکمال بشاشت مبتهج پادشاه شتافته وقتیکه پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته بود بشارت فتح قلعه بمسامع اقبال رسانیدند و حکم بنواختن شادیانه شد و حقایق برد و تحفه جهت تهنیت حاضر گشتند بعد از آن که منهیان خبر از مآل کار آوردند سرور بهجت بحزن و مصیبت مبدل گشت سه نوید فتح و ظفر چون به پادشاه رسید [illegible] عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید

ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد — ز بسکه نعرهٔ شاباش واه واه رسید

شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد — گذشت باز از آن بقاه قاه رسید

بصحبتی شده مشغول هر یکی طرزی — ز کیف شادی شان زود چون نگاه رسید

یکی بحث که فال من ست آمده است — تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بجنگ که خواب من ست گشته درست — گذشت نکبت ایام عز و جاه رسید

یکی بشرط که فرداست کوچ تا دهلی — توان بعرض حصول روز یا دو ماه رسید

یکی دواندی ساربان خود قاصد — که خلعت و همت گر شتر بگاه رسید

یکی نوشت که پالان بد وزرای ظالم — چنین شگافتم آنست چوب و کاه رسید

یکی سوار شد و رفت گفت با نوکر — بیا او چنین که خواهی به نیمه ماه رسید

ز قلعه گوله افتاد در میان انشا — کشید ناله اجل کشته که آه رسید

یکی لبان شهر حست و زیر سنگ خزید — یکی چو شعله دوان شد که تا پناه رسید

چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند — چه بود این ز کجا از کدام راه رسید

چو گل بخنده یکی گفت شلک فتح است — چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید

هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور — گلوله دگر آمد به بارگاه رسید

یکی به پشته برآمد که من به بینم چیست — ازان وقوف گلو به نقش گاه رسید

نجاست دیگری از جا بجو باید دید — بلند شد و سه گامی بقعر چاه رسید

مدبری بعقب رفت و دوربین طلبید — بدید و گفت شکستی باین سپاه رسید

درین معامله بودند تا خبر آمد — که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

و بتاریخ چهاردهم شهر مذکور خبر بپادشاه رسانیدند که مردم قلعه از حصار بیرون آمده بر دمدمه ریختند و عزت خان میر آتش باتفاق سمندر بیگ میر توزک بدفع آنها متوجه شد و هفتاد تن از جانب خان مذکور کشته گردید از مردم قلعه معلوم نشد که چه قدر کشته گردیدند

و مردم قلعه توپی بر برج مقابل مخیم جاه جلال آورده چند گلوله ها زدند بعضی گلوله بخوابگاه خاص رسیدند و بعضی گرد کلس بارگاه گردید از ین جهت پادشاه بهم برآمده فرمود که دمدمه دیگر در مقابل ان برج به بندند و توپی چند جهت انهدامش بران دمدمه نصب نمایند لیکن بنابر پست بودن زمین مقابل ان برج این معنی صورت نه بست و همدرین روز حکم شد که دو صد جامه و مغفر حسب جهت دلیران جلادت آثار بدوزند و نیز حکم شد که نردبانی محکم آورده بر ستون بارگاه نصب کنند و چون حسب الحکم نردبان قایم کردند پادشاه خود بنفس نفیس بالای نردبان صعود نموده نزد یک زینه درمیان گذاشته ورود مسعود فرمود و اینحرکت جهت اظهار تصمیم عزم قلعه گیری و قلعه کشائی بود تا ازین حرکت تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبدالله چون پادشاه را در تسخیر قلعه راسخ قدم یافت و جنگ به ابو الحسن که مسلمان بود اظهار اطاعت می نمود مخالف شرع متین دید در عفو جرایم ابو الحسن شفاعت نمود از انکه این شفاعت خلاف مرضی پادشاه بود نفرمود تا او را از لشکر اخراج نموده به بنگاه فرستادند آورده اند که پیش ازین در ایامیکه پادشاه عزم تسخیر بیجاپور و حیدرآباد مصمم نمود از قاضی شیخ الاسلام مسئله جواز مهم این دو ولایت که والیان آن هر دو مملکت مسلمان اند استفسار فرمود چون قاضی مذکور برخلاف مرضی مبارک جواب داد حالش بدان انجامید که استعفا از تعلقه قضا نموده برای حج بیت الله مرخص گردید و در شب چهاردهم شهر شعبان آفت عظیم از شدت باد و کثرت باران بسکان اردوی معلی رسید تمام خیام لشکر از صدمات باد و باران پاره گشته و بزمین افتاده تا آب و گل فرو رفت و اسباب کارخانجات پادشاهی بسیلاب بر باد شد و از افواج پادشاهی که در نقب های سلامت گوچها خزیده بودند از طوفان آب مستغرق بحر فنا گشتند و جمعی که جاها از باد و آب نگرده هرچه باد اباد گویان زیر آب گذشتند آب از سر ایشان گذشت مگر گروهی که فراز تپه ها و قلعه های جبال اختیار کرده بودند محفوظ ماندند

و دمدمه ها از طغیان آب منهدم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی وقت غنیمت دانسته از حصار بیرون آمده دست بُردها نمودند و بسیاری از مردم بادشاهی بقتل رسیدند و جمعی گرفتار بندِ اسیری گشتند و گروهی راه فرار پیش گرفتند چنانچه سالم خانِ حبشی صرفه در مقابله ندیده خود در مغاک انداخته سالم ماند و صف شکن خان که لاف شجاعت میزد و در تسخیر قلعه بیشتر از دیگران سعی میکرد و چون عبد الرزاق لاری بر مورچال او رسید خود را در نقبی انداخته و آب و گل آغشته جان بر گردید و جمشید خان که دائم دم از بهادری میزد قدری دست و پا زده تاب مقابله نیاورده از معرکه کناره گرفت و بعد از آن که سیلاب بلا یعنی اهل قلعه با صد غوغا بر سرِ عزت خانِ میر آتش رسیدند خان مذکور عارِ فرار را بر ثبات و قرار ترجیح داده بسلامت کوچه خرید و بر سرِ وی مخالفان هجوم آورده چون او خود را بشکل مُرده وانموده بود در حیات او اختلاف نمودند کسی گفت که این سکته حیله و مکر است برا و زخمی باید زد تا خون بر آید دیگری گفت این صرعِ خوف است داغ بر جبینش باید نهاد ما نند که برخیزد درین بین شخصی فتیله تفنگ بر جبینش رسانید بمجرد رسیدن گرمی آن فتیله بهوش آمد پس او را بدستارش دست و گردن بسته از آنجا بیرون آوردند چون گلِ آلوده بود او را نشناخته منجمله عامیان ماسیری در آورده خواستند که سرش از تن جدا کنند که افغانی که سابق در جرگهٔ نوکران شاه عالم و بعد از آن منتظم در سلک نوکرانِ ابو الحسن گشته بود او را شناخته گفت که این عزت خانِ میر آتشِ سرکار خاصه است پس او را دست بدست کشان کشان زنده به قلعه بردند و همچنان سربراه خان عرف جلال چیله را که از محرمان قدیم الخدمتِ پادشاه بود با دوازده منصب دار دیگر بکمند اسیری در آوردند مگر لطف الله خانِ پسر بزرگ سعد الله خان که استقامت ورزیده و غرابهای توپ را کشیده ترددات نمایان بظهور آورده بود پادشاه در جلدوی این حسن تردد شمشیری با و عنایت فرمود

و چون خبر طغیان آب و شوخی طاغیان بعرض اشرف رسید پادشاه از کیفیت حال
غازی الدین خان فیروز جنگ بهادر استفسار فرمودند و معروض داشتند که خانه خدا را پناه
ساخته یعنی در مسجدی که مابین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر نشسته است و بسبب
طغیان سیل نمیتوانند که بر آن طاغیان تاخت آورد و کشتی که بکار عبور غازیان آید مفقود
پس حکم شد که حیات خان داروغه فیلخانه هفتاد و هشتاد فیل کوه پیکر با مردم دلاور خود
کنار آب رسانیده لشکر را بگذارند حسب الحکم خان کرد اما بسبب طغیان آب کار ساز
نشد تا ثلث شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و قریب
بنصف شب سعادت بناکامی صورت بست بالجمله جمعی که اسیر شده بودند جمیع آنها
را بقلعه برده نزد ابو الحسن حاضر ساختند ابو الحسن دو سه روز آنها را نگاه داشته مهمانی
نمود و تسلی دل آنها ساخته بار دیگر عزت خان و سربراه خان را اسپ و خلعت داده
و دیگران را نیز بخلعت خوشدل نموده باعزاز رخص ساخت و سربراه خان را با انبار خانه غله و باروت خانه
فرستاده کنجهای غله و باروت نمود و بعده عرضداشت نوشته و حاصل مضمونش ذهن
نشین سربراه خان نموده برای رسانیدن عرضه مع پیغام بخدمت خلد مکان قسم
بجاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده روانه فرمود و چون خبر رسیدن آنها
بعرض اقدس رسید عزت خان و سربراه خان معاتب شدند و حکم شد که از منصب هزاری
عزت خان پانصدی بحال داشته و خطاب موقوف نموده متعین بنگاله کنند و سربراه خان را
از خطاب معزول ساخته منصب ذات آن غلام کمذات که چهارصدی بود بحال دارند
و خطاب در توقف که او غلام است و گریختن کار غلامان است و عرضداشت ابو الحسن
را نزد فیروز جنگ بهادر برند که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعرض رساند بعده که
جلال برای پیغام زبانی عرض کرد حکم شد ثلث از شب گذشته پس پرده خلوت آمده عرض نماید
حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض شرف رسید آنکه من خود را از جمله بندهای جان نثار

آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز عمداً یا سهواً بظهور آمد بسزای خود رسیدم بحال اُمید
شفاعت عفو دارم و التماس مینمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آنحضرت درآید و بتجربه بیشتر
مراجعت بدارالخلافت تقریباً بد البته اینمملکت بهم خورده پایمال گشته بیکی از بندگان مفوض خواهد
گشت امیدوارم که آن بنده من باشم چراکه هر امریکه درینجا مقرر خواهد شد انچه که در وجه اخراجات
او و همراهیان او و دیگر اخراجات لابدی زیاده از محصول این زمین صرف خواهد شد از سرکار
خواهد گرفت تا از عهده آباد نمودن اینملک ویران گشته برآید و بنظم و نسق اینجا بپردازد و برهمگنان
ظاهر است که هفت هشت سال باید تا این بوم که از ورود عساکر مسکن جغد و بوم گردیده صورت
آبادی بهم رساند و بنده آنچه که بوکلای درگاه میرساند وصول آن از دیگری متعذر اگر
التماس این عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی که در سرحدی اینمملکت مضرب خیام گردد
در آن منزل کرور روپیه نقد تسلیم دیوانیان خواهم نمود و بعد هر یورشی که قدم مبارک بپای
حصار قلعه رسیده مبلغ کلی بطریق نثار قدم مبارک میگذرانم این خدمات برای آن
بجا می آرم که زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اثر بیشتر ازین مشقت
نه بینند معهذا اگر التماس بنده بدرجه پذیرائی نرسد و مرضی مبارک آن باشد که مدت دیگر تضییع
اوقات بندگان عالی گردد نظر بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که حلال حیله سرکار
در انبار ذخیره دیده رفته بحضور بار رسال دارم چون اینمقدمات بزبانی جلال بعرض رسید در جواب
آن ارشاد شد که اگر ابو الحسن از فرموده ما بیرون نیست باید که او را دست بسته حاضر آرند آنگاه
آنچه مروت ما اقتضا خواهد کرد بعمل خواهد آمد و همان روز برغم درخواست ابو الحسن احکام بنام حکام
و متصدیان بنادر و گذربرداران شرف صدور یافت که پنجاه هزار خریطه کرباس بطول دو
ذرعه و عرض یکذرعه دوخته با دیگر مصالح قلعه گیری روانه حضور نمایند نوزدهم
شعبان بعرض رسید که نقابان نقبها را تا برج قلعه رسانیدند و مردم توپخانه
باروت را در آن پر کرده منتظر حکم اند حکم شد که اول آنجماعه که در مورچال قائم اند بشهرت

یورش و اظهار تهوری نعره های بهادرانه بلند سازند تا محصوران دل باخته خبر یافته کنار برج و حصار مجتمع شوند بعده در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران این ماجرا اطلاع یافته وسعی بلیغ در پیدا نمودن نقبها بکار برده مکان مقابل نقبها را پیدا نموده شتابزدگی سنگتراشان و بیلداران خاک و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتیله آن و قدری باروت از نقب دیگر خالی کرده آن قدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از پریدن بروج و دیوار مطمئن گشته بود درآنحالت که صدای غوغای مبارزان قلعه گیر بلند گشت و جمعی از مردم قلعه بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که انتظار این امر میکشیدند آتش بیک نقب زدند چون باروت جانب برج در آب ضایع گشته بود و پاره از آن مردم قلعه برآورده بودند وقت پریدن برج باروت جانب مردم پادشاهی زیاده از اهالیه قلعه کار ملازمان پادشاهی ساخت و در طرفة العین توپ اندازان و تفنگچیان و تماشائیان و دلاوران که مستعد یورش بودند سوختند و نیز از افتادن برج بجانب مردم پادشاهی بسیاری از مردم لشکر پادشاه زیر سنگها بخواب عدم رفتند و معدودی چند از مردم قلعه نیز نقد جان درباختند و عدد کشتگان لشکر پادشاهی مطابق عدد سنین هجرت آن سال افتاد و از انعکاس قضیه یعنی افتادن برج بطرف مردم پادشاهی و تلف شدن مردم بسیار ازینجانب و ارتفاع گرد و غبار و دود باروت جهان در چشم مردمان اینطرف تاریک شد و کمر همت شان شکست و چون نزد قلعگیان سراسیمگی ایشان روشن شد فرصت وقت غنیمت دانسته بجلادت هرچه تمامتر با حربهای جان ستان چون بلای آسمان بر سر آن سراسیمگان ریختند و مورچال را متصرف گشتند بعد از آنکه این خبر بمسامع اجلال رسید حکم شد که تنبیه آن گروه بدمآل نموده مورچال را قائم کنند بعد سعی موفور و کشته گشتن و زخمی شدن جمعی از جانبین مورچالها قائم گردید هنوز جا گرم نه نموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که نقب

که نقب دویم را آتش دادند و چند هزار سنگ چون طایران هوا با وج آسمان رسید و بیشتر
از بیشتر بر سر مردم پادشاهی فرود آمد و فریاد و غوغای مردم پادشاهی بفلک رسید
و درین نوبت عدد کشتگان مطابق عدد حروف غوغا افتاد و محصوران بار دیگر از حصار
بیرون آمده خواستند که باز مورچال را بدست آورند درین اثنا غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ با بهادران نامور ننگ جهت تنبیه آن جماعت متوجه شد و زد و خورد بمیان
آمد و ظرفه حشرگاه بر پا گشت و عدد کشتگان مردم پادشاهی درین نوبت باعدد حشرگاه موافق
گشت با وجودیکه فیروز جنگ بهادر از نهایت تردد رستمانه بظهور آورد علاج شوخی آنها نتوانست نمود
بعد از آنکه این خبر بعرض پادشاه رسید آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم تیاری
سواری شرف صدور یافت و بعد سوار شدن بر تخت همایون ارشاد شد که سواری خاص تا
مکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو قدم پیشتر که کارزار فشرده
یورش پرواز نمایند با وجود رسیدن گوله و پریدن دست یکی از حواشی تخت روان هیچ وسوسه
و هراس بخاطر مبارک راه نیافت و از فیروز جنگ بهادر و دیگر مبارزان ترددات رستمانه
پیش نظر پادشاه کشورستان بظهور آمد درین اثنا هنگامهٔ باد و باران برپا گردید و خندقهای
عمیق حایل فوج دریا موج گشت و از شدت بارش و صدمه های سیلاب دیدمه از پا در آمده
محصوران از قلعه بر آمده بر سر مورچال ریخته توپها را کشیده بردند و توپهای بزرگ را که بردنش
متعذر بود میخهای آهنی زده ضایع کردند و جوالهای پر از خاک را که در خندق انداخته بودند
دست بدست آورده در مصالح سده و ساختن رخنهٔ حصار که از پریدن نقبها بهم رسیده بود
بکار بردند و فیلی از فیلان خاصه که قیمت چهل هزار روپیه داشت و در آن روز همراه
سواری مبارک بود بگولهٔ توپ از پا در آمد الغرض در آن روز فتح قلعه صورت نگرفت و
چون شام شد اتفاق مراجعت افتاد روز دویم پادشاه کشورستان با همه اعیان و
دلاوران بقصد آنکه نقب سیوم را بحضور خود آتش دهانیده بیورش فرمان دهد

سواری می‌نمود و درین مقدمه نعمت خان عالی در وقایع می‌گوید **نظم** در افتاد دریای
لشکر بموج ؛ چو ماهی زره پوش گردان فوج ؛ زمین جمله گردید صرف غبار ؛ ز خود ویلان شد
حباب آشکار ؛ به توسن نشسته شه پرشکوه ؛ چو خورشید رخشنده بالای کوه ؛ امیران همه جا بجا
دور شاه ؛ بنوعی که انجم بود گرد ماه ؛ ز گل در بهادران سپه بود بیش ؛ ولی هیچ
غنچه همسر بیش ؛ یکی نیزه در دست در تاختن ؛ ولی چون مصور برو ساختن ؛ یکی
بر سپر آن بسته خنجر رسید ؛ ولی بود در لرزه مانند بید ؛ یکی در کمان کرده زه تیر بخش ؛
ولی هیچ مدالف محض نقش ؛ یکی غنچه سان گرز را فراخته ؛ ولی همچو گل رنگ را باخته ؛
یکی غرق فولاد اما چنان ؛ که در آیینه عکس بی دل تپان ؛ تفنگ‌های شکین یکی تند و تیز ؛
چو چشم غزالان نظر برگریز ؛ یکی سر ز خود پوشیده اما ز بیم ؛ رخش زرد چهره شده با شمیم ؛
ز برق سحاب بر بخشان گریخت ؛ چو سبزی ز خورشید تابان گریخت ؛ کشد هر که تیغی ز خود بینش یا
کشتن تیغ به خود ز خود بینیش ؛ بر اسپان بی گوشت برگستوان ؛ کشیده چون وی که استخوان
کجک در کف فیلبان می‌نمود ؛ چو ماه نو از آسمان کبود ؛ چون بدانجا رسیدند بحکم
پادشاه آتش به نقب سیوم زدند در نگرفت بعد تحقیق معلوم شد که محصوران باروت را
پاک رفته فتیله آن را بریده برده اند لهذا آن دو نقب دیگر موقوف گشته مراجعت صورت بست
و چون فیروز جنگ بهادر را دو زخم تیر رسیده بود و بسیاری از مردم زخمی گشته بودند
بجای فیروز جنگ سرداری فوج و تدبیر و تسخیر قلعه بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض
گشت و چندروز وجود و عدم ابوالحسن یکسان داشته چندان جد و جهد در تسخیر نمودند و
ارکان سلطنت بعرض رسانیدند که هرگاه بلده حیدرآباد و معموره‌های مشهور این مملکت متصرف
پادشاه کشورستان در آمده باشد ابوالحسن تا چندروز در پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد
پس جابجا حکام منصوب شدند و بدیوانیان حکم اشرف شرف نفاذ یافت که در دفاتر نامه‌های احکام
دارالجهاد حیدرآباد می‌نوشته باشند و بعبدالرحیم خان خدمت احتساب مفوض گشت تا بعضی رسوم

کفار و بدعتهای دیگر که در عهد آنها رواج یافته بود برطرف سازد و بتخانه ها
منهدم ساخته بجای آن مساجد بنا نماید چون نوکران ابوالحسن رجوع بحضرت خلدمکان نموده بعطای
مناصب عالی و خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل و جواهر از جانب پادشاه سرفرازی یافته
بلند آوازه گشتند ابوالحسن شیخ منهاج را بتهمت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهی دارد مقید
ساخته اورا ضبط نموده و از اعیان سوای عبدالرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبدالله خان
پنی کسی دیگر رفیق ابوالحسن نماند و این هردو [?] جان فشانی بتقدیم میرسانیدند آخر کار عبدالله خان
نیز بخفیه با ارکان سلطنت حضرت خلدمکان به پیغام و ساز [?] گشته وعده افتتاح دروازه
بروی لشکر پادشاهی بمیان آورده و مکرر برای عبدالرزاق لاری فرمان و قول شش هزاری
سوار با عنایات دیگر پادشاهی شرف صدور یافت از قبول آن ابا نموده بل آن وفاکیش اندیشه از آبرو
وجان خویش نموده فرمان پادشاهی را بر سر برج برهم لشکر پادشاهی نموده از روی بی ادبی بعبارتی
که تفصیلش ناگفتنی به پاره پاره کرده انداخت و بزبانی جاسوسی که فرمان آورده بود پیغام
داد که این جنگ بالتشبیه جنگ کربلاست میخواهد عبدالرزاق لاری امیدوار است که تا نفس باقیست
در زمره کسانی که اول با حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام بیعت نموده آخر تیغ بر روی
آن شهید کربلا کشیدند در نیاید بل بجمله هفتاد و دو تن سرخروی دنیا و آخرت حاصل
نماید هرچند که پادشاه بعد استماع این جواب از روی اعتراض ظاهری فرمود زهی بدبخت
لاری بازاری اما در باطن نظر بر وفاداری او آفرین کرد چنانچه بعد از این آنچه از حسن
سلوک که در حق او فرمود بزبان قلم داده خواهد شد القصه هشت ماه و ده روز که مدت
محاصره بهشت سرداران و بهادران در تردد جان فشانی قصوری نکردند انجام کار بتدبیر
روح الله خان مفتاح فتح الباب گردید یعنی اواخر ماه ذی قعده سنه یکهزار و نود و هشت هجری
روح الله خان بوساطت رمنت خان افغان پنی با عبدالله خان افغان پنی که ذکر مجملی [?]
ابوالحسن و صاحب اختیار دروازه مشهور بکهڑکی بود موافقت نموده اورا پیغام داد که [?]

نماید که قلعه زود بدست آید و راههای اطراف که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده بود نشان
نشان [illegible] و وعدهٔ باز نمودن دروازه که در قبضهٔ اختیار شان بود به پیش آمدن و در پس پاسی از شب گذشته
فوج اسدخان و مختارخان و رفت خان و منعم خان و خواجه مکارم خان که مخاطب جان نثارخان
در جلدوی گردیده است و یورشهای مردانه از ... یافته بود با پسران کاردار ازان راهها که
عبدالله خان نشان داده بود داخل حصار شدند و پادشاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود در همان
دروازه مذکور رسانید عبدالله خان حسب الوعده دروازه را گشاد و شاهزاده به بند و بست
و نشاندن مردم پرداخت و چون صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبدالرزاق خان لاری
اطلاع یافته و فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت ذاتی و حق نمک
بیک دست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چارجامه سوار گشته با ده
دوازده کس مقابل فوج پادشاهی که داخل قلعه شده بودند رسانید با وجودی که دران آشوب
رفقای او نیز متفرق گشتند خود را بر فوج پادشاهی زده از راه جلادت و دلاوری که بعقل
راست نیاید پروانه وار دست و پا زده فریاد می‌زد که تا جان دارم نثار ابوالحسن
خواهم نمود و هر دم قدم پیش نهاده مقابل هزارها که شمشیر بر او میزدند شمشیر
بر او می‌زد و زخم شمشیر دشمنان از کاسهٔ سر تا ناخن پا بیرون از شمار بدو رسید اما چون
اجلش نرسیده بود تا دروازهٔ قلعه ارک از پا در نیامده جنگ کنان می‌رفت و سوای
زخمهای بی‌شمار که بدو رسیده بود دوازده زخم دیگر بچهره او رسید بعده که پوست
پیشانی او آویخته پیش چشمها حجاب گردید بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید و اسپ هم زخمها
برداشته می‌لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بخودداری تمام
بالای اسپ نگاه داشت تا آنکه اسپ او را متصل ارک زیر درختی رسانید کسی او را
شناخته مردمی کرده بخانه‌اش برد این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او بود و انتهای
نمک حلالی آن شیر بیشه نبرد بعد ازین عنقریب بر زبان قلم داده خواهد شد بالجمله

چون صدای داروگیر بسمع ابوالحسن رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید
ابوالحسن به تسلی خدمه محل پرداخته و از مردم محل وداع خواسته بدیوانخانه برآمده بر مسند
تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانان ناخوانده داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود
برای طعام کشیدن تاکید فرمود بعد از آن که روح الله خان و مختار خان با نامبرده های دیگر
رسیده سلام علیک گفتند جواب سلام باظهار خودداری و تعظیم داده هر کدام
از راه کرم جوشی بفصاحت کلام متکلم گردید و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد از امرا
اذن چیز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن بمیان آورد و بعضی بی مروتان صلاح
در ماذون ساختن ندانسته رخصت ندادند و مغلیه مضایقه نموده رخصت ساختند مختار خان
با یک دو کس شریک چیز خوردن گردید روح الله خان از روی استعجاب پرسید که
این کدام وقت تناول طعام است ابوالحسن مطلب سوال او دریافته عمداً در جواب گفت
وقت چیز خوردن من همین است روح الله خان گفت میدانم اما استعجاب از آن میکنم که
درین وقت پرآشوب چگونه رغبت بطعام می شود ابوالحسن گفت موافق طریقه جمهور همچنین
است اما اعتقاد من بخدای عز و جل که آفریننده جهان و روزی رسان شاه و گدا است
چنان است که او سبحانه در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف و عنایت از بنده خود باز نمیدارد
و رزق مقسوم او میرساند اگرچه اجداد پدری و مادری من مدام برفاه و آرام گذرانیده اند
اما چندگاه مشیت ایزدی درین بود که مدتی در لباس فقیری گذرانم باز که نظر فضل او
او بر من عاجز افتاد بی آنکه بتصور من یا دیگری آمده باشد در فرصت یک ساعت اسباب
سلطنت برای من آماده ساخت الحمدلله هوسی و آرزوی در دلم نگذاشت ملکها
بخشیدم و کرورها صرف کردم الحال هم که در مکافات بعضی اعمال ناشایسته زمام
سلطنت از دست اختیار من گرفته است باز شکر می نمایم که زمام اختیار من در وقتیکه
امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر بادشاه دیندار داده

سر ارادت با داشتان حضرت دوست ٭ که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست
القصه بعد فراغ از خوردن طعام اسپ سواری طلبیده با ماهای مروارید که در گردن داشت
با تفاق امرا که مانده وار اطراف فرا گرفته بودند سوار گردید و چون در برو ی پادشاهزاده
محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خیمه مختصر زده فرود آمده منتظر قدوم نشسته بود رسید
مالای مروارید از گردن خود برآورده بشتافت و جهه نذر گذرانید شاهزاده قبول نموده دست
تلطف بر پشت او نهاده بتسلی و دلاسا بخدمت پادشاه جهان ستان آورد و حضرت
خلد مکان نیز با او سلوکی که در خور سلاطین خطا بخش پوزش پذیر باشد نموده بی آنکه رد برد
طلب فرماید باعزاز و اکرام نگهداشت بعده روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط
و تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند و بر حقیقت حال عبد الرزاق که
که مقابل فوج پادشاهی آمده زخمی گردیده بود اطلاع یافته او را در حالیکه از خود خبر داشت
و رمقی باقی بود برداشته نزد روح الله خان آوردند همینکه نظر صف شکن خان بر او افتاد
فریاد برآورد که همان لا رئی باک بی ادب است سرش را بریده نزد پادشاه باید برد و بر دروازه
باید آویخت روح الله خان گفت سر کسیکه اصلا امید حیات او نباشد بحکم پادشاه بریدن از مروت
بغایت دور است پس حقیقت او را بحضور معروض داشتند همین که خلد مکان را بر جرات و جلادت
او انتهای شرط نمک حلالی او آگهی دست داد از راه انصاف و قدردانی فرمود که دو جراح
یکی فرنگی و دیگر هندی از حضور برای علاج او تعین کنند و کیفیت زخمها و امید بقای او
روز بروز بعرض رسانند و روح الله خان را بحضور طلبیده بزبان مبارک راند که
اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق یک نوکر دیگر نمک حلال می داشت در تسخیر قلعه زیاده
برین صرف اوقات می شد بعده جراحان زخمها را دیده بعرض رسانیدند که قریب
هفتاد زخم او بشمار می آید سوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که نمیتوان شمرد اگرچه یک
چشم او زخم رسیده اما چشم دیگر ش از چشم زخم محفوظ مانده امید حیات بفضل ایزدی

وابسته است باز برای علاج و تیمارداری تاکید بلیغ شد بعد انقضای سیزده روز
بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا کرده و بکلفت زبان حرفی میزند و امید روزبهی است
پادشاه پیغام کرد که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر بزرگ خود عبدالقادر نام را با دیگر پسران که
لیاقت ملازمت داشته باشند بفرستد که بمناصب سرفرازی یابند و از جانب پدر
نیز تسلیات عفو تقصیرات و عطای منصب بجا آورند چون این پیغام سراپا لطف و نوازش
بآن بهادر نمک حلال رسید بکلفت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد
که هرچند این جان سخت تا حال بر نیامده اما باز هم بدین حال توقع حیات داشتن خیال
باطل معهذا اگر حق سبحانه تعالی بکمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد از من دست
و پا باخته تقدیم مراسم نوکری پرداختن متعذر و اگر نوکری هم تواند شد کسیکه گوشت
و پوست او بنمک ابوالحسن پرورش یافته باشد بتحقیق بداند که از نوکری عالمگیر پادشاه
نخواهد شد وقتیکه این جواب بعرض حضور رسید قدری آثار ملال بر چهره مبارک
هویدا گردید اما از راه انصاف بعد تحسین و آفرین حکم شد که بعد صحت کامل احوالش بعرض
بعرض رسانند و از اموال او آنچه بعد تفرقه باقی مانده بود مفوض گشت و پس
از استماع خبر صحت او بصوبه دار حیدرآباد حکم رفت که باستمالت او پرداخته
بحضور روانه سازد چون باز زبان باکشود و فرمان شد که مقید نموده بفرستند
خان فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید و چندگاه با خود داشته هوا کرد و در سال
سی و ششم از جلوس مطابق سنه یک هزار و یکصد سه هجری بمنصب چهار
هزاری و سه هزار سوار در زمره ملازمان انسلاک یافت و بخطاب خانی بر نام
و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری نواحی راهیری سربلندی
اندوخت و سال چهلم جلوس موافق سنه یک هزار و یکصد و هفت هجری
بتعلقه فوجداری کوکن عادل شاهیه که کنار دریای شور متصل کوه بندر واقع —

ست بلند آوازه گشت و پیشتر با برام رخصت بیت الله رفته روانه گردید و بعد رسیدن
بوطن خود لار درانجا متمندی شد پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش
را مع فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر
رسید که او حسب الطلب پادشاه ایران از وطن راهی شده در اثنای راه
مقیم ملک جاودانی گردید و پسرش یکی رزاق قلی خان دوم محمد خلیل در اورنگ آباد
بودند و بجاگیر مسکذرانیدند این است انچه که از احوال عبد الرزاق لاری در تاریخ
خافی خان و ماثر الامرا بقید قلم آمده و از اموال ابو الحسن انچه که بعد تفرقه بضبط
درآمده شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه
و سه هزار روپیه بود سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره
و جمع دامی یک ارب و یازده کرور و سیزده لک و کسری دام در دفتر
ثبت گردید و میر عبد الکریم که در ایام این ترددات مخاطب به ملتفت خان و آخر
بخطاب میر خان سر بلندی یافته بود تاریخ فتح فتح گولکنڈه مبارک باد گفته
گذرانید و پسند خاطر همایون آمد و نعمت خان عالی تاریخی مشتمل صنعت تدخله
و تخرجه در سلک نظم کشید (قطعه) بوالحسن داشت جا بچار محل * کرد بیرون
ازان مکان تقدیر * چون برون رفت او بجاش نشست * شاه اورنگ زیب
عالمگیر * و بعد فتح حیدرآباد نامش که پادشاه در ایام محاصره دار الجهاد
نهاده بود همچنان باقی بود و در دفاتر ثبت می گردید تا اینکه نوبت سلطنت بشاهزاده
شاه عالم رسید پس آن پادشاه که از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود تبدیل آن نام
بفرخنده بنیاد نموده در دفاتر ثبت گردانید و بعد این فتح چون پریا نایک از قوم بیڈر که بدترین
کفار و مردارخوار اند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدرآباد دوازده هزار سوار و پیاده بمثابه رجعت بمعاونت
سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رسید مقابل لشکر پادشاهی شوخیها نموده بود خانه زاد خان پسر روح الله خان به تنبیه او

بود در تسخیر ملکش نامزد کرده بود و بعد فتح ... بخانه زبردست خان گردیده و قلعه که در تصرف او بود همراه
آورده بخان موصوف ملاقات کرد و بعد از آن بوساطت خانزاد خان بدولت ملازمت رسید و خلعت
بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار ممتاز و از او گذشته برای تسخیر قلعهٔ ادونی که در تصرف مسعود
حبشی بیجاپوری بود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با جمعیت بیست و پنج هزار سوار بهادر ولی
پادشاهزاده محمد اعظم شاه مقرر گشته روانه شد و لشکر ظفر پیکر با سیاقی در میرسیدن جاگیرها
تمام مغلیه را که همراه فیروز جنگ بودند عوض آنها گرفته و تسخیر قلعه تقرر یافت و از عقب
فیروز جنگ پادشاهزاده محمد اعظم با چهل هزار سوار و توپخانه بسیار برای کمک
فیروز جنگ مرخص گردیده و خود بدولت با فر و شکوه عالمستانی بعزیمت بسمت
نواح حیدرآباد اوایل ربیع الثانی سنه هزار و نود و هفت هجری رایت ظفر آیت بجانب
ظفرآباد و بیدر برافراشت و بعد رسیدن ظفرآباد ابوالحسن را که در رکاب بود همراه
جان سپار خان بقلعهٔ دولت آباد روانه ساخت و مکرر برای سرانجام نمودن مایحتاج
و آنچه که مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بفراغ بال تواند گذرانید تاکید شد

ذکر معاتب گشتن شاهزاده شاه عالم و نور النسا بیگم بتهمت موافقت نمودن با سلطان ابوالحسن

چون پادشاه عالمگیر از ایام محاصرهٔ بیجاپور نسبت بشاهزاده شاه عالم بدگمان بود در ایام
محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده که مورچال طرف راست تعلق باو داشت و پیغامهای محبت
آمیز ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل اظهار رجوع و التماس سعی درباب عفو تقصیرات
او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان همدم نزد او میرسید و اراده شاه عالم برغم
محمد اعظم شاه و فیروز جنگ آن بود که بواسطهٔ او این مقدمه خواه بصلح یا به تسخیر انفصال
یابد از این جهت متوجه احوال ابوالحسن بوده سعی دراینباب می نمود فتنه انگیزان که در طلب
برین پیغامها اطلاع یافته از راه نمامی کلمات چند بخدمت پادشاه معروض نمودند و
پادشاه را بدگمان تر گردانیدند و از نور النسا بیگم دختر میرزا سنجر از خاندان نجم ثانی

که محل خاص شاه عالم و زن سیبا بجمیله و فاضله و خوشنویس و در فن شعر هندی و موسیقی
و حاضرجوابی و بذله سنجی و قیصرسانی و اطاعت و دلجوئی شوهر بلند آوازه بود و تهمت بی عصمتی
و همراز بودن او با شوهر در باب موافقت ابوالحسن نیز بدو منسوب ساختند تا اینکه مختارخان و سردارخان
و دیگر بدخواهان محمد اعظم شاه و فیروز جنگ به پادشاه عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن بقلعه آسست
باستماع این سخن آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه شاه عالم را که درجهت
با شاه زاده ارادت و فدویت تام داشت در خلوت طلبیده بانواع تمهید با لطف و تهدید باز اراده شاه عالم
استفسار نمود و همچنین از خواجه مکارم خان که براست گوئی مشهور بود و هر دو معروض داشتند که اراده و مدعای
شاه عالم آنست که بالتماس او حکم عفو جرایم بر جریده اعمال ابوالحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر
در آید و سوای این اراده فاسد دیگر ندارد ما بندگان چگونه خلاف واقعه عرض نمائیم و زبان بتهمت ساختن شاهزاده
کشائیم هر چند حیات خان به دلایل موجه بی تقصیری پادشاهزاده ظاهر ساخت اما نقش سوء ظن از لوح دل
پادشاه شسته نگردید و چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان صادر گشته بود که مردم کار طلب
رزم آزما مستعد گشته در چوکی خانه حاضر باشند و اراده پادشاه آن بود که فوج همراه حیات خان داده
شاه عالم را طلب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پادشاه زاده که بغیر
از اطاعت خیال دیگر ندارد بمجرد رفتن چیله از حضور برای طلب سر را قدم ساخته حاضر خواهد شد بتاریخ
هجدهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و نود و هشت هجری بموجب التماس حیات خان یکی از چیله ها حسب الحکم
جهت آوردن شاه عالم مع خلف او محمد عظیم رفت شاه عالم بمجرد ورود حکم بلا توقف خود را بخدمت
پدر بزرگوار رسانید چون بمحل نشست جمدة الملک اسد خان که از سابق مامور برای نظربندی ساختن شاهزاده گشته
بود آمده آهسته بگوش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت گفتنی هست پس شاه عالم را با
محمد عظیم همراه خود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده تکلیف نمود که کمر وا کرده و یراق از خود جدا نموده
چندروز بلا تشویش کار و بار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت حکم چاره کار
ندیده در همان حالت معزالدین و رفیع القدر مع دیگر برادران رسیدند یراق آنها نیز گرفته نزد پدر جا دادند که قید

که در وقت گرفتن دوقی یکی از پسران شاه عالم خواست که باراده باطل پیش آید شاه عالم بخشم زهر آلود برادر نگاه کرد
باطاعت امر اشاره فرمود و حکم شد که کارخانجات پادشاهزاده محمد اعظم را در سرکار ضبط نمایند و از منصب چهل هزاری
چهل هزار سوار که از انجمله هشت هزار دو اسپه و سه اسپه بوده دو کرد. و ام انعام آنها بود معزول ساخته محالات جاگیرا
با بابت طلب تنخواه وهنده هان (?) فرحکم شد که نور النسا محل شاهزاده را بدون ضبط اموال مقید سازند روز سیوم و چهارم
آن با قوت تمام خواجه سرا که ترش رو و درشت خو و درشت گو بود حکم شد که نور النسا را با رختی که در بدن دارد به تبدیل
مکانی که خیمه و فرش آن قابل زندانیان مغضوب باشد برده بمذلت مقید ساخته کارخانجات او را با زیور که در گوش
و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار درآورد و خواجه سرا نزد نور النسا آمده بدرشتی تمام متکلم گشته در پی تفتیش
و تجسس نقد و مرصع آلات گشت و سخنان نامناسب بر زبان آورد و درشتی بجایی رسانید که نور النسا نیز
زبان بدشنام گشاده گفت پادشاه بجای پدر من است عزت و آبرو و زر و زیور و دولت که دارم عطا کرده
اوست حالا می گیرد اختیار دارد و من عذر ندارم اما ترا نمیرسد که با من چنین سلوک و سختی نمائی بعده که شکوه
و دشنام نور النسا که بخواجه سرای مذکور داده بود بزبانی آن خواجه سرا بعرض رسید باعث مزید غضب پادشاهی
گردیده و پادشاه عالم نیز رعایت نور النسا نموده بنابرین حکم شد که غذا و از جمیع مایحتاج ضروری
بنحفت (?) او را نگاه دارند و هیچان در باره شاه عالم نیز روز بروز سختی افزون می شد گویند پادشاه بعد
چند روز بشاه عالم پیغام داد که از تقصیر خود استغفار نماید تا از سر تقصیراتش بگذریم شاه عالم از قبول
و اعتراف تقصیر ابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن بدرگاه الهی و خدمت پدر بزرگوار مرا با تقصیر معلوم
اما در ظاهر تقصیری که قابل استغفار باشد هیچ گمان نمی برم تا زبان باستغفار آشنا سازم ازین جواب آتش
غضب سلطانی بیشتر از بیشتر شعله ور گردیده بحکم منع سر تراشی و ناخن گرفتن و باز داشتن از غذای
خوب و آب سرد و رخت مرغوب شرف نفاذ یافت ... در باب خواجه سرای محلیکه محرم راز نور النسا
گفته می شد امر عالی شرف نفاذ یافت که او را مقید ساخته خانه اش ضبط نمایند و برای تحقیق اراده
ناصواب شاه عالم و همداستان بودن نور النسا بیگم با او و آمد و رفت او در قلعه آن خواجه سرا را
در شکنجه کشیده بسیاست تمام استفسار کنند هرچند که او را بانواع زجر و توبیخ و اقسام عقوبات

سیاست نمود و رسید نداد و سوای اظهار عقیدت شاه عالم و فدویت نور النسا سخنی دیگر بزبان
نیاورد و [illegible] که کار او نزدیک بهلاک رسید دست از او باز داشتند و میرزا شکر الله خان المخاطب
بشاکر خان را هم [illegible] را که بعضی بدگویان در حق او گفته بودند که میانجی سوال و جواب میان شاه عالم و ابو الحسن او
بوده نیز بمذلت مقید ساختند و در خواجه سرای دیگر شاه عالم را بطلب آورده و بشکنجه کشیده بانواع عقوبات
استفسار امری که بگفته مفتریان خاطر نشین پادشاه شده بود نمودند چون بجز اظهار عقیدت و فدویت شاه عالم
و نور النسا سخنی دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رهائی دادند **ذکر شمه از احوال سعادت خان
عرف محمد مراد** و سعادت خان عرف محمد مراد از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار
پادشاه عالمگیر بود به نیک طینتی مشهور و به امانت داری معروف بنابر نیک سرشتی ترحم بر احوال ابو الحسن
نموده در باب عفو تقصیرات او سعی می‌نمود و نمیخواست که بسبب او مزید آتش افروزی بمیان آید و از
جهت صلاح ذات البین بعضی مقدمات را مخفی داشته و درشتی با ابو الحسن چنانکه ایما شده بود از آئین مروت
دور دانسته ننموده صاحب مآثر الامرا نوشته که پادشاه مشار الیه را دم رخصت بحجابت نزد ابو الحسن فرمود
هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با تو خشونت کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد و چون
اخبار اخفای بعضی مقدمات و نهادن او درشتی با ابو الحسن از خارج بسمع مبارک رسید موجب ملال خاطر همایون گردید
بنابرین بعد فتح گولکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای عتاب آمده و صدی و صد سوار از منصب او کم
گردیده از خطاب معزول شد و هشتاد هزار روپیه که در ایام حجابت یافته بود و بعد ملازمت بعرض رسانید حکم شد
که بازیافت نمایند امانه عدد و خوانچه جواهر که قریب چهل پنجاه لک روپیه قیمت آن شد و ابو الحسن در عوض پیشکش
بطریق امانت سر بمهر باو سپرده بجان بازی تمام سر بمهر نزد خود نگاه داشته بود چنانکه پیشتر ازین بزبان قلم داده شد
در ایام کم توجهی پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهرخانه نماید آنها در گرفتن خوانچها بسی عذرها
در پیش آوردند و مدتی گفتگو در میان بود و بنابر ناموافقت ایام جرات عرض نداشت و بعد یکسال
که متصدیان جواهرخانه بعرض رسانیدند پادشاه از راه عنایت و خانه زاد پروری فرمود که خاطر ما
از عدم خیانت او جمع است خوانچها بگیرند و رسید بدهند و چون از خانه زادان واقعی ما است بعد پیش

و در کنار مادر ایام طفولیت بازی کرده و در ایام حجابت که در بعضی مقدمات خلاف مرضی ما ازو بظهور آمد چشم نمائی ضرور بود پس همان روز کمی منصب او را بحال نموده خطاب پدراو مرشد قلیخان بجهت او تجویز شد او عرض نمود که چون از خانه زادان اکثر تقصیر بوقوع می آید و بعزل خطاب معاتب می گردیم و باز مدتی باید که اصل نام در السنه زبان زد گردد بی خطاب بودن بهتر است و معهذا اگر مرضی مبارک بر عطای خطاب باشد بر اسم خانه زاد خطاب مرحمت شود چرا که خود را قابل خطاب پدر نمی دانم پادشاه تبسم نمود قبول فرمود خافی خان در تاریخ خود میگوید که من مدتی همراه محمد مراد خان بود براوضاع و اطوار او مطلع بودم هر چند بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت تبدیل نماید آن ترک امانت نفس اصلا بخیانت راضی نشد و مکرر می گفت که حق سبحانه از برکت پاس امانت در چنان ایام که اندیشه آبرو و مال بود مرا محفوظ داشت الحق که خصلتی بهتر از امانت داری در حق انسان نیست چه امانت داری خاصه که برای رضای خدا باشد موجب برکت و عزت و آبرو و ترقی و پایداری دولت است و باعث نیکنامی در رستگاری از باز خواست داربن و حضرت خلد مکان بغایت قدر دان و جویای مردم متدین بودند و اگر شخصی موصوف بچنین وصف بهم میرسید او را از مقربان حضور می گردانید و روز بروز در قدر و مرتبه اش می افزود چنانچه مرزا یار علی را که به صفت امانت معروف شده بود داروغه کچهری سلطنت و ثانی عین او بر اسناد پادشاهی نمی شد هیچ سند جاری نمی گردید هر چند پادشاه خواست که او را بخطاب و اضافه منصب مزید مهتاز بخشد مشار الیه نظر بر منصب تقرب خود که بالاترین مناصب است از قبول ابا نمود گویند در عرض نهایت گستاخ بود روزی جوان امرد را برای منصب در حضور پادشاه ایستاده کرد پادشاه فرمود که خرد سال است در جواب بگستاخی عرض کرد که تا جاگیر یافتن داخل بنده های ریش سفید خواهد گردید **ذکر رحلت سلطان ابوالحسن از این سپنجی سرای فانی بملک جاودانی** پیش از این بقلم آمد که پادشاه عالمگیر سلطان ابوالحسن را در شهر ربیع الثانی سنه هزار و نود و نه هجری همراه جان سپار خان

بقلعه دولت‌آباد فرستاد و بعد چهارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه بپایان رسید
و بعارضهٔ اسهال کبدی طایر روحش از قفس جسمانی بروضهٔ رضوان بال پرواز کشاد آورده‌اند در شبی
که صبح آن رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رؤیا به قلعه‌دار نمودند که نعش ابوالحسن را از قلعه
برآورده نزدیک مرقد سید راجو قتال والد ماجد سید محمد گیسو دراز قدس سرهما مدفون سازد و قلعه‌دار بعد
مشاهدهٔ این رؤیا حاضر آمده بوساطت خواجه‌سرا در خدمت ابوالحسن معروض داشت که سخن ضروری
عرضه داشتنی است ابوالحسن در جواب گفت که آنچه شما را در خواب فرموده‌اند من در بیداری نموده‌اند
بدانچه مامور شده معمول دارد بانجمله روز دیگر بعد وفات آن سلطان مغفور قلعه‌دار بدون اندیشهٔ آنکه مفسدان
رای حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی‌برند جنازه‌اش بیرون قلعه متصل روضه برده نزدیک مرقد سید راجو
قتال مدفون ساخت هرچند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت‌پناه در کتب تواریخ و سیر بنظر رسیده لیکن چون مشهور است
که پادشاه مذکور چهارده سال بایام طفلی گذرانیده چهارده سال مشغول بتحصیل علوم بوده بعد از آن چهارده سال
در حلقهٔ ارادت مرشد خود سید شاه راجو قدس الله سره بسر برده پس از آن چهارده سال بر سریر سلطنت متمکن
بوده چهارده سال در حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی بسر می‌ساخته برین تقدیر چون تاریخ خلع آن مغفور مرتبه
از سلطنت سنه یک هزار و نود و هشت هجری نبوی علیه السلام است ازینجا می‌توان یافت که رحلت
آن پادشاه غفران‌پناه در سال یک هزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده والله اعلم بحقایق الامور
گویند که در ایام حبس آن پادشاه مغفور را فرزندی متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رشد و تمیز رسید
حسب الحکم عالمگیر پادشاه بدربار رفت و آمدی کرد وقتیکه بدربار می‌آمد نوکران سلطان ابوالحسن بپاس سوابق
حقوق استقبال نموده سلام و مجرا بجا می‌آوردند و بعضی معلوم پادشاه گردیده از رفت و آمد دربار ممانعت
نموده نظربند ساخت و مآل حالش معلوم نیست که بکجا کشید از ابنیهٔ سلطان ابوالحسن مغفور یکی چار محل است
که بر کنار رود موسی مشتمل بر چهار عمارات عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده باتمام
رسانید دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود موسی باندک فاصله واقع شده و این

و این عمارات در رفعت و عظمت و وسعت بی نظیر بوده اکنون همه و خراب گردیده
چار محل را که بارودت خانه ساخته بودند قدری باشتعال بارودت بر باد رفت و قدری بسبب طغیان
آب موسی با خاک یکسان گردیده و اشک و آهم صبر و طاقت از دل بی تاب برد و پاره را سوخت
آتش پاره را آب برد. و گوشه محل را حوادث ایام منهدم ساخت والبقاء للملک المعبود بر ذهان
اخبار و آثار ممالک فتح المسالک هند و دکن مخفی نماند که هر چند عالمگیر پادشاه بمقتضای
حرص و لجاج در قلع و قمع سلاطین دکن طرفه سماجتی و لجاجتی بظهور آورد و علاوه متاعب و
مشاق دنیوی که درین امر عاید حال آن پادشاه گردید بسبب خونریزی مسلمین و هتک حرمت اهل اسلام
احوال آخرت خداوند و این همه محض برای آن بود که شاهد رعنای دنیای دنی را فرد و
وحید آ بلا شرکت غیر در آغوش آرزو آرد و چهار انگشت بیکار راست در وقت عسل خوردن
ز شیرینی شراکت برنتابد بنعمت دنیا. اما چون شجره خبیثه لجاج جز ندامت باری نمی آرد و بغیر
تلخکامی ثمری ندارد باوجود درباختن دنیا و دین و وداع آرام و تسکین و صرف عمر عزیز در
ملک دکن همیشه در دست قوم مرهته که عمده آنها سیوا ادنی چاکر سلاطین بیجاپور بود و لشکر
دخوار و در تدابیر دفع مقاهیر کفار پیوسته مضطر و بیقرار بود و زندگانی را بدین اسلوب
گذرانیده در تدابیر همین کار رخت ازین جهان بربست و بندوبست قوم مرهته صورت نبست
با قلع و قمع یا دفع و رفع آنها چه رسد و بعد آن پادشاه کار بجائی رسید که قوم
مرهته بالعکس سلف از دکن قصد هندوستان نموده دارالخلافه شاه جهان آباد
را تا سرحد اتک متصرف گردیدند و چه خرابیها که نکردند و از سلطنت تیموریه جز
نامی باقی نماند و در نظر عقلا این معنی ثمره لجاج آن پادشاه است

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب یعنی مقاله اول از تاریخ حدیقة العالم مشتمل احوال عظمت اشتمال سلاطین قطبشاهیه رحمة الله علیهم

تألیف علامة الزمانی فهامة الدورانی خلاصهٔ خاندان مصطفوی سلالهٔ دودمان مرتضوی میر ابو القاسم

بن رضی الدین الموسوی المتخلص بمیر عالم مرحوم حسب فرمایش نواب کامیاب مهر سپهر عظمت و اجلال و بدر فلک

رفعت و استقلال نجم آسمان شوکت و اقبال رفعت و عظمت دستگاه مجدت و نجدت

همراه شوکت و جلالت جایگاه نواب صفدر جنگ مشیر الدوله

فخر الملک بهادر لازال دام دولته الی یوم القیامه

در حیدرآباد دکن صانه الله عن الشر و الفتن

باهتمام سید عبد اللطیف الشهیر

به سید آقای شیرازی



کتب موجودهٔ مطبع سعیدی

(۱) حدیقة العالم جلد اول مشتمل بر احوال عظمت اشتمال سلاطین قطبشاهیه رضوان الله علیهم (عـه)

(۲) حدیقة العالم جلد دویم مشتمل در ذکر اخبار جلالت آثار سلسلهٔ علیهٔ آصفیه دام اقبالهم و دولتهم (عـه)

(۳) مایهٔ دانش در سه فن از حکمت منطق و طبعیات و الهیات از شیخ الرئیس حکیم بوعلی سینا بپارسی (۸ عـه)

(۴) اصول جبر و مقابله در اردو (عـه)

(۵) دستور سخن در قواعد زبان پارسی (عـه)

کتب زیر طبع مطبع سعیدی

(۶) تاریخ بیجاپور مفصل

(۷) تاریخ ایلوره مفصل

اطلاع

صاحبانیکه خریداری تاریخ ایلوره و بیجاپور منظور داشته باشند از ابتدا اعلان بفرمایند که بعد از طبع بخدمتشان اطلاع کرده شود -

کتب مندرجهٔ صدر

در بلدهٔ حیدرآباد دکن در بازار چته واقع دیوڑهی مختار الملک از مطبع سعیدی طلب فرمایند

و نیز کتب مطبوعهٔ ایران و روم و مصر و بمبئی و سایر هندوستان در حیدرآباد دکن از این مطبع دستیاب میشود